1



گر بوی دارت باکس ازدرس است بالله چو سردل نو بود

بنام ضداو

ابوالفتح شکی خاندف

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

بر دانایان رموز آگاهی و دقیقه شناسان حکمتهای الهی واضح است که در هر عهد و آوان که اوضاع جهان منقلب و پریشان و چرخ ستمگر بکام ستم کیشان گردد خداوند یگانه که مدبّر این کارخانه و مقلّب اوضاع زمانه است از فیض فضل بی منتهای خود سعادتمندی را موید و در عرصهٔ گیتی مبسوط الید کند که بمرهم مراحم و رافت بالتیام جراحات قلوب ستمدیدگان پردازد و مذاق تمنای تلخکامان زهر حوادث را بشهد عدالت شیرین سازد مصداق این مقال حال همیون فال اعلی حضرت قدر قدرت قضا توان سکندر حشمت دارا دربان دشمن کش عرصهٔ جنگ و زحمت کش طریق نام و ننگ مظهر آثار قدرت الهی رواج دهندهٔ سکهٔ شاهی فرازندهٔ رایت کشورگشایی برازندهٔ تخت فیروز بخت جهان آرایی زور بازوی خصم افکنی و دلیری جوهر شمشیر کشورستانی و مملکت گیری بهروری که از سهم خدنگش سطح زمین

از چرخ برین سپر بر سر کشیده و بلند اختری که از پیسم رمح فلک شکافش سپهر برین شکم بر خود دزدیده فتح و ظفر بر تیغ تیزش چون عرض بجوهر متصل وارشدی سیف خونریزش صورت از هیولا منفصل در قلبگاه نبردش قلوب اعدا قالب بیروح در آوردگاه قهرش ذابح شاه الذبوح چاوشان بارگاه جلالش بصلای ده روزه خدمت نوید امیدواری صدساله نعمت بگوش جهانیان میرسانند و خوانسالاران بزم نوالش از موائد احسان گونه گونه لذات کامبخشی بکام دور و نزدیک میچشانند سرافرازی دهیم صاحب کلاهی شقه طراز لوای شاهنشاهی شایستهٔ افسر و اورنگ قاآنیه قهرمان سلسلهٔ جلیلهٔ ترکمانیه ضرغام الدهر غضنفر العصر الخاقان الاعظم والقاآن الاکرم شهنشاه دوران تاج بخش ملوک ممالک هند و توران خسرو نامدار نظرکردهٔ الطاف

خدیو جهان خسرو نامدار
نظر کردهٔ لطف پروردگار
ح

حضرت پروردگار ابو السیف السلطان نادرشاه افشار است که ید بیضا نمایش در درافشانی و طبع مهر آسایش در ذره پروری خورشید اشتهار و بس قدر جمله ایلات از تاثیر اکسیر تربیت و کیمیای آفتاب مکرمتش طلای دست افشار گشته عنایات ازلی و مشیّت لم یزلی گوهر ذات اقدس را باقتضای مصلحت سنجی در نهانخانه ابداع دست پرور صنع جمیل و قابل استفاضهٔ فیض جزیل میساخت و مقتضای حکمت بالغه باستعداد مادّهٔ قابلیتش میپرداخت تا هنگامیکه خاک ایران آمیختهٔ خون ستمدیدگان و در عرصهٔ دوران هر سرکشی بگردن فرازی و صاحب لوایی علم گشت چنانکه شاعر گفته زجور و ظلم کار اهل ایران

بسکه از رشحهٔ سمّ برای اعتصام افغان مظلومان مجسّمه بتخت سروری پایمال دشمنی و آتش
جور و بیداد مخالف از هر طرف بخرمن هستی خشک و تر شعله افکن گردیده رسم ملوک طوایف شیوع
و فتنه و آشوب از اعالی و اسافل وقوع یافت چنانچه از قندهار الی اصفهان طایفهٔ غلجایی و در هرات ابدالی
و در شروانات لکزیه و در فارس صفی میرزا نام مجهول النسب و در کرمان سید احمد نوادهٔ میرزا داود و در بلوچستان
و بنادر سلطان محمد نام مشهور بخرسوار و در جوانکه عباس و در گیلان سهیل نام و در خراسان ملک محمود سیستانی
صاحب داعیه و استعداد گشته و در آذربایجان گروه رومیه نیز آذربایجان را از کیمیت آورده چاپی تا سلطانیه و ابهر و از اطراف
عراق از کرمانشاهان الی کرزن متصرف و روسیه نیز از باب الابواب دربند تا مازندران جمیع دار المرز را بتصرف در آورده
و همچنین ترکمانیهٔ صاین خانی استراباد را که اکثر اوقات بفتنه انگیزی و شورش معتاد بوده والوار بختیاری و فیلی و اکراد
لدولان و اعراب حویزه و بنادر حتی گوشه نشینان میان ولایت سر از طاعت باز زده اظهار سرکشی کرده سیجعل
الله بعد عسر یسرا و بفحوای مصرع تا پریشان نشود کار بسامان نرسد حکمت بالغهٔ حضرت داور ذوالجلال
اقتضای ظهور طلیعهٔ دولت آن خسرو فریدون فر که از لطف و قهر مظهر آثار جلالیه و جمالیه قهاری و از غیبی سحر آفرین نقش
غریب کلک بدایع نگار صنع حضرت باری تعالی نموده کوکب بخت سعیدش را کوکبهٔ اعلای عرصهٔ جهان و پرتو طلعت مهر گسترش را
روشنی بخش دیدهٔ پیر و جوان ساخت الحق گنج نهانی بود که دهر عاقبت اندیش از برای روز پریشانی ذخیره گذاشته یا صیغهٔ نام
آوری که سلطان قضا برای دفع خصوص حوادث در کمین باز داشته بود چون سلسلهٔ حوادث عالم کون و فساد بیکدیگر پیوسته قبل
از شروع بذکر صادرات احوال آن برازندهٔ تخت و تاج بایراد حکایتی چند احتیاج است لهذا نگارندهٔ این گزارش دلپذیر
و طرازندهٔ این تاریخ بی‌نظیر محمد مهدی استرابادی بن محمد نصیر عفی الله تعالی عنهما آنچه از ارکان حضور
بضبط و تقریر مأمور است باظهار مجملی از اموری که در ایام سلطنت خاقان سعید شهید تا آغاز ظهور دولت این
شاهنشاه صاحبقران تا زمان ظهور رسیده شروع مینماید تا بر عالمیان منکشف شود که ایران چگونه ایران و ممالک چه قسم
ویران بود که آنحضرت بمعماری عزم متین آن ویرانه را درست کرده و گلهای این گلشن افسرده را از هجوم سموم بیگانه نهان

ولکدکوب

ولکدکوب گلچین حوادث نشان بود بچه آب و رنگ از تازه کی بعرصهٔ ظهور آورد بیت سرگذشت عهد گل را از نظیری
بشنوید عندلیب آشفته تر می گوید این افسانه را هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق از جمله آشوبها که در عهد
سلطنت خاقان مغفور برهم زن هنگامهٔ شر و شور ایران شد اول طغیان میرویس غلجایی و معتمد قندهار بود
در شهر صفر سال هزار و صد و بیست هجری مطابق لودییل بوقوع پیوست تبیین این مقال آنکه گرگین خان ملقب
بشاهنوازخان والی گرجستان در آن اوان سپهسالار قندهار بود گرچه که با اتفاق او در قندهار مهمات ابواب الاعتدال را
باز و دست تسلط بر افاغنه دراز کرده میرویس غلجایی حاکم آن گروه از جان بستوه آمده و از روی تظلم روی بدرگاه
فلک شکوه آورده چون در دربار پادشاهی کسی و در دولتسرای سلطنت دادرسی نیافت روی ارادت
به بیت الله معظمه شتافت و در حین مراجعت تتبع امور و ملاحظهٔ اوضاع نزدیک و دور کرده وارد قندهار و در روزی
که گرگین خان بعزم تنبیه طایفهٔ کاکری در منزل ده شیخ خارج قندهار بود بر سر او ریخته او را دستگیر و برادرزادهٔ خان
نام افغان را که خشتی بود مأمور نمود با تمام کارش پرداخت و بعد از این واقعه کیخسرو خان برادرزادهٔ او به سپهسالاری
منصوب گشته بجهت جستجوی انتقام خویش با شوکت لشکری و حجم و افواج جمعی از طوایف گرجی و عرب و عجم به تسخیر
قندهار و تنبیه میرویس مصمم شده جماعت ابدالی قندهار را که با افاغنهٔ غلجایی عداوت داشتند جمع نموده قلعه را
محصور کرده شکست بالآخره در بیست و ششم ماه رمضان المبارک سال هزار و صد و بیست و سه هجری مطابق توشقان
ئیل از دست سوء تدبیر بپای قلعه گذاشته بعضی خویش پیوست بعد از آن محمد زمان خان شاملوی قورچی باشی مأمور
باین امر گشته و طی مراحل کرده تا رسیدن بقندهار روز ناپچه عمرش بسر رسید بعد از او دیگر بکار قندهار نپرداختند
تا معدودهٔ هرات و شورش ابدالی پدید آمد و میرویس مدت هشت سال در قندهار حکومت کرده بعد از او عبدالعزیز خان
برادرش که بجای او نشسته تکیه بامر حکومت پرداخت بعد از آن محمود ولد میرویس با چند نفر از خاصان
اورنگ سور هفت ریخته او را بقتل رسانیده لوای حکومت برافراخت و دیگر شورش افاغنهٔ ابدالی
هرات و سانحه آن بود که در سال هزار و صد و بیست و نه هجری بعرصهٔ ظهور آمد تفصیلش آنکه الطایفه

در عدت از غلجی و پیش و بقار شصت هزار خانوار پیش میبود عبدالله ولد حیات سلطان صدوزایی
ابدالی از شنیدن واقعهٔ قندهار باتفاق اسدالله ولد خود از ملتان نزد کیخسرو خان شتافته حاکم ابدالی شد تا آنکه بعد از
یزدانی در تغییر و تبدیل را در آن ربیت مقدمهٔ قندهار بان نحو شد که عبدالله خان با ولد خود وارد هرات شده در آن اوقات
ایالت هرات با عباسقلی خان شاملو می‌بود و چون از حرکت ناشیهٔ حالی عبدالله خان آثار فساد باطن ظاهر میشد عباسقلی خان
او را با ولدش محبوس ساخت در خلال آن حال قزلباشیهٔ هرات بعباسقلی خان شوریده او را مقید ساخت کشته بعد از آنکه این خبر
بعرض امنای دولت رسید جعفرخان استاجلو را از دربار پادشاهی بایالت مأمور و روانه ساختند و مقارن این امور
اسدالله با پدرش از حبس فرار و یکی از شاخه رقته شاخ سرکشی برافراخت بفکر جمعیت ابدالیه قلعهٔ اسفزار را تصرف
و ابدالیان در یکی فرسخی شهر با جعفرخان حاکم هرات جنگ کرده او را دستگیر و شهر را محصور ساختند بعد از چندی که محصورین از امداد مأیوس
گشتند در خفیه و در آشکار راه سازش و طریق آمیزش با افاغنه گشوده در شب بیست و ششم ماه رمضان سال
هزار و صد و بیست و نه هجری چند نفر از مردم قریهٔ بلدم من اعمال هرات که در شهر محصور و در جزو با افاغنه همداستان بوده
نردبانها ترتیب داده از سمت برج مشهور به برج قلفانه که در دروب عراق و قعیت افاغنه را بالا داده و افاغنه
تیغ استیلا کشیده ابتدا مکان بقتل و غارت شهر پرداختند و بعد از تخلیهٔ شهر از وجود قزلباشیه افاغنه اسفزار نیز
آمده در شهر هرات توقف و باندک وقتی کوسویه و غوریان و سرحدات مرغاب و بادغیس را تماماً تصرف کرده
پس اسدالله بفکر تسخیر قلعهٔ فراه که در ان اول قبل تصرف افاغنهٔ قندهار درآمده بود افتاده شبی علی الغفله ایلغار و با نردبان برج قلعه
صعود نموده و بپایمردی سلام حیله بر فسیل حصار در آمده آن ولایت را ضبط و مراجعت کرده در این اثنا فتحعلی خان ترکمان
از دولت بهیهٔ صفویه بسرداری مأمور شد و در توابع کوسویه تلاقی فریقین واقع گشته نخست افاغنه مغلوب
و شکست بسمت غوریان برگشته از آنجا که طالع نامساعد بود یکی از غرور و پندار در دماغ متصاعد بود سردار با فوج تعاقب
ایشان کمیت تهور برانگیخته با صد نفر کم و بیش در پشت صحرای مشهور به ورنگ بطایفهٔ افغان برخورد
و بی باکانه بر ایشان تاخته ایشان نیز چون حریف را خیره و چشم بصیرتش را از غبار غرور تیره دیدند توسن گریز را

عنان

عنان و تیغ تیز را از میان کشیده سردار را با جمعی از پیش تازان از لباس هستی عاری ساختند بعد از آن
محمود ولد میرویس بعزم استرداد قلعهٔ فراه از قندهار حرکت کرده با اهل فراه و زمین داور در محل موسوم بدلارام با اسدالله
جنگ کرده اسدالله بقتل رسید و محمود چنین تصرف قلعهٔ فراه را در حیز امتناع دیده بعد از قتل اسدالله کشف
کرده بقندهار شتافت و در حینی که قزوین مستقر کوکبهٔ خاقان شهید بود این مراتب را از جلایل حادثات شمرده
بدربار پادشاهی عرض و امنای دولت نیز تدلیس او را صدق فرض کرده او را بصوفی صاحب ضمیر ملقب نموده
و حسینقلی خان خطاب کرده و نکته سنجان قزوین تاریخ قتل اسدالله را چنین یافتند اسدالله اسلک شاه
ایران دریافت بعد از آن شاه دولت شاه خان گشته هرات را تصرف و عبدالله پدر اسدالله را محبوس ساخت از
نهال زندگانی جعفرخان و گرفتاران قزلباشیه را در زیر خیابان باغ نو بدهی خونریز سیاست از پای در آوردند
و اعیان دولت پادشاهی چون طایفهٔ غلجی و ابدالی را مشغول کار یکدیگر و محمود را نسبت بخود از مواقفان اخلاص
یافتند صفیقلی خان ترکستان اغلی را بسرداری تعیین نموده با جمعیت شایان و تدارک فراوان روانهٔ هرات
ساختند در صحرای کافرقلعه فیما بین او و زمان خان تلاقی فریقین واقع شده سردار مزبور با پسر و اتباع
بیشتر باعث قوی دستی آن طایفه پی با و سر کرده پس افاغنه در آن ولایت اقتدار کلی بهم رسانیده چند
سال آن نواحی را تصرف داشتند تا اینکه بارقهٔ تیغ جهانگیر ظل الهی ظلمت زدای آن بلاد و بازوی دولت مالک
قلع بنیان فتنه و فساد گردید دیگر شورش ترکمانیه جانب خانه استرآباد است که تابع خوارزم از اما در نواحی دشت
جرجان
قبچاق سکنی دارند و اگرچه بعضی اوقات بنابر حرفه کار خود شان اظهار رایع و استیلا بحکام استرآباد می کردند لیکن در اغلب
اوان همشه با تاخت و تاز و سرکشی و فساد بوده و در سوالف ایام سرداران صاحب شوکت به تنبیه ایشان
تعیین گشته طرفی نه بسته و روز بروز فتنه ایشان تزاید یافت تا اینکه خورشید ذات جهان آرای
اقدس از افق سروری طلوع کرده شیره طبعان سر بزاویهٔ خمول کشیدند دیگر شورش لکزیه داغستان
و انقلاب حدود شروان بود که جماعت جار و تله لکزیه راه شروان را مسدود و الجاء الجنب بودند

با طایفه لزگی که در حدود شکی دارند اتفاق ورزیده تمرد بنیاد کردند و حسینعلی خان حاکم شروان با جمعیت خود
در صدد دفع آنجماعت برآمده لزگیه بمحال شکی آنجماعت شبیخون آورده حاکم شروان را با جمعی مقتول و بقیه لشکرش
را بتاراج برده اموال ایشان بتصرف آن طایفه درآمد و بعد از چندی حاجی داود نام سکنه با احمد خان قیتاق و سرخای
لکزی همداستان گشته اولا احمدخان حاکم قبه را از میان برداشته متوجه تسخیر شروان شدند و معصوم ایشان که صبحی پیوسته
معاودت و ثانیا اموال بدون رفاقت اسمی آمده قلعه شماخی را متصرف و حسینخان بیگلربیگی جدید شروان را گرفته حاجی داود هم
بقتل آورده و بضبط شروان و نواحی پرداخته این مراتب را بدولت عثمانی عرض نموده از ایشان باب آن دولت بمعدلت
اکتساب گشودند و از دولت عثمانی نیز فرمان ایالت باسم حاجی داود صادر و سارو مصطفی پاشا بتمکین و امداد آن
مامور گشته رایات خلیت سرخای مسدود شد چون سرخای در جمعیت از حاجی داود بیش و بسبب قوت
در پیش بود و سایت برانگیخته فرمان ایالت را باسم خود حاصل نموده در آن نواحی رایت اقتدار برافراشت و سارو
مصطفی پاشا مامور گنجه گردید و دیگر تمرد و طغیان ملک محمود سیستانیست **توضیح این مقال آنکه** در سال هزار و صد
و سی و دو که خبر قتل صفی قلیخان سردار بدربار گردون مدار شاهی رسید اسمعیل خان غلام برتبه سپهسالاری فایز
و مامور بتسخیر هرات گردید وارد ارض اقدس شد و چون ملک محمود حاکم تون بنابر استیلای باد غرور و استکبار چندان
راغب با مروتی خواین ارض اقدس نمیکرد سپهسالار مذکور فتحعلی خان قاجار بیگلربیگی مشهد مقدس را با فوج
از قزلباشیه بر سر قلعه تون مامور و ملک محمود محصور گشته بکام ایام محاصره امتداد یافت تا اینکه شبی پیر محمد نامی که فراش
عمارت در خانه فتحعلی خان گردیده بود از فتحعلی خان رنجیده خاطر گشته خود را بقلعه رسانیده ملک را از ضعف حال قزلباشیه
آگاهی داده روز دیگر ملک بهیات مجموعی برآمده جنگ کرده فتحعلی خان بزخم گلوله از پا درآمده و بهمین سبب استعداد و اقتدار
ملک شده بهمان منوال در آن سرزمین دم از خود رائی میزد تا اینکه مقدمه اختلال اوضاع سپهسالار رو داده ملک
در ارض اقدس فرمان روا شد **توضیح این مقال آنکه** بعد از وقوع قضیه فتحعلی خان مزبور سپهسالار ایالت
ارض اقدس را بعلیقلی خان شاملو که در آن اوان بیگلربیگی مرو شاهجان بود تفویض نموده اما روز بروز اختلال کار سپهسالار

ارزدیار

ارزدیار و نائره انقلاب اشتدادی یافت سپهسالار چون اطوار علیقلی خان را موافق شیوه یکجهتی
نمی‌یافت از او دلگران گشته خواست که او را اسلوب الاحتیاط دستگیر سازد علیقلی خان از مضمون **ولا یحیق المکر
السیئ الا باهله** غافل گشته جمعی از اوباش که با او همداستان بودند بمنزل اسمعیل خان فرستاده که ایشان
او را از میان خیابان بقلعه محبوس ساختند و فریدا بکار ایالت پرداخت و در روز یازدهم محرم سنه هزار
و صد و سی و پنج که افاغنه بر اصفهان مسلط گشتند این واقعه نیز در همان روز در مشهد مقدس بوقوع پیوسته
سررشته کار ریاست الواط مشهد مقدس افتاده علیقلی خان نیز بسطوت فرو چیده بود چندی تا اینکه جهال
الاولی همان الواط بخانه علیقلی خان ریخته او را استقلال و اسمعیل خان را از محبس برون آورده باز بشغل حکومت مشغول
گشتند اما از حکومت جز اسمی با وی نبود و الواط خود برتق و فتق مهمات میپرداختند چون حرکات آنجماعت
ناملایم طبع سپهسالار بود بملک محمود مراسله قلمی داشته او را تکلیف بارض اقدس که ملک محمود چنین روزی را از خدا
خواهان و بتعجیل وارد ارض اقدس گشته مسند تمکین گسترد لکن چه الواط را مکنون خاطر آنبود که در روز ورود با تمام
سرداران او را بمضمون آنکه **مصرع** همه جا کس بدو شر از مکافات عمل ایمن مباد چرخ کینه جو طلب امثال ایشان
گشته ملک را در شیوه آن کشتن برای این شر دارد و **ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض
لفسدت الارض**

در تتمیم داستان محمود غلجایی و آمدن او باصفهان محمود ولد مرویس در سالیکه
با عبدالله خان جنگ کرده او را بقتل رسانیده این مراتب را بدولت صفویه عرض و استدعا کرد که چون از خدمت
عرض از ظهور خواهی آن دولت از من بظهور رسیده موکب پادشاهی از آن طرف عازم خراسان شود من هم از قندهار
بسمت هرات حرکت میکنم از دو طرف بدفع ابدالی کوشیده شود امنای سلطنت که در دبستان تمیز غافل بودند که
ایشان فهم نقطه از خط و درست از غلط نمیکردند قول او را باور نمودند او را باسم قلیخان اعتماد که ایالت
قندهار را با و ملقب که خلعت و شمشیر برای او فرستاده حسینقلی خان خطاب دادند محمود نیز بهانه بدفع ابدالی
هرات و از سیستان و بم که و در خلال آنکه طایفه بلوچ عازم تاخت کرمان گشته اهل کرمان قلعه را خالی کرده تمکن

مقدم محمود را شمرند محمود نیز وارد آن ولایت شده مدت نه ماه بضبط کرمان پرداخت تا اینکه خبر شورش
فارسی بانان قندهار به محمود رسیده باعث انصراف او بقندهار گردید توضیح اینمقال آنکه محمود در حین
آمدن از قندهار بیجن سلطان لکزیه را که در فراه کس نسبت نایب قندهار کرده عازم کرمان گشته بود
بیجن سلطان مزبور قلعه را از افاغنه خالی کرده با ملک جعفرخان سیستانی که در قندهار محبوس بود توطیه و تمهید کرده باظهار رایت خواهی
صفویه سر از گریبان جمعی برآورده بدستیاری فارسی بانان صدای شورش در داد و جمعی از افاغنه را که در قلعه بودند مقتول و جمعی افاغنه
بیرون و قف کشته جمعیت نموده از قسمت قلعه داخل گشته بیجن سلطان و ملک جعفرخان را بدست آورده با فارسی بانان
قلعه بقبض آوردند محمود بعد از رسیدن این خبر کرمان را تاراج و اسیر کرده آهنگ قندهار نموده ورود او بار دیگر بازشوق تسخیر کرمان گریبان گیر
عزیمتش گشته هشت هزار کس از افاغنه قندهار و بلوچ و هزاره و از قسمت جمع کرده و آنها کرمان را محصور و قتل و غارت
غیر محصور کرد چون از هیچ طرف احدی بامداد و کمک ایشان نپرداخت رمال قلعه ناچار طالب امان و تقبل پیشکش گشته
در باب تفویض قلعه تا انجام کار اصفهان استمهال کرده محمود نیز قبول کرده از کرمان عازم اصفهان شد اعیان دولت
تمهید اسباب قتال مشغول و در جبادخانه را گشوده محمود رستم خان را که از فنون جنگ عاری بوده به سیف و سنان و درع
و خفتان ممکن و درپای و کوه هریکی رستم ثانی جمعیت تمام بمیدان کارزار فرستاده شد و در روز دوشنبه بیستم شهر جمادی الاولی
سال هزار و صد و سی و چهار هجری مطابق لوئی ییل در گلون آباد چهار فرسخی اصفهان تلاقی فریقین واقع شده قزلباشیه
مغلوب و رستم خان قوللر آقاسی ثبات قدم ورزیده با احمد خان توپچی باشی و جمعی از اعیان و کبار دولت مقتول گشتند
و تمامی توپخانه و اسباب های اردو بتصرف افغان درآمده و بقیة السیف وارد شهر اصفهان و بنای سیبه بندی دروازه ها
و محلات گذاشتند بعد از دو روز محمود آمده فرح آباد را برای نزول اختیار و از زینت سیبه ها آغاز گیر و دار نمود
و در غره جمادی الآخری مطابق پارس ییل که سلطان دارالقرار جهان یعنی مهر عالم آرا بعزم تسخیر شهرستان حمل
رایت اعتلا افراخته لشکر بهار بر سبزه نگاه بهمن و غارتگر شهر دی گشت و افغان هزار دستان شور افزای فرح آباد
چمن و هزاره بلبل و بلوچ خار ممالک پایتخت گلشن گشته محمودیان در کمال شوکت و استیلا دست بتاخت

وتاز

وتاز دراز کرده باندیشه اینکه مبادا امدادی از اطراف باصفهان خود رسیده سبک جمعیت خود را از هم نمیپاشیدند
اعیان دولت فکری که برای کسر شوکت خصم اندیشیدند این بود که سلطان محمد میرزا نام ولد اکبر خاقان شهید را در دهم شهر
رجب بولی عهدی برآورده بعد از چهار روز او را بمهور قاپو راجع و صفی میرزا نام برادر او را بجای او بر مسند ولایت
عهد تکیه داده باز در بیست و هشتم شهر رجب خلع خلعت جهانبانی از او کرده قرعه این فال را بنام شاهزاده والا
خصال طهماسب میرزا زدند و در بیست و سیم ماه مبارک رمضان از ظلمت لیلی او را روانه کاشان حسب شد که در سمت
قزوین و آنحدود بیکجا جمعیتی منعقد و لشکری مستعد که مستأصل شود بعد از خروج طهماسب میرزا افاغنه بنای محاصره گذاشته
اطراف شهر را سیبه بندی و راه آمد و شد را بیکبار مسدود ساختند پس بایس تمام با حوال خاص و عام رعایا فتنه
روز بروز قوت ضعف و ضعف قوت پذیرفته آتش غلا و نایره بلا بالا میگرفت بحدیکه مردم برای اکل میته
میمردند و بزرگان در اسواق و محلات اطفال خورد سال را در دیده فرح که میخوردند دلها برای گندم چون دانه گندم سینه چاک
میشدند و طایر جانها در غم دانه گرفتار دام هلاک و برای گرده نانی در و نهایی چون شور با آتش حسرت میسوخت
و چشم مردم قرصی برای نهاری سوای بیچه گشش خورشید نمیدید از شور چشمی نانه عهدی شد که شیرین دهنان بهار
شکرلب خویش میمکیدند و شکرلبان بجای ریع قند نباتات میخاییدند و بهوس میوه در چمن از رنگ زرد رنگ میچیدند
و بیاد انگور خاکپای تاک را از رنگینی رنگ چون توتیای غبار بچشم میکشیدند که بی نان از بیم تن می پوشیدند
چون کرم پیله ببرگ خوردن می شتافتند جمعی که به لوزینه کام بیالودند از شدت جوع به پوست درختان افتادند اگر دانه
ارزن میتافتند رفیق خود را بحق سیاه میفرستادند اگر چه جا و رستی میشافتند در تقسیم آن مته بر خشخاش میگذارند
کسی روی پیاز را سیر نمیدید و دانه ماش از شاه دانه گنج نمادی عزیزتر که پیلان از بردن اسم نان توقف داشتی میخوردند
و دیوانگان از حسرت خوردن سنگ طفلان را چون خشت لحد با خود بگور میبردند لاله برای کباب داغ بر دل بریان میگشت
و قمری در حسرت تماشای گوگو نان میگشت اوجاق مطبخها کور شد و چراغ در دماغها بی نور اصفهان یکباره
ویران کعبه و قحط آدم علاوه قحط نان و مبانی دولت را سر رشته طاقت گسیخته و خاک عجز و هوان بر فرق

شان پیچیده شد تا اینکه بدادن شهر مصمم گشته در یازدهم محرم الحرام سنه هزار و صد و سی و پنج هجری مطابق
پارس ییل خاقان شهید را بفرح آباد برده افسر سروری را از سر آن حضرت کشید تاج و افسر را زدند همان
شب محمود کس برای ضبط خزاین و کارخانه جات پادشاهی روانه اصفهان ساخته و خود در چهاردهم
ماه مزبور با فر فرعونی و بیداد شدادی داخل شهر گشته سکه و خطبه بنام خود کرد و بعد از آنکه خبر سنوح واقعه
اصفهان در آخر شهر محرم در دار السلطنه قزوین بطهماسب میرزا رسید بر اورنگ شاهی جلوس نموده کته
سنجان قزوین آخر محرم را تاریخ جلوس او یافتند و در ماه صفر بعضی از افاغنه برای اخلال کار حضرت شاه طهماسب
مامور قزوین گشتند و بعد از ورود افاغنه بده فرسخی قزوین شاه طهماسب با قلیلی که همراه داشت سر خویش در راه بیابان
آذربایجان در پیش گرفت اهالی قزوین چون پادشاه را در رو دشمن را پر زور دیدند بعد از معاهده و دستپیمان افاغنه را
داخل شهر ساختند و افاغنه دست تعدی از آستین برآورده از کوتاه بینی بدست درازی پرداختند اهالی را
حوصله قزوینیان بر تافته شمشیر حمیت را آخته هر کس مهمان خود را آویخته جمعی از ایشان بر خاک هلاک انداختند
افاغنه در باغات خارج شهر بنه سراسیمه عازم گریز و بجانب اصفهان تکاور انگیز گشتند محمود از استماع این خبر بفکر دفع
قزلباشیه افتاده در روزیکه افاغنه از قزوین برگشته وارد اصفهان میشدند شروع بمحافظت امرای معزول و معارف
که یکصد و چهارده تن از ایشان بالا از تیغ تیز گذرانید و هر جا که گمان اهل صلاح و معروفی میرفت گرفته آتش کارزار
بقتل رسانیده و جمعی را بتسخیر شیراز مامور ساخته ایشان رفته نه ماه شیراز را محاصره نموده متصرف در آوردند و محمود قریب
بدو سال در اصفهان و ولایت مزبوره رایت حکمرانی برافراشت آخر وسوسه نفس او را بدفع شاهزادگان انداخته جمیع
اولاد و احفاد خاقان مغفور را صغیراً و کبیراً بیرحمی و یکنفر بنفسه معروض تیغ بیدریغ ساخته نعش ایشان را بدار المؤمنین قم فرستاده بعد از
چندی جنون قوی و فالج شدید طاری شده دیوانه وار از خرد بیگانه شده امروزی او که جنون از نفاذ و جریان
عاقل که … در دوازدهم شهر شعبان سنه هزار و صد و سی و هفت اشرف بنی عمش که با شاطر … میرزا امیر غیبت جمعی
از افاغنه را با خود همداستان کرده … اعتزال بر آمد نوبت سلطنت را بنام خود بلند آوازه ساخته کس فرستاده محمود را در … حفه

هلاک

هلاک کرده حیث الاستقلال جانشین سریر حکمرانی گردید در ایام سلطنت خود کرمان و یزد و بنادر و قم و قزوین و طهران
تا پول کوردی که راس الحد عراق و خراسان است بحیطه تصرف در آورد و دیگر غلبه روسیه بدار المرز و گیلانات
توضیح این مقال آنکه در حینی که شاه طهماسب در قزوین بر سریر سروری از آنجا اسمعیل بیک نام تا پین فدیرا عظم را
برسم سفارت و عزم استمداد بمملکت روس فرستاده جمعی از روسیه بموجب طلب و اشاره شاه طهماسب
بسرکرده سردار روسیه آمده بسفاین ایشان در فرضه رشت لنگر انداختند وزیر رشت از در مدافعه برآمده مغلوب
و روسیه بباطن در نیم فرسخی رشت بهوگی اقامت ساخته بار توقف گشودند و روسیه از آنکه با نجواهش امنای این دولت
را در رود در … ابلچی شاه طهماسب بوکاله از دار المرز را از نیاز آباد تا سرحد استراباد بدولت روسیه تفویض کرده
که صیانت این ولایت که بدفع دشمن بپردازیم و با این ادعا را داخل و تصرف در ولایت دار المرز میخواستند اما در
تعرض را ترک کشیده داشته بهیچه پیرامون مال دیوان و غیره نمیگشتند تا اینکه متعاقبش سردار بزرگ ایشان با ده
هزار کس آمده اختیار جمیع دار المرز را الی نیاز آباد بموجب نوشته ابلچی بوکاله دولت علیه صفویه بر روسیه واگذار نمود و
ساحت از طرف شاه طهماسب جمعی بدفع روسیه منصوب گشته در خارج رشت تلاقی فریقین واقع و قزلباش شکست
یافته فرار و روسیه رشت و گهدم را متصرف و بدون شریک و منازع و سهیم … در آن نواحی بضبط و اخذ و عمل
وجوهات دیوانی پرداختند تا اینکه معتقده قلندر مشهور با سمیان میرزا در ماسوله چنانچه مذکور خواهد شد اتفاق
افتاده و روسیه بدون جنگ و نزاع آمده لاهیجان و تنکابن را که در تصرف قلندر بود متصرف گشته بفاصله چندی استراباد
روسیه از راه خشکی از سمت قلعه قزلار با عساکر بیشمار وارد دربند و اهالی آنجا از بیم غلبه لگزیه که اعدای دولت
بعد در بند ادن و رضای اعیان این دولت نشده از باب اطاعت در آمدند پاشای مزبور امر تخلیه آن قلعه مهر سه هزار
کس تفنگچی و روسیه آنرا سالدات گویند با سقغاط آنجا گذاشته باکوبه و گیلان را نیز متصرف و بنهان اخذ مال و جهات
حال اکتفا کرده بمقر سلطنت خود معاودت نمود و دیگر استیلای رومیه بر ممالک آذربایجان
توضیح این مقال آنکه بعد از حرکت شاه طهماسب از قزوین بجانب تبریز از دولت عثمانی ابراهیم پاشا را حاکم

ارزنة الروم بگرجستان و عارف احمد پاشا بایروان و عبدالله پاشا کوپرلی اوغلی حاکم وان به تبریز و حسن پاشا
والی بغداد بکرمانشاهان و همدان مامور گشته هریک با عساکر بی‌شمار از حدود خود رایت عزیمت برافراختند
و آن دریای لشکر آتش جهت آذربایجان را یکبار موجه حیرت انداختند ابراهیم پاشا تفلیس را بحیطهٔ ضبط درآورده و عارف
احمد پاشا با جمعیت تمام بایروان آمده چهار ماه قلعه را محصور و چنین از جانب اعیان دولت امدادی متصور نبود اهالی آنجا
طالب امان شدند و قلعه را سپردند و عبدالله پاشا کوپرلی اوغلی هم از آن جانب بعزم تسخیر تبریز و آنحوالی حرکت که در حینی که موکب شاهی
در اردوبادی توقف داشت بر سر تبریز آمده چون صورت تسخیر در آنحال در آینهٔ مراد روی ننمود عطف عنان کرده در خوی و سلماس
قشلاق و در بهار دیگر باز گشته بقهر و غلبه بر آن بلده مستولی گشته اهالی آنجا را عموماً از تیغ تیز گذرانیدند و حسن
پاشا والی بغداد رایت عزیمت بجانب کرمانشاهان افراشته در کرمانشاهان بفاصله چند روزی پیمانهٔ عمرش
تمام شده بدار البقا شتافت و احمد پاشا پسرش از دربار عثمانی سر عسکر و عازم تسخیر همدان شد فریدون
خان مکری که در آن اوان حاکم همدان بود به بهانهٔ جنگ بیرون رفته با احمد پاشا بیعت و قشون و اهالی همدان بامید امداد
مدت سه ماه حفظ داری و قلعه را نمودند تا اینکه احمد پاشا نیز بعد به قهر قلعه را مسخر که قتل و غارت بظهور رسید و بعد از و سارو
مصطفی پاشا به تسخیر گنجه و عبد پاشا به تسخیر اردوبادی مامور شدند موکب شاهی از اردوبادی عازم طهران شده رومیه آمده
اردوبادی و مغانات و زنگان و سلطانیه و محال گرانذر را بحیطهٔ تصرف درآوردند و در آنوقت که از جلوس شاه طهماسب انقضا
یافته اشرف چون خبر استیلای آذربایجان و مراجعت حضرت شاه را بجانب طهران شنید بسرعت تمام عازم طهران
گشته در قریهٔ لندرمان که در جنب طهران واقع است مضرب خیام حضرت شاهی بود عساکر قزلباش بمقابله پرداخته
در سلمان آباد طهران تلاقی فریقین واقع شده قزلباشیه شکست یافته بوادی هزیمت شتافتند شاه
طهماسب لشکر از آنجا عازم مازندران و استراباد شد اشرف جمعی را بمحاصرهٔ طهران و سیدال خان را با سرداری
بمنظور تسخیر قزوین مامور و خود آهنگ اصفهان نمود اهالی قزوین لابد در مقام اطاعت درآمدند و بعد از آنکه موکب شاهی
بولایت مازندران شد اراده عزیمت استراباد نموده فتحعلی خان قاجار را بحکومت سمنان سرافراز و جمعی از ترکمانیه

وقایع جاریه

۱۲ افغان بدل

وقایع جاریه بعد از فتنهٔ افاغنه و در تسخیر طهران بعد روانه حضرت شاه رالیه در ابراهیم آباد طهران تلاقی فریقین گشته
با ضلالت اضداد و دست اهالی عناد کار رزم خشم پایان مرام روانه استراباد و طهرانیان نیز مایوس از امداد و با افغان
مطیع و منقاد گشتند اهالی ساوه و قم نیز که تا آن زمان با اشرف طریق مخالفت می پیمودند راه متابعت گشوده شهر را
سپردند

گفتار در بیان محاربهٔ پاشایان روم با اشرف افغان و خاتمه کار خاقان فردوس مکان

در سال سیم جلوس اشرف احمد پاشا والی بغداد از دولت عثمانی بسرداری منصوب با فوجی عظیم باتفاق خان پاشا
حاکم بابان و عبدالرحمن پاشای حاکم همدان و قرا مصطفی پاشا و حسن پاشای حاکم موصل بطلب خاقان مغفور شاه سلطان
حسین و تسخیر ممالک متصرفهٔ افاغنه مامور گشته وارد همدان و از آنجا جمعی بدرگاه باد و در شهر جرد فرستاده
ایلچی نزد اشرف روانه و پیغام دادند که افاغنه طایفهٔ بیسر و پا و بدون اهلیت مالک سریر و افسر چون
پادشاهان و وارث پادشاهان میباشند خاقان شهید را با آن سپرده لشکر از سر سلطنت عارضی کنار گیر
که اشرف از اصفهان عازم تنگی پایکان گشته چاپار فرستاده پادشاه مغفور را که در اصفهان بعد از دم
تیغ جفا شربت شهادت چشیده سر او را نزد ایلچی روم فرستاده جواب پاشایان را بالسیف و سنان حمله شاه اشرف
نایرهٔ افروز خشم رومیه گشته احمد پاشای سردار روم با پاشایان و عساکر آن مرز و بوم از همدان رایت
افراز هجوم شده در شهر جرد تلاقی فریقین و اشتعال نوایر شورش بین العسکرین گردیده رومیه مغلوب و مقهور شده رخت
عزیمت بوادی هزیمت کشیدند اشرف نیز عازم اصفهان گشته و در سال دیگر احمد پاشا مجدداً بهمدان لوای عزم افراخته
و طرح مصالحه انداخته بنای ممالک و تعیین حدود و تدبیر دستور باین نهج و دستور گفته که ولایت حوزستان و کردستان فیما
با گرانذر و زنگان و سلطانیه و خلخال و اردبیل بدولت عثمانی و ولایت سمت شرقی عراق و دار المرز با افاغنه متعلق باشد
و برین عهد و میثاق اتفاق و رفع غائلهٔ نزاع و نفاق که هر یک عازم مقر و مقام خود گردیدند و در سال چهارم
جلوس اشرف رشید پاشا نامی از جانب سلطان احمد خان خواندگار روم برسم سفارت برای تاکید مبانی
صلح و صلاح و تهنیت جلوس اشرف وارد اصفهان و از جانب اشرف نیز محمد خان بلوچ مامور و همراه ایلچی مزبور روانه

دربار عثمانیکه **گفتار در بیان چند نفری که در ایام فترت ایران با دعای شاهزادگی اظهار خودسری کردند**

چند نفر بوده اول صفی میرزا نام بود که در سمت بختیاری بهمرسید حقیقت احوال او اینکه موسی الیه شخصی بود از طایفه گرائی
و در سنه هزار و صد و سی و هفت هجری در ایلات بختیاری منبعث شده ادعای شاهزادگی و پسر خاقان شهید نموده
میگفت که نام من اولا ابو المعصوم میرزا بود ثانیا این اسم را گذاشته ام محمد حسین خان حاکم بختیاری از ساده
لوحی با رخیلان بختیاری وجود او را مغتنم شمرده مقدم او را گرامی و محترم داشته سر رشته اطاعتش گذاشته بود
و موسی الیه زنی از سواد اصفهان شاهد مدعای خود کرده با دعای خواهری در یکی از بلوکات اصفهان گذاشته بود از ایلات خود گرا
والحاصل رفته او را با احترام تمام آوردند در همان ابتدای کار که ارقام باطراف نوشت و سکه را بطرف چپ زده
خطبه را در منابر و مساجد باسم شاه طهماسب خواندند اسم خود را تالی اسم شاه طهماسب گردانید و عمال شوشتر
و کوه کیلویه و دو سه ایلات تمکین نزد او جمع آمده کمر اطاعت بستند امرا برای خود تعیین کرد در آن نواحی کمال
تمکین بهمرسانید تا اینکه از جانب حضرت ظل اللهی در حینی که شاه طهماسب در مشهد مقدس توقف داشت بارکان دولت
حکم عالی صفی میرزا را بمرولا صدور یافت که چون شاهزادگی مشهور شاه طهماسب و ادعای او خلاف واقع است او را
گرفته بسلطنت در پیچیده از بر چسبند لهذا بر وفق اشارت عالی در حینی که در دشت بهقر کوکبه صفی میرزا بود او را گرفته بسیاست
در پیچیده بقیه برچیدا و خواهر را نیز بقتل آوردند این قضیه در اواسط شهر محرم الحرام سنه هزار و صد و چهل هجری واقع شد **و دیگر**
سید احمد نواده میرزا داود متولی مشهد مقدس است ملخص احوال او اینکه قبل از واقعه اصفهان که شاه طهماسب عازم
دار السلطنه قزوین گردید سید احمد بجانب ابرقوه رفت و در آنجا رقم مجعولی مشعر بر تفویض اختیار مهمات فارس
و کرمان بمهر شاه طهماسب باسم خود ابراز و عوام کالانعام را خریدار این جنس کذب طراز کرده جمعی از اوباش
فراهم آورده عازم بلوکات و مرودشت و فارس که در تحت فرمان شیراز واقع است گردید در آن اوان
زیر دست افغان از جانب محمود حاکم شیراز بود جمعی را بمقاتله سید احمد فرستاد و در سر ... خان تلاقی فریقین
واقع شده سید احمد منهزم گشته با برقوه آمده مردم ابرقوه از کیفیت احوال او و تدلیس حکم مجعول آگاهی حاصل شده

او را گرفته معزول و محبوس ساختند بعد از دو ماه از محبس فرار کرده بجانب جهرم شتافت و سلک جمعیت خود را
تجدید انتظام داده رفته داراب و نیریز را بدایع ضبط و تصرف در آورد و جمعیت موفور منعقد ساخته و رفته کرمان را
نیز تصرف کرده در چهاردهم شهر ربیع الاول سنه هزار و صد و چهل هجری مطابق قوی ئیل جلوس و اسم پادشاهی
بر خود راند و سکه و خطبه زده بعد از چندی جمعی از جانب اشرف بگرفتن او مامور و سید احمد مزبور را در قلعه حسن آباد
محصور و بالاخره گرفتار گشته او را باصفهان آورده بامر اشرف گردن زدند و هوای سروری از سرش بدر کرده
و عاقبت بزور نیاورده سری از پا در آمد **و دیگر محمد علی نام کرمانی** مشهور بصفی میرزای ثانی است
کیفیت احوال او اینکه در ماه محرم سنه هزار و صد و چهل و دو هجری بسوارق یکا قوینی و در لباس درویشی وارد شوشتر گشته از اتفاق
حجرتی بود در چشم ایشان مکشوف شد جمعی از الواط او را دیده میگفتند که چشمهای این شخص در نظر بعینه بچشم
صفی میرزا شباهت دارد شاید که او باشد و او تحاشی داشت عوام از عین حماقت جمعیت کرده خریدار او شدند
نایب شوشتر باستماع این خبر متوحش گشته اراده شبیه او نمود و او فرار کرده بحویزه رفته از آنجا ببصره
روانه بغداد شد اعیان دولت قیصری بمباهات اینکه شاهزاده ایران پناه بدولت عثمانی برده است
بدون تحقیق شاهزادگی او را تصدیق نموده موسی الیه را بدربار عثمانی احضار و بعد از ورود او بحوالی اسلامبول
جهاندار تعیین و در اسکودار مکان سکنی و اخراجات قرار دادند و بعد از خلع سلطان احمد خان پادشاه روم باعتبار
بعضی حرکات او بشهر سلانیک که بجده منزل آنطرف قسطنطنیه و نزدیک بسرحد فرنگ است فرستاده بعد از چندی او را
نیز بجزیره ... فرستادند و کسان او را مرخص ساختند و تتمه احوال او در بیان وقایع سال هزار و صد و پنجاه و هشت
هجری سمت نگارش خواهد پذیرفت **و دیگر سید حسین نام** قلندری بود که از فرط بیقیدی بار رفته
مدتی در قندهار دریوزه کرده و ادعای ... میرزا بود و از آنجا همراه افاغنه در کسوت درویشی باصفهان آمده بعد از قتل صفی
میرزای کرد نی در میان جماعت جوانکار رفته خود را بعباس میرزا موسوم و ادعای برادری خاقان مغفور که تهماسب بود
گوشه کلاه هوس بر شکست و بر مسند دعوای این دروغ راست نشست و از مردم جوانکی و طوایف احزاب و جمعیت را

فراهم آورده چون کارش بمدد نشئت حباب بهوای ریاست سری بر آورده بار دیگر بپایان عدم کشید
و شمع پر تشویش چون از صدق فروغی مددی نداشت ره بپایان رسید و دیگر شخصی در سمت شمید و میستانم
رسیده بادعای پسر خاقان مغفور خود را سلطان محمد میرزا نام نهاده با شش هزار نفر سوار اشتهار یافته و در شمید چهار صد
و پانصد نفر از اعراب بلاد بر سر خود جمع کرده از آنجا نزد عبدالله خان حاکم بلوچ رفته جمعی از بلوچ باعانت او بر خود جمع شد
و از آنجا بمیان طایفه بادری آلتی الطایفه با او متفق و عزیمت بندر که با سید احمد نواده میرزا داود که در آن اوان از
در آن سمتها رایت استقلال بر افراشته بود می رود مع سید احمد را منهزم ساخت و بندر را با محال شمید و میسانکیطه
تصرف در آورد و بالاخره از جانب اشرف جمعی بدفع او مأمور گشته بالوجباله و مولی الیه شکست یافته بجانب هندوستان
گریخت و بندر با محال متصرف فیه او ضمیمه ولایت افغان گردید و دیگر زنیل نام قلندریست که در لاهیجان بهم رسید
و او ولد ابراهیم نام طوسجی که با چند نفر از درویشان دریون کوه و قلندران مراحل نورد رفیق گشته در قریه لکام
اعمال دیلمان بمضمون اینکه مصرع فقر درویشی اگر هیچ نباشد شاهی از کلاه نمد و پوست تخت بهوس
افسر و سریر و از حریر شاخ بنفیر تکفر علم و نفیر قبا که پا از جاده قلندری به پایه خرگاه دارای سلطنت گذاشت و باد غرور
پسری شاه سلطان حسین خود را اسمعیل میرزا نام نهاده جماعت صوفیان و اشکور و دیلمان را فریفته رایت تحکم
بر افراشت و دیلمان را با رانکوه تصرف و در آن اوان محمد رضا خان عبدالله لو قورچی باشی از سپه سالار و صاحب
اختیار گیلان بود در لاهیجان توقف داشت این خبر را شنیده با دو سه هزار کس عازم دفع قلندر
گشته در کوهستانات دیلمان بالوجباله منهزم شکست یافته بهنگام برگشت و قلندر همان روز داخل
لاهیجان گشته لاهیجان را با تنکابن علاوه متصرف فیه خود گردانید محمد رضا خان در باب جمعیت خود را منعقد ساخته
عازم لاهیجان گشته در رانکوه تلاقی فریقین واقع و قلندر مقهور شده بجانب کهدم گریخت و در آنجا مجدداً
سلک جمعیت او از شاهسون و سایر رجال انتظام یافته ماسوله من اعمال رشت را متصرف و از آنجا
عازم خلخال گشته بر حاکم آنجا فایق آمد با روسیه که در اردبیل بسر میبرد در حوالی آنجا جنگ کرده شکست

یافت و ابراز ان بمیان شاهسون آمده جمعی از شاهسون با خود متفق ساخته جمعیت انعقاد داده بمغان رفت و با غافلان
شاهسون که دعوی از هواخواهی روسیه میزد جنگ کرده باز مغلوب گشته بماسوله آمده بالاخره جمعی از مردم ماسوله که با روسیه
اتفاق و از پاحسابات قلندر بتنگ آمده بودند بر دفع قلندر مصمم گشته و در ماسوله بر سر او ریخته او را کشته سرش را
بجهت سرکرده روس بردند **گفتار در بیان نسب و مولد جناب نادرشاهی** بر آگاه دلان دیده ور
که بهین ذلیجه کان آباء علوی و امهات سفلی از واضح خواهد بود که سعادت یاری که از لطف خداوند یگانه و از
فرزند مادر زمانه باشد نه مفاخرتش به نسب است و نه مباهاتش بسلطنت مکتسب زیرا که بمدلول
نص و کتاب این دو امر پرستشگاه نظر بلند همتان نازل ترین پایه سلم اعتبار است و پست ترین مرتبه
از مدارج افتخار تیغ برنده را فخر بجوهر خداداد خویش است نه بکان آهن و گوهر شاهوار را نازش بآب
و رنگ ذاتی خود است نه بصلب معدن خصوصاً این برگزیده خدا و بزرگ کرده لطف ایزد توانا که ابراز لطف
الهی استظهارش بشمشیر خویش است نه بزور بازوی ایل و عشیره و بیگانه و خویش مردم نها از نسبت
مردم ناش چراغ مردمانی افروخته اند و خاندانها از دولت خاندانش دولت خاندانی اندوخته اند نیام صمصام
حیدریش بلاد دولت تیموری در آستین است و در تارخم کمندش سلسله چنگیز و تاتار حلقه نشین **بیت**
ز سهم خدنگش قضا تیر پر ٭ ز تیغ کجش رایت پشت ظفر ٭ اگر نار را فروزد از قهر چهر ٭ چو خورشید آتش
زند در سپهر ٭ اگر مهر از عارضش دم زند ٭ دم صبح آتش بعالم زند ٭ در آتش گریزد سمندر ز بیم ٭ نهد برکوه
و بیابان نسیم ٭ در این صورت کلک سخن سنج را از نگارش این مطلب باز داشتن اولی است
اما چون غرض مورخ ضبط کلیات احوال این خدیو بیهمالست و دگر اسب نیز از لوازم انفاق
در رسم احوال نگاشته لوح بیان میگردد که آنحضرت از ایل قرقلو و قرقلو از یماغی از نوع افشار و افشار
از جنس ترکمان میباشد و مسکن قدیم ایل مزبور ترکستان بود و در ایامی که مغولیه بر ترکستان استیلا یافتند
از ترکستان کوچ کرده در آذربایجان توطن اختیار کرده و بعد از ظهور خاقان گیتی ستان شاه اسمعیل صفوی بتقریباتی کوچ کرده

در سرچشمهٔ کوپکان من محال ابیورد خراسان که در سمت شمالی مشهد مقدس طوس در بیست فرسخی واقع است
و در قرب جوار مرو شاهجهان است توطن جسته در تابستان در این ییلاقات و در زمستان در دستجرد و در جزء قشلاق مسکن گزیده
تولد آنحضرت در یوم شنبه بیست و هشتم شهر محرم سنه هزار و صد و ده هجری مطابق قوی ییل در قلعهٔ دستجرد و در مکانی که
بالفعل عمارت عالیه در آنجا احداث و بمولود ایلی شهرت یافته اتفاق افتاده باسم جد خود نذرقلی بیگ موسوم گردید
و در پانزده سالگی قدم بر معارج رشد گذاشت چون در میان تاجیک و ترک و خرد و بزرگ مظهر کارهای سترگ
گشته در مبادی حال آثار فر و دولت و اقبال از ناصیهٔ احوال ایشان ظاهر و امور عظیم از دست مؤیدش صادر و مشهد
و در عالم چهره نامدار آفاق و بین الانام بنادرقلی بیگ مشهور شد گفتار در بیان آغاز کار نادر کامکار
تایید جناب آفریدگار از آنجا که نقش بند کارگاه وجود رابطهٔ پیوند مزاوجت را تار و پود دیبای بقای بنی آدم
و باین جنس اکسون طراز جامهٔ قوام و دوام در بر و دوش بنی نوع بشر انداخت تجرد مخصوص خداوند صمد است و تفرد
شایستهٔ ایزد یکتا الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد حضرت ظل اللهی در آن اوان که آغاز ایام
شباب و جوانی و بهار زندگانی و هنگام ریعان زیبای عیش و کامرانی بود مایل تاهل گشته با بابا علی بیگ کوسه احمدلو
که از رؤسای افشاریهٔ ابیورد و همیشه در آن ولایت با ترکمانیه و اوزبکیه معرکه آرای رزم و نبرد می‌بود از جهة خانه
نسبت خویشی کرده دامان تشریف رسم مصاحبت در بر خویش داشت آنحضرت طالب پیوند و راغب بحصول آن کار
صبیهٔ آن سعادتمند شده اکثری از خویشان رسالک طریق متابعت و همگنان آرای جنگ و نزاع گشته
جمعی از رؤسای آن طایفه باین علت هم آغوش شاهد وفا و بهم خوابهٔ رنج و عنا شدند و بالاخره بحکم قضا
امر مواصلت صورت وقوع یافته از این مخدرهٔ سرادق عفاف در سال هزار و صد و سی و یک هجری در شب
یکشنبه بیست و پنجم شهر جمادی الاولی ده ساعت و نیم از شب مزبور گذشته شاهزاده رضاقلی میرزا بوجود آمد و قبل از
سال آن مستوره رخ بنقاب تراب کشید صبیهٔ دیگر او را در سلک پردگیان حریم عفت انتظام دادند که
نصرالله میرزا و امام قلی میرزا که گوهران آن درج و اختران آن برج‌اند از او متولد شدند هرچند که در آغاز ظهور کوکب

اقبال

اقبال این خدیو بیهمال وقایع و اموری که در سمت درجز و ابیورد و مشهد مقدس و قلعه جات آن حدود و نواحی دشت
از آنحضرت با افشاریهٔ ضد او و ترکمانیه و اکراد و اوزبکیه و سایر ارباب عناد بوقوع پیوست و کوشش و سعی که از ایشان
در خلال کار ایشان بظهور آمده و جنگهائی که با دور و نزدیک و ترک و تاجیک واقع شد تا آن طایفه را رام و در حلقهٔ ارادت
قرین آن اعلام کنند اگر شمه‌ای از هر یک تحریر یابد تاریخ مسطور طولی خواهد داشت و بیرون از اندازه کتاب میگردد و خارج از حوصلهٔ تدوین — قبول
و شیرازهٔ گنجی چنین در این روزنامهٔ ظفر باقتصار سخن مأمور و غرض اصلی ضبط کلیات امور است لهذا بجاسم اجمال
و ایجاز مرعی داشته کمیت قلم را بجانب اختصار عنان گرای میسازد بلی زود باز آنکه بزم آرای دوران در عشرت سرای ایران
ساز نازی کوک کرده در هر گوشه از مخالف و موافق نواها و از هر سری چون کاسهٔ طنبور صدائی برخواسته ترک
و تاجیک چنگ آسا سینه باخون حسرت خراشیدند و کوچک و بزرگ قانون خرمی از دست داده دایرهٔ
محنت کف زنان افسوس کش شد و هر جا قوی دستی بود از گریبان خودسری گردن فرازی برآورده و پا از اندازه بیرون گذاشت
و هر جا خشک مغزی بود مانند چوب قد علم کرده شاخ بر بلندی برافراشت از آنجمله ملک محمود سیستانی بطریقی که مذکور شد
رو از جادهٔ اطاعت برتافت و بمشهد مقدس استیلا یافت و رایت طغیان برافراشت و حضرت ظل اللهی تا آن اوان
در حدود ابیورد و کلات و باقی سرحدات دشت مشغول ملک داری و بجنگ خونریز جلادت شاهباز اوج شکارگاهی — دشمن
و مانند شیر پیوسته صیاد صید پیشهٔ خویش و طعمه بخش کام بیگانه و خویش بودند چون دیده در ساقی چرخ
مینائی رنگ از ساغر مهر و ماه خونابهٔ غم بجام جان اهالی ایران ریخته حریف ستیز زمانه از بدمستی کاسه بر سر ضعیفان — ظرف
شکسته و در رهزن فتنه جوی دهر دست تطاول گشوده رهائی آسایش بر روی دور و نزدیک بسته امنیت را حوصلهٔ
غیرت آنحضرت بتافته با الهام خداوند بی نیاز دار شاه بخت فرخنده طراز و نیروی عزم بلند و همت ارجمند طوایف
افشار و اکراد و باقی ایلات سکنهٔ ابیورد و درجز و کلات را بحوزهٔ خدمت خود درآورده کلات که از حصون حصین
و حصار متین خداآفرین بود با قلعهٔ دستجرد ابیورد که جولانگاه شهب گیتی نورد و مسکن و مأوای دولتخواهان اخلاص پرورد بود
برای افروختن برق حکمرانی اختیار و پناه یاری جناب اله کارکیه آن غضنفر صولت و صلابتش فی

در خان شیرین جهان کند کی حوصله ورزد که بهر کفتار خصلتی ازو رباید باری چرخ پلنک خو بدعوی برتری کردن افسر لاف دارد که

همیشه کردن فرازان بطوق اطاعتش خم داشته از کی روا دارد که کردن اطاعت بدیکری خم سازد ایلات عجم که کودن را

بهر راهی توفیق از سر قدم ساخته سالک طریق اخلاص کشته هر فرقه بفخر یکی از افشاریه که شرف انتساب بآن جناب داشته

و دیکری اکراد ساکن در جز و ابیورد که ایلات معظم خراسان میباشند هر چند طوایف دیکر در میانه بهم انداز حد منت

خدیو فرزانه می کشتند اما آن دو طایفه از بدو حال بهمه سمت تایید خداوند متعال و بازوی اقبال خسرو زمانه مرد است

خصم افکن و ساعد بخت فیروز را ساعد اعانت در پنجه دشمن شکن بوده و طوایف چند بعضی از افشاریه و اکراد که صحراکرد و دارای

ساده لوحی بودند و شیطانی مختلف آراء کشته از افشاریه فرقه که صاحب قلعه و جمعیت بوده بنیات قلعه و عدت

خود مستظهر شده با آنحضرت در مقام کاوش و بعضی بارض اقدس رفته با ملک محمود الفت و سازش و از اکراد در جز

و ابیورد جمعی با اکراد خبوشان پیوسته و کروهی بترکمانیه عهد موافقت بستند و هر یک بقدر امکان رکنهار تخمه و تشعبه ها

انکیخته و با دشمنان آمیخته با آنحضرت در آویختند سوای سیصد و چهار صد خانوار ایل جلایر که با طهماسب قلی بیک وکیل

ترخان نام و باقی رؤسای خود قصوری در اعتقاد و فتوری در اخلاص قوی بنیاد راه ندادند در شدت و رخا ملازم رکاب فیروزی

انتساب و در تلخی و تیرکی سایه آسا دنباله رو چتر خورشید قباب بودند و آنحضرت با قلت اعوان و کثرت خصمان دامن همت

بر میان زده باتفاق هواخواهان کزین خوابکاه راحت از زین ساخته و رایت عزم افراشته و با هر فرقه بنایی کیر و دار

کذاشت

در بیان توجه موکب نادری بجانب ارض اقدس

اعنی ماه بدر انور روشن است

که جلوه جنود کواکب و انجم تا ظهور کوکبه آفتاب و بلند پروازی خفاش طبعان تا طلوع طلیعه نیر جهانتاب است بنحویکه در مقدمه کتاب

سمت نکارش یافت بعد از آنکه ملک محمود در ارض اقدس آغاز خودسری کرد رؤسای ایلات خراسان از راه ضعف نفس و قوت

و هم بطوق خدمت او کردن نهادند و در اطاعت بر رویش کشادند از آنجمله فتحعلی خان نام بابالو و الامام قاپیرد لو

افشار ربیعه که از دولت نادر ادبار یافته نزد ملک شتافته بودند صدور این حرکت از افشار بطبع غیور خدیو بی همال

نا ملایم افتاده بی پاس جوهر ایشان یک خیال را بهر طرف روانه و در تدبیر این امر طالب بهانه میشدند تا اینکه

ملک

ملک و سایر ابنای انکیخته چون در ملک خراسان همیشه از جانب آن جناب اندیشه مند و هراسان میبود معتمدی را

نیازمندانه نزد آنجناب روانه نمود و پیغامات مؤکد بعهد و پیمان فرستاد که ما را از آمدن بارض اقدس

بغیر از ضیافت حال مسلمانان منظوری نیست اکر در عالم یکدلی موافقت مرعی کردد منتج فواید خیر و باعث اندفاع

رنج غیر خواهد بود آنحضرت نیز فتحعلی بیک مشغل ملک کشته عازم ارض اقدس شد که در روزی چند ملک اظهار صداقت کرده

وحشت او را رفع و در خلوت و آشکار روحه پیش دفع کند تخت با افشاریه و جلایریه که در خدمت آنحضرت

بوده متعهد کشته قرار داده در جرید بازی خود سازی کرده مهیا باشند منظور نظر آنحضرت اینکه در اثنای بازی و اسب تازی

جلو اسب ملک را ربوده با تمام کارش بپردازد و هواخواهان نیز هر یک بخویشان و اتباع او در آویخته از ریشه

هستی در اندازند روزیکه در میدان کی و سلوک مشهد با ملک کرم جرید بازی بوده بعزم عنان کیری ملک دست انداخته شدند

چون ناموس امور در دست قابض قضاست و یکه تاز آسمان در پیشش از پنجه آفتاب بیثبت دست

بر آنحضرت برده مانع اسب ملک خورده جلو بدستش نیامده ملک از آنجا که بر سبب آگاه هوش ربای نخوت بود

تفرس اینمعنی کرده بعد از انقضای میدان کباب شهر عطف عنان کرده اما آنحضرت پیوسته در کمین وقت میبود

تا اینکه بنصایح مشفقانه امالة قلب فتحعلی خان و لاماسقا که با ظهار استیمان ایشان را با خود رام ساخت بعد از آن ملک را

بسیر فرنجی مشهد مقدس ترغیب شکار کرده ملک بخواهش آنحضرت یک روز پیشتر حرکت و حضرت ظل آلهی

روز دیکر فتحعلی خان و لاماسقا را بتقریب شکار همراه او بعد از ورود بقریه یاخنه من اعمال مشهد مقدس چون صید

بدام رفقاء را از دست رها کرده مقتضای عقل خداداد بهر نفر را که در ظاهر چون قبضه تیغ لاف دستیاری

و در باطن لب ان دم شمشیر دم از خونخواری میزدند از میان برداشت شد و از آنجا عازم ابیورد کشته ایلات آن ناحیه را

جمع کرده همت بدفع کینه جویان کماشت شد

در بیان آغاز محاربه جناب نادری با ملک محمود سیستانی بعون حضرت یزدانی

ملک محمود بعد از وقوع این واقعه وحشت انکیز چون دانست که از شجر

خلاف آن آزاده سرو حدیقه دولت جز برک بید بیکانکی بری نخواهد خورد و بار کران زیانکاری که بر دوش دارد در منزل

نجات نخواهد برد عندلیب جانش نوا سنج این مقال که بیت روز اول که دیدمش گفتم / آنکه روزم سیه کند اینست
پس باکراد چمشگزک نوشت که با من متفق شده بدفع جناب باری پردازید یا کار جنگ را آماده سازید اکراد باو
جواب دادند که آنجناب کوه فرزندیست مؤید و دلاوریست مبسوط الید و جمعیتش بسیار و دیگر کام مملکت در قبضهٔ اقتدار
استعمال تصور همین از حوصلهٔ ضمیر ما بیرون و این خیال از حیز قدرت ما افزونست ملک چون غدر ایشان را
منسوب بمکر و حیله دانسته از کمال رعنائی جواب اکراد را استشمام رایحهٔ ... نموده عزم ... الکایه که چون بالا کلات
و چچه و منه مشتمل بر کوهستانات عظیم و محتوی بر قلعه جات محکم بود عزیمت آن سمت را مقرون بمصلحت
ندانسته با پنج و شش هزار کس از راه لاوکان روانه خبوشان گردید و در منزل مزبور بمجرد ورود اکراد کس بمعذرت خواهی نزد
ملک فرستاده پیغام کردند که حرکت او باعث وحشت اکراد و موجب نزاع و فسادست ازین ماجری درگذرد
از آنجا که ملک محمود را مادهٔ خونریزی در دماغ شده بود فرستادهٔ اکراد را قطع پی کرده بازگردانید همین سبب باعث دماغ
عموم اکراد گشته باستیناف لوازم سرکشی پرداخته و بعزم مدافعه پیش آمده از انجا که عدد بخت مغلوب گشته
فراری و در قلعه جات خود متواری شدند و ملک بلا مانع داخل خبوشان گشته بنا گذاشت که قلاع اکراد را باخته جمعی
از عورات و اطفال ایشان را یورش نمال و در ارض اقدس کرخشه نام اشیای ایشان را بدست گیرد اولا تاخت
قلعهٔ زیرانلو را که در دو فرسخی خبوشان واقع و معتاد آنجماعت بود پیشنهاد خاطر خود ساخته محصور کرد و در خلال آن حال خدیو بیهمال
مانند بلای ناگهانی بر فرقش رسیدند توضیح این مقال آنکه قرار از وصول خبر عزیمت ملک بسمت خبوشان حضرت ظل اللهی
چون بحر جوشان و رعد خروشان با شوکت و شان و افواج رزم کوشان از راه تعصب ایلیت بعزم اعانت اکراد ایلغار
و در ابتدای کار در دو فرسخی خبوشان بفوجی از اتباع ملک که اسباب توپخانه او را از مشهد مقدس می‌آوردند
دچار گشته اکثر را مقتول و معدودی از آن گروه از ورطهٔ هلاک جان بسلامت بدر بردند ملک محمود از این واقعه چه کند
قلعه گیری را تاب و شمشیر عاجزی را آب داده گرم گرفت و کیر قلعه در شرف تسخیر بود که دفعتا حضرت ظل اللهی با جوانان
صف شکن و دلیران جنگ افکن عربده جو نعره زن از یکطرف نمودار گشته بحملهٔ نهیب شکاف قلب لشکر محمود را

شکافته

شکافته جوانان پای قلعه و سروران قلعه خود را بپای او رسیده از شکنای محصوری نجات یافتند ملک پیش از وقت
بنا بر مراسم حزم در حوالی قلعه سنگری ترتیب داده بود و بلا از وقوع تلاقی و ظهور شکست از دور قلعه فرار و در سنگر خود کمین اختیار
که حضرت ظل اللهی عورات و اطفال اهل قلعه را با مال ایشان از قلعه در آورده در یکطرف قلعه در جانب دشت نزول
و در آن شب لشکری که از خوف ملک در پیغوله‌ها مختفی گشته بودند از خجستگی ورود موکب نادری حیاتی تازه و بهجتی بی‌اندازه یافته بار دیگر
از قدم ساخته بخدمت آنحضرت پیوستند و تجدید از روی مصادقت عهد بستند روز دیگر که ملک ملک نیمروز از عین خود برشد
جهان افروز از قلعهٔ افق تیغ کشیده آهنگ خونریزی کرد ملک محمود لوای عزم افراخت و طرح جنگ انداخت و چون حریف را
قاهر و دست قوی را از دامن مطلب قاصر یافت ناچار گسسته عنان و شکسته سنان روی بر تافت و بکچی و توپخانه را در حصار خبوشان
ساخته بطرف ارض اقدس شتافت آنحضرت نیز همه جا تا عشرت آباد که بسعد مشهد مقدس و خبوشانست از اطراف
ملک کنار گیری نمود که شاید ملک از پیش ... توپخانه بمعرکهٔ جنگ آهنگ نماید فایده نکرد چون طایفهٔ افشاریه ... تا از زمان
ملک ... تفنگ و همیشه به تیغ و سنان خصم افکن میدان جنگ میشدند آنحضرت این را از ... بتوپخانه و تفنگ
مناع و خرم داشته ترک رسوم ... عشرت آباد لشکر را مرخص ساخته خود ... بابیورد عطف عنان عزم نمودند ملک محمود برباد
مستقیم یافته بلاد ارض اقدس گردید **در بیان تسخیر ینگی قلعه و قلعهٔ ابیورد بنیروی بازوی ظفر پرور**
ینگی قلعه جات ابیورد که در تصرف افشاریه و تصرف از دست به محمودیه شده در صدد مخالفت بودند از آنجمله جماعت ایرلو
ساکنین ینگی قلعه که در دو فرسخی ابیورد واقعست هر چند موسم زمستان و لشکر با غارت کر تاب و توان بود لیکن حضرت
ظل اللهی از آنجا که همیشه سرگرم نشئهٔ تایید بودند بشدت برد ازین عزم ظفر پرور ... سود نگشته با دلیران
عرصهٔ نبرد قلعهٔ مزبور را احاطه و اطراف آنرا بخاک و خاشاک انباشته بند کرده آب رودخانه را بقوابت و راب
برون کار گر نیامده حواله و سرکوب ساخته قلعگیان را هدف تیر و تفنگ اندوخته قرار چند روز که صواعق بلا بر آنجا
هستی آن طایفه آتش افروز بود اهل قلعه بحبل المتین استیمان تشبث جسته معذرت جریان و ندامت بنیان
گشتند بر ربقهٔ اطاعت گذاشتند آنحضرت اساس قلعه را برکنده و اهل قلعه را کوچانیده به ابیورد و سایر جاهای ... خود ...

اهالی قلعهٔ باغلاده نیز از مسکن طایفهٔ کوندزلوی افشار بود در زمین اتباع ملک محمود شطاعم یافته رخ از در خلاص کشی بر تافته بعضه
دیوار تمشیت کار تسخیر قلعه رایت توجه بآن صوب افراخته و مدت سه ماه آن قلعه را بمضیق محصوری انداخته نخست از اطراف
حوالی ترتیب داده خاکریزها بلند ساخته استادان نقب زن و چاه جویان خاراشکن آغاز نقب زدن کرده مقابل
قصبهٔ نقب بزیر حصار اهالی قلعه از کنج کاوی بیل و کلنگ بفکر پرویدن پایهٔ برشته نقب بالا بدست آورده حوالی نشسته که
آب بر و بسته آتش فتنه را فرو نشانند بهر رو این تیر دستی که نقب را از باروت انباشته آتش زدند چند نفر از قلعگیان را
که داخل نقب شده بعد موزه در نهان هستی بر آمده با دل سوخته و جگر تافته روانه دیار عدم شدند و دیوار قلعه نیز منهدم گشت
اما قلعگیان بار چوب و خاشاک بآن موضع ریخته راه دخول بر سپاه نصرت پناه بستند چون نقب کاری ساخته نشد پیل داران
پیل توان از اطراف جمع آورده چهار حد قلعه را بفاصلهٔ صد ذرع کم و بیش از خاک و خاشاک بمثابهٔ تل بلندی که پنج ده
ذرع عرض و ده ذرع ارتفاع آن میباشد اصطخر گونه بسته آب بر آن جاری کرده و در عرض چند ساعت آب
لعاطهٔ حصار کرده رخنه بر اساس ثبات و قرار انداختند بنیاد قلعه بر دستی آن سیل ایمان چون خانهٔ حباب بر آب
رسید و در برج و بیوت آثار خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا ظاهر کرده و محرم کجی کوکب طالع خود را در برج انقلاب منقلب
دیده دست از جان شستند و از عین اضطراب مانند سرشک از خانهٔ چشم روان گشته از روی ندامت
بپای سرداران فرو ریختند خدیو یگانه چهار نفر از رؤسای آن طایفه را که سرمایهٔ فساد بودند معروض تیغ یاسا نموده
برات نام کدخدای قلعه را که محمود شیطنت پیشه بود بعلاوهٔ لعنت تیر فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ
ساحت برات حیاتش را حواله بآتش کرده ساکنین آن آبادی را بقلاع دیگر فرستاده پس کتاب ابیورد دگر یک لوای
ظفر پیوند و بعد از چند روز همت بلند بعزم قلعهٔ زعفرانچند که چون قراخان نامی که بزرگ قلعهٔ مزبور و جمعی از ترکمانیه با جفا
متفق ساخته بهوای دولتخواهی ملک محمود آتش فتنه می افروخت حضرت ظل اللهی در حین مشغول محاصرهٔ باغلاده
بعضه طهماسب قلی بیک و کیل جلایر را با چراغ بیک افشار و جمعی از دلیران با مدار باطفای آن نایره مامور ساختند
و چون آب زعفرانچند از چهار ده بند کلات منبعث میشود مامورین در سر آب بنای توقف گذاشته

برج

برج ترتیب دادند که حی حفظ آب کرده نگذارند که داخل قلعه شود قراخان نیز با جمعیت خود بعزم مدافعه بر سر برج
آمده با مامورین جدال و شکست فاحش داده جمعی را مقتول و چراغ بیک را دستگیر کرده در روزی که آن حضرت
از تسخیر باغلاده فراغت یافته وارد ابیورد شدند این خبر ملال انگیز بعرض اقدس رسیده شهباز همت والا
بعزم شکار زاغ زعفرانچند چنگ جلادت تیز و در پنجهٔ یاران خونریز ریخت هنگام شام بکنار استعجال حرکت
و از بیراهه میان جبال با دلیران معرکه جنگ و جدال خود را بچهار ده بند رسانیده متفرقهٔ سپاه را جمع و تهیهٔ اسباب
قلع و قمع کرده در برابر زعفرانچند جلوه فرمای اشهب برق جهند گشته جمعی از پیادگان جلادت نشان نیز بدروب
قلعه تعیین نمودند که نگهبانی راه اقدام و لگر ترکمانیه از قلعه قصد فرار نمایند اعلام کنند در آن روز قلعگیان اقبال
نکهه (؟) خدیو بیهمال بلند اقبال بچهار ده بند برگشتند در همان شب جمعی از تاتاریهٔ مرو با مداد قراخان
آمده و جمعی از قلعه بیرون آمده ایشان را در کمین باز داشته و خفیه باز به قلعه برگشت شب پیادگان دروب
قلعه خروج آنجمعی را از قلعه بتصور فرار ترکمانیه نموده خبر بخدیو بلند اختر رسانیدند آنحضرت وقت صبح بعزم تعاقب بر مرکب
تیزتک سوار شده دو فرسخ که از چهار ده بند دور رو براه زعفرانچند نزدیک شد قراخان دفعتاً بهیأت مجموعی از قلعه سوار شده
ترکمانیه از سمت میمنه و تاتاریه از جانب میسره از کمینگاه اسب انداخته و با شمشیر آخته بر قلب سپاه کینه خواه تاخته آنحضرت
تکیه بیاری جناب باری نموده بمدلول وَإِن يَكُن مِّنكُم مِّائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا از قلت خود و از کثرت آن گروه اندیشه نکرده
با دلیران افشار پای ثبات و قرار افشردند و دست باستعمال آلت حرب و پیکار بردند در اندک وقت جمعیت آن طایفه
چون طره خوبان تاتار زیر و تار و ترکمانیه تماما روانه وادی فرار گشتند و موکب والا با نصرت و فر و فتح و ظفر بچاردهبند
برگشتند مقارن آن جمعی از تاتاریه با دلی پر از سهم اعتذار بخدمت خدیو کامکار آمده استدعای معاوضهٔ گرفتاران
با چراغ بیک نمودند آنحضرت نیز مسئلت پذیرفته گرفتاران را از طرفین مرخص و همان شب تاتاریه خایف و خاسر
عازم مرو شدند روز دیگر که سلطان زرین بلند طارم از فراز قلعهٔ چارم رایت اقلیم گیری برافراخت و قراخان شب
در مقابله از قرص بدر انور سپر انداخت خدیو ارجمند بعزم اتمام کار قلعهٔ زعفرانچند اعلای لوای ظفر پیوند کرده

قرالعالی

چون جهان خود را تباه و روز خود را سیاه دیده دست در دامن استیمان زده از قلعه برآمد متعهد خدمتگذاری و متقبل رسم فرمان
بری شد آنحضرت نیز سوابق حرکات او را مقرون بعفو و ترکمانیه قلعه را کوچانیده بصوب ابیورد توجه فرموده
والا آنجا بقصد تصرف شهر نسا که بهر روز در آن کشور تمنای کامی بود پیشنهاد همت شد چون ترکمانیه عرایا و ایلی
و تکه و یموت که در حدود نسا حامی بود در مبادی انجال باغوای سعید سلطان کلان تر درون پا از جاده انقیاد بیرون نهاده گشته
ولایت را تصرف کرده بود حضرت ظل اللهی بعزم تنبیه ایشان از ابیورد با کته تازان عرصه نبرد وارد و محمد حسین
ولد سام بیک وکیل چمشکزک نیز ره اظهار یکرنگی و اخلاص با پیر و دمادم دولت سلیس میکرد حسب الاشاره اقدس با جمعی از اکراد
هواخواهان از خبوشان بموکب مقدس پیوست سعید سلطان بر حقیقت حال واقف گشته چون تاب مقاومت نداشت
با تمامی ترکمانیه آن سمت وارد باغ آباد سه فرسخی نسا و از آنجا برهنمونی بخت سعید با جمعی از روسا وارد آستان آسمان فرسا
گشته اظهار ندامت و شرمندگی و تجدید عهد صداقت و بندگی کرده پس از آن عزیمت بجانب ابیورد انعطاف
و محمد حسین بیک وکیل چمشکزک رخصت انصراف یافته در خلال آن احوال بازقرا خان زعفرانلو سرپنجه خذلان
گریبان گیر جان گشته با چند نفر در خاطر زشت سرشت تخمیر کرده که علی الغفله گزندی بذات مقدس برسانند یکی از خلاص
کیشان غدر و کید ایشان را بعرض خدیو دوران رسانیده همه ایشان معروض تیغ سیاست و تارک هوای باطل بایست
کشته شد

در بیان آمدن رضاقلیخان از دربار شاهی بامر سرداری خراسان و خاتمه کار او در اثنای این احوال

رضاقلی خان نامی از دربار پادشاهی بسرداری خراسان تعیین گشته از عرض راه در حینی که سردار عازم خراسان
بود بنابر اشتهار آوازه شوکت نادری که سامعه افروز دور و نزدیک بود اعلام کرد که آنحضرت تا ورود او عازم
خبوشان گشته سلسله جمعیت را بر اکراد انعقاد داده بر سپه ملک محمود پردازد چون برای والا معلوم بود که معامله
اتفاق اکراد با آنحضرت ممتنع الوقوع است بتنهایی با دلیران گزین و رزم آزمایان نصرت قرین لوای توجه بجانب
ارض اقدس افراخته در منزل موسوم بمیر کهریز را که در یکفرسخی مشهد مقدس در سمت خیابان علیا واقع است جولانگاه
بارهای تیزرو حشمت و ملک نیز با استعداد تمام بمقابله شتافت و فیمابین نایره حرب اشتعال یافته دلاوران ظفر توام

تیغ

تیغ تیز بر ایشان حکم و جمعی از اعوان ملک را روانه دیار عدم ساخته ملک از صدمه چنگال شهباز
بلا ریک یلان مانند صید زخم خورده شکسته بال خود را به پناه شهر کشیدند خدیو بیهمال نیز همان روز
اطراف شهر را مسیر اقدام جواد صرصر خرام ساخته قلعه طوس را که موسوم بقلعه حاجی تراب و در سه فرسخی
مشهد مقدس طوس در جانب غربی واقع است مقر کوکبه نصرت مآب کرده راه آمد شد بر ملک بسته
در هر دو سه روز یک مرتبه اژدهای شمشیر کام را بافواج خون آشام در حوالی قلعه جولان میدادند و بزخم کاری سیف
سنان زخمهای اندوه بر دل محمودیان میگشادند چون ملک محمود رزم ساز و میدان آرای آنحضرت میدانست
و معلوم او بود که بجنگ میدان صرفه نخواهد برد از شهر جدا نگشته پشت بقلعه بلده کرده دفع میکرد و بسیاری از جمله توابع
آن نواحی خدمت آنحضرت را اختیار کرده همان چهار دیوار شهر در ملک مالک گشته در سیاق ایجال
رضاقلی خان وارد خبوشان گشته شاهویردی خان شیخوانلو با جمعی دیگر که همراه رضاقلی خان بقصد شعبده انگیز در کشته
و برضاقلیخان گفت که هرگاه جناب نادری پا بعرصه در بر ملک شکست زند و لوای نام و ننگ افرازد
سرداری تو ضایع و نقص در شان و شوکت تو واقع خواهد شد رضاقلی خان از استماع این سخنان
کاظم بیک نام خویش خود را بجناب نادری فرستاده پیغام کرده که جنگ با ملک مقرون بحزم نیست عنان
تهور را کشیده قدم پیش نگذارند برادر مصطفی فرستاده او و ابلاغ این پیام آنحضرت نیز دست از جنگ
برداشته با شرط ورود سردار همان قلعه حاجی تراب را مقر کوکبه فیروزی مآب ساختند سردار نیز در برابر
اکراد خبوشان را جمع کرده عازم مشهد و مرحله پیمای وادی نبرد و مقصد گشته ملک از برادران شنید که سر رشته
کار و زمام اختیار بدست سردار آمده چون حالت او و لشکرش معلوم ملک بود خود را بتیغ ظفر
چشم روشنی گفته با خاطر آرمیده از مشهد مقدس بعزم مقابله بالکچی و توپخانه از راه سرولایت
روانه گشته بدون اندیشه و خوف طی مسافت کرده وارد جنابد و سردار نیز بنه و آغروق را در قلعه حاجی
تراب گذاشته از راه دامنه با اتفاق اکراد متوجه ارض فیض بنیاد گشته در باغ خلاجه ربع یکفرسخی مشهد نصب خیام

اقامت کرده در آن شب خبر ورود خود را به اهل قلعه اعلام و ایشان را به اطاعت خود و گشودن دروازه ها ترغیب
نمود هنگام صبح اهالی مشهد برخلاف ملک اتفاق کرده دروازه ها را گشوده با اتباع ملک در میان شهر و بازار جنگ
در آویخته ایشان را مقید و چند نفر از اعیان بلاعرق زیر والدی شتاب و برای ابلاغ نوید این فتح الباب
روانه نزد سردار نموده از امور اتفاقیه آنکه ملک قبل از ورود کتابت مطلع میگردد که سردار از راه ذرمنه
ذرمن همت بر میان زده عازم ارض فیض آثار شده و احمال و اثقال را در قلعه حاجی ترتب گذاشته در جناح تک شکه
بسمت قلعه مزبور روانه سردار همانشب که وارد باغ خواجه ربیع میگردید این خبر وحشت افزای خاطرش گشته با جمعیت
خود بر سر راه ملک رفته تلاقی فریقین واقع و قشون سردار دسته دسته از اطراف جمعیت ملک حمله ور
گشتند اما توپچی و تفنگچی را محیط لشکر خود ساخته در قشون سردار آنمقدار تفنگچی و استعداد نبود و حملات آن فوج رخنه جنگ ملک
گر بنیان ثبات و قرار ملک نگشته کاری ممکن نشد نمود سردار جنگ را موقوف و عنان عزم را بجانب
طوس منعطف داشته بستر استراحت گسترده و بر بالین غفلت تکیه کرده لشکریان نیز شیوه سپهدار خویش را
پیشه گرفته هریک رخت آسایش افکندند فرستادگان اهالی مشهد قبل از ورود بباغ خواجه ربیع جای سردار را
خالی دیده متعاقب او شتابان گشتند در مکان مزبور وارد معسکر سردار و حامل رسان این اخبار گشته سردار نیز
ماهی خان حاکم اسفراین و کاظم بیک شیش خوید با جمعی از قشون در کمال تعجیل بجانب شهر کشید که بضبط شهر پردازند
چون ملک محمود صبایای حرم و منسوبان خود را بمهدی نام مشهدی که در آن اوان وکیل مهمات او بود سپرده
محل داشته او را در ارک گذاشته بود مهدی آنشب حرم و منسوبان ملک را برداشته به برج اطراف دروازه ارک مستولی
و مشغول دفاع و حفظ داری شده همانوقت کس فرستاده ملک را از این مقدمه آگاهی بخشید ملک فی الفور با توپ
و جمعیت بجانب شهر ایلغار کرده از دروازه ارک که در تصرف مهدی بود داخل شده ابواب جنگ گشود قزلباشیه را
پای ثبات از جا رفته وداع صبر و قرار و شهر را گذاشته فرار کردند ملک باز شهر را تصرف و مشهدیان نفاق انگیز را
مواخذه و مصادره پیش گرفت حضرت ظل اللهی هرچند که از آئینه آغاز صورت انجام را بعین الیقین مشاهده

در مآل کار سردار ناپایدار بکجا قرار خواهد یافت لا آنکه غنچه سر بسته این امر مبهم در گلبن رسوائی گل کرده مشهود
نظر ساکنان زمین چمن گردید رفاقت آن طایفه را بجز ثمر ندامت باری و گلستان احوال ایشان امید بهاری نیست
بدون اینکه سردار را ملاقات نماید عزم ابیورد کرد و سردار نیز متوجه خبوشان شد قبل از دو سه ماه باز شیوه سرداری
از سر و قزلباشیه و لشکر را در سر گرفته هوس جنگ و با اظهار حیات اعاده این تمنای مرده رنگ کرده بر سر مشهد آمد
در باب ملک محمود بمقابله او پرداخته سردار بسمت خبوشان گریزان گشته این دفعه کار سردار بالمره از انتظام
عاری گشته دیگر لوای اقتدارش قد علم نکرد **بیان سرداری محمدخان ترکمان و ظهور داعی سلطنت از ملک**
محمود و محاربات عظمی که فیمابین او و حضرت ظل اللهی روی نمود در آن اوان که آذربایجان مستقر کوکبه پادشاهی بود خبر بسمع اشرف اقدس رسید
رقم غلبه و صفحه احوال رضاقلیخان کشیده محمدخان ترکمان بالاستبداد بسرداری خراسان مأمور گشتند اما پیش
از آنکه محمدخان وارد خراسان شود ملک عرصه ملک را خالی دیده اولا تسخیر نیشابور را پیشنهاد ساخته ملک اسحق برادرزاده خود را
بر سر نیشابور فرستاده جماعت بیات که ساکن نیشابور بودند چون در عرصه خراسان سوای جناب باری کسی که امیدواری
و توقع مددکاری از او توان داشت نمیدیدند در مقام استغاثت در آمده جمیع خلایق را بر گرد آتش اعلام ولاحضرت نیز بتوجه موکب
والا شاه رسان بدلیل و کم من قریة اهلکناها فجاءها بأسنا بیاتا گشته جمهور استعداد و سلوک
جمعیت را از رفتن ری و لشکر کلات منعقد ساخته متوکلاً بخدای یگانه و بعزم امداد ایشان روانه گشته لشکر از خبوشان
نیز بموجب اشاره اقدس بمعسکر همایون پیوستند و قبل از ورود نیشابور ملک اسحق مغلوب و مقهور و جمعی از اتباع او از حلیه
حیات عاری گشته خود شرر در باغی متحصن شده قبل از وقوع این امر عالیجناب عمدة الامجاد ملا محمد رفیعای گیلانی ساکن
ارض اقدس که سرآمد فضلای عصر بود از جانب ملک برای اصلاح ذات البین وارد نیشابور گشته چون شیوه جوانمردی
و فتوت و مقتضای حمایت طرف عاجز زبون میکرد و مروت کریمانه مقتضی آن شد که ملک اسحق را از تنگنای
محصن مرخص و روانه ارض اقدس سازد و بمعامله رسم عاجزنوازی ملک را رهین احسان و سرافرازی ساخته
استکشاف رای والا او نیز درین ضمن که باشند طایفه وحشی نژاد لکر را بنا بر واقعات سنوات ماضی یاغی و رافضی

نگشته قصد گرفتن مال و اموال ملک اسحق که از اوده ایشان چون منشور اذن از دیوان رضای خدیو بیهمال شان
در دست نداشت در عقدهٔ امتناع مانده در هنگامیکه سرپنجهٔ این اندیشه گریبان خاطر اکراد را در کشاکش و پای
ثبات انگیز هوای سرکشی را بنعل بارهای درونشان را در آتش داشت ملک محمود از حقیقت حال واقف و بسرعت
تمام عازم نشابور گشته در منزل قدمگاه پای ثبات افشرده و آنحضرت نیز با افشاریه و اکراد از نشابور
لوای جلاله افراشته چون ملک از بیم تیغ و سنان جانستان دلیران جهان بی کشش توپ و تفنگ را از سنگر خویش ساخته
با خدیو ظفر فرجام هرگز بجنگ میدان اقدام نمیکرد کار باتش توپ و تفنگ اگرچه اساس قرار شهر منهدم و بعضی از اشکالهای شهر
منعدم گشته اما چون چند نفر از افشار و اکراد نیز رخت هستی بسر منزل نیستی کشیده ابراهیم خان برادر
آنحضرت زخمدار گشته و بنابر آنکه همیشه توسن سرکش طایفه اکراد از مشرب باکی آب بی لجام خورده
در میان خود سرکشی کالالبی نداشت و اسبابی که بدست آورده بودند بیم از صولت ملکی و غلبهٔ تشویش خرابی
رخویش و لامکن خود پیش گرفتند از رفاقت آنجماعت کاری میسر نشد ملک ابراز وقوع این حال
نشابور را محصور ساخته اهل شهر چون خود را در معرض خطر و تنگنای محاصره یافتند از در عجز در آمده قلعه را تسلیم و ملک
حکومت آن ولایت را بفتح علی خان بیات حاکم سابق تفویض نموده خود آهنگ ارض اقدس کرده بر ورود
بارض فیض بنیاد از خود کمال استعداد و آغاز فرمانروایی و استبداد کرده از سبک سری حقهٔ زر
وسکه بر سیم و زر زده چون خود را منسوب کیان میدانست کلاه کیانی برای خود ترتیب داده لیکن ناطق قضا
از کنگرهٔ لسان الغیب این بیت بگوشش میخواند شعر نه هر که چهره برافروخت دلبری داند ٭ نه هر که آینه سازد
سکندری داند ٭ نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست ٭ کلاهداری و آیین سروری داند ٭ چون اهالی بوقیچ که قصبه
ایست ما بین مشهد مقدس و ابیورد بود سر از طاعت او برتافته بودند نخست آهنگ تسخیر آن کرده ملک اسحق را
باین امر مأمور ساخته مردم بوقیچ نیز از حضرت ظل الهی استمداد نموده تا وصول آنحضرت بسر منزل امداد کار را بر کار
گذشته ملک اسحق بوقیچ را تصرف کرده برگشته بود آنحضرت بعزم جولگاه مشهد بسمت رادکان نهضت فرمود

سلطنت

ملک

ملک نیز از مشهد مقدس بیرون آمد که بمدافعهٔ آنحضرت پردازد و از آنجا بر سر خبوشان آید در اشترباکه از مواضع
مشهد مقدس است تلاقی فریقین اتفاق افتاد تدبیر مخالف تقدیر و نیت نفر متجاوز از اتباع آنحضرت قتیل
و دستگیر گشته بقیه فرار بعزم خانه و دیار کرده آنحضرت با هزار نفر وارد کلات و ملک عازم تسخیر خبوشان گردیده و از
صدور این وهن و فتور افشاریه و ارباب حسد و عناد فرصت افتاد یافته از راه قصور اعتقاد رفته از ترکمانیه
سمت درون استمداد و از طایفه تسویلات ایشان تارک عهد و پیمان گشته آمدند که با آنحضرت بساط مخالفت گسترده
ابیورد را تصرف نمایند آنحضرت باز از کلات عازم ابیورد و در خارج قلعه معرکه آرای نبرد گشته افشاریهٔ مزبور را
با ترکمانیه شکست داده فراری و جمعی از ایشان را در مغولهای متواری ساخت و از آنجا بعزم مدافعهٔ ملک مرکب
تهور بسمت خبوشان برانگیخته تا وصول کوکبهٔ والا بمیاب ملک اکراد تاخته و سلک جمعیت ایشان را متفرق
ساخته از مراجعت افراخته بود آنحضرت باز بجانب ابیورد عطف عنان اشهب گیتی نورد کرده ابرار وقوع این مقدمات
محمد خان ترکمان که از دربار پادشاهی بسرداری مأمور بود وارد خراسان گشته فتح علی خان بیات که از جانب ملک محمود
بحکومت نشابور اقدام داشت بسبب وصول خبر آمدن سردار جرئت بهم رسانیده با ملک در مقام خودسری بر آمده شاخ مخالفت
سبز کرده و ملک دوباره از راه نشابور قصد نشابور کرده بمقابله پرداخته باقتضای تقدیر دستگیر و گردن او عرصهٔ شمشیر
گشت ملک محمود بشهر استیلا یافته ملک اسحق را بحکومت تعیین و عزیمت ارض فیض قرین نموده بر ابراز تسخیر ابیورد
داعیهٔ مدافعه با آنحضرت جاگیر ضمیر خویش گشته ملک اسحق را با لشکر خویش از نشابور طلب و خود با کوکبه وارد جام
تمام بمبالغ خارج شهر نقل کرد از اتفاقات خدیو بیهمال نیز با الهام ایزد متعال رایت افراز جلال بجانب
ارض خلدمثال گشته وارد جنابد و در آنجا پیر محمد نامی قبل از این در حباله تون از فتحعلی خان رو گردان شده
بملک محمود پیوسته در آن آوان از جانب او سردار و مستحفظ آن نواحی بود بمدافعه پیش آمده مغلوب
گشته بقلعه هزیمت و موکب والا نیز بطرف ارض اقدس عزیمت نموده ابراز ورود بکوشک جهدی که دو
فرسخی مشهد است از عزم ملک واقف گشته حرکت نکرد دلیل آمد کار و علامت لطف پروردگار دانسته

بسمت کوه سنگین بکفرنجی مشهد حرکت نموده ازانجا که پیش کار قدر در سرانجام اسباب جلالت این
خدیو جهان داور بدو دست روز و شب وسیله انگیز و پای آسمان در وادی حاجت روای این خسرو بلند اختر
از کواکب آبله ریز میشد بهمین حسن اتفاق و تائید خداوند انفس و آفاق ملک اسحق هم
از نشابور همان روز وارد منزل طرق در فرسخی مشهد که طرف عصر ملک اسحق از سمت بابا قدرت
و ملک محمود از سمت باغی که بود با قدرت و شوکت بعرصه کین تکاور انگیز و حضرت ظل الهی نیز با دلیران
گردن فراز پارسی خدای بی نیاز با هر طرف هنگامه آرای میدان ستیز و آویز که تا اول کوکبه سلطان روز
جابر و تیغ جانسوز بر داران نهال خرمن صبر و قرار ایشان برآورده جمعی کثیر را طعمه شمشیر آبدار و جمعی را گرفتار قید اسار
حسته توپخانه و نقارخانه ایشان را تصرف کرده ملک محمود و ملک اسحق هر دو روی از معرکه برتافته بجانب
قلعه شتافتند و در مأمن تواری تحصن جستند و از گرفتاران معرکه آنچه اهل مشهد بوده از دیوان جهان خدیو
بعطیه آزادی فرمان یافت و جمعی که خواص و کسان ملک بودند مامور و مقرر به کلات گشته کوکبه والا بجانب
کلات انصراف یافت اما ملک محمود بعد از وقوع این شکست باغوای اشرار که در سرکشی یار و همدست و در سلسله
متابعتش پای بست بودند نزد ترکمانیه آن و درون و الکای جنوشان رسل فرستاده که فیما بین آن جماعت
سازش و ایشان را مطمئن و بوعده نوازش موافق تجویز ترغیب و بمبالغت آنحضرت تحریک بذر ایشان
نیز عهد موافقت با ملک محمود بسته و بنگ گشتن و سر رشته اخلاص را از آنحضرت گسسته آنحضرت
بمجرد استماع این خبر شبیه ترکمانیه را پیشنهاد خاطر انور گشته وقت صبح که ترک تیغ بند گیتی فروز با تیغ آخته جلوه گر
میدان روز گشته از ابیورد سوار در یکشبانه روز بیست و پنج فرسخ را ایلغار کرده صبح روز دیگر در باغباد بر سر ترکمانیه ریخته
لوازم قتل و غارت بظهور رسانیدند و از آنجا عنان رجعت و دلالت و قلوب ایشان را قرین استمالت کرده
باز از راه میاب و کوبکان بجانب ارض اقدس جلوه فرمای اشهب عزم و رزم گشته جلادت کیشان را
که از سهم خدنگ ایشان عقاب پر میریخت در دسته که در هر گوشه کمان کمین از راه کین زه کرده و خود با چهار

و پانصد نفر سبکروح تر از نسیم سحر وارد قلعه موسوم به بهار و ملک محمود نیز از شهر بعزم مدافعه سوار شده
همین که تلاقی فریقین واقع شد آنحضرت بقصد اینکه ایشان را بکمین گاه دلیران کشانند و آن جوق
گرفته را بسر تیر رسانند جنگ را بگریز آغاز نموده کمیت برق تک را بسمت بوسعو گرم و عنان گران
رکاب را تا ظاهر قلعه فارفار سبکجولان ساختند ملک چون پا بمدعا برده بود بغیر از نظم جمعیت
مذلله بهیات مجموعی متعاقب رسیده و بازار گیر و دار گرم کرده و کر و فر از طرفین بعمل آمد چون در آن آوان شدت
سرما هنگامه را از حد برده و دلهای یلان از نزول برف مانند آب در جوی یاران افسرده بود هنگامه جنگ را
صورت گرمی نگشته ملک بجانب ارض اقدس و آنحضرت روی با بیورد آورده از آنجا بنابر انقلاب اوضاع
مرو توجه آن ناحیه گشتند توضیح این مقال آنکه از قدیم الایام جماعت قاجاریه مرو در ارض مرو و جماعت
تاتاریه و عرب در خارج قلعه مرو سکنی میداشتند فیمابین قاجاریه بجهتی از جهات که مقتضیات عالم کون و فساد است
احداث نفاق شده آن جماعت دیده خرد از ملاحظه عاقبت کار بسته هر یک بفرقه از تاتاریه پیوسته
و بحمایت ایشان بدفع یکدیگر پرداختند تاتاریه این معنی را غنیمت شمرده در صدد تقویت اراده فاسد آن جماعت
بر آمدند تا اینکه رفته رفته قاجاریه ضعیف و تاتاریه قوی گشته آن طایفه بعد از ظهور آثار انکسار در احوال قاجاریه
جماعت یموت را که از خارزم آمده در محلی موسوم بقزل قرم یورت گرفته بودند با خود متفق ساخته در مقام تاخت و تاز
بر آمدند قاجاریه نیز چند نفر از روسای یموت را بقلعه برده محبوس و غفلتا بر سر ایشان ایلغار کرده جمعی را مقتول ساختند
بعد از وقوع این حال جماعت تاتار و اعراب کوچ کرده بموضع مشهور بکهای که در دوازده فرسخی شهر واقع و بر سر آب
زراعت سکنه مرو بود رفته اقامت ورزیدند و با بقیه ماروچاق و ترکمانیه استعانت کرده چون بر سر آب برود
نشستند و آب را از قلعه گیان مقطوع و اهل قلعه را از کشت و زرع ممنوع ساختند ملک محمود از اختلال
حال و اوضاع مرویان واقف گشته بر طبق استدعای تاتاریه یکنفر از ایشان را بحکومت تعین و حاکم
مزبور با اتفاق اشرار ماروچاق و ترکمانیه دست تطاول دراز و تا مدت یکسال آن ناحیه را تاخت و تاراج کرده

چون اهل قلعه را از قلت آب و آذوقه کار بفلاکت و زندگانی بهلاکت انجامیده دست تشبث بذیل
دامن مروت و مددکاری آنحضرت زده بعرض احوال خویش پرداختند و آنحضرت نیز از راه تعصب ملت
و رسم همت بر میان زده بعنایت حضرت جل شانه بعزم تنبیه آن جماعت رایت عزیمت بآن صوب افراختند ذکر بیان محاصرهٔ
قلعهٔ غوزقان و تنبیه تاتاریهٔ مرو و دیگر وقایع آن زمان چون موکب جهانگشا بلب رود طوران باعتبار طغیان آب
عبور از رودخانه میسر نگشته در سمت آب توقف واقع شده چون از ضیق کار عزیمت آن دشت تهی بازگشتن
ناگوار حوصلهٔ همای طبع غیور و مخالفت طایفهٔ اویماقیهٔ سرخس بسرکردگی مودود قاسلطان جغتایی حاکم آنجا در السنه و افواه مذکور
بود از کنار آن رود آهنگ تنبیه سرخس کرده از بیراهه متوجه مقصود گشته شب در دست آمده باران شدیدی که
لباس سیه فام ظلمت در قامت شب رنگ آب مبدل گشت و در جنگ سپهر تیز گرد آن سرزمین
از کثرت سیل و آب پای بست لای و گل گردیده و از سیل کوه و آب تیغ لشکر آسمان اوج فوج فوج بن امواج یکدیگر را گم کرده
هر یک بسمتی افتادند و از شدت باران و کثرت لای و گل نه حالت رکوب و نه قدرت نزول بود سر رشتهٔ جاده
از دست بیک نگاه برفته بهمان طریق آن شب را در خانهٔ زین بسر برده هنگام طلیعهٔ لشکر فجر بپای برج قلعه رسیدند مودود قاسلطان
چون نوازل آسمانی را بر در خانهٔ خود مهمان دید جز انقیاد چاره ندیده ابواب معذرت گشوده پدر خود را با پیشکش و هدایا
بخدمت والا فرستاده سکنهٔ آن قلاع دیگر نیز از اطراف طریق اخلاص سپردند چون توپخانه همراه نبود بکار قلعه
نپرداخته بکوچانیدن بعضی از ایلات امر والا عز صدور یافت جمع جیقتایی که بمحافظت قلعجات اقدام داشت
در مقام ممانعت در آمده بالاخره مغلوب و منهزم گشته بقلعه تحصن جستند باز اهل قلعه از در اطاعت در آمده جمع سلطان را
با اعوان و اتباع کوچ گرفته بخدمت والا آوردند آنحضرت ایشان را با سه هزار خانوار از ایلات سرخس و توابع
کوچانیده بسمت کلات و ابیورد فرستاده خود نیز سایهٔ وصول بر ابیوردیان انداختند ذکر بیان محاصرهٔ قلعهٔ
غوزقان و تنبیه تاتاریهٔ مرو و دیگر وقایع آن زمان چون از قلعجات طایفهٔ افشاریه قلعهٔ غوزقان بود
که متعلق بعاشوربیک بابالو بود و تا آن هنگام تسخیر آن در عقدهٔ تعویق مانده بود چون عاشوربیک با وجود انتساب ابن عم دمان

تخم

تخم مخالفت در زمین دل کاشته و حق ایادی را کان لم یکن انگاشته جعفرقلی بیک شاملو نیز که از رؤسای
چمشگزک خبوشان بود در مخالفت این آستان همداستان گشته باعانت او آمده بود لهذا لوای ظفر التوای بجانب غوزقان
نهضت گشته در اطراف قلعه برجهای متین و سپهای محکم ترتیب داده بخت جعفرقلی بیک باظهار زبونی اعتذار گوهر حمیت
خطاپوشی او را بجای یافته او را رخصت عبور از رود ارانی داشت عاشوربیک ملتجی با جمعیت جمعی بمراسم قلعه داری و حمیت
از مؤیدات اقبال که در حین توقف کوکبهٔ منصور در خارج قلعهٔ مزبور اتفاق افتاد اینکه چون در ازمنهٔ سابقه بنابر عدم مبالات
دعیان دولت صفویه سرحدات خراسان اکثر اوقات جولانگاه توسن اوزبکیهٔ خوارزم و ترکمانیه بود شیرغازی والی
خوارزم مصور بایام ماضی در سالهای عهد آنحضرت اظهار رشته جوی در رزم سازی و بارها جنگ اوزبکیه هیچکس بر ترک تازی
که هر دفعه اوزبکیه مغلوب یلان غازی و مقهور یکه تازان معارک سربازی گشتند پس شیرغازی بر ترک تطاول و دست
درازی گفته بنا را بارسال رسل و رسایل و آمد و شد تجار و قوافل گذاشت در همان اوقات جمعی از تجاران خوارزمی
وارد ارض فیض بنمود و بنابر اینکه ولایت چچه در حدود دشت واقع و آنجا دولت ملکی تابع بقعه ملک بابایان
اعلام کرد که بدرقه همراه ایشان از آن سرزمین رسانند اهالی چچه بمطالبهٔ باج با تجاران نزاع و ایشان را بقتل رسانیده اموال ایشان را
تصرف کرده و چون در آن اوان آوازهٔ شوکت و اقتدار آنحضرت که ماء الحیات مزاج فاسد خراسان و از طرف
شمشیر خون آشامش دلهای دور و نزدیک هراسان می بود بمسامع قریب و دشمن رسیده دربار بتشبیر قبیله
انام و مرجع خواص و عوام بود شیرغازی از شنیدن این خبر ایلچی بخدمت آن سرور فرستاده تمنای استرداد اموال منهوبه نمود
آنحضرت لازمهٔ مهربانی نسبت بفرستادهٔ او مبذول و در استخلاص مال و استرضای تجار شرایط التفات معمول
داشتند امنیت وسیلهٔ رفع غایلهٔ شور و شین و باعث التیام فیمابین شد پانصد نفر از غلامان خاص موسوم
بالتون جلو را برسم خدمت و امداد روانهٔ موکب ظفر بنیاد ساخته بود آن جماعت در پای قلعهٔ غوزقان وارد معسکر
ظفر اثر و از نوازشات خدیو فرخنده فر بهره ور گشتند و نیز بسبب انقلاب اوضاع روزگار قاجاریه جنبیای
تمکن و قرار از جا رفته روی امید و ارسی بدربار آن زیبندهٔ سریر شهریاری آورده در پای قلعهٔ مزبور بعزم پابوس

سربلندی جستند و هم از جانب شاه طهماسب که در آن اوان در مازندران بسر میبرد و حسنعلی بیک معیرالممالک بسعادت
و شعاع روز تحقیقی کار آن کوکب جلی الانوار که از افق خراسان طالع و فروزان شده روز بروز فروغ اخبار عالم افروزش
بر در و دیوار شبستان گوشها میتافت مأمور گشته در ایام محاصرهٔ آن قلعه دیده را بسرمهٔ سیاهی غبار مقدم والا نورانی
و دست تمنا را از گلزار خدمت والا بچیدن گلهای رنگارنگ سعادت گرم ساختند آنحضرت فرستادهٔ
مزبور را گرامی داشته بعد از چند روز او را مرخص و کوکبهٔ پادشاهی را بسمت خراسان ترغیب و تحریص فرمودند چون ترکمانیه
علی ایلی سکنه درون بار تکدیر رخصت تخلف کرده بعادت نکوهیده سر از گریبان سرکشی بر آوردند تنبیه آن طایفه را جهد و جههٔ همت
منصور و ظهیر الدوله ابراهیم خان با جمعی از غازیان نصرت قرین بمحاصرهٔ قلعهٔ غورقان مامور گشته خود با همان اوزبکیه و جمعی
از جان بازان خاص چپاول بقلعهٔ خوزمند که مسکن ترکمانیه بود انداخته اموال و دواب آن طایفه را عرضهٔ غارت ساخت
ایشان نیز از قلعه بر آمده بجنگ جمعی از ایشان بشامت پیمان شکنی هدف تیر و گلولهٔ تفنگ گردیده و دلیران بر قلعه
یورش برده شیرحاجی را گرفتند و قلعه در شرف تسخیر درآمد اهل قلعه از در امن استیمان در آویخته حضرت ظل الهی از حرکات
ایشان عذر پذیر گشته رایت انصراف افراخت بعد از ورود کوکبهٔ والا به نزدیک قورغان عاشوربیک قلعه دار
دیده قلعه را تسلیم نموده بربقهٔ اطاعت سر گذاشت پس آن شیرغازی را که مدتی در رکاب ظفر انتساب ملک
طریق سربازی بوده بعطای اسب و خلعت نوازش فرموده مرخص ساختند و چون شیپه تاتاریه پیشنهاد ضمیر
انوری بود از راه چهچه و حوض عباس آباد حرکت مرورا مطرح فروغ ماهچهٔ لوای خورشید ضیا ساخته اولا کس بدلالت
فرستاده آن جماعت سر اطاعت بر تافتند آنحضرت متوجه ایشان گشته فیما بین محاربه واقع و آن جماعت مورد شکست
و جمعی از ایشان معروض تیغ بیدریغ گشته کوچ و کلفت خود شان را گذاشته بسمت مرو شتافتند
و قلعه با اموال و نسوان و عیال آن طایفه بتصرف درآمد پس حضرت ظل الهی اموال و غنایم را بغازیان غنیمت و اسرای آن را
مرخص ساخته عزم تعاقب فرمودند آن جماعت از باب اطاعت در آمده آنحضرت طایفهٔ مزبوره را کوچانیده در صدد قلعهٔ
مرو گرفتن و باقی قاجاریه صلح داده هر دو گروه را مورد ملاطفت علیا و رعایای فریقین را از ملازمان ولایت خشم اعراب را

باخانه

باخانه کوچ با پورد فرستاده خود عازم ارض اقدس و با اهل مشهد فرمان نوشته مژده رسان
توجه موکب مقدس گشتند

گشاده بیان توجه اعلیحضرت شاه طهماسب بعزم محاربهٔ ملک محمود بجانب خبوشان و ورود بجناباد و وقوع گشایش قاآنی

بعد از حرکت موکب والا بجانب مرو ملک محمود چون خود را از جنگ
خصم قوی دست رها دید بمضمون اینکه بیت مهر درخشنده چو پنهان شود * شب‌پره بازیگر میدان شود * فرصت یافته
از مشهد مقدس بجانب جوین و اسفراین مرحله پیما گردیده که شاید در آن ناحیه بشاه طهماسب تسلط یافته
باختلال کارش پردازد و سر رشتهٔ دولتش را از انتظام اندازد چون صیت جهانگیری و فرزانگی آنحضرت در حدود خراسان
بلند آوازه و گلزار افسردهٔ اوضاع آن دیار از جویبار زلال تیغ آبدارش تازه بتازه قرین طراوت پاینده
گشته ولایت و نواحی ابیورد مطلع ماهچهٔ لوای فلک نورد آنحضرت گشته شاه طهماسب در آن اوان در شاهرود
بسطام توقف داشت بعد از استماع حرکت ملک محمود بجوین بسپهسالاری فتحعلی خان قاجاریه و تایید حضرت باری
و مظاهرت ائمهٔ اثنی عشر و مددکاری آن ارجمند سریر شهریاری از راه جاجرم و اسفراین روانه و در حین حرکت
خود حسنعلی بیک معیرالممالک را بخدمت آنحضرت فرستاده تمنای مقدم آن سرور فرزانه و نادره زمانه نمود اما
ملک محمود تا آن زمان در سر راه قلعهٔ جوین را محاصره کرده بتصرف و مشغول تسخیر سایر نواحی بود که آوازهٔ انصراف موکب
والای از مرو و عزیمت آنحضرت بجانب ارض مقدس وحشت افزای خاطر ملک گشته دست از گریبان آن محال
بازداشته بسمت مشهد مقدس شتابان گردید و مقارن آن حسنعلی بیک نیز از جانب حضرت شاهی بخدمت
والا پیوسته چون خبر آمدن شاه طهماسب بمسامع وقوف واقفان علیهٔ دولت رسید عزیمت ارض اقدس را
موقوف و عنان یکران جهان پیما را بجانب خبوشان معطوف ساختند اما در عرض راه همیشه در خاطر خطیر
خطور میکرد که چون فیمابین آنحضرت و کرد سابقهٔ نزاع و نفاق و غبار نقار در غایت ارتفاع است احتمال
دارد که بعد از ورود موکب والا بخبوشان آن طایفه در تیغ عداوت هشته و شر و کار آن حضرت با شاه طهماسب
بناسازی منجر کند لذا از آنجا که همیشه خداوند مسبب الاسباب وسیلهٔ اکثر اسباب دولت آنجناب است

عاکس این معنی از پردهٔ تقدیر صورت ظهور نمود صد هزاران ظفر سر بریده شد ماکلّم الله صاحب دیده شد
شرح احوال آنکه فتحعلی خان قاجار بعد از ورود شاه طهماسب بخراسان چون بعضی از طوایف اطراف رو بدرگاه شاهی آورده بودند
از آنجمله از طایفه اکراد جمعیت کاملی اتفاق یافته بود شاه طهماسب با خود سرگرانی دید عاقبت اندیش کار خویش گشته
وسیله جمعی آن شد که بعلاوه تدبیر سنگ تفرقه میان آن طایفه انداخته و خود در امور دولت مقتدر سازد بتحقیق تنگ
شاه دلاور که از معتبرین چمشگزک بود بمأموریت و باتفاق ایلخی خود تنها برسر مشهد رفته با ملک محمود جنگ گرم کند تا کوکبهٔ شاهی
گرم تک و پوشته وارد شود چون عقل خردمند از قبول اینگونه تکلیف کاهلی میداشت بتحقیق یک اعتذار پیش آورده شاه طهماسب
بتبع تدبیر فتحعلی خان او را کون زد این مقدمه باعث وحشت آن گروه خصلتان گشته چون ابواب قلعه را بر روی حق بسته
دیدند بهجوم عام وارد حمام تمام دیوار قلعه را شکافته بهیأت مجموعی بالای بام تپه که بیکفرسخی شهر خبوشان بود رفته و از ارکان
بنای جمعیت گذاشته آن شب غلغله و غوغا درمیان اکراد و قشون استراباد بلند بود هر جا کردی دست تیغ شدند
از لباس و یراق عریان میساختند اگرچه از دیرگاه بعضی امور غبار نفاق فیمابین آنحضرت و اکراد متصاعد بود
لیکن درینوقت آن طایفه چون دست از دامن چاره کسسته دیدند از بام تپه جمعی از رؤسای ایشان بشکایت این حکایات
عازم خدمت گشته در منزل مساب دحیر آنجناب متوجه خبوشان بود برکاب مستطابش پیوستند و بمیثاق و یمین عهد
بندگی بستند که صبحیه سام بیک وکیل چمشگزک را برای تولید تاریخ الصیام در همان مجمع ناخن زیبان جلادت
کنده و برای دفع شکراب شیرین خوردند و بعد از العبد یدبّر و الله یقدّر بحجب تدبیر فتحعلی خان صورت
نمای عاکس تدبیر او و عاکس نمای صورت حصول مقصود ضمیر آنجناب گشته القصه آنحضرت در صدد استمالت
اکراد و منع فساد بر آمده چند نفر از افشاریه همراه آنکه نزد محمد حسین بیک ولد سام بیک وکیل و شاهویردی بیک
فرستاده از مصدر حرکت شده منتظر ورود موکب والا باشند و از همان مکان معیر الممالک را بنزد شاه طهماسب و فتحعلی خان
فرستاده پیغام کرد که هرچند این نوع سلوک و سازی در چنین وقتی و هنگام دلالت و ترغیب دلیران غازی
و معرکه سربازیست مقرون صلاح نبود اما حال بحکم تقدیر چنین اتفاق افتاد و من هم متعاقب والد شده اکراد را
کردم

بخدمت حضرت شاهی آوردم و روز دیگر که خسرو سیاره بکان بزم فلک را بنور حضور خویش بیاراست
آنحضرت با کوکبهٔ تمام وارد خبوشان و شاه طهماسب را ملاقات و عذرخواهی گناه اکراد شده رفع مادهٔ نفرت از جانبین
کردند و در آنجا حکومت خبوشان بموجب اشاره آنحضرت بمحمد حسین بیک تفویض یافته بخطاب خانی فایز شد
پس لوای جهانگشا در بیست و دوم محرم سنه هزار و صد و سی و نه هجری مطابق لوی ییل از خبوشان بعزم تسخیر ارض اقدس
نهضت فرموده اولاً ملک محمود را در عرض راه باطاعت دعوت کرده چون او را سرپنجهٔ غفلت گریبان گیر و دیده
بخت او نگاشته کلک تقدیر گشته بود به نادان جواب جواب داده بسرکشی برخاست و در ارگ نشست و رایات
تمرد گشوده در شهر بربست و موکب مظفر در دوم ماه صفر وارد خارج مشهد مقدس و از نخجیرگاه نادری از جا
کوه سنگین در کمال عز و تمکین با کوکبهٔ رنگین عبور و زاویهٔ مقدسهٔ خواجه ربیع را مقر سپاه منصور ساختند و در حین عبور
از کنار شهر ملک محمود از برج شهر بانداختن توپ و بالیج پیغام نافرمانی و بلند پروازی که صدای رعدآسا از آن
بگوش همگنان میرسید جناب نادری فوجی از لشکر دشمن کوب تا وقت غروب در پای حصار ارگ با محمودیان آتش
افروز نایرهٔ حرب شدند هنگام شام مانند خورشید جهانگیر عازم اردو گشتند و ملک محمود از ظهور طلیعه برق طلعت
خدیو بیهمال که هر روز مانند خورشید انور از کنار برجی نمایان میشد بر زوال و وبال اختر دولت خود فال زده
در شهر در حیرت سراسیمه میگشت اما هر روز خدیو بیهمال با طایفه افشاریه و باقی منسوبان بپای حصار شهربند
رفته از قلعه نیز جمعی بر آمده پشت بقلعه کرده و فر میکردند تا آنکه قضیهٔ مرحوم فتحعلی خان بوقوع پیوست کشادیه سان
مقتول گشتن فتحعلی خان قاجار از کمینگاه قضای چون در حین توقف شاه طهماسب در بسطام
خبر آمدن ملک محمود بمسامع اعیان دولت شاهی رسیده حرکت قاجاریه استراباد برون از ارگ و استعداد
اتفاق افتاد ایام سفر نیز امتداد و دم سردی لشکر دی اشتداد یافته سپاهیان را طاقت ایستادگی نماند
هرچند فتحعلی خان یک دو دفعه بصدور خدمات نمایان شده و در آنوقت نیز پیشرفت کار
سلطنت را منظور میداشت اما چون مزاج شاه طهماسب را از استقامت دور میدید و از کارکنان آن دولت

چندانی اطمینان نداشت ناچار بی‌سامانی لشکر را وسیله کرده از خدمت شاه طهماسب مستدعی رخصت
گردید که با سپاه آراسته و تهیهٔ سپاه دیگر در هیچ دار حمت حاضر شود از آنجا که رخصت او در چنین وقتی موجب وهن دولت بود
هرچند امرای آنسرکار ظاهراً اظهار رضامندی کرده اما در باطن بفکر دفع او افتادند که چون بیرون رفتن او باعث … از عهده برگشتن
او نمی‌توانستند برآمد شاه طهماسب در خلوت مکنون درون خود با آنحضرت در میان آورده آنحضرت فرمودند برگشتن او باید
مروت منافی و همان حبس و قید او را کفایت هر گاه خاطر شاهی بهمین معنی متعلق باشد او را گیرانیده روانهٔ کلات
فرمایند مشروط برآنکه بعد از فتح مشهد مقدس از حبس خلاص باشد شاه طهماسب نیز بر این نهج قرار نموده پس روز چهاردهم
ماه صفر آن سال فتحعلی خان را با رؤسای قاجاریه در دربار شاهی حاضر ساخته گیرانیده فتحعلی خان را در خیمهٔ آنحضرت محبوس
داشت شاه طهماسب چون میدانست که آنحضرت بقتل او رضا نخواهد داد تظاهر از ارادهٔ خود نکرده طرف عصر که آنحضرت
بوثوق پیمان مستوثق بود و در بارگاه پادشاهی مشغول رتق و فتق مهمات رعیت و سپاهی بود بعضی از نزدیکان شاه طهماسب
که کینهٔ فتحعلی خان را در دل مخمر داشتند فرصت یافته و در حرم و تمهید کرده مهدی نام قاجار را که با فتحعلی خان خونی
بود از جانب شاه طهماسب بقتل او مامور ساختند چنانکه آنحضرت را خیال اینکه شاه طهماسب خود
مرتکب این امر گشته باشد آنحضرت خواه بود جرات منع نکرده مامورین با تمام کار او پرداخته سرش را
بحضور آوردند پس حضرت ظل‌اللهی متکفل امور سلطنت و مهمات ملک خراسان گشته ایشیک آقاسی باشی‌گری
دیوان بطهماسب خان ولد بابا علی بیک و تفنگچی آقاسی‌گری بعلاوهٔ حکم سبزوار بشاه ویردی بیک چپشینلو تفویض یافت

گفتار در بیان تسخیر ارض اقدس فیض نشان بعنایات قادر سبحان و بروز و وقوع قضیهٔ فتحعلی خان حضرت
ظل‌اللهی برستیاری تایید یزدانی همت به تسخیر ارض اقدس بسته هر روز بر سر قلعه رفته معرکهٔ
ستیز و آویز را افسرده نمیداشت اما چون ملک محمود برقتل خان مرحوم مطلع شده حیاتی تازه
یافته این معنی را موجب احیای دولت خود دانسته دلیرانه مصمم شد که بعزم جنگ بر اردوی پادشاهی آید
آنحضرت از شنیدن این خبر سبقت گزین جسته سر از رزم و بقصد ارض اقدس از خواجه ربیع تحریک لوای

عزم که

عزم که ملک نیز با توپخانه و استعداد بمقابله شتافت و در نیم فرسخی خارج قلعه تلاقی فریقین واقع شده
شکست عظمی بر لشکر ملک راه یافته و جمعی کثیری از اعوان او با ابراهیم خان نامی که توپچی باشی ملک بود بر خاک
هلاک افتاده ملک بجانب قلعه هزیمت و تحصن اختیار کرده دیگر رو بآوردگاه نیاورده مدت دو ماه قلعه محصور
دلیران جلادت کیش و ملک گرفتار ورطهٔ حیرت و تشویش بود که با معلوم هر روز نزدیک شده که از او هیچ روی بهبودی
و کار او را با محمودی نیست نزدیکان او رفته رفته دامن … از او در چیدند از آنجمله پیر گدا نامی که در معرکه توپ ملک …
سردار جمله لشکر او شده بود چون … نقش برآب و نمونهٔ سراب دید در حرم و علی نام تابین خود را بخدمت
حضرت ظل‌اللهی که از ضمیر تا نشیه حال همیونش بنوادر تایید تابنده بود فرستاده پیغام کرد که اگر مرا اطمینان بکامل از جانب
آنحضرت حاصل شود شب مستحفظ که در دروازه سمت میرعلی … او را گذشته دروازه را میگشایم جمعی از دلیران
در کمین بوده بمجرد اعلام من داخل شهر شوند پس در شب شانزدهم شهر ربیع الثانی سنه هزار و صد و سی و نه هجری
مطابق قوی ییل هنگامیکه ظلمت لیل پردهٔ غفلت بر دیدهٔ غنودگان بستر خاک آویخت و سپهدار ماه
افواج انجم و اختر را به تسخیر بند سپهر برانگیخت آنحضرت با دوازده هزار نفر دلاور پیاده از راه خواجه
ربیع آهنگ پای قلعه کرده در سمت دروازهٔ معهود در کمین کمین استاده ظهور وعدهٔ پیر گدا نام را آماده شدند
پیرگدا بر وفق تمهید آنشب پاسبانان را کشته و سرهای ایشان را بپای قلعه افگنده و دروازه را گشاده خدیو
آزاده به نیروی بخت خداداد با پیادگان تیغ زن و دلاوران صف‌شکن داخل شهر گشته الحصه خلد
قرین را با صحن مقدس و چهار باغ متصرف شدند محمودیان که در محلات و بروج بحراست مشغول بودند از شنیدن این
زلزال سراسیمه خود را بارک رسانیده متحصن گشتند ملک محمود هنگام طلیعهٔ صبح از دو طرف یکی از سمت
خیابان چهار باغ و دیگر از سمت خیابان سفلی در کمال جلادت شورش یورش آورده بشهر در افگند حضرت
ظل‌اللهی و پیادگان رزم کوش شیر دلان جوشن پوش را پیش انداخته با شمشیرهای آخته از دو جانب بجنگ
پرداخته تا پای ارک کمند حیات بسیاری از ایشان را پاره کرده جماعت را بارک گریزانیده و آن

روز تمام شهر بتصرف حضرت نیو فیروز بهر در آمد بر این حضرت شاهی از خلعت رسم عازم زیارت و طواف و سعادت اندوز
آستانه ملک مطاف سلطان اقلیم ولایت و ارتضا نخل حدیقه علی المرتضی سلطان ابو الحسن
علی بن موسی علیه وعلی آبائه واولاده آلاف التحیة والثناء که باز باره رخوه انحراف که
در روز دیگر حضرت ظل اللهی آهنگ یورش ارک که همین که خاین رو سیاه شب از بیم سلطان قهرمان مهر در شهر بند جهان
بار که عدم گریخت ملک چون راه فرار بسته و دست چاره را شکسته دید از در استیمان در آمد حقیقه زبانی را در رسم
چاکری را از سر گرفته تخت و اساس سلطنت را که مرتب کرده بود همراه آورده سپرد امام مهدی که در بعد و جالی توت بابت
کرمانشاهد و بمناسبت آن عهد در ایام حکومت توت با ملک کلفت آمیز شکری کرده در این اوقات بر مسند
وکالت ملکگیری زده منشأ ارغوای او بود بپای رسیده و سید مجتهد و اعوان ملک مورد عفو و امان گشتند
و ملک محمود از راه تنبیه بسوت فقر تلبس جسته بمفاد ترك الدنيا لله دنيا ترکی مایه سبب ترک تاج و تخت بر تخته
سنگ قناعت بر خوابست تخت را بپوست پلنگ تبدیل و از خرگاه والای سلطنت بخیمه قلندری و درویشی نقد
و تجرید بنهه در یکی از حجرات آستانه مقدسه برسم عزلت نشست و پسر محمد نیز در اندک زمان بخدمت حاکم ولایت جام
و جرعه نوشش جام مرام شده بخطاب خانی فایز گشت

در بیان توجه جناب نادری بجانب خبوشان و صادره یات آن ایام فرخنده نشان

بلندی رایت که کلید فتح مشهد مقدس بزور بازوی دلاوری بتصرف آنسرور در آمد و حیدر
زمان معنی بر آمد عزیمت توقف در ارض اقدس در خاطر انور تصمیم یافت جمعی از اشرار ابیورد و نسا و توابع را برای حفظ سرحدات
آن نواحی گذاشته بقیه را با شاه زاده رضا قلی میرزا و حرم محترم را بارض اقدس آورده آنمکان نزهت بنیان را که بمظهر
فحوای حسنت مستقرا و مقاما بود بهترین توقف و قرارگاه دولت ساختند و چون در مبادی حال
معهود ضمیر اقدس آن بود که بعد از تسخیر ارض فیض مقصوده منار آستانه مقدسه رضویه مذهب و زر اندود شود لهذا
حکم والا باتمام آن امر خیر انجام صادر گشته منار گنبد مبارک چون عزیمه بود منار دیگر در محاذات آن
بناو بعیوق افراشتند که چرخ برین را در عموم و دین چهر و ماه را در سیری زر اندود باشد اما حضرت ظل اللهی

بلندی قلعه

بلندی فراغ از حل و عقد امور خراسان گشت برای غنچه گوهر مقصود که سابقاً در بام تپه خواهش شده معاینه
آن شده بود نه روانه خبوشان و بعضی از عروق و الوار بابکان که متقرب باساط سلطنت بعضه از جانب آنحضرت
تمکین نمیافتند و از اقتدار آنحضرت در مهمات ملکی ناملایم طبع ایشان بود خفیه در صدد اخلال کار بجز
شاه طهماسب را بخواستگاری مطلوب آن مطلب ترغیب و بجناب بالدی ترقیب کرده و ما یلفظ
من قول الا لديه رقيب عتيد اظلغوه ست عهد نیز بهمین سخن بخت شده فرستاده
حضرت ظل اللهی را پی بنی مقصود باز گردانیدند چون آنحضرت را اعتقاد سیم امور را محصول عزم با بلدی که از عار و حمیت
عاری نباشد بر نمی تابد با این چنین سرور غیور چه رسد آنحضرت قطع و فصل این امر را بقبضه شمشیر شیر
که محکم کار گره واگذاشت رجوع و در دم با هواخواهان انقیاد ایشان عازم خبوشان گشته سه فرسخی خبوشان را
مضرب خیام عز و شان ساختند منظور اینکه در خبوشان که شاه طهماسب و اکراد همه حاضر باشند بهر نحو که
مقدر باشد این کار فیصل یابد مقارن آن شاهویردی بیک شیخ علی تکلو حاکم سبزوار از سبزوار وارد خبوشان
گشته محمد حسین خان حاکم آنجا نوشته را که حضرت شاه طهماسب در خصوص آن مطلب با او تحریر نموده بانکشف نقاب
از چهره ما فی الضمیر که بود بجنب خدمت آنحضرت ارسال داشت با وصف اینکه آنجناب صورت آن معنی را
در پرده خفا داشته تظاهر نمود هنگام شام که خسرو تیز رو چهر از منازل سپهر در طلوعیده تن تنها بسوی شهرستان
غرب گرم شتاب شد شاه طهماسب بره نمای تیره بختان رکاب و اقتضای ایام شباب برون از طلایع سرور
فلک رخش ره بی سلاد و عهتری از اصطبل با ورفیق و یار گشته جریده و تنها در لباس تکلوی خود را بشهر رسانید
صبح که حرکت او بر رای جهان آرا انکشاف یافت اسباب و کارخانجات او را که در معسکر
ظفر اثر بود برای اینکه پامال تقلب و دست فرسود تصرف دیگران نگردد مضبوط و ملبوس و یا تحج
ابرای او در کار بود بخبوشان ارسال و تتمه را با خود بارض اقدس برده از منزل مزبور حرکت و در یوسف آباد
که در سمت خبوشان واقع است و معبر اکراد بود نزول و الا آمده و شده را بر قلعه کیان مسدود ساختند

ودر حین عبور موکب والا از جوار خبوشان از اکراد جمعی بر سر راه جنود جلادت نشان آمده با رقهٔ پیکان تیر و گلولهٔ تفنگ
اشتعال نائرهٔ جنگ کرده منهزم گشتند شاه طهماسب بتحریک سیاه تیر پرش هو یوی خان و باقی اعیان ایلات که
نبض شناس مزاج شاهی بودند از روی کار بر رشته ارقام باطراف ممالک خصوصاً بحکام کردیلی استراباد و مازندران
نگاشته حضرت ظل اللهی را بنجابت اسناد و از آن گروه استمداد کرده بملک محمود و ملک اسحق ور روی سپاه نیز زبان داری
همایون بعد ارقام فرستاده که ترک وفاق آن زبدهٔ آفاق نموده راه نفاق پیش گیرد ملک محمود اگرچه نخست ابراز
دلتنگی از فرمان شاهی نمود لیکن چون دانست که عاقبت بروز خواهد شد بعد از چندی بنظر اقدس رسانید هرچند
که این معنی سبب انکسار خاطر والا گردید اما از مولد خذه آن ناسپاسی و حق ناشناسی تجاهل فرمودند و بعد از چندی از ایلات
ترکمان بر سر او قلعگیان آمده بعد از طرف بیرون و قلعگیان از طرف اندرون بهیأت مجموعی از رسولان و پیاده هجوم آورده شد
مستعد قتال گردیدند حضرت ظل اللهی با دلیران افشار و غلامان کشیکچیان جان نثار بمعرکهٔ کارزار برآمده فریقین بهم درآویختند
و غبار عرصهٔ هیجا را بچرخ برآمد بر انگیخته جعفر قاپوق پاشالو که از معارف چمشگزک بود در آن روز بگلولهٔ زنبورک کشته شده جمعی
کثیر عرضهٔ شمشیر آبدار و بقیه اسیر گرفتار گردیدند و بقیهٔ ایشان گریز خیز میدان فرار شدند و روز دیگر جماعت قراچورلو
که در میان طوایف صاحب شمشیر و دلاوری ممتاز و مشهورند بجمعیت بعزم امداد شاه طهماسب آهنگ قلعه گردید حضرت ظل
اللهی قبل از ظهور سپاهی از اطراف نشان سر راه ایشان گرفته از آن جماعت نیز جمعی قتیل و اسیر گردیدند چون در صحرا و دشت
حبس گرفتاران آن طایفهٔ وحشی خصلت تعذر داشت چاه طولانی حفر کرده ایشان را با تمکان انداختند
و بعد از چند روز فنای ایشان را منافی مروت دانسته بمقتضای مرحمت و رعایت ایلیت مرخص ساختند
با وصف آنکه سرما در آن اثنا بکمال اشتداد داشت که کوه و صحرا متصل از برف در جامهٔ پنبه بسر میبرد و آتش
سوزان لشکریان بستر سر بدر میکرد بر جای خویش سرد گشته میمرد خبوشان را در کمال شدت محصور گردیده قلعگیان در
تنگنای حیرت انداخته شدند و آنحضرت مانند کوه پای بر جای ثبات قدم ورزیده و آن جماعت چون از ضیق
محاصره بتنگ آمده بعد وسیله انگیخته آنحضرت را بترک مطلب تکلیف و آنحضرت هر دفعه بزبان سیف قاطع

جواب آنحریف کیف میدادند طایفهٔ مزبوره چون دیدند که از روابط کاری انجام نیافت مستدعی شدند که
آنعزیز مصر اقبال از یوسف آباد حرکت و وارد ارض اقدس شده ایشان نیز متعاقب شاه طهماسب را
از خبوشان بارض فیض نشان برده امر معهوده را صورت دهند و کارکنان آن دولت را عوض اینکه شاید
از خارج از احکام ولایاتی در ارادات ایشان استمداد که مددی رسیده از اقرار خود نکول و امر مزبور را برای شاه طهماسب
که آتش تمنایش شعله‌افروز کشش شوق آن مطلب بود صورت حصول دهند اگرچه دلاوران رکاب از بسکه سرگرم
رضاجوئی آنحضرت بودند برف زمستان را بستر قاقم تصور کرده از خدمت اظهار دلسردی نمیکردند اما چون
مراکب و دواب از شدت سرما در معرض تلف بود بملاحظهٔ هوای کار و کار هوا حرکت عزیمت بارض
اقدس با برکت کرده بعضی از اسبهای خاصه شاه طهماسب را برای او فرستاده نوبار حضرت شاهی و اعیان آن دولت
بنا را بمدافعه گذاشته شدند و راها تأملی نموده تا مقدمهٔ کردیار واقع و از رسیدن کومک مأیوس گشتند توضیح
این مقال آنکه محمد علی خان قوللر آقاسی سابق ولد اصلان خان که در ایام اقتدار فتحعلیخان قاجار از دربار شاهی
در واراب طالب قرب حضور مانده در مازندران میبود بعد از قضیهٔ فتحعلیخان از جانب شاه طهماسب مأمور شد
که خزینه و اسباب سلطنت را که در مازندران میبود بدربار شاهی نقل نماید بهشت رالیه بروفق فرمان عمل
و جمعی از ملازمان و حاضران نیز از شدت دی و دم سردی فتحعلیخان در قشلاق مازندران متواری بوده دو سال را
بهنگام ورود وی از ایام دیده آفتاب شده همراه بهشت رالیه بعزم امداد اکراد آهنگ خراسان نموده
بعد از ورود بحاجرم من اعمال کردیار رحیم خان حاکم آنجا علی الغفله شب بر سر منزل شرف الدین نامی که ملازم
حاکم استراباد و در ایام هرج و مرج صاحب جمعیت و شخصیت و استبداد شده بمحمد علی خان پیوسته بود
ریخته بسبب نزاع او را بقتل رسانیده روز دیگر که صبح از آفتاب تیغ خونین بچهار حرج کشید
آهنگ منزل محمد علیخان کرده محمد علی خان تمامی اثاثهٔ سلطنت را گذاشته فرار و رحیم خان همگی آنها را بحوزهٔ
خویش درآورد و این خبر متواتر بمسمع شاه طهماسب و اکراد رسید یأس کلی باحوال ایشان راه یافت لابد

شاه طهماسب از خبوشان حرکت که در حوالی نوروز وارد ارض اقدس شد پس حضرت ظل اللهی کس نزد
رحیم خان فرستاده خزاین و اسباب مزبور را استرداد و داخل سرکار پادشاهی ساختند و در همان اوان حضرت ظل اللهی
شبی از راه تجرد از علایق جسمانیه و هواجس نفسانیه و اتصال بمجردات علویه و مشاهده صور غیبیه و استضائه
از انوار قدسیه در عالم رؤیا دیدند که مرغابی بزرگ که آنرا قو گویند نمودار گشته آنحضرت تفنگ در دست داشتند
بسبب آن قو خالی که قور برون آنکه آفت زخمی رسید زده در بغل گرفتند بعد از آن بخیمه قشونات مخصوص آنحضرت
آورده در برابر آن خیمه چشمه و حوضی در میان حوض ماهی سفید بود بزرگی که چهار شاخ قوی داشت آنحضرت آن
در صفحه آنرا بگیرند همه رفته نتوانستند گرفت آخر الامر خود دست انداخته صید که آنرا نیز زیر بغل گرفتند
و صبح آن خواب را بنزدیکان حضور میمون نقل کرده شخصی از حضار این شعر را خواند **بیت** اگر در خواب بینی
مرغ و ماهی تعبیر داری پادشاهی و تعبیر آن خواب حقیقت فرجام که آئینه صورت نمای معنی والهام گشت فی الحقیقه این بیت
در چنین قو بزرگترین مرغابیان پادشاهی این خدیو نیر اعظم سلطنتها باشد و صید ماهی چهار شاخ سفید اشاره
برین است که تاجداری مملکت چهار پادشاه با آنحضرت تعلق خواهد گرفت چنانچه ایران و هند و ترکستان بحوزه تصرفش
درآمد **در ذکر وقایع قوی ییل مطابق سال هزار و صد و سی و نه هجری**
روز پنجشنبه ششم شهر رجب المرجب خسرو سیارگان رخت بشهرستان حمل کشیده شاهد کامیاب بهار
در شبستان چمن و در وادی جویبار آغاز جلوه گری کرده و عروس دلارای لاله و ریاحین در حجله کاشانه نشو و نما برخواست
و مشاطه قدرت نامیه چهره لاله رخان نسرین و یاسمن را بغازه و گلگونه دلکش بیاراست عندلیب شوریده حال
در عشق گل بر دفع دشمن و خصمان شورانگیز نشتر تیغ زبان تیز و فاخته سوخته بال در هوای سرو سهی بجستجوی رقیبان
دیگر گوزنان از سبزه نوخیز سنان زوبین دشنه و خنجر خونریز نمود لکراد که سخنان ایشان مانند آب و رنگ بهار
پای اعتبار بود از آمدن تقاعد ورزیده لکراد که کلات و دره جز نیز گرد مخالفت برانگیخته آن طایفه در حال
در ره بسر که کیشکر نام چمشگزک جمعیت نموده آغاز شورش کرده و تاتاریه مرو نیز بتحریک ملک محمود طلب یاغی گری

کوفه

کوفه جمعی از قاجاریه سقیقیان و قلعه را تصرف که نقاره بنام ملک محمود بنوازش درآوردند پس آنحضرت ظهیر الدوله
ابراهیم خان را بسرپیه لکراد دره جز تعیین و آن طایفه نیز سپر پاشری بر روی کشیده با ابراهیم خان از در ستیز
درآمده جمعی از لشکر خان مزبور بشورانگیزی لشکر شربت فنا بتلخی نوشیدند از یکطرف کلانتر درون با تکمائیه میر لی
که علی ایلی و از یکسمت محمد حسین خان زعفرانلو و شاهویردی بیک شیخوانلو سلسله جمعیت را انعقاد داده با عدت و استعداد
بمعاونت لکراد پرداخته ابراهیم خان را در دره جز محصور ساختند حضرت ظل اللهی بعد از شنیدن این واقعه
دلکز با شاه طهماسب آهنگ دره جز که در راه خبر رسید که جمعی از لکراد با کوچ و بنه خود روانه خبوشان شده آنحضرت
شاه طهماسب را در میانه مشهد و خبوشان در قلعه موسوم به ستجرد گذاشته خود بخبوشان ایلغامشی که با آن طایفه متلاقی گشته
لکرچه بمراعات آئین ناموس داری متعرض اسرا و زنان آنها نگشتند اما تمامی اموال ایشان و باقی
رؤسای خبوشان را غارت و کام ایشان را لذت امور مرارت چشاندند و از آنجا متوجه دره جز گشته آن طایفه را
کما ینبغی و یلیق معروض تیغ بیدریغ ساخته تمه تاب مقاومت نیاورده با سرگردگان خویش در راه خبوشان
در پیش گرفتند جمعی از دلیران عرصه ستیز در موکب آنحضرت بتعاقب فراریان تا حوالی خبوشان تک و دو پیگیر و فوجی
نیز باشاره والا برای احراق خرمن حیات و هم منان جمعیات ایشان شهاب عزیمت را برق تک و در هر
خیز ساخته مأمورین جان نثار آن طایفه را عرصه شمشیر آبدار و سرکه آن جماعت را که سلیمان نام شیخوانلو بود گرفته
چون از حق نعمت آنحضرت چشم پوشیده بود بحکم والا چشمهای او را عبرة للناظرین از حدقه برآورده
قلعه خبوشان را محاصره کرده سرکردگان از قلعه برآمده دیگر باره متقبل پیشکش و متعهد شدند آنحضرت نیز برای اتمام حجت
قبحای ورایت جهانگشا را بجانب ارض اقدس پرتو انداز و صحابی بمنقه از آنجا ابراهیم خان باشاره آنحضرت
روانه مرو و بند سلطان مرو را شکسته تاتاریه آنجا که در مقام طغیان بوده از پا آب عاجز شده مرو را سپرده
در صدد اطاعت درآمدند و اما لکراد خبوشان باز از عهد خود نکث نموده راه پیش بیش گرفتند آنحضرت بمفاد الشیء
لا یثنی الا وقد یثلث سیم بار که عزیمت تا بسمت خبوشان جولان داده شاه طهماسب هر چند که در آن

طالب اینمطلب و ندعا بو اما در ظاهر باز رفاقت که بدار ورود بخبوشان جمعی از خصمان خصوصا پیر امعه خان بیات
که در آن زمان ناظر سرکار شاه طهماسب بو چون پیریر از این نیرنگها نقش موافق تمنای ایشان از پرده خفا صورت
ظهور نمود ممهد که خواستند که لکرا را به بهانه اصلاح بمیان سپاه آنحضرت ولخان که باین وسیله کاری از پیش برند لکرا
هرچند ایشان را در درستی خود صادق و بآنحضرت منافق میدانستند اما جرات بآن امر نکرده مبادا از آنحضرت بدار ورود
ایشان بعکس نصرت لذ درین ماده سبقت گزین گشته قضیه بر عکس نتیجه بخشد پیر امعه خان و یاران او چون
این تدبیر را در مزاج لکرا پا اثر و نخل تمهید را پا ثمر دیدند حضرت شاهی را بجانب نشابور ترغیب نمودند شاه طهماسب که
همیشه پای عزیمتش در راه پیراهی شتررو و پیک خیالش در نشیب و فراز وادی اغفال در تک و دو بود چون قدم سعی خود را فرسوده در رنج
خود را بیهوده یافت از جانب نادری عذرخواه گشته بجانب نشابور شتافت و حضرت ظل الهی لدفعه کمر همت بعزم دفع
لکرا دبسته قلعه را محاصره که محصورین چون صورت حال را چنین دیدند بطایفه شاملو و قراچورلو که مرد شمشیر زن و بهادران
صف شکن بودند اعلام و از ایشان استمداد که فوجی عظیم از آن جماعت بکومک محصورین توسن تهور برانگیخته
اهالی قلعه بمیدان جلادت قدم نهاده از قلعه بیرون آمدند و از آنحضرت که همیشه فتح و ظفر هم رکاب او بود در رکابش روان
دهمتن اقبال اتش در معرکه رزم آوران هم زبان است با قلعگیان گرم ستیز گشته ایشان را بی بن و سرو دلیر
گریز نخست بلدران متوجه اکراد پرداخته شده قلب جمعیت ایشان را بحمله زهره شکاف از هم دریده جمعی از ایشان را
شد روتیغ بر رشته زندگانی را آورده در کنار خبوشان سپاه چال انداخت لکرا چون خود را در ورطه عجز و زبونی
دیدند از در استیمان درآمده بخدمت آنحضرت فایز شده استدعای انصراف موکب مسعود بجانب مشهد و تعهد
انجام امر معهود کرده پس آنحضرت گرفتاران را بمراعات رالاو رسم ایلیت مرخص و محمد حسین خان حاکم
خبوشان را با ولدش بهبودی خان و سرکردگان اکراد ملازم رکاب ساخته از راه سلطان میدان بعزم ملازمت
شاه طهماسب روانه نشابور و کس برای تمشیت این امر بر وفق ضابطه و قانون بمشهد مقدس و خبوشان
فرستاده بعد از دیدن شاه طهماسب عزیمت ارض اقدس که در گنج محمد کشان هودج مقصود از خبوشان وارد

شده

شده هر مطلوب را شبستان حصول رسیده اگرچه در چنین روزنامه ظفر نمون عروسان دلارای اکثر وقایع
بملاحظه تطویل مقالات حجله ارای خلوت سرای بیان نگشته و در پرده اجمال مجاز و ذکر اینگونه امور از فایده عاری و خارج از دایره
مصلحت نگاری است اما چون تمهید مواصلت با با علی بیک و ابدال ان وصلت که خون دلیرانش غازه آرایش
و تیغ تیزش گلگونه پیرایش بود از سببیات این دولت ابد پیوند شمرده میشد که ببرداشتن قلم نقاب خفا
از چهره این مدعا گشوده هما نا حکمت بالغه الهی مقتضی این بود که بوسیله این وصلت تولید نتایج دولت و تکوین موالید قدرت
و شوکت آنحضرت شده بر کشان افشار و ایلات اکراد که اعظم ایلات اند بلاد خراسان و خفلرها بعضی از خود اقرار و بایاحند دیو
ارزاده عهد بندگی بسته طریق خدمت اختیار نمودند و رلاق به این ماده چنان ماده قابله بخود تولید این همه فساد
و خونریزی ولایلتش زایع و شیشه ارکبری کند ذالک تقدیر العزیز العلیم **در بیان کشته شدن ملک**
محمود و ملک اسحق باشاره قهرمان آفاق درخلال این احوال بظهور پیوست که تا تاریه در مرو بنام
ملک محمود نقاره عصیان فرو کوفتند قلعه را ضبط که بقیه ملک در حجرد هر روزه کوششات بای ایشان قلمی و از طایفه را جر تک
بقلم می نمهد و چون در مقدمه خبوشان چنانکه مذکور شد ارقامی که از جانب شاه طهماسب مشعر بر مخالفت آنحضرت صدور یافت
مخفی داشته خاطر انور از این رهگذر غبار آلود کلفت می بود در موقت که بروز نتیجه ضمیمه افعال بقیه که افغانی را بر القا
رلیج آمده محمد علی خان جوله بار همیون از ورد بقصاص خون محمد بیک قلباشی جوله در از کشتگان تیغ بیدریغ و شمشیر ظلم بیداد
ملک محمود بود با ملک اسحق بیاسا رسیده و ملک محمد علی را که برادر کوچک ملک بود بنشابور نزد پیرامعه خان پیامتر ستاد از
روی نیز موی ییلا در عوض خون فتحعلی خان برادر خود عرضه تیغ انتقام کردانید **بیت** هر ری شایسته تاج بزرگی بود
کرزان اتر بقصا سر در سود کنی و برادر قتل ایشان ملک اسدالله حاکم سیستان را در آن آن از سیستان
بخدمت آنحضرت آمده بود با اولاد و اقارب و کوچ و منسوبان ملک مرخص در روانه وطن مالوف داشتند
در بیان نهضت موکب جهانگشا بحدود قاین و تنبیه حسین سلطان و کیفیت جنگ محل سنگان
در اثنای توقف رایات جهانگشا در ارض فیض بخش حسین سلطان که از نقبای سیستان و در حدود قاین

باعتبار اسباب بملک محمود سیستانی از اغوای وساوس شیطانی آغاز فتنه جنبانی کرد و نایره که از جانب
آنحضرت در آنولایت میبود فادرون پرولن که حضرت ظل الهی فوجی را به تنبیه او مامور ساخته کاری میسر نشد
چون شیوه افاغنه سکان منظور نظر والا بود در عهد هشتم شهر ذی حجة الحرام سنه هزار و صد و سی و نه هجری مطابق قوی ییل
بمبارقت شد والاجاه با هشت هزار نفر از سربازان معرکه جانفشانی همراه تایید یزدانی از ارض اقدس نهضت فرموده
دیهجرد قصبه آواره توجه منصور با سمت نزول در همان حال انجماعت را یافته ملک کلبعلی ولد ملک محمود با ملک لطفعلی
برادرزاده او و نقبای سیستان که در آن مکان بقلعه فراه که در اصفهان باشرف ایلچیگری پیوسته و کمر ملازمت او بسته
وحسین سلطان در قلعه کرشن جسته قبل از ورود رایات نصرت آیات در مقام ندامت و بندگی در صدد عجز و شرمندگی
برآمده اعتذار پیش آمدی قبضی باشند و قبل از انتظام مهام آن سرزمین کوکبه سنگین بجانب سکان حرکت که
سه روز در قریه اغندین مخیم سرادقات عز و تمکین گشته روز رابع ترتیب هراول و تیپ و انضباط لشکر بهبیت
وقیت ساقه و جوانغار و برانغار پیش طرح محاربه و بر القار پرداخته و از ولد طرفین آباد و بسبب آنکه مابین آن مکان و زیرکوه
ریگ بود توپخانه در ریگ نشست پس آنحضرت جمعی از دلیران را با شترهای کوه کوهان بر داشته خود برشتری
مانند مهر بر کجی سوار شده و آستین عزم و پای همت بر زده گاهی سواره و گاهی پیاده با کشیدن توپخانه می پرداختند
و در شدت صیف آب جز در دم سیف یافته نمی شد آن هم نصیب اعدا بود یکشبانه روز در آن بیابان
زحمت توپخانه کشیدند و در دوم شهر صفر نزول اجلال به بهداوین واقع گشته چون جمعی از افاغنه در قلعه بهداوین
ساکن و چند روز بود که عساکر فیروزی ماثر در شغل محاصره که افاغنه از راه تاکید اظهار میکردند تنگدل و جهت قتال
با آن گروه بیمان کسلی بقیه همت والای ظل الهی برفع الطایفه مصمم گشته آنجماعت چون خود را در معرض بلا دیدند
از راه خدعه از قلعه برآمده عهد کردند که سرکرده ایشان رفته افاغنه نیاز آباد را مطمئن خاطر و در رکاب اقدس حاضر ساخته
قلعه را بتصرف جنود دهند قبل از استقرار این عهد سرکرده مزبور بقلعه نیاز آباد رفته از عهد خود بازگشت که آنحضرت
نیز بهداوینیان بسبب خلف وعده از تیغ تیز گذرانیده مال و دواب و عیال ایشان را بمعرض نهب و اسیر

برآوردند

برآوردند و رعایای آنحدود را که با افاغنه اتفاق ورزیده بقلعه لاش داده از سواد ایشان باخذ سورسات اکتفا کرده
بعضی از قلعه جات اظهار اطاعت که کلانتر سکان از دادن سورسات تمرد ورزیده کس نفر افاغنه با جزر و کوسویه
و غوریان فرستاده استمداد نموده پس امر قضا امضا نفاذ یافت که از جمعی از دلیران توپ قلعه کوب را از ارض
ملایک مطاف از راه بالای خواف بر سر قلعه سکان برده قلعه را محاصره و منتظر ورود موکب والا و طلیعه نیر نصرت توان
باشد و رایت منصور در چهاردهم ماه مذکور آمده قلعه مزبور را محصور و محاط سپاه موفور ساخته از طرفین
باندختن توپ و تفنگ هنگامه ساز عرصه جنگ شدند

سانحه عجیبه که در آن زمان اتفاق افتاد

اینکه در حینی که توپچیان با مر والا گرم پر کردن و انداختن توپ بزرگ بجانب قلعه بودند حضرت ظل الهی بر سر قلعه
آمده محاذی دهن توپ ایستاده متوجه تعلیم توپچیان بودند در آن اثنا که توپچی توپ را خالی کرده در کار مشغول پر کردن
آن شده بود آنحضرت بالهام غیبی عزم مراجعت کرده همین که پنج و شش قدم از آن موضع خطرناک دور شده بود
ناگاه توپ از حرارت درون آتش در گرفته شرار شرارت افروخت و سعید سلطان کلانتر درون و چند
نفر از توپچیان و ملازمان فیروزی که در آنجا بودند بصاعقه فنا سوخت اگرچه وقوع اینحادثه ملال افزای خاطر ناکهیه اما از آنجا
که خاک حقیقت سرشت اقدس کوه پایه رجای جهان توکل و ضمیر منیرش لنگر البرز دریای تحمل بود بصرصر انگیزی ریاح
نوایب و لطمه خیز امواج حوادث از جا در نمی آید ظهور این امر را بر احتراق کوکب طالع خصم بد اختر محمول
فرمودند و در هنگام شام که چرخچی مهر از معرکه سپهر رو بسر منزل غرب گذاشت و ماه زرین کلاه طلایه داری
معسکر نجوم فلک رایت ضیا برافراشت طلایه داران پاسبانی لشکر و حراست اطراف قلعه پرداخته
مانند دیده انجم و اختر از نگهبانی نیاسودند و تا طلوع صبح از شهاب ثاقب توپ و تفنگ قلعه سکان نمونه قلعه ذات
البروج سپهر بود از شراره آسمان سوز بوارق توپ این ضربزن فضای و هامون عرصه چرخ برین نمونه آتشکده توپهای
صف شکن برج و حصار رخنه افکن گشته روز دیگر بهمین نهج توپهای صاعقه بار آتش افروز خرمن هستی محصوران
میبود تا آنکه از صدمات توپ حصار قلعه مانند قلوب کیانی تزلزل یافته یکطرف برج فرو ریخت دلیران میدان

نبرد یورش بقعه شیر حاجی بالا تصرف کرده افاغنه فراز مشاهده زنجال را در آستیان درآمده روز دیگر که صبح صادق تیغ
مهر بکشید افکنده از قلعه افق برآمد کلاه از سکان شمشیر آستیان را هیکل کوه حسته دست برد زنی مذمت زده مستقبل دلاوران
سورت و سپردن قلعه گشته بقلعه برگشت هر بار برگشتی بسیار نهاد این دفعه آتش قهر قهرمان زبان شعله ور گشته چشم انجم
حشر بفرمان آنسرور قلعه را در میان گرفته مشغول سنگر شده در شب هشتم ماه مزبور بتصرف آمده مردان ایشان
عرضه قتل و اسیر شده آنسرزمین لگدکوب جنود ظفر نشان و اموال و اسباب قلعه محمد عطا پای کوه توالان گشت دلاوران
در کار قلعه گیان حسته و قلعه را متنفس نموده حیث شد خبر از مستحفظین فرزانه با خبر رسید که هفت هشت هزار نفر از افاغنه
با عانت اهل سکان وارد تا یاد کشته اند کوکبه والا بعزم مقابله بر آب بار خوزف را که در نکیفر سخن سکان ولایع قلعه محکم
و مکان خرم بو محل قرار قرار داد وَلِكُلِّ نَبَاٍ مُسْتَقَرٌّ برای هر فرقه و گروه منزل و مکانی مقرر فرموده روز دیگر که افاغنه
بجنگ آمده چون از هی رهبه قزلباشیه تجربه نموده در کمال دلیری و لاف زده در فرسخ همیون گشته شد غافل از اینکه نظم صید را چون
اجل آید سوی صیاد رود و اینکه گربه شیر است در گرفتن موش لیک موش است در مصاف پلنگ چشم زخم حیم قوم
ایران عموماً از افاغنه ترسیده و هراسان و لادل جنگ آن طایفه و سپاه خراسان بود حضرت ظل اللهی که واقف
رموز آگاهی و عیار سنج حیات نقد لشکری و سپاهی بود جنگ میدان را مقرون بمصلحت ندانسته متوجه شده آهسته آهسته
غازیان را باب خود طعمه خصم افکنده تدریج و تقویت دلهای باخته ایشان پرداخته دلاوران که ایشان را دلیر و عرصه
دشمن شکار و شیرگیر سازند رخصت میدان جنگ دهند لهذا لشکریان را لعل فرموده در همان لشکرگاه خودسازی و تیر
و تفنگ دست بازی میکرده باشند تا رفته رفته جری و طرار خونریز در جنگ میدان کار فرمای تیغ دلاوری گشته پس حضرت
ظل اللهی دلاوران ضابطه لشکر و استحکام سنگر با پانصد نفر از دلیران کار آزموده سوار و در تیر رس معسکر نصرت اثر به نسیم
جلوه پای خاک نورد آتش افروز نایره جنگ و پیکار گشتند هر چند غازیان تمنای میدان از جا در آمدند تهمتن معرکه رزم
با قتضای رویه حزم عنان توسن عزم ایشان گرفته سپاه هیچ با گروه دستبرد و توب و تفنگ زد و خورد نموده جمعی
از افاغنه طعمه شمشیر حرب و لوای ظفر را بجانب ایشان حرب کرده القصه تا چهار روز معرکه قتال بهمین منوال آراسته

هر دفعه غلبه و نصرت از این طرف بطریق خواسته بعمل آمد و در شب چهارم که سپاه خیمه نشین بارگاه معرکه
سپهر از دلیری هاله سپر انداخت و در حشم انجم بدامن دشت فلک هجوم کرد افاغنه حرب را بهرب بدل
ساخته بجانب هرات گریختند آنحضرت نیز تعاقب را مقرون بصلاح ندانسته حرکت بر هرات بوقت دیگر محول
و موقوف و عنان شهب گیتی نورد عنبرین سنام را بجانب ارض اقدس معطوف ساختند

ذکر وقایع سیچقان ییل موافق سال فرخنده فال الهجری که هزار و صد و چهل بود

دلاور زرین کلاه مهر که در منزل حوت اظهار تنگی میکرد
در روز هفتم شهر شعبان در ملک حمل از سحاب بهاری افشار صولت پلنگی نموده با تیغ شعشعه و رمح و سنان اشعه بجهم
افکن لشکر زمستان پرداخت و خدیو جهانگیر بهار که منشور عزتش از دیوان قضا در جهت عزا رشتار یافته بود هر بار
بر باره حکمرانی نشسته فراش پیشکاران دنیا از دار المرز چمن برانداخت سپهدار بلند مقدار چنار که بزور بازوی
قوت نامیه بر ممالک گلزار دست یافته مبسوط الید گشت و حکم کلهای آتشین و فرمان هولی فروردین چون آب
بر بسیط خاک جاری شد مجلس تحویل آراسته لوازم جشن عید با نصرت و تایید تقدیم رسید چون از دیوان یفعل
الله ما یشاء و یحکم ما یرید حکم قضا بزوال دولت صفویه تصدیر و بطلان آن نگاشته کلک تقدیر
شده بود روز بروز امور چند از مکمن غیب جلوه گر ظهور میگردید که عقل صاحب رای مستقیم بجز تضییع اسباب
آن دولت محل قرار نمیداد و مجملی از مراتب آن احوال آنکه ارکان دولت پادشاهی سبک مغزی را با گرانجانی
و نخوت دلی را با سستی رای جمع کرده تقریبات اسباب شکست برای آن دولت و اولاد دریافته آنکه بمنافی
مصلحت بود بجلوه ظهور می آوردند با وجود اینکه عکس آن بود و نهب شان پا از چار دیوار دولت سرا بیرون نمیگذاشت
پیک جهان گرد قوت طامعه را در چار رکن جهان پویه زنی و جالبه اشتها را در طلب جلب منافع نسخه هر کوچه و برزن
ساخته بسگ رسوایی و هرزه درایی حلقه کوب در دوست و دشمن میگفته و آنحضرت بنابر رضاجویی خاطر
پادشاه با همه وقت مراعات حال ایشان و منع مفسدان و بر انداختن ایشان و بگفتار نرم تالیف قلوب
درشت ارکان نفاق کیش ایشان میگفته مقصود آنکه آن طایفه دست بد دخل را از گریبان حال ولایت کوتاه سازند

تا آنحضرت با تمام کار افاغنه هرات و اصفهان پردازند ملازمان اقتدار حکمرانی باشان ارزانی باشد چون وارث
آنجماعت سرشته آب و گل بغرض و ترک عادت بفحوای العادة کالطبیعة الثانیة موجب مرض ملک از غیر
زیانکاری چشم از طمع نپوشیده از مضمون عزّ من قنع ذلّ من طمع غافل گشته و کار دشمنان را نیکو کرده از اخلال
دولت نادری میکوشید ملخص القصه پادشاه والاجاه در باب توجه موکب جهانگشا بجانب اصفهان مکرر با آنحضرت تأکید و الحاح
شد بنده آنحضرت هرچند در برابر این گفتگوها اقامه معاذیر و بیان موانع و حجج دیگر که اما میفرمودند مثل ابراء دشمن
قوی در هرات گذاشتن و رایت عزیمت بدفع دشمن دیگر در دست افراشتن رویه حزم و مقتضای استقامت
رای و عزم نیست اول به شیشه دشمن همسایه باید پرداخت و بعد از آن بکار سفر اصفهان شاه طهماسب این سخن را ناشی
از بهانه و دفع الوقت میشمرد و اصرار از حد میبرد تا اینکه فیما بین چنین مقرر شد که آنحضرت از ارض اقدس و شاه والا
از ... بکار سلطان آباد ترشیز حرکت کرده در آنجا سلسله جمعیت را منعقد ساخته با استعداد تمام متوجه هرات
شوند پس هر دو وارد سلطان آباد گشته حضرت ظل الهی تهیه کار سفر پرداخت مقرر آنکه موکب والا بشرف نهضت
در آید اعیان دولت شاهی نغمه دیگر بر طنبور افزوده ترانه بهانه ساز کردند و از دایره موافقت خارج آهنگ گشته عزیمت
مازندران نموده بخوبی مقرر داشتند که انجام کار هرات و امور خراسان بر ذمه خدیو بیهمال بوده محمدعلی خان ولد اصلان خان
نایب السلطنه و سردار سمت عراق و الوار ... باشد و بحضرت ظل الهی پیغام فرستادند بنحوی که تعهد کرده متوجه هرات
شوند و خود بقصد مازندران متوجه سبزوار شدند پس خدیو بیهمال از راه خوف و باخرز عازم هرات
گشته ماهچه لوای فلک مسیر چند منزل از رشک منازل ماه نیر ... حشم اعیان دولت شاه والاجاه شروع باختلال
کار خراسان و هر روز یک ... از خود هراسان کرده از آنجمله بابالی بیک با اکراد و خصوص صاحبان ... و منسوبان جمعی کثیر را از اردوی
معسکر فیروزی اثر و در موکب والا عازم سفر بقعه تعدی آغاز و دست تطاول دراز کرده خواستند که باین تقریب
سنگ تفرقه در میان لشکر آنحضرت اندازند چون رخ کار را چنین دیدند از سفر هرات منحرف و بجانب ارض اقدس
منعطف گشتند اثنای دولت شاهی باز از حرکات ناصواب خود متقاعد نگشته بر سر قلعه مشکان که باین نیز ولد

دولت بود

دولت بود واقع و بسکنای طایفه بغایری اختصاص داشت حرکت کرده توضیح این مقال آنکه چون طایفه بغایری
سکنه آن قلعه بسمت هواخواهی حضرت ظل الهی داشتند و کارکنان سرکار شاهی همت به تفریق و استیصال
این نوع طوایف میگماشتند بتحریک بعضی از اعیان قتل و ... آن طایفه را نصب العین ضمیر ساخته با جمعی که همراه داشتند
از سبزوار بر سر آن طایفه ایلغار و قلعه را تصرف کرده بنهب و اسیر قلعگیان پرداختند در خلال آن که این عرض والا رسید که موسی
ولد ... که از رؤس ابدالی هرات بود با جمعی از افاغنه بسمت ناحیه ... رفته حضرت ظل الهی فی الفور بقصد استیصال
آن طایفه بتحریک لوای منصور که قرار ورود بقعه مکاهات بود خبر کهنه قلعه مشکان بسمع خدیو جهان رسید بشاه طهماسب
نوشتند که مقصود شاه این که شیشه بغایری ها بود برفعه الحمد بعمل آید چون همیشه در صدد شیشه افاغنه دل شده و جای آن طایفه
جای خود ... و بمیان معمور مملکت ما پا نهاده و در کهنه مشکان کاری باقی نمانده جمعیت خود را برداشته بسبزوار بیایند که
بر سر ... گرفته شود شاه طهماسب در جواب او نوشت که شما بکهنه مشکان میایید که آب نیست و ما بسبزوار نمی آییم
که غله و ذخیره نیست معهذا اعیان آن دولت ... حکایت خبث آن تجربه از وزن گذشته ... مقابله باب ... پیش گرفته
مجدداً تمامی ولایات خراسان را احکام نوشته فرستادند که آنحضرت ... جمیع مهمات ملک مسلوب الاختیار نمایند آنحضرت
چون از کلمات خود روی این جواب ... تمام بیکه نفاق کوه دیر که بیت هر دم ازین باغ بری میرسد تازه تر از تازه
تری میرسد فی الفور ... حسین خان حاکم خبوشان را بخبوشان فرستاده متوجه ضبط قلعه بود لکر از اکراد لعدی ... خالصه که بار جگر
شاهی بود عنایت شاهوردی خان که در رکاب شاهی بود آمد بمراعات پردازند و خود بتعدی تمام با لشکر انجم احتشام عازم سبزوار
گشته از آنجا باز از راه خیرخواهی بحضرت شاهی اعلام کردند که ستیزه با رعایا شأن سلاطین نیست از تقصیر آن طایفه
درگذرند چون جوابی بروفق صواب نیامد روانه کهنه مشکان گشته وقتی به آن وقت بدعا رسیدند که به تاراج پادشاهی تیغ
عاجز کش را تیز و خنجر بیداد را خونریز ساخته بفتح قلعه گرم ستیز و آویز شده بقیه و اعیان دولت در روی قلعه را بر روی
آنحضرت بسته از باب مخالفت در آمدند حضرت ظل الهی کس بقلعه فرستاده علت معنی را استفسار و برای گشودن
در ... قلعه تا عصر آن روز چشم براه انتظار نشستند چون کار از تحمل گذشت توپ را بر حصار دروازه بسته

ابراز آنکه سیر گلوله بآواز بلند پیغام جنگ بگوش آن طایفه با خرد مند رسید ایشان نیز بهیأت مجموعی از قلعه برآمد
پشت بدیوار قلعه آغاز شلنگ و انداختن توپ و تفنگ کرده اعلیحضرت شاه ابراز کردند کوچه پنجاب یالا بست
و سرور گهن فرزند قوی دست دیر از میان آن گروه پرخاشجو بسبب اعتذار برانگیخته با آنحضرت پیوست و شرط کرد
که ابراز عهد و مصادقت نکند و از رضای خاطر اقدس عدول نورزد اما در اثنای اینکه حضرت ظل الهی ملازمان میسکو خود را
اسب جوهر خود را از تعب بر آورده بمحمد علی خان تسلیم و او را باسم نیابت سلطنت مامور عراق و غلامان و محرمان خود را
باطاعت او توجه و تاکید نموده شاهوردی خان مشغول که محرک این مفاسد و در صدد خیالات فاسد بود فرار کرده
حضرت ظل الهی شاه، والا جاها باعزاز و اکرام در نزدیک خود جا و مقام و در بستر آسایش آرام داده اما امرا و اعیان زر
با محمد علی خان در حضور مرحمت شده همان شب جمعی از سلاطین و مقربان پادشاهی بعزم فتنه انگیزی گریخته بسمت مازندران
رفته اند آنحضرت چون عدم وجود حضور و غیبت آن طایفه را سبب و بی مبدا آن شده مقرر شد که بعد از آنکه
ایشان نشود روز دیگر شاه طهماسب باتفاق چراغ بیک افشار و جمعی از معتمدان روانه ارض اقدس و جمعی
برسر راه موسی تا محولات ایلغار نمود در آنجا خبر رسید که موسی پا چند روز رحلت و دو روز پیشتر از میامی قاین
و محولات بطرف هرات رفته است لهذا موکب والا از مراجعت و در حین انصراف وارد حوالی قلعه فیض آباد
که متعلق بمیرزا مهدی کلانتر اعراب غیظ بود گشته کلانتر مزبور درب قلعه را بسته در دادن سورسات باب
تمرد گشود پس غازیان بامر آنحضرت که گرفتن شهرها در بند اشاره خم ابروی او است هجوم آورده کلانتر را
سیاست و قلعه را تصرف کرده و از آنجا بمشهد مقدس مقر کوکبه ظفر کوکبه شاه والا جاه در امر سلطنت مبسوط الید گشتند

دعیان محاربه ابراهیم خان با اکراد و ترکمان در محل موسوم بکرمه خان

چون بعضی از فتنه جویان هنگامه طلب طالب فرصت بوده که محرک سلسله فساد و رخنه گر خدا داد شوند از آن جمله ترکمانیه
تکه و یمرلی و سالور بوده که ما بین درون و استرآباد و نواحی دشت سکنی دارند فرار و قوع این وقایع همه روزه بسمت جهنه
و درون آغاز دست درازی می نمودند همای همیون فال لوای نصرت اشتمال با موکب شاهی بعزم تنبیه آن طایفه بجناح استعجال

بحرکت

بحرکت درآمده فرمان والا بعز نفاذ پیوست که اکراد چمشگزک و قراچورلو هم درین سفر خیریت اثر در معسکر انجم
حشر حاضر شوند آن طایفه خصوصا اکراد قراچورلو بتحریک محمد حسین خان حاکم چمشگزک سر از اطاعت باز زده با روی
اکراد درسمت مانه و سملقان مشهور بکرمه خان بعزم فساد و جمعیت کامل کرده چون موکب والا متوجه سمت جهنه و درون
بود ظهیر الدوله ابراهیم خان را با رحیم خان حاکم کرایلی و قشون موفور بتنبیه آن جماعت مامور حسب الحکم از راه
کلات و ابیورد بر سر ترکمانیه روانه شدند و در موضع مزبور فیما بین محاربه قوی دست داده اولا اکراد مغلوب گشته
جمعی از ایشان مقتول و هنگام که دلیران خون آشام بمعسکر خود برمیگشتند اکراد متعاقب ایشان هجوم آور گشته
جنگ در پیوستند این دفعه لشکر ابراهیم خان پای ثبات و قرار از جا رفته و شکست فاحش خورده
قریب هزار نفر از غازیان در آن معرکه وحشت نشان بمعرض تلف در آمدند و ابراهیم خان با جمعی خود را بحصار مشهور
بقلعه یوزباشی رسانیده متحصن شد و رحیم خان و سرکرده گان دیگر از همانجا خارج قلعه هزیمت و بخانه های خود عزیمت
کرده ابراهیم خان ابراز سه چهار روز در ظلمت شب که کار قلعه را آشفته دید و آنشب از قلعه مزبور بیرون بقلعه راز
شتافت و در خلال آن احوال رایات نصرت آیات تا بلی نداغی که در دشت قپچاق واقع است رفته
از قتل و غارت ترکمانیه و اشرار آن سمت فراغت و انصراف یافته بود که در عرض راه این خبر بسمع خدیو جهاندار
رسید با وجود اینکه حدود مانه و سملقان و درون بشتهای کوهستانات سپهر نمود و برف راه بار انسداد
کوه تردد بسیار بر سوار دشوار بود آغوق را از نسا و ابیورد روانه ارض اقدس و خود باشاره والا از راه جنگل
بر سر اکراد ایلغار و همه جا پای کار از شکستن و کوبیدن برف مامور حسب برابر پای ایشان بصعوبت آن راه را
طی کرده وارد سملقان و کرمه خان گشته ابراهیم خان با بقیه لشکر از قلعه راز عازم خدمت خدیو گردون فراز
و از روی خجلت جبهه سای نیاز شد چون از برادر آن والا گهر سوء تدبیر و از محمد حسین خان فساد ضمیر بظهور پیوسته
بنا بر انتظام ضوابط سیاست و مقتضی قوانین سیاست امر والا بحبس هر دو صادر گشته اکراد نیز در مخمصه اضطرار
در زینه تا چند روز هر روز از قلاع و سنغاقات خود برآمده آتش محاربت افروختند و از آن معارضه سودای حرمان

چیزی بمیان آورده گشتند تا اینکه جمعی کثیر از ایشان بقتل رسیده ناچار متعهد خدمت و چاکری و مستقبل اطاعت
و فرمان بری گشته عهد کرده که بعد از انصراف موکب والا تمامی سرکردگان بر سر گروبا خانه کوچ روانه ارض اقدس شوند
آنحضرت بر وفق استدعای ایشان عنان موکب بصوب ارض اقدس حرکت که در عرض راه ابراهیمی و محمد حسین خان بااخبار عرض
و تمامی معارف اکراد بر طبق تعهد کوچهای خود را متعاقب برده در مشهد مقدس اقامت و در مقام اخلاص و نیکخواهی
قدم ثبات و استقامت گذاشته و از آنجا رحیم خان کرایلی را بدرگاه معلی طلب فرموده بایالت استراباد فایز و سرافراز
گشتند

در بیان شورش استراباد و حرکت رایات نادری بآنحدود و مقتول شدن ذوالفقار خان بتیغ توپ قهرمان

زمان بقاسمت تحریر پیش که در روزی که مقدمه کهنه ایشکان واقع شده بود والاجاه بجهت خود از خفیه
از بغی در آورده آویزگی از اشرار محمد علی خان گشته محمد علی خان نیز با فوجی غلامان و خاصان شاهی که صاحب سطوت
ظل الهی جواب طرد و منع در پیش پای ایشان گذاشته بود وارد بسطام گشته ذوالفقار خان بنی عم خود را به نیابت
مازندران تعیین و از آنجا وارد استراباد گشت و بعد از چند روز چون کار استراباد با خلال اضداد و تنزیع و فساد کج اندیشه
منهم بود در آن ولایت رونق نیافت ایالت را به الله قلی خان قاجار تفویض که بصوب مازندران شتافت و بمقارن
آن رحیم خان کرایلی که از جانب ظل الهی بایالت استراباد منصوب گشته بود وارد استراباد و الله قلی خان وارد به هزار جریب
گشته از آنجا جمعی از قاجاریه را با خود متفق گشته مراجعت و جمعی در میانه شهر تحریک اهل فساد مائه بنزاع و اشتداد
یافته کار بجائی رسیده بود که اهالی محلات خون و مال یکدیگر را حلال دانسته به نهب اموال و قتل نفوس یکدیگر
میسر گشتند رحیم خان پای ثبات بند نکرده عازم کرایلی و الله قلی خان داخل استراباد گشته کس روانه مازندران
نزد ذوالفقار خان که یار و مددکار خود میدانست با مداد خواسته او نیز با جمعیت تمام وارد استراباد و دست تعدی
برسر روزگار گشاده بعد از چند روزی سرپنجه هوس بگریبان ایالت زده خاطر ذوالفقار خان گشته چون الله قلی خان بالفعل مدعا
میدانست او را گرفته مثل گوسفند و از مذبوح ساخت و بعد از آنکه این حرکت مذبوح از او بسمع خدیو کامکار
رسید بعزم دفع آن مایه فساد با جمعیت زیاد بسرعت برق و شدت باد عازم استراباد گشته چون آوازه توجه
موکب

موکب همیون سامعه ذوالفقار خان را کوشمال داد چنانچه روباه بیابان پلنگ میدان لاف و خود فروشی بود
بازار گرمی نیافت توپخانه را از راه پیش فرستاده خود بعزم استقبال پیش آمد اما از خارج قلعه شهر قیقاج انداز سهم
و صلابت گشته رالاکج که یکی از پهلوانان بصوب مازندران تاخت و بعد از ورود موکب جهانگشا به بسطام که خبر فرار
او بعرض والا رسید کس با آوردن پا را که در ارض اقدس توقف داشت روانه گشتند چون در آن اوان
ترکمانیه یموت اکثر دشت قپچاق اظهار بغی و شقاق میکردند تنبیه ایشان را از لوازم دانسته بیگلیجان بیک را با پیاده روانه
استراباد که خود از راه دهنه گفنگوی مرکب ایلغار را تیز تک و خود در یکشب از بسطام وارد کنار رود اترک و فوجی
از آن گروه بر برگرا عرضه تیغ بلارک گشته وارد استراباد شدند و بعد از پنج و شش روز موکب شاهی از ارض مشهد مقدس تجدید وارد
آنحضرت متوجه مازندران و شاه طهماسب را در اشرف آباد متوقف ساخته و خود با چیوش بحر خروش عازم بار فروش گشته
محمد علی خان از توجه موکب منصور اندیشه نموده و بسمت عالی رفته بعفو خطا پوشی آنحضرت مستظهر گشته بازآمد و ذوالفقار خان
که از خایفت تهور چند منزل پیشتر از محمد علی خان پیش خانه صبر و قرار را به کوهستان لاریجان فرستاده و بچنین مقرر شده بود
که حکام و اهالی گیلان را فرار بران حرکت بر گیرند و رالیه کوچه گریز را بسته یاغیه روی عزیمت بر تافته و با جمعیت
خود بصولت پلنگ و جرأت موش بصوب بار فروش شتافت هر چند که در باب او عفو و اغماض مکنون ضمیر
انور میمون بود لیکن آن کم عقل زیاده سر باد غرور از دماغ بدر نکرده با جماعت اطراف در کمال رعنائی و خودسری عزم آمدن
که در حین ورود شروع بشلیک و انداختن توپ و تفنگ که طنطنه شوکت خود را گوش زد دور و نزدیک حضرت
چون این حرکت از زاویه ادب بدر و آثار فساد از ناصیه حالش جلوه گر عرصه ظهور بود بعد از ورود به پیشگاه حضور
کشش او را که هواداری کردنی در بر داشت از بار سر سبک گشتند و بنا بر آنکه خوار و طهران و ورامین
در تصرف افغان بود جمعی را بمعابر دشوار آن سمت تعیین و فوجی را بسرکردگی محمد زمان خان شاملو بمحافظت راهها
سمت سمنان و حسین قلی خان زنگنه را بسرداری گیلانات که در تصرف روس بود مأمور و مقرر گشته که با بقایای
رو عزلو خان زیاد اغار در بیشههای ولایت مازندران بمحافظت حدود گیلان بپردازند و چون عزیمت هرات

در خاطر آنحضرت تصمیم داشت لهذا از آنکه رخنه گران عرصهٔ ولایت را ز زینت ولایت انتظام مهام مازندران فراغ حاصل گشته
ایلچی بطلب گیلانات بدولت روسیه فرستاده و رحیم خان کرد بیات را در حکومت استراباد تمکین داده امر فرمودند
در باب سپاه استراباد و کردها که در ابتدای نوروز بموکب فیروزی ملحق شوند و چون حرم محترم حضرت شاه در سر [illegible] تدارکات
لایق بجهه سرکار خاصه از دولتخواهان و منسوبان آن سرکار دیده باشد را در مازندران گذاشتند که در موعد مقرر بعزم سفر هرات
در مشهد مقدس حاضر گشته پس عطف عنان بجانب خراسان که توپخانه را از راه اسفراین و جنوشان روانه و خود از راه
جاجرم و نشابور ایلغار بارض اقدس رسیده و بمقر کوکبهٔ منصوره شدند متعاقب اعلیحضرت شاهی و بعد از آن رحیم خان
باقشون مأموره در ارض اقدس بآنجناب پیوستند **ذکر وقایع تخاقوی ییل سال هزار و صد**
و چهل و یک هجری در ۱۸ شهر شعبان المعظم نقل کوکبهٔ نیر اعظم به منزل حمل گشته خدیو بهار زورق
بی [illegible] گلزار که کون فرزندان گل را بخون و مغفر غنچه و از مار درع و جوشن حضرت و خرمی بر آراست
و سپاه شکوفه را مقدمة الجیش لشکر اردیبهشت ماه نموده لوای جهان آرا را از سرو سهی برافراخت یلان قوللار
شاخ اشجار از رمح و اغصان نیزه و سنان تیز نموده و چیره دستان چنار از اوراق پنجه خصم افکنی گشودند لاله
سپر سپاه بر دوش افکند و گلبن عمود غنچه بر دست گرفت ترکش بندان درختان از شاخها کج و راست
تیر و کمان بر دوش شدند و نیزه داران سوسن سنبل سنانهای مشکین کلاله افراختند تفنگچیان پلنگینه پوش ابر
ژاله [illegible] گلولهای قطره بر قالب برگ گل ریختند و آتش بازان برق توپهای رعد را بر عراده کوهن کشیدند
و جنود فروردین با پایان سبک خیز نسیم را بمدافعه لشکر بهمن برانگیختند و خطهٔ گلزار را که از انقلاب زمان
مقام افغان زاغ و زغن گشته بود از اضداد بیگانه پرداختند و محل نغمه سرایی قمری و عندلیب ساختند
و معمورهٔ چمن تازکی پایتخت سلطان بهار و متفرقه قزلباشیه گل گشته مجلس جشن و عیش یاران شکر و عظای
جیش [illegible] آراسته گشته لهذا تمام سور و سرور تهیهٔ اسباب سفر و مدافعه خصم خیره سر پرداخت و هر یک از دلاوران
عرصهٔ رزم را با عطای نقدی اسب و سلاح و قشر خورکی بیش بهره مند نوازش و بخشایش ساختند **در بیان**

تتمهٔ احوال افغان ابدالی و مقدمات استیلای ایشان مجملی از احوال افاغنهٔ ابدالی هرات در صدر کتاب نگارش یافت
در ماه محرم سال هزار و صد و سی و پنج که محمود غلجائی باصفهان مستولی شد محمد خان ابدالی در آن عهد حاکم هرات بود
بهوس تسخیر مشهد مقدس آمده چهار ماه قلعه را بمضیق محاصره انداخت بالاخره اطراف و نواحی را تاخته رایت
عزیمت منکوس ساخت و بعد از ورود او بهرات افاغنه بر او شوریده ذوالفقار خان ولد زمان خان را از [illegible]
آورده در هرات حاکم ساختند و در سال هزار و صد و سی و هفت هجری مطابق [illegible] ییل [illegible] رحمن ولد عبدالله خان که پدر [illegible]
در ایام حکومت زمان خان در هرات بقتل رسیده بود بعزم خونخواهی پدر وارد هرات گشته احداث شر و نفاق
کرد و تا آنکه افاغنه برای طرفین نایره شده ذوالفقار خان را بجانب باخرز و الله یار خان را بسمت فره مأمور روانه
کرده الله یار خان برادر محمد خان را در سال هزار و صد و سی و هشت از ملتان آورده بر مسند حکومت متمکن ساختند
و چون عبدالغنی خان علیکوزائی در سمت هواخواهی ذوالفقار خان داشت لهذا الله یار خان متوحش و چند وقت
مدارای وحشت آمیز کرده عاقبت پرده از روی کار برداشت و ذوالفقار خان را از باخرز آورده رایت نفاق
برافراشت شش ماه نایره جدال در اشتعال بود تا آنکه افاغنه دامن از اطاعت هر دو در چیده ذوالفقار خان را
بجانب فره و الله یار خان را بمارو چاق فرستاده هر یک محال و ناحیتی را مالک شدند و افاغنه بی حاکم و سرکرده
بسر میبردند تا آنکه خبر توجه موکب منصور گوشزد ایشان گشت ناچار با یکدیگر رفع کاوش و آغاز سازش کرده
فره را بذوالفقار خان و هرات را بالله یار خان اختصاص دادند رایت معلی بعد از اجتماع عساکر در روز چهارم شوال المکرم
که چهل و شش روز از نوروز گذشته و [illegible] از ارض اقدس حرکت که اورنگ یاقوت رنگ از سبزه زمردی
طعنه بر چرخ فیروزه گون میزد مقر دلیران لعل خفتان ساختند و از آنجا کوچ بر کوچ عازم مقصد گشته در تربت جام
چند روزی بعلت اقامت انداختند و در آن مکان خبر رسید که هزار نفر از افاغنه آمده در باخرز قلعه خردمندآباد را
محصور گشته حضرت ظل الهی با سه و چهار هزار نفر از دلیران معرکه کارزار بایلغار رفته بعد از ورود بآنمکان معلوم شد که افاغنه
برگشته اند باز بتربت جام مراجعت و تحریک لوای آسمان سا که منزل کارزار است ترتیب قراول و تعیین

طرح و هراول و از آیش تا به وصول و تسویه میسره و قول پرداخته شب که قراولها با دیده وران روشن ضمیر و نیکو نگر
بدیده بانی معابر و مدارات بر فراز این نیلگون حصار بر آمدند جمعی از سپاه کارآگاه را بقراولی مأمور و خونریز قرار طلیعه فجر
را علامت لوای منصور که قراول خبر رسید الله یارخان با جمعیت تمام وارد جام عام و اردوی کوسویه شده آنحضرت لوا
برای استمزاج شرحی بر وی ابراز نگاشته گلگونه صلاح انگیز و ایشان را با طاعت ارشاد تحریص نمود آنجماعت جواب را
حواله بزبان شمشیر کرده روز دیگر بر حوض ودغارود مضرب خیام سپهر نمود گشت طلایه دلاوران مریخ صولت و بهادران
کیوان مهابت آن شب پاسداری لشکر دینی جلادت بر کمر زدند افاغنه آمده رباط و دیوار کافر قلعه را حصن خود ساخته
و بند رها پرداختند پس موکب منصور از غارود حرکت و از نیم فرسخی قلعه بجانب کوسویه منحرف گشت افاغنه لابد
ترک حرکت سپاه و سنگر و آهنگ مقابله لشکر نصرت اثر کرده به نحوی که سابق ذکر یافت طایفه افاغنه بجنگ قزلباشیه
دلیر و با روباه بازی شیرگیر شده برابای ایران استعلا و بر ولایت استیلا داشتند آنحضرت که بخت جهاندار غازی
سپاهیت با آن طایفه خیره سر دستبازی نموده ابراز جلادت و خود از پی قدم بمیدان کین گذارند و سر انگشت سنان جانستان بچشم
پندار ایشان خار کار آن طایفه بردارند لهذا توپخانه و تفنگچیان پیاده را حصار لشکر و محیط عسکر ساخته جمعی از سواران نیزه گذار و یکه تازان
عرصه گیرودار در برابر قول همیون بعنوان طرح تعیین و بقانون سپاهگیری جهانگشا به آرایش معرکه کین پرداختند افاغنه از جانب
میمنه حمله ور گشته پیادگان طرح یکبارگی میمنه در آمده جنگ در پیوست در آن اثنا فوجی دیگر از افاغنه دست بشمشیر
بجانب پیادگان هجوم آورده دفعی ایشان گشته خیره که از صد برده پیادگان پس نشسته و از برگشتن ایشان دلیران
نیز سررشته جنگ را از کف گذاشتند نزدیک بود رو بهزیمت روند مقارن آن آیت فتح الهی یعنی حضرت ظل اللهی با شمشیر
تیز بعرصه ستیز تکاور انگیز گشته یکنفر از پیشتازان آنفرقه را بسنان هلاک انداختند و با آب تیغ جهانسوز آتش
جرأت خصم بادپیما را تسکین ساختند اگرچه از روی تحمل و شکیب به نهیب جهیب افواج پیاده را بمیدان رانده سواران
افغان را از پیش برداشتند اما پای رأیت آنحضرت سرکوب سرکشان جهان بهمان زخم نیزه بر برداشت چون شب بر دست
آمد کوکبه ظفر قرین در همان مکان و افاغنه در حوالی کافر قلعه نزول کرده با عتبار اینکه آنمکان از آب دور به آنشب

جمعی

جیوش بحر خروش از پی آب پی از رگ پی تابی کنند و بجنوب جاها آبها برآتش عطش افشانند روز دیگر که سپاه
نجوم از کافر قلعه ظلمت لیل کوس رحلت کوفته بجانب غرب میل کرد افاغنه حرکت و از راه کوسویه گذشته
در یکسمت آب رود هرات فرود آمده و اردوی همیون رفته در یکطرف فرود آمد آنروز از هیچ طرف بجنگ اقدام
نکرده و اراده خاطر اقدس آنکه روز دیگر بعزم لوای ظفر افراز و سحرگاهان چون توپ اژدر دهان افق گلوله آتشبار
مهر را از دهن در انداخت و عرصه جهان را از سپاه ظلمت شب پرداخت معلوم شد که افاغنه در شب
توپخانه خود را بمحاذی اردوی نصرت قرین آورده مهیای جنگ گشته اند پس آن طایفه دو دسته شده فوجی از جمر
رود خانه و جمعی از جانب میمنه هجوم آورده شده بدستور روز پیش آغاز خیره گی و اظهار چیره گی کرده تفنگچیان پیاده که
مستحفظان آن سمت بوده از جا برداشتند در آن اثنا بازیکه تاز میدان دلاوری و طنطنه پرداز معرکه سروری
ارغون جناب نادری مانند شیر غران با شمشیر بران خود را بر قلب آنگروه زده ایشان را از میان پیادگان مخمور و منفار
کریمه لیمیز الله الخبیث من الطیب بظهور رسانیدند تا وقت ظهر نیران قتال اشتعال داشت
ابرار ظفر نگشت فاش بر احوال آن طایفه را یافته و جمعی کثیر از ایشان بوادی عدم شتافته بقیة السیف
روی برتافته عیال و اطفال خود را که در قلعجات سر راه بودند برگرفته و ردیف خود ساخته تا در ولایت هرات
عنان باز نکشیدند و عساکر فیروزی مآثر داخل قلعه کافر و شروع بنهب و غارت خیام و اسباب آن طایفه کرده
و توپخانه و نقاره خانه آنجماعت بدست آمده از منزل رباط چرخه شتافته طهماسب را با غروق و توپهای بزرگ بتقریب شاهزاده
روان کرده خود با توپهای جلو از راه تربت عازم هرات شد الله یار خان و افاغنه مجدداً جمعیت خود را درست
کرده ما بین شهر و رباط پریان دو فرسخی شهر استقبال آن بخت سفیری با عریضه مشعر بر طلب صلح بخدمت والا
فرستادند ابراز لمحه از راه تزویر بر آمده از پشت لشکر نصرت اثر بجانب میسره و بقاعده افغانی عده که
سکار گشته پیش شیران بیشه دغا ابراز خوش بهیأت مجموعی با شمشیرهای آخته در کمال جلادت بقلب سپاه
نصرت پناه تاخته به پیادگان جلو در آویختند و خیر که آنجماعت بی باکی دیدند که کار از تیر و تفنگ گذشته

بجنگ کارد و شمشیر رسید و از ابتدای طلوع طلیعهٔ مهر گیتی فروز تا نیم روز لوای برق تیر و خنجر دلدوز خانمانسوز پیچیده هزار نفر
متجاوز از آن گروه بضرب سیف آبدار بر خاک هلاک افتاده تتمه با قلب آتشناک مشتتر از باد صبا متلاشی شدند
هر چند که مقام اقتضای تعاقب میکرد اما مراعات رویهٔ حزم مانع آمده لهذا رخصت نیافت که قدم پیشتر
نهد همان روز مکان مستقر کوکبهٔ غزا گشته همین آشوب جنگ فرونشست باد شدیدی برخواست که دیگر نزدیک
بود که کرهٔ خاک بباد و عالم امکان را عنصر از بیاد برود و دو شبانه روز طرفین از کثرت گرد خاک چشم از جنگ
پوشیده در همان مکان مکث کردند روز سیم که شدت باد و کثرت غبار تسکین پذیرفت و باد غرور
از دماغ فلک بیرون رفت باز از جانب الله یار خان آدم آمده طریق مصالحت حسبت آنحضرت
بزبان حال فرمودند مصرع تکیه بر عهد تو و باد صبا نتوان کرد ملازم که جمعی از روسای ابدالی وارد حضور گشته
تعهد خدمت نکالی کنند شد به مصالحت در آینه مخصای صورت پذیرفت الله یار خان پس از جانب الله یار خان
عبدالغنی خان علیکوزائی و چند نفر از معتبرین آمده عهد اطاعت بسته آنحضرت نیز مسئول آنجماعت را قبول و بجانب
مورد عطف عنان ظفر شمول گشته روز دیگر خبر از الله یار خان و عبدالغنی ابدالی بر سرگشته معتبر بفته رسید مشعر بر اینکه
ذوالفقار خان حاکم فراه با جمعیت بسیار باعانت ابدالی آمده آن طایفه باین اطمینان از معاهده و دوستی
پشیمان گشته اند بعد از رسیدن این خبر چهار هزار نفر از دلیران معرکهٔ رزم جهت ... بسمت فراه که ذوالفقار خان در آنجا
بود روانه و در قریهٔ شکیبان از تخیم اردوی همایون ... شند و دو روز در آن مکان رحل شکیبایی انداختند اما
ذوالفقار خان در ظلمت شب لیل از پشت شکیبان گذشته در کمینگاه کمین نشسته روز سیم با جمعیت
افغان نمودار و الله یار خان با فوجی از جانب شرقی آتش افروز نوایر حرب و پیکار و ذوالفقار خان
نیز با جمعی انبوه از کمین در آمده بر سر اردوی همایون رفته متوجه کارزار گشت حضرت ظل الهی فوجی از غازیان
بدافعهٔ ذوالفقار خان مامور و از دو طرف تیر دلدوز آتش افروز از سر نیزه ... از افاغنه جمعی کثیر هدف گلولهٔ
توپ و تفنگ در زخم تیر و شمشیر گشتند هنگام شام دلیران طرفین دست از جنگ بازداشته در حوالی قلعهٔ مرکم

پیادکار

پیاده کار در صحرای یکدیگر نصب لوای قرار کردند روز دیگر که کوکبهٔ زرین مهر خاوری آغاز جلوه گری کرد آنحضرت
کس فرستاده شاه و الا جاه را از رشوه آورده بابنه و آغروق و جمعی از تفنگچیان در منزل شکیبان گذاشت
در بارۀ جانب هرات اعلام اعلام نصرت آیات کشیده افاغنه باز مابین شکیبان و کوه ناک بار صبا تهیه جنگ
پرداختند بعد از تقارب فئتین با جمعیت تمام دست بشمشیر حمله ور گشتند از این طرف از شلیک توپ
و تفنگ عرصهٔ رزمگاه از کثرت کشتگان تا بر جلوهٔ خیمه تنگ کرده صبح گاهان که مهر زرین لوا ماهچهٔ
فلک فرسا را نمودار ساخت چند نفر از افغان وارد و از جانب الله یار خان طالب صلح و امان شدند آنحضرت
فرستادگان را برگردانیده پیغام دادند که ما لازم که عظمای افغان خود بخدمت اقدس رسیده یکنفر از عیان ایل
تا جان در تن و رمق در بدن است ترک رزم و فسخ این عزم مخالفت نشد بعد از آن جمعی از روسای آن طایفه شرفیاب
خدمت سرور کهان فرزند وار از روی اعتذار جبهه سای زمین نیاز گشته عرض کردند که افاغنهٔ غلجایی و ابدالی از آخر
رعیت قدیم ایران بودند و غلجایی مصدر خیانت گشته اولا قندهار را و بعد از آن اصفهان که قرارگاه سلطنت
بود تصرف کردند و ابدالی مدتها بهوا خواهی ایران با غلجایی در مقام جنگ و جدال میبودند اکنون بمقتضای قسوت پیش
از این سفک دماء راضی و در مقام مواخذهٔ اعمال نامرضی نبوده عطف عنان ظفر توأم و تنبیه غلجایی را اهم و اقدم
دانند بعد از تنبیه آنجماعت گروه ابدالی زیاده بر سابق در صدد ایلی و اطاعت بوده حلقهٔ بندگی در گوش و غاشیهٔ
خدمت بر دوش خواهند کشید هر چند که بمعنی مخالفت رای شاه و الا جاه و اعیان دولت ابد آیات آنحضرت
مسئولی آن طایفه را موقع قبول بخشیده ایشان را رخصت انصراف و عنان عزیمت را بجانب شکیبان انعطاف
دادند روز دیگر بیست و سی نفر از عظمای ایشان با پیشکش و هدایا شرف اندوز تقبیل رکاب فیروزی انتساب
گشته بخلاع فاخره بهره مند و چند نفر از روسای معتبر ابدالی چاکر رکاب سعادت پیوند گشته حکومت هرات باز
بالله یار خان استقرار و رقم باسم او عز صدور یافت پس فارسی نامه ای که در فتوحات و توابع هرات ... با طایفه
جمشیدی سکنه با رعیت کوچانیده بممالک جام و لنگر و نواحی ارض اقدس فرستاده مقارن آن عریضه از الله یار خان

رسید که عنانیان نصرت نشان که از منزل شکیبان بشتاب فرارها رفته فرارها را تاخته و غنیمت بسیار بدست
اندوخته از جمله اسرا جمعی که زنان و اقارب ذوالفقارخان لند اسرای مزبور بایشان رد شود فرمان والا باطلاق اسرای
مزبور عز صدور یافته در چهارم ذیحجه الحرام آنسال بفیروزی و اقبال وارد ارض ارم تمثال گشتند و مدت سفر مزبور
تا روز ورود بمشهد مقدس دو ماه اتفاق افتاده از آنجا مجدد خلاع فاخره و شمشیر مرصع برای الله یارخان ابدالی
والد و بنوازشات مشفقانه مستمال خشنود گشتند گفتار در بیان حرکت اشرف غلجایی از اصفهان بعزم
تسخیر خراسان و کیفیت محاربه مهماندوست و انهزام او و فرار از آنکه مشهد مقدس مقر کوکبه منصور گردید
در روز عید اضحی عساکر فیروزی مآثر را رخصت مراجعت باوطان خود داده مطمع نظر والا آنبود که در زمستان آنسال
بر بر ترکمانیه دشت رفته موسوم بهار را در استراباد مقتضی سازد و نزدیک برفع خاصی لوای مملکت گیری کاخ صفاهان برافرازد
اذا اراد الله شیئا هیا اسبابه چون بحکم قضا در سرانجام دولت همه جا بر اراده آنحضرت سبقت
گزین و هر تمنا بمحض خطور خاطر خطیرش بصحبت قرین است بمضمون اینکه مصرع صید را چون اجل آید سوی
صیاد رود بر پنجه تقدیر گریبان گیر خاطر و عنان عزیمت اشرف را گرفته خواهی نخواهی بسمت خراسان کشته
و آن جنت گرفته را نیز لذت ضرب دست خراسانیان چشیدنی بود توضیح اینمقال آنکه فرار از آنکه نهضت
لوای فرسای کیانی بهرات گشته وقوع این خبر در اطراف ممالک شیوع یافت اشرف غلجایی متصدی امر
سلطنت بود عرصه را خالی و خدیو بیهمال را مشغول کار ابدالی دیده با جمعیت موفور و کثرت غیر محصور در روز پنجشنبه
سیزدهم شهر محرم الحرام سنه هزار و صد و چهل و دو هجری مطابق تی قوی ییل بحدود خراسان رایت افرازی
رزم و پیکار شده بفاصله چند روز که هنوز عرق خون از جبین تیغ دلیران نخشکیده و مرکب تیزگام بهادران
چون اشهب زرین لگام مهر و شبرنگ ماه روی طویله آسایش و آرام ندیده بود خبر وحشت اثر بسمع خدیو فیروز فر رسیده
فرامین قضا آیین باجتماع لشکر صادر و توپخانه را از راه سر ولایت بمشهد و سلطان میدان روانه خشنود و خود
باتفاق حضرت شاه طهماسب در هجدهم ماه صفر از راه راشت بور و سبزوار تحریک لوای اژدها پیکر که نه اشرف

نیز از آنطرف

نیز از آنطرف تا سمنان آمده اولا بر قلعه میر سید علی قاضی سمنان که در آن نزدیک بود رفته قلعه او را تصرف
و قاضی را بدست آورده از آنجا بمحصوره سمنان پرداخت حضرت ظل اللهی بمجرد استماع این خبر باحتیاط اینکه مبادا
اهالی سمنان بنابر گرفتاری قاضی بدادن قلعه راضی شوند بوساطت چند نفر از فرشان ریه و قاجار استراباد خبر نزد اهالی آنجا
فرستادند که ایشان را از توجه موکب منصور اخبار و قرین اطمینان ساخته و به ثبات قدم و صیانت قلعه
تاکید نموده و از آنها از سبزوار و مرحله پیما گشتند اشرف نیز از آمدن توپخانه والا مطلع گشته سیدال افغان را که مقدمة
الجیش او بود بر سر توپخانه روانه و در حینی که توپخانه آتش فام وارد قلعه مهر وستی من اعمال بسطام و از آنطرف دو فرسخی
قلعه مزبور مطلع ما بچه اعلام ظفر فرجام گشته بود سیدال را از بسطام بلد گرفته بیک فرسخی قلعه رسیده از آمدن کوکبه
منصور آگاهی یافت و از آنجا بلد مار گشته روی بر تافت و در هنگامیکه شهر بند بسطام مقر کوکبه انجم احتشام گشت
چون بسبب کثرت و ازدحام سپاه توپخانه در خارج شهر قرار گرفته شد آنشب سیدال با افاغنه
شبیخون بر سر توپخانه آورده کاری نساخته بجانب اشرف لوای هزیمت افراخت پس روز دیگر رایات
جهانگشا متوجه مومن آباد دامغان گشته سیدال از مومن آباد روانه مهماندوست و اشرف هم از سمنان پیش
آمده در مهماندوست بیکدیگر پیوستند روز شنبه ششم ربیع الاول دو سیل بلا در جوشش و دو بحر امواج
در خروش آمده در کنار آب مهماندوست طرفین دست از جان شسته بمقابله یکدیگر شتافتند در آنروز حضرت
ظل اللهی تمامی لشکر فیروز را یکقول قرار داده تفنگچیان پیاده را که هر یک با رستم سوار برابر بودند فوج فوج با توپچیان صاعقه
بار محیط آن دریای خونخوار ساختند و مقرر شد که افواج ظفر پژوه و دلیران انجم شکوه بر همان نهج کرده در جای
معین در کام آرام و وقار ضبط عنان ثبات و قرار که بدون امر همیون از جا در نیامده و دست باستعمال آلات
حرب نگشایند زهی خدیو که در میدان رزم چون سپهدار عزمش اگر سکون بجرات رت نماید موج لشکر دار
طوفان شود و هنگامیکه بجنبش کوه گران امر نماید صخره صما سبکتر از ریگ روان گردد و در شب شام گین
چون شمع آتش افروزی کند برق را قدرت و قوت چقماق زدن نبوده باشد در وقت شبگیر چون بحر جوشی

فرمان داد که صبح جرأت نفس کشیدن به افاغنه نیز جمعیت خود را دسته کرده از جانب جلو دیر با تفنگهای کشیده
و سنانهای تیز بکف تکاور انگیز و مشغول ستیز و آویز شدند جمعی از جوانان نامی ایشان که همیشه در معرکه جلادت پیش تاز
و در عرصه خصم افکنی رزم ساز بودند پیشاپیش از طلیعه از پای یکدیگر حمله ور گشته همین که به تیررس گلوله رسیدند توپچیان
فرنگ نژاد آتش دست بدستیاری صولات شعله امر والا را برسم سرکوشی بگوش توپ رعدخروش رسانیدند
لرزه کم بخار آسمان آثار یوم تأتی السماء بدخان مبین آشکار کرده در زمین آیت یغشی الناس هذا
عذاب الیم بر گروه خصم پدید آورد و گلوله توپ آن که تازان عرصه ها را که را چند نفر زنبورکچی و شتران زنبورک که بخط
مستقیم در حملات توپ بودند از پیش برداشته افاغنه را از نشئه این حال خود را مانند توپ در دریای
آتش شناور دیده بجانب تیپ خود شتافتند پس قول همیون بهمان ضابطه و قانون و بهمان ترتیب متوجه
تیپ افغان گشته بتوپ دیگر علمدار ایشان از پا درآمد اشرف لوای اقبال را سرنگون دیده دم را علم که کوکبه
و اسباب خود را مانند بخت خود برگشته دیده رو بگریز نهاد و آنروز سه ساعت روز تا عصر بانگ نوایر جنگ و بوارق توپ
تفنگ فروزان بود جمعی کثیر از افاغنه و عظمای ایشان مقتول و زمره دستگیر شدند هر چند کمیت تیزگام شوق دلیران
بقصد تعاقب ایشان سرکشی و جولان میکرد اما چون هنوز تجربه آموز راه و رسم جنگ بودند حضرت ظل اللهی ایشان را
عنان داری نموده فرمودند که هر وقت که ضمیر اقدس بلوازمات غیبی مقرون بصلاح دانند بتعاقب مأذون خواهیم ساخت

در بیان امور چندیکه بعد از آن حال بوقوع انجامید

بعد از وقوع شکست افغان که رایت عزم اشرف
نگون سار شده موکب جهانگشا وارد دامغان گشته از آنجا که رای جهان آرا آینه صورت نمای امور آینده
و پرتو حال ماضی و مستقبل بر شکاها خاطر الهام پذیر اقدس تابنده است سرپنجه بخت رزمش از وقت مالک
زمام تربیت و هیچه از همگنان معتمدی را بطلب ولایات آذربایجان برسم سفارت روانه روم فرمودند پس رای
گیتی آرا اقتضا کرد که بتعاقب اشرف کوچ بر کوچ عازم اصفهان شوند بعزیمت متوجه منزل آهوان گشته در اثنای
راه باشاه و والاجاه متوجه مکالمه شده گفتگوی حقانیت آمیز حضرت ظل اللهی بمفاد الحق مُرّ بر طبع مبارک شاهی

ناگوار

ناگوار آمده نقاره خانه و خاصان خود را از موکب فیروزی کوکب جدا کرده از روی طرح و خشم بجانب تویه دروار
روانه شدند آنحضرت کاهی چند رفاقت که هرچند نصایح مشفقانه القا کردند اما مفید نیفتاد پادشاه از روز
ورود تویه دروار شده رحل اقامت انداختند حضرت ظل اللهی محمد علیخان و سید علیخان عرب را بدرخواست
در مزاج پادشاه تأثیر نبخشید فقولا له قولاً لیّناً روانه خدمتش شدند که بهر زبان باشد او را از طیش باز آورده برگردانند
و دو روز در سمنان بانتظارش والاجاه توقف کرده پادشاه را نیز از خمار غیظ افاقه حاصل شده باز گشته
از کرده ها بخجلت آنحضرت شتافتند بدین اعتذار غبار نقار از آینه خاطر یکدیگر زدودند پس حضرت ظل اللهی
نجف قلی خان سبزواری و غورلو خان زیادلو و غاچرچی باشی که در سمت گیلانات بمحافظت حدود مأمور بودند
مقرر فرمودند در میان قزوین و طهران وارد شده و خود بهمراهی شاه و والاجاه بعزم تعاقب اشرف
تحریک لوای غزوه شرف کردند سانحه عجیبه که در آن اوان بظهور رسید اینکه افاغنه طهران بعد از
شنیدن خبر شکست اشرف بموجب اعلام او معتبرین بلد را در میان ارک که در کنار شهر احداث کرده بودند جمع
و بقصد تیغ تیز بنیاد حیات ایشان را قلع و قمع را خاطر نموده بجانب اصفهان شتافته شدند و رجاله و عوام شهر بعد از
فرار افاغنه بمیان ارک ریخته مشغول نهب اموال آن جماعت گشتند و در آخر روز نوبت کسیب بقورخانه افتاده
آن ستاره سوختگان دیار نادانی که هرگز چنان روزی را در مخیله روزگار خود تصور نکرده بودند از فرط شادی اربابها
نمیشناختند شعله افروخته بقورخانه آمده ناگهان شراره آن بباروت افتاده چراغ شرارت و پندار کلاه ایشان را
افغان وار بکار ماند پوشش کوه هشتاد نفر متجاوز از ایشان را پروانه وار بآتش پا پر و بال سوخت

در بیان محاربه سرده و کسر رایت شوکت افغانی دهمرتبه

اما اشرف بعد از واقعه مهماندوست وارد ورامین
و در آنجا اسلام خان حاکم طهران را طلب داشته با توپخانه مستعد و بیست هزار نفر افغان جنگجوی آمده سردره خوار را
که در میان دو کوه واقع و بحسب معبر بیش موری مانع از مرور است بوجود دلیران فولادپوش سد آهنین بست
و آن کندوکاه ها شنک را با توپهای اژدر شکوه و فراز کوه را بتفنگچی انبوه فرو گرفته خود با سواران جلادت آیین در کمین نشست

غافل از اینکه با مشت خاشاک ره بر اخگر سوزان و شعلهٔ تابناک نمیتوان بست و بشیشهٔ بیمغز سنگ خارا نمیتوان
شکست پس قراولان دیده ور و دیده بانان تیز نظر القاء خبر بسمع خدیو غضنفر فر که آنحضرت ابراز وقوع و وثوق
بر اینحال ارجمند سبک خیز پیاده گشته پنج و شش هزار کس از تفنگچیان خزینه و بختی و لالوی که پلنگ قلهٔ جنگ جوی باشند
فوج فوج مقدمه پیش کوه بسمت شرقی و غربی کوه تعیین و توپخانه و زنبورک خانه را از وسط راه رهی کوه و خود چون کوه پابرجا
و دامن همت برکمر استوار کوه پورش پرداختند بحکم همیون تفنگچیان و توپچیان چابک دست آهن جنگ از میان
آن دره شک بدافع جانسوز و توپهای برق افروز القاء لوای جنگ کشیدند و تفنگچیان پلنگینه پوش پلنگ همت و دلیران
بهرام کین مریخ سطوت از جانبین کوه هنگامه گیر و دار را گرم و با آتش افشانی گلولهای تفنگ دل چون سنگ خصم را
نرم ساختند آن طایفه را چون پای توانائی بسنگ آمد مانند سیل از فراز کوه آهنگ نشیب نمودند سواران ایشان نیز
از میان دره توپخانه و اثاثهٔ خود را گذاشته در کمال خذلان و خواری از روی شرمساری بجانب اشرف که در ورامین
میبود فراری و جمعی کثیر بمغولهٔ فنا متواری شدند اشرف ابراز ملاحظهٔ انجلای توپ قلعه کوب که از اصفهان همراه آورده
قبل ازین در ورامین گذاشته بود در همانجا شکسته توسن گریز را بجانب اصفهان مهمیز زد چون حکومت قزوین در آن
اوان از جانب اشرف بسیدال افغان اختصاص داشت و کوچ و اتباع او با والد او و جمعی از افغانیه در قزوین میبودند
سیدال خواست که خود را بقزوین رساند بنابراینکه حسینقلیخان ولد غورلو خان پیش از وقت با مردم مامور
بسمت کوه و تسخیر قزوین لهذا سیدال را ورود بقزوین مسدود یافته خائب و خاسر بازگشت و باشرف
پیوست و والد او با افاغنه رخت تحصن بنارین قلعه کشیده با مامورین نار را باستمهال و دفع الوقت گذاشته
اشرف بجهة تهیه و تدارک وارد اصفهان و امر بقتل عام سکنهٔ آنجا نمود که سه هزار نفر متجاوز از علما و معارف و سایر اهل آن بلد
از تیغ گذرانیده از انطرف نیز حضرت شاه طهماسب باشارهٔ والا بنابر تنظیم و تنسیق جهات ملک در طهران توقف
و بنابراینکه توپخانه را از راه قهرود متعذر بود که عبور نمایند کوکبهٔ همیون از راه نطنز عازم اصفهان گردیده و در هر منزل
قراول طرفین تلاقی یکدیگر گشته سوار زده از آنجا عت بیشکاه حضور میرسید با ابراهیم خان افغان در حوالی

کاشان

کاشان با فوجی عظیم بعنوان دستبرد دست از آستین جلادت برآورده داد و طلب گشته قراولان این سمت که عدهٔ ایشان
زیاده بر پنجاه نفر نبود دو چار افاغنهٔ مزبور در کوهی محصور گشته ناچار قراولان تیغهای آخته بر انگروه تاخته بسلامت از میان آن فوج
بیرون شتافته شرف خدمت اقدس دریافتند آری اگر گنجشک ضعیفی که دست آموز تربیت آنحضرت شود بشهباز بلند
پرواز در آویزد و گر روباهی که بقلادهٔ تعلیمش در آید با شیر ژیان ستیزد **ذکر جلوگری خامهٔ عنبرین شمامه میدان**
بیان جنگ مورچه خورت و مغلوب شدن افاغنه مرتبهٔ سیم اشرف چون پیش از وقت از لشکر روم که در همدان میبود
استمداد کرده بود سر عسکر نیز چند نفر از پاشایان جلیل الشان با جمعیت شایان بمعاونت او روان گشته این دفعه رومیه را نیز
رفیق عزیمت خویش با کوکبه و استعداد تمام و احتشام مالاکلام طریق مقابله سپرده در مورچه خورت پایهٔ نزول و نایرهٔ جهان نگشا رایت
نیز از انطرف بباغ میران پرتو وصول افکند که دو فرسخ بین الفریقین فاصله بود و حضرت ظل الهی بخت فوجی از اکراد
قراچورلو که بقراولی لشکر و هراولی طلیعهٔ فیروزی اثر مامور بودند بمقدمهٔ افغان ملاقی و دشمن شکن کلالهٔ تیغ و سنان پیرکن
پیمانهٔ عمر دلیران ساقی گشته اول کار را چون آخر بزم مستان خوش ساختند و بیک کوشش میدان از خصمان از پای با
آب شمشیر تابناک گرم شده چهارصد تن از ایشان بتربت خاک قبا کردند و از تقریر گرفتاران خبر ورود پاشایان روم بمعسکر
اشرف معروض خدمت اقدس شد از آنجا که دریای عزم آنحضرت بحر محیط توکل پیوسته و در هر امری ضمیر بحر حوصله اش
سفینهٔ امید را بنا خدای لطف یگانه بلنگر تحمل بسته همعنی را نیز از پیچ آید اقبال دانسته آنشب فریقین در معسکر
با سپاه انجم حشم چشم براه طلوع طلیعهٔ مهر زرین علم آسوده صبح کاهان که بیستم ماه ربیع الثانی این بخت
از زرهی کیهان پوی همایون طبل رزم ساز بلند و اعلام علام فلک فرسا گشته کوکبهٔ سطوت سلیمانی و دبدبهٔ
هیبت سلطانی بجانب اشرف روان و با تیغ ختن کوه پیچا بر سر آن طایفه خاک پر غبار خذلان و هوان کشید چون پشت مورچه خورت
محل نزول افغان گشته کوه بلندیکه در آن موضع واقع است را با بر میدان جنگ بسته بود آنحضرت از آنکه برابر او در
ایشان نرفته از دامنهٔ کوه متوجه جانب اصفهان شدند افاغنه از پشت کوه رو بمعرکهٔ رزم آوردند ابراز آنکه موجب
نصرت پژوه مقارن اتکای فلک شکوه اشرف چون در جنگ همه دست با اعتقاد خود از سینه آرای آنحضرت

کارآموز و از طریقهٔ جنگ خدیو جهان تجربه‌اندوز شده بود این دفعه در مقام معارضه بمثل درآمده بضابطهٔ و آئینی که از رکار
جهان‌گشا از شهریار کشورگشا دیده بودند رنگ جنگ ریخته افواج لشکر خود را در یک سلک انتظام و اطراف آن را
با توپخانهٔ کوه‌بنیان استحکام داده توپهای ثعبان مهابت را از جای تیررس که گلوله دلفک فوج لشکر رزم‌آزمای شده رعدآوا
خروشیدند و جمعی از یکه‌تازان گزین افغان هم قدم بمیدان دلیری گذاشته بمدافعه پرداختند آنحضرت از آنجا که همیشه خداوند
عالم یار و مددکار و فراز و نشیب جهان در نظر همت یکسان و هموار می‌دانستند متقید بسمت و مکان نگشته
بیکبار رو بایشان آوردند چون شهریار جهان‌بخت را که بارشاد پیر خرد و الهام خداوند صمد در هر جنگ بمقتضای مصلحت
وقت رویهٔ خاص و اسلوب علیحده‌ایست درین کرت طرح جدید کانه در جنگ بخشیدند اولا تفنگچیان بهرام کین را که پیاده لشکر
فیروز جنگ و مانند شیر و پلنگ در قلادهٔ انتظام حکم خدیو بافرهنگ بودند سلسلهٔ خودداری را از گردن برگرفته با چنگ و چنگال
دلیری بر سر توپخانه روان و متعاقب ایشان اعلام ظفر نشان را شوکت‌کش حشمت نصرت قرین را حرکت داده دنبال پیادگان
دلاور صدای زنبورک و تفنگ را از چقاچاق جنگ و آتش‌فشانی توپهای فرنگ‌نژاد در بازار جانفروشی توب طلب اکسیر کلاه
روم و فرنگ تصور کرده در آن دریای آتشین نهنگ‌آسا غوطه‌ور گشته گوهر شاهوار ظفر را بدست آوردند یعنی بدون جمع و درنگ
توپخانهٔ افغان را به نیروی دستی اقبال خدیو جهان تصرف کرده با آب تیغ آتشبار زبانهٔ شعلهٔ جانسوز که
نایرهٔ شرارهٔ آتش برزبانه سید فرونشاندند و جانبازان عرصهٔ کین که برسم طرح و کمین سواره و مهیای اشارهٔ نبرد
بودند باذن آنحضرت سواران از جنبش موکب جلادت برانگیختند و از دو جانب بیکدیگر درآویختند **نظم**

چو دریای خون شد همه دشت و راغ ٭ جهان چون شب آسمان چون چراغ ٭
ز گرد از اسبان و گرد سپاه ٭ نه خورشید پیدا نه تابنده ماه

در اثنای گیر و دار که شعشعهٔ سیف و بارقهٔ سنان خیرگی‌کن چشم کارزار و دست اجل سیلی‌زن چهرهٔ روزگار بود
سیدال با فوجی عظیم از پشت بر لشکر ظفرشعار و جمعی افاغنه هم از سمت دیگر بجانب قول حمله‌ور گشته و آتش
حرب و ضرب را برافروختند اما جناب باری یاری و اقبال خدیو کامکار رهنمون کاری و دلیران چیره‌دست
ساقهٔ پایداری کرده بسیاری از ایشان را از کسوت حیات عاری و بقیه را مرحله‌پیمای ذلت و فراری ساختند

نصرت

نصرت را برافراختند بعد از آنکه اشرف کار خود را تباه و روزگار دولت را سیاه دید جمیع توپخانه و اثاثهٔ سلطنت را
گذاشته با اهالی لشکر روزیش در کمال خذلان و تشویش بر خویش راه اصفهان پیش گرفته و از روز از ساعت
روز تا حوالی عصر نیران قتال اشتعال داشت سر و زنده بسیار از آن طایفه و رومیه بدست آمد و آنچه از رومیه گرفتار
کمند اقتدار دلیران شیرشکار گشته بودند خدیو کامکار تمامی را مرخص و مورد نوازش ساخته هر یک را بطریق لایق
راه‌نورد وادی وَيَنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا فرمودند چون در روز جنگ که غازیان مشغول ستیز و آویز بودند
جمعی از سبک‌مغزان سگ‌مایه که در بند هستی خریدار متاع کاسد تن‌پرستی می‌باشند از میان توپ طلبان پیش شیشه و از لوله
تفنگ بلوله قماش فریفته گشته بسبب و ارتحال مطایای ایشان گرانبار غنیمت مسیحه بوده بمراعات
امنیتی که مبادا غازیان طمع‌کار از فزونی مال گرانبار و از فکر جنگ باز مانده غنیمه از روزی که سرمایهٔ آفات و دشمن جان بنی
نوع انسانست معرض هلاک و شکست شوند از آن سبب گرفتار کرده تمامی نواخر ملبوسات و فروش و خیمه و خرگاه
دلایل و سقرلات و اسباب نفیسه که از آن طایفه برجا مانده بود فضای ناموس مشحون و قیمهٔ تمامی را که از میزان
قیاس بیرون بود یکجا جمع کرده چون در نظر همت والا خوار بود مانند خار آتش زدند چنانچه شاعر گفته **بیت**

مالش دشمن از رهی خواهی ٭ باید اول شوی تو دشمن مال ٭
زر که مشغول زاهدی عقبی بود ٭ دشمن مال است دشمن مال ده

بیان تسخیر دار السلطنة اصفهان و ورود موکب ظفرنشان بآنشهر بهشت بنیان

چون اشرف از مورچه‌خورت حرکت و کرنخیه بجانب اصفهان هنگام شام با روز سیاه وارد اصفهان گشته فی الحال افاغنه را بجنبش برگشته تحتی بسمت
شیراز فرار کرده صبح قریه‌نشینان حوالی شهر واقف گشته بشهر هجوم آورده با اهالی محلات افاغنه را که
در خانها فرصت گریز نیافته بودند از سرای زنده بیرون کرده بنهب و غارت اموال افاغنه مشغول شدند
و بعد از ظهر معارف اصفهان درب شهر را بسته حقیقت حال را بحضرت ظل الهی عرضه داشت کردند و در بیست
چهارم شهر ربیع الثانی سنهٔ ۱۱۴۲ هزار و صد و چهل و دو هجری که کوکبهٔ منصور عازم طرف شهر بود این خبر بعرض خدیو
فیروز فر رسیده کس برای ضبط خزاین و غنایم تعیین و خود بدولت رایت سعادت بجانب شهر افراشتند

بعد از آنکه خاک اصفهان بیمن قدوم میمنت لزوم همایون حکم سرمهٔ اصفهانی یافت و پرتو طلعت مهرآثار بر در و دیوار
آن دیار تافت مردم اطراف و بازماندگان رعایا، افاغنهٔ زیر مانده بهر فوج فوج گرفته آورده اصفهانیان که از بیدردهٔ آن
میگریختند اثر زخم شمشیر و کارد و تیر روانهٔ ملک عدم میساختند و بمعنوی وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيٰوةٌ
يَا أُولِي الْأَبْصَارِ جان تازه مییافتند و بعد از سه روز که اموال افاغنه بحیطهٔ ضبط درآمد شروع بسان سپاه
و ملاحظهٔ لشکر نصرت پناه، کهه غنایم مالاکلام از نقد و جنس و اسباب طلا و نقره و غیره برسم جوایز و انعام بذل
غازیان ظفر فرجام گشته کسی برای ایصال این مژدهٔ دلپذیر و آوردن حضرت شاه والاجاه روانهٔ طهران گشتند
نوید فتح و ظفر چون بپادشاه رسید نوای عیش و بشارت بمهر و ماه رسید از آنجا که غرض اصلی ازین تسخیر
اصفهان بود که بیاری ایزد میسر گشته دشمن آواره دیار ادبار کهه و نیز اصفهان وطن غازیان و سرحدات آنولایات
مستغنی از بیان بود حضرت ظل آلهی بعد از انتظام امور شهر به بازارگاه که خارج شهر است نقل کهه بعد از ورود موکب شاهی
و تمکن بر سریر سلطنت روانهٔ خراسان شده شاه والاجاه مرحله پیمای وادی مسارعت گشته در هشتم شهر جمادی الاولی
وارد اصفهان و از عرض رای همایون که حضرت ظل آلهی اقامت داشته شد نزول هرچند که قلب روشن آنحضرت بصوب
خراسان راغب و رفع محنت را طالب بود اما چون میدانست که اگر آنحضرت عنان عزیمت بصوب خراسان معطوف
دارد اوضاع سلطنت مختل و کارها بکلی از انتظام خواهد شد در باب فسخ این عزیمت نیازمندی اظهار و برای توقف
مبالغه و اصرار کهه آن حضرت بنا بر تاملی گذاشتند روز دیگر شاه والاجاه سران سپاه را طلب داشته اعادهٔ این مطلب
کهه ایشان در جواب عرض کهه که جناب باری تاییدات رب العزة یافته اند و تا پای همت بمیان گذاشته‌اند دست
سرکشان و گردن فرازان گیتی را کشته کار ایران و نقد دست فرسودهٔ شاهی رواج یافت در صورتی بعرض این مطلب میتوانیم
پرداخت که آنحضرت فریدهٔ ملاذ الیه کارخانهٔ سلطنت بعهده دخل غیر مسدود گردد و این خود منافی سلیقهٔ پادشاهیست
و غرض ارباب غرض در گفتگوی دولت بار و در مهمات ملکی اقتدار یافته مانع پیشرفت امور و باعث بدنامی
آنحضرت در پیش دوست و دشمن و نزدیک و دور خواهد شد همان بهتر که پادشاهی خراسان را نیز معاف و دیگران منکر

درگاه

درگاه جهان مطاف سازند گروهی وقصوری رود هرزه در این حمل بر تهاون آنحضرت نمایند و مجلس گفتگو
از ظهر تا عصر امتداد یافته هنگامیکه نزدیک بود که نگین آفتاب از کف سلطان عصر بدر رفته خسرو زرین افسر سپهر
دیهیم گوهر نگار مهر را بر زمین زند، طهماسب آشفته خاطر و ملال باطن ظاهر کهه از روی طرح افسر زر و مهر از فرق
آورده بر زمین زد آنحضرت چون دیدند که این سخن بطبع او ناموافق و حرکت هم بدون اتمام کار ناشایست
در مقام اعتذار توقف اختیار کهه اظهار نمودند که این مسئول مقتضای خاطر پادشاه نباشد رضای ما هم منوط برضای
ایشان است گفته‌ایم که پای تخت را بدست آورده حضرت پادشاه را متمکن سازیم ایمنی بعهدی آورده انشاء الله تعالی دشمن را از بلاد
آواره دیار نیستی خواهیم ساخت آنوقت رایت مراجعت می افرازیم. از وقایع ایام توقف آنکه خبر رسید که معتمدی که
از دولت ایران بسفارت روم تعیین شده بود در تبریز راه آخرت اختیار کهه لهذا رضاقلیخان شاملو در عوض او بآن
امر و احکام نیز بجویزه و کوه کیلویه و بختیاری و ولایات تابعه تعیین فرمودند و چون بجویکه نگاشته شد حسینقلیخان
زنگنه والی غورلو خان زیادوغلی با فوجی مأمور بسمت ساوج بلاغ و قزوین بودند پس رسیدن اردوی همایون باطراف اصفهان
از ایشان استمهال و مقارن آنحال شبی مستحفظین را غافل نموده با کوچ و اسباب بجانب سلطانیه که در اطراف رومیه
بود فرار کهه پس حکومت قزوین و ضبط مال افاغنه بعهده و اهتمام رضاقلیخان شاملو مقرر گشته حسینقلیخان را بسمت
فراهان و کلپایگان مأمور گشتند که در آنمرز و بوم از جانب عسکر روم خبردار باشد و مدت چهل روز در آن ملک دلفروز
مظفر و فیروز بکامکاری و کامرانی عشرت اندوز گشتند در بیان توجه رایات همیون بجانب شیراز و کیفیت
محاربهٔ زرقان و انهزام افغان و تسخیر آنملک رفعت نشان بعد از چهل روز که حضرت ظل آلهی بنا بر تشخیر جزو بکلی و تاسیس
فروع باصل در اصفهان تکمیل خلعت سلطنت و افاضهٔ صورت نوعیه تشخیص مملکت فرمودند بسمع آنحضرت رسید که
اشرف با افاغنه بمدلول اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنْسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ ضرب دست دلیران رزم
کوش را فراموش کهه در شیراز مکث و مشغول استعداد جمعیت اعراب سیمقانی و هوله و باقی عشایر سمت فارس
و بنادر است حضرت ظل آلهی جد در میان همت بدفع آن فرقه بربسته در روز سیم جمادی الآخری کمر همت بغزو آن قوم

سازی بلند آوازه ولایت جهانگیری آسمان فرسا گشته در عین شدت زمستان از راه ابرقوه و مشهد مادر سلیمان عازم شیراز
شدند و شدت سرما بحدی بود که گرگ قلم بوصفش آغاز و مانند نی بر خویش لرزد ولکن حرارت بازار گرمی و تبش دین
کشید رطوبت در کاشش افسرده گردد لهذا از ورود موکب نصرت طراز بزرقان شش فرسخی شیراز اشرف با تجدید
جمعیت و احتشام بمنصه استعداد تمام بمقابله پرداخت و از طرفین تسویه صفوف و ترتیب اصحاب سیوف گشته
تخت افاغنه بهیئات مجموعی بنیت قلب حمله ور گشته حیرت کرده از حد اعتدال گذرانیده به پایکان جلو مقاران شدند
تفنگچیان چابکدست بگلولهای جانسوز ایشان را ایست گفته نوبت دیگر بطرف میمنه هجوم آور شده باندلختن زنبورک و تفنگ
غریو و غلغله بچرخ فیروزه رنگ رسانیدند حضرت ظل اللهی با فوجی از دلیران عرصهٔ دشمن کاهی بامداد میمنه شتافته جملات
زهره گداز و صدمات طاقت پرداز اساس افکنی بنیان قرار آن گروه گشته جمعی از ایشان را بمغاک هلاک انداختند اشرف
با افاغنه بی نشب شیرازه رایت فرار افراخته افواج خصم افکن چهار فرسخ بتعاقب ایشان شتافته صحرای هامون را از خون دشمن کین لالهزار
دشت لاله جاری نمودند روز دیگر که میا صدیق صبح صادق از شفق زعفران برچین بیسود میا صدیق و ملا زعفران
افغان با سیدال اسم ستیمان وارد زرقان و شرف اندوز تقبیل عتبهٔ خدیو جهان گشته جبهه ارادت تا بذکر
فهل الی الخروج من سبیل زبان اعتذار گشودند ارفع خدیو گردون جناب افاده جواب این بحکم آن
در حالتی که لااکمات ایشان میسر شود که اسرار خاقان مغفور را با سرداران ایرانی همراه داشته ذکوراً و اناثاً تسلیم
منصه خود دسته در ممالک محروسه سلطانی اقامت و در کهکاشان ایشان نیز در رکاب نصرت انتساب خدمت
نمایند و ایشان را بنوید امان و وعدهٔ عفو ما سبق مستوثق و مرخص ساختند صبحگاهان قطار بختی هفت آسمان
بهودج زرین مهر تابان آراسته گشته جمازه بان قضا محمل گشای انیعماری زرنگاری شد میا صدیق و ملا زعفران
محمد مهد علیا و ستر کبری که آفتاب پرور حفظ الهی و درهٔ ناسفته درج دودمان شاهی بود بخواجه سرایان دولت
رسانیده دوباره رفتند که اشرف را مطمئن ساخته بیاورند اما سیدال که در روز پیش باردوی همیون
آمده از خلاص کوچ و ولد و منسوبان خود که در ارک قزوین محصور بود آگاهی یافته همان شب اشرف را بصرافت گریز آورده

نیز از نیل

نیز از نیل حرم بردن دو نفر شاهزاده اکتفا کرده اسمعیل و ابراهیم ولدان محمود را با سه نفر اولاد بنی اعمام و سیزده
نفر از اناث که زنان و دختران و همشیره های او و محمود و میرویس بوده فرصت بدست نیافته در شیراز گذاشته خود
دیو صورتی را برای قتل اجمع پریوشان تعیین و خدنگ گریزی بنیت ضد مار انگیز داده و خواجه غرنور همان قدر فرصت یافته بود
که دو نفر از زوجات اشرف را که یک خواهر محمود بود بقتل رسانیده و ام الفاسده مادر محمود را زخمی منکر زده نیم جان گذاشته بود
که بعد از دخول لشکر ظفر بنیاد او نیز جان بقابض ارواح داد هنوز میا صدیق و ملا زعفران به اشرف نپیوسته بود که
اشرف از غلبهٔ اضطراب از ضبط ما که نگه فرار قراولان موکب نصرت شعار از سیاهی و گرد لشکر افغان تفرس اینمعنی
کرده برای اخبار بخدمت خدیو کامکار می آمدند که در عرض راه بمیا صدیق و ملا زعفران دو چار و ایشان را با ده و پانزده
نفر از افاغنه رفقای ایشان بازگردانیده آوردند حضرت ظل اللهی ایشان را مرخص ساخته فرمودند که چون با ایشان حسب الوعده
با ایشان در کار آمده لهذا نگاهداشتن ایشان در کیش مروت و شرع فتوت جایز نیست هرگاه در جنگ دستگیر میشدند
بمقتضای وقت عمل میشد و بعد از مرخصی ایشان با افواج نصرت نشان بتعاقب اشرف پرداخته شد و بنزدیکی
پلی که در سه فرسخی شیراز واقع است رسیدند چون بسبب شدت ایلغار اسب غازیان از کار و مرکب از رفتار
مانده شب نیز بر سر دست آمده بانتظار رسیدن عقب لشکر عنان باز کشیده در همین فرسخی پل منزل گزیده از اتفاقات
پانصد نفر از افشار رییه و لکراد و قراچورلو مقدمة الجیش موکب نصرت کیش وهم جانمیفرسخ در پیش لهذا در پی
ن از عقب افغان رسیده اشرف اول از رودخانه عبور و پیر محمد خان مشهور بمیا جیو که پیر و مرشد محمود
و اشرف در میان افغان صاحب عزو شرف بود از بار زنان و فداویان که حمل حفظت زنها و ضبط سرپل را در دم خود گرفته
بودند قراولان را بجنگ مشغول ساخته که افاغنه بیکار جمعی از پل بگذرند و باوجود آن افاغنه از بیم جان تهاجم و جمعی از غلبهٔ خوف
در آب غرق گشته متاع هستی را بباد فنا داده دو سه هزار نفر از اطفال خورد سال و شیرخواره با بسیاری از زنان
در آن ظلمت لیل که روزنامهٔ یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته و بنیه بود انداختند
و سالک طریق این المفر گردیدند و قراولان سر زنده و احشام بسیار بدست آوردند و از جمله مقتولین میا جیو بود که

برادر کرد و فرار از عقب کشتگان بسوی دیار نیستی روان گشته و از فرقه گرفتاران میا صدیق و ملا زعفران بقیه که اجل بار زندگانی
ایشان زده بهر دو را اسیر فتراک دلاوران گردانید هر چند که مأمورین خدمت نشسته گشته اما غفلت عظمی که حضرت
ظل اللهی را بهم نوقت لازمین واقعه آگاه نشده بهمانا در جنب بعضی از آن طایفه تأخیری و در انتقام قهاری زودی مقدر بود
و در حینی که بسیاری از آن طایفه از پل گذشته بود آنحضرت با لشکر جهان آشوب چون سیل بلا از ممر پل رسیده چشم‌هارا
سرکرده لکرا در را **عِبْرَةً لِلنَّاظِرِین** باشاره انگشت خنجر خونریز از حدقه بر آورده سرکرده افشاریه را بقطع گوش
گوشمال داده و کس برای جمع کردن اسرا و اطفال تعیین و خود با فوجی از جیش منصور بتعاقب آنگروه ایلغار هشت فرسخ
راه طی کرده چون فاغیه بتعجیل گذشته بود با زنبیر از عطف عنان فرموده ارقام قضا انجام باطراف ممالک صدار یافت
که از هر راه که آن طایفه اراده عبور نمایند سر ایشان بکیرند و از آنجا اولاد و همشیره‌ها و زنان محمود در شرف از راه لار
کرمان روانه ارض اقدس و میا صدیق و ملا زعفران و با تتمه گرفتاران افغان با منسوبان و اسرای خاقان مغفور که در شیراز
فرصت بردن نیافته بودند روانه اصفهان گشتند و از معجزه کاری دیده دید خدیو بیهمال که صراف نقود شناسایی
و معیار حقیقت سنج دار الضرب بینایی و دانایی است آنکه در حین گرفتاران بلا روانه میگشتند بزبان الهام بیان متفطنین
فرموده که ملا زعفران را بجهت محافظت نمایید که خود را باصفهان زنده نخواهد رسانید و بمدلول **اَرْبابُ الدُّوَلِ مُلْهَمُون**
آن صورت وقوع یافته در پل رودخانه که محبوسین **مُقَرَّنِینَ فِی الْأَصْفَادِ** عبور میکردند ملا زعفران برای رفع
ذل گرفتاری خود را سبکتر از باد بآب انداخته آتش کشش حیات را تسکین داده و بقیه را محصلان باصفهان رسانیدند
در میدان نقش جهان بیکرنگ فرمان شاه دلاها نقش هستی ایشان را از صفحه جهان ستردند و از اعلام تایید اقبال آنکه
شخص ارزش بر جهانگیری خدیو بیهمال فال میزد اینکه در ایام توقف در آن بلده میمنت نشان روزی که در هنگام سواری عبور و مرور کوکبه
آفتاب طلیعه بتکیه کاه لسان الغیب خواجه حافظ شیرازی اتفاق افتاده در سر مزار برای تشرف آمده کار بر دیوان آن عندلیب خجسته
گفتار تفال کرده این غزل آمد
سزد که از همه دلبران ستانی باج چرا که بر سر خوبان عالمی چون تاج ز چشم مست تو
پرفتنه جمله ترکستان بچین زلف تو ماچین و هند داده خراج دهان شهد تو داده باب خضر بقا لب چو نوش تو برده قند مصر رواج

پس

پس روان او را آتش داده بقعه او را با زاویه‌ها چراغ امیر العمارت فرمودند و انصاف که در ایام توقف
چون همیشه از مبانی دولت علیه گورکانیه و صفویه فیمابین آئین دوستی مستحکم بود در ایام فترت ایران نیز که روحی و روس
و هر طایفه مصدر مخالفت و کم و رضی شدند از جانب آن دولت ابد پیوند امری که مخالف وفاق بوده باشد
بظهور نرسیده بود علیمردان خان شاملو را برای تبلیغ خبر فتح اصفهان بسفارت تعیین و روانه هندوستان
و در ضمن آن مطلب اعلام کرده که از آنجا که در هندوستان افاغنه قندهار نسبت بهر دو دولت و الا جای مخالفت ظاهر
و باعث فسادهای متواتر گردیده اند و تسخیر قندهار پیشنهاد خاطر مهر مظاهر است از طرف کابل جمعی بسد راه فرار و عبور
آنجماعت مأمور گردد بعد از چندی شهر شیراز از فر قدم همایون رشک افزای نگارستان چین گشته با نسق و انتظام
امور آن مملکت پرداخته اند تا موسم زمستان انقضا یافته خورشید جهان تاب از پس پرده سحاب آفتابی شد و اهتزاز آیات
عرش پیما از نفحه حوت بایوان حمل خرامید چون قلع ماده دشمن شده فتح فارس میسر و حال خصم ابتر گردیده هر چند که
عزیمت خراسان در خاطر اقدس تصمیم داشت اما اگر از سمت کرمان بر میگشتند چون بیابان بود و راه چول را
چندان غله و ذخیره که کفایت اهل اردو کند در خزانه نکبت موجود نبود ولکن از راه اصفهان متوجه مقصد میگشتند
بسبب ظهور تطاول افغان و عبور و مرور کوکبه نصرت نشان احتمال وقوع تجشم زحمت بر اهالی آنجا میرفت
و لا همیعتر را حوصله مروت آنحضرت بر نمی تافت و از دولت علیه عثمانیه نیز جواب صریحی در باب ولایت آذربایجان
و همدان و کرمانشاهان برضاقلیخان ایلچی داده نمیشد در هجدهم ماه شعبان بعزم استرداد ممالک عراق
و آذربایجان متوجه سمت نهاوند و همدان و از راه دشت اردکان و کازرون روانه گشته شد و در آخر ماه مزبور
منزل ثابت من اعمال شولستان مضرب سرادقات عز و شان گشته **در بیان وقایع ایت ئیل موافق**
سال فرخنده فال هزار و صد و چهل و دو هجری در بیست و نهم شهر شعبان المعظم خسرو کواکب حشم یعنی
نیر اعظم از نهانخانه حوت بشبستان حمل علم افراشت و از دیوان خدیو خطه امکان منشور والیگری
عرصه خاک بقلم نرگس و خط ریحان بنام نامی سلطان نامیه اصدار یافت و سرور صاحبلوای گلبن از غنچه

وکلای صاحب جیقه و افسر گردید و جنود قوای ربیعی رومیان کم فرصت دیرا که ریشهٔ تصرف در سرزمین چمن بودند بودند از چمن دور انیده، ممالک گلزار را از دست یکه‌جویان فتنه‌جوی حوادث بهمن و عسکر فتن رهانیدند و شتا که در دیار گلستان آغاز فتنه گری میکردند از بیم وصول موکب سلطان ربیع رخت عزیمت بسر منزل هزیمت کشیدند و جنود فال اکبیر سرما که گرم غارت گری گلشن بهیه از طنطنهٔ شوکت نوروزی آوارهٔ دیار عدم گردیدند و ارض اقدس گلزار از فر فریدونی فروردین بانواع ریاحین مزین و ایلات کوهساری لاله و گل و احشام صحرانشین ریحان و سنبل را بفرمان قهرمان بهار در اطراف دشت و جهت گلگشت دسته دسته یورت و مکان معین گشت و اسباب سور و سرور در بزم چمن مهیا شده دوشیزهٔ غنچه در شبستان باغ در آغوش گلبن آرمید و سرو سهی با کلی نیلوفر از دواج و عروس باغ از نوید بهجت و مسرت مزید وَأَنبَتنَا فِيهَا مِن كُلِّ زَوجٍ بَهِيجٍ ابتهاج یافت جشن نوروزی در آنجا وقوع و تمامی رؤسای سپاه و عظمای ایلات و ولایت که در رکاب نصرت انتساب بهیه بخلعت های فاخره بر و دوش آراسته اند و مانند غنچه مشت و جیب را پر از زر کرده بجامهای بوته دار رنگین قامت خویش پیراسته سه روز آنعرصهٔ دلفروز را مقر رایات فیروز گردانیده از آنجا روانهٔ بهبهان و در راه مهر علی والی حویزه و مشایخ اعراب و بیگلربیگی کوه کیلویه باردوی آسمان ملک ادراک سعادت تقبیل رکاب نصرت انتساب نمودند حسن علی بیگ معیرالممالک نیز از جانب شاهجهان وارد و در ازای فتح شیراز افسر مکلل بگوهر برای آنحضرت و سیصد دست خلعت برای رؤسای سپاه آورده خبر رسانید که حضرت شاهجهان عهدنامه را که اشرف بوساطت میا صدیق و ملا زعفران از شیراز بزرقان فرستاده بود مخصوص شان آنجناب ... چون شاهجهان در ایام توقف در خراسان همیشه بشاهزاده رضاقلی میرزا نوید مصاهرت میدادند درینصورت که معیرالممالک وارد شد مجدداً او را باتفاق میرزا ابوالقاسم کاشی که در رکاب بود روانهٔ دربار شاهی و از حریم سلطنت ازدواج یکنفر از بنات مکرمات خاقان مغفور را بجهت شاهزاده رضاقلی میرزا خواهشمند شده پیغام دادند که چون غایت ارتقای سعی در این دولت هست هرگاه خراسان از ممالک

از ممالک خراسان موضوع و اختیار آن بانظر طرف محول و مرجوع گردد هر آینه خراسان سرحدی مابین دشمن و ممالک شاهی خواهد بود پس کوکبهٔ اقبال از راه جهرم بجهت دزفول پرتو وصول افکنده از آنجا وارد شوشتر و ولایت آنولایت را به ابوالفتح خان خویش محمدعلیخان قوللر اقاسی رجوع فرمودند و چون بند رودخانهٔ شوشتر که از بناهای شاپور ذوالاکتاف است بسیلاب مرور دهور قصور یافته بود همت والا که در متانت سد اسکندر است بمرمت آن بند پرداخته معماران مهندس پیشه و کارآگاهان درست اندیشه بر سر کار تعیین و اخراجات آنرا از خزانهٔ عامره مقرر داشته چون از طایفه عرب ترکتازی بسپاه عجم واقع میشد مشایخ ایشان را اعلانیده روانهٔ خراسان و والی حویزه را رخصت انصراف داده از آنجا عازم دزفول و در وقت ورود موکب والا بآنجا محمد خان بلوچ که از طرف اشرف افغان بایلچیگری روم رفته بود در همدان استیصال جمعیت افغان را شنیده ناچار وارد معسکر فیروزی اثر خدیو فرخ فر گشته نامه و مکتوبی که از جانب سلطان احمدخان خوندکار روم و اعیان آن دولت آورده بود بنظر انور رسانید و چون از در بندگی در آمده بود بعنایت خاص ارجمند و با ایالت کوه کیلویه سربلند گردید و بعلت اینکه رودخانهٔ دزفول طغیان داشت بفرمان والا کلکها ترتیب یافته بدستیاری سباحان و شیردستی آب بازان جنود مسعوده از آن رود در چند روز بهزار کلک مانند فوج نجوم از رود نیلی فلک گذشتند و در عرض راه از ایلات کوه کیلویه الوار بختیاری و فیلی و اعراب حویزه و باقی طوایف هر جا که مفسد و مخالف بود بتنبیه و سیاست منسوب و حکام بهر یک ولایات منصوب گشته از راه جایدر و خرم آباد فیلی وارد بروجرد شدند در قصبهٔ بروجرد حسینعلی خان زنگنه که بسرداری حدود فرامان مامور بود بموجب حکم والا با پنج و شش هزار کس از منتخبه وارد اردوی نصرت طراز و با ایالت کرمانشاهان سرافراز گشته از راه لرستان فیلی مامور به تسخیر شاهان و عازم آن سمت با استعداد شایان گردید و در همان منزل حسینعلی بیگ معیرالممالک و میرزا ابوالقاسم کاشی از حضرت شاهجهانی باز گشته عهدنامهٔ والیگری خراسان را رسانیدند مشعر براینکه جمیع ممالک خراسان از قندهار الی پول کوه

که از سر الحد عراق و خراسان بضمیمهٔ مازندران و یزد و کرمان و سیستان متعلق بدولت نادریه باشد
هر چند که همت سرشار آنحضرت از حیقه و افسر گران و طبع بی نیازش از قبول رسم سلطنت و والیگری گران
بود اما بتکلیف غازیان و تسلی خاطر اهل خراسان که جوهر شمشیرش زر بالعرض ناصرالدین دولت خداداد و تقویت بخش سریر
زینت و شوکت قوی بنیاد میبد انستند رضا داده در ولایات مزبوره که بنام نامی سلطان اقلیم و ولایت و از ارتضا عابدین
موسی الرضا علیه التحیة و الثنا زدند **در بیان آغاز محاربهٔ خدیو سربلند با رومیه و فتح نهاوند**
چون لوای ورود به یزدجرد از جانب رضا قلی خان شاملو ایلچی روم خبر رسید که اعیان دولت علیهٔ عثمانیه با نامه
بر تعلل گذاشته جواب صریحی که افاده مدعا کند نمیدهند و نیز کلا تر نهاوند بعرض خدیو رحمت‌مند رسانید
که رومیه آغاز تاخت و تاز و دست تطاول بیکبی عجزه و مساکین دراز کرده حضرت ظل الهی توکل بایزد کارساز
و از آن منزل استفتاح کار کرده در اول شب با یکه تازان جلادت شعار بر بر مراکب صبا رفتار سوار و بر رسم سپاه
ده فرسخ را ایلغار که در هنگامی که طلیعهٔ فجر به لشکر ترکستان روز به سپهداری خدیو خراسانی خورشید جهان افروز
بسپاه سیاه شب تاختن آورده ما‌هچهٔ بر علم ظفر پرچم با طلیعهٔ اختر صبحگاهی توام آشکار گشته رومیان وقتی
از خواب غفلت بیدار شدند که اجل بر سر بالین و سپاه بلا در کمین دیدند عثمان پاشا نامی که در رومیه نهاده
بود چون همیشه لهی ایران را مغلوب و زبون خویش دیده بود بهمان خیال عرصهٔ قتال را آراسته لوای اشتعال نایرهٔ کین برافراشت
شکست یافته و بجانب همدان روی بر تافته فرار و هزار نفر متجاوز از آن گروه با چند نفر از پاشایان و آقایان
ینگچری و اکراد که در معرکه سردار مزبور همینهٔ عرصهٔ شمشیر و جمعی کثیر زنده دستگیر شدند اموال و غنایم بسیار
بدست دلاوران نصرت شعار آمده سمت آن ولایت از وجود رومیه تخلیه یافت **در بیان تسخیر همدان**
و کرمانشاهان بعنایت قادر سبحان لوای آنکه نهاوند بحیطهٔ تصرف دولت ابد پیوند درآمد
بسمع جلال رسید که تیمور پاشای حاکم وان و خانه پاشای ولد سلیمان بیان که از دولت عثمانی
حاکم سنندج بود با چند نفر از پاشایان عظیم الشان و جمعیت فراوان قرین سی هزار کس از ترکان

گذشته

گذشته بعزم جنگ وارد ملایر گشتند حضرت ظل الهی که همیشه اغتنام فرصت را از عطیات ایزدی میشمارند
فی الفور بهمعنانی ظفر و همرکابی توفیق خداوند اکبر شقهٔ کشای اعلام نصرت پرور گشته در صحرای ملایر که مکان
مسطح و پهناور بود سپاهی عسکر رومیه نمودار شده خدیو بهمان موافق ضابطه و قانونی که در اکثر معارک
داشتند سپاه منصور را سه دسته قرار داده قول را بنفس وجود میمنت نمود آراستند رومیه نیز جمعیت
خود را به سه قسم انقسام داده و پای جلادت پیش نهاده رایت افراز عرصهٔ کارزار و نایره افروز حرب و پیکار
گشتند چون رود آب از میان فاصله بود از دو طرف تفنگ آتش فشان بآهنگ رود گرم سرود
و شعلهٔ آواز برق خرمن سوز حیات دلیران جلادت نمود گشته همینکه بازار گیر و دار گرم از آتش توپ
و تفنگ گردید دلیران میمنه میمنت قرین از آب گذشته باشاره والا بجانب میسره تاخته و تیغ کین از نیام
آخته یکساعت بشمشیر جنگ میکردند سر موی جوانان از خون دلیران صورت پیران خضاب گردن
گرفت ⁷ و سرو قامت دلاوران از خارهای تیر و سنان و گلهای اجسام بهادران از شمشیر جانستان
جراحت گلبن گل سوری گردید و بنوعی بهادران جانبین بیکدیگر در آویخته بودند که علمداران رومیه بضرب دست
دلیران از پای درآمده علم نزدیک رکاب اقدس سرنگون و لشکر رومیه را پای ثبات و قرار از جا
بیرون شده تمامی یعرف و دواب و اسب و اسباب خود را ریخته بجانب کوهی که در چنین اوقات پناه گاه
و گریزگاه امان دست و پا گم کردگان است گریخته بهادران خراسان که کوه و بیابان و بحر و بر پیش شهب برق
عنان صرصر جولان شان یکسان است سنگلاخ آن نوردی پر نشیب و فراز را خار و حریر چین طراز پنداشته تا توپرکان
و حوالی همدان بتعاقب ایشان مرکب دلیری برانگیختند چون اسبان رومیه در اضطراب فربهی بخود و حوادث
سعادت و مراکب برق تک دلاوران همه کوه پیکر و صرصر نژاد بودند باین جهة اکثر رومیه در کام نخستین اسیر دلاوران
ظفر قرین گشته فوجی عظیم عرصهٔ شمشیر آبدار و فوجی دیگر با پاشای ... شده و چند نفر از پاشایان معتبر زنده گرفتار
گشته غنایم بسیار و اسبان قوی هیکل بارگیر بحوزه اکتساب درآمد پس توپرکان مقر کوکبه نصرت اقتران گشته

⁷ و تن دلیران بیکر از شکفتن شکوفه‌های پیکان جراحت گلگشت صحن گلشن مصفا گردید

بهادران لشکر سرور زنده و احشره رده فوج فوج عرضهٔ پیشگاه نظر حشمه مورد جوایز عطایا گردیدند روز دیگر که موکب
جهانگشا برجناح حرکت بود بعرض والا رسید که عبدالرحمن پاشای حاکم همدان سرمایهٔ زندگی را مفت جهل داشته
با عسکر رومیه حسابی و جریده بیرون رفته موکب فیروزی نشان از تویسرکان وارد همدان گشته جمیع اثاثه و توپخانه
و عوزخانهٔ رومیه را که در شهر مانده بود بحیطهٔ ضبط در آوردند و ده هزار نفر متجاوز اسیر که رومیه از ولایت عراق و الوار بایکان
بدست آورده در یوقت فرصت بردن نیافته بودند برای خلاصی خدیو جهانگیر امنای سلیم النفس تعیین نموده همگی را جمع
و دامن عفت ایشان را از لایش شوب بیگانگان و دست تصرف متجندین صیانت کرده مرخص فرمودند که
روانهٔ اوطان خود شوند اما عبدالرحمن پاشا بعد از تخلیهٔ شهر از بیم آفت و از فرط مخافت از همدان تا سنندج که بیست فرسخ
راهست در یک شب طی کرده از آنجا نزد احمد پاشای والی بغداد شتافته اکراد اردلان در حین عبور او سر راه
و عسکر رومیه گرفته پانصد نفر سر و زنده از ایشان بدست آورده بنه و رؤس مقتولین با گرفتاران در همدان بلحظ نظر
عاکفان دربار عظمت مدار که رسید سنندج نیز از ملاحظهٔ این حال ترک سنندج کرده از آن بوم و بر تاخته جستند
پنج یوم که کوکبهٔ عز و احتشام در همدان اقامت داشت خبر شکست حسینقلی خان زنگنه حاکم کرمانشاهان که از جرد جرد
مأمور شده بود رسید توضیح این مقال آنکه حسینقلی خان از سمت کوهستانات فیما بین
جالکه عازم کرمانشاهان و از در فرجی قلعه حسن پاشای نامی که حاکم آنجا بود با عسکر رومیه بمقابله پرداخته و به حسینقلی خان
فایق آمده جمعی از زنگنه را عدم نمودند بمجرد وصول این خبر بسمع آنحضرت لوای توجه بجانب کرمانشاهان برافراخته شد
جمعی از دلیران دغا را برسم منقلای یک منزل پیشتر از موکب همایون روان شدند حسن پاشا بمحض شنیدن آوازه
رایت منصور توپخانه و عوزخانه و اسباب حضور را تخلیه بجانب بغداد گریخته حسین قلیخان بدون نزاع و منازعه قلعه را
بحیطهٔ ضبط در آوردند چون تمشیت کار آذربایجان مکنون ضمیر خورشید لمعان بود بعد از استماع این خبر از اسدآباد
همدان صرف عنان عزیمت کشورگشا ساختند که در کرمانشاهان بنای قلعهٔ جدید گذاشته از جماعت زنگنه و کلهر آنچه
جوان کارآمد بود ملازم رکاب و ولایت را منتظم ساخته شهر و قلعهٔ قدیم را خراب سازند و نیز نقاره

که حکم

که حاکم بختیاری بیست خانوار از معارف بختیاری کوچانیده در حوالی اصفهان جای سکنی دهد
و در این اوقات که آن طایفه موکب والا را در یزد یافته باستحکام جا و مکان مغرور گشته از راه نادانی در دادن
خانوار نافرمانی کردند پس حکم والا صادر شد که هزار نفر از آن جماعت را که در معسکر ظفر اثر بالکل حاضر
بودند از اسب و یراق عاری و بعضی از رؤسای که سرکرده را فرمان برداری ننموده مقید ساخته به پیر محمد سلطان حاکم
جام سپردند که بعد از اخذ مبلغی ترجمان بجای بیست خانوار چهارصد خانوار از رؤسای آن جماعت را
با اکراه بجام نقل نمایند و نیز چون طایفهٔ درجزین در این مدت با افاغنه اتفاق ورزیده لوازم شرارت و دلیری و نهب
و غارت بظهور رسانیده بودند بعد از تسخیر همدان برای تنبیه آن طایفه جمعی مأمور شده بودند و قلع آن طایفه بر وجه بلیغ
بعمل آمده. در حین حرکت از خراسان فوجی از ترکمانیهٔ گوکلان ملتزم رکاب نصرت انتساب شده از آنجا که همگی آن طایفه
بمتابعت سابق و تحمل اغتشاش از راه خودسری کهن نمی‌نهادند و در این سفر حکم نافذ الارکان و بأس شدید البنیان
حضرت ظل الهی ایشان را خواهی نخواهی بزیر این بار گران کشیده بود جمعی از ایشان بجانب دشت روانه که به فرار که هر چند
که وجود و عدم آن غدار در جنب لشکر افزون از شمار امری بود خارج از دایرهٔ اعتبار لیکن چنین تهاون در جزئیات موجب
کلیات میگردد صدور این حرکت از ایشان بر خاطر خطیر آنحضرت گران آمد طوفان نام قاجار را با فوجی مقابل و ارسلنا
علیهم الطوفان بگرفتن ایشان تعیین و محصلی مزبور در حوالی حوار بایشان دچار گشته بمضمون فاخذهم
الطوفان وهم ظالمون دربارهٔ آن گروه بوقوع پیوست و متعاقب آن باقرخان بغایری را روانه ساختند
که رفته سه چهار هزار نفر از ایلات حوالی استراباد جمعیت منتظم نموده هر وقت که از ترکمانیهٔ دشت یا افاغنهٔ هرات
نافرمانی بظهور رسید با هر دو تصوب ظهیرالدوله ابراهیم خان مراسم خدمت بتقدیم رسانند پس مدت
یکماه در آن ولایت رحل اقامت موکب نصرت علامت افکنده بضبط و ربط امور و نظام و ترتیب سپاه منصور پرداخته
کارهای آنجا را بانجام دادند در بیان نهضت موکب فیروزی فتح آیین بجانب تبریز عشرت انگیز و وصول خبر قتل اشرف
بعد از آنکه از انتظام مهام کرمانشاهان فراغ میسر شد بهوس تسخیر تبریز خاطر اقدس شوق انگیز گشته بی‌توقف

قلاع

غلجائی

لسان الغیب خواجه حافظ شیرازی تفأل فرمودند این غزل آمد **نظم** اگرچه باده فرح‌بخش و باد گل‌بیز است ٭ به بانگ چنگ مخور می
که محتسب تیز است ٭ عراق و فارس گرفتی به شعر خوش حافظ ٭ بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است ٭ در غرهٔ شهر محرم
سنهٔ ۱۱۴۰ هزار و صد و چهل مطابق ایت ییل رایات گیتی‌کشا از همدان بعزم تسخیر آذربایجان وارد سنندج گشتند
و هم در آن منزل ملا زعفران نام از جانب حسین ولد میرویس برادر محمود وارد و عریضهٔ نیازمندانه مشعر بر اخلاص
و استدعای رخصت اولاد و منسوبان محمود که در شیراز گرفتار شده بودند بنظر اقدس رسانیده خبر قتل اشرف را بدین
نمط دیباچهٔ صحیفهٔ عرض مطلب گردانید که بعد از آنکه گنج گشتهٔ روزگار از شیراز مرحله‌پیمای وادی فرار شده بجانب لار رفته و چون
همه جا ارقام قضافرجام مؤکد از باب منع عبور آن طایفه شرف صدور یافته بود اهالی قلعهٔ لار در بروی آنجماعت بسته [illegible]
گشودند ایشان هم از ترس جان در جایی قرار نگرفته از راه بم و نرماشیر و بهبهان بسمت قندهار فرار و مردم قلعجات مزبور
همه بموجب امر واجب الاذعان [illegible] بر سر راه ایشان ریخته بقدر مقدور پای توانایی ایشان را بسنگ مدافعه ناتوان میساختند
اشرف چون بسبب قتل محمود از قندهار کناره‌جو بود از کنار هیرمند از راه میانه آهنگ بلوچستان کرده حسین از این معنی
آگاهی یافته با جمعیت کاملی از قندهار وارد ملکی من اعمال گرمسیر گشته ابراهیم نام غلام خود را با جمعی بطلب او تعیین نمود
ابراهیم به تفحص پی و آثار متعاقب اشرف ایلغار کرده شب در سیاهی ظلمت بزردکوه که در سمت سفلای شورابک واقع و نزول
اشرف نیز در همانجا اتفاق افتاده بود وارد شده اشرف با زنکه و گریز [illegible] میرود ابراهیم هم متعاقب او دلیر دارد
تا اینکه با تفنگ مهیا ملاقی او گشته همینکه بوی فتح بمشام غیرتش میرسد خنجر از کمر کشیده بطرف ابراهیم میرود ابراهیم نیز دستی
نموده تفنگ را بسینهٔ اشرف بسته عقده را که در دل تفنگ گره گشته بود گشوده اشرف دل خود را مانند تفنگ از غم
حیات خالی کرده و از آنجا مخدرات علیا نبات مکرمات خاقان مغفور را برداشته بقندهار میبرد و بعد از ورود ملا زعفران
جواب عریضهٔ حسین باین نحو صادر شد که بعد از آنکه شاهزادگان مکرمه را روانه نماید اسرای او رخصت خواهد یافت
و نیز از وقایع اینکه در ایام توقف رایات همایون در شیراز قریب هزار نفر افاغنه در جزین بسمت لار فرار کرده فرمان
استمالت از موقف اقبال بایشان مرقوم و مقرر شده بود که از روی اطمینان وارد دربار عزت‌نشان شوند اکثر

حکم

حکم مبارک را دست‌آویز کرده از لار الی حوالی اصفهان خرج بازیافت و هر جا دست می‌یافتند از ناخن [illegible]
سینه‌خراشان دلهای ضعیفان گشته مال ایشان را غارت میکردند و بهمین منوال از لار گذشته در حوالی
ییلاقات بختیاری بپیر محمد سلطان حاکم جاجم که مرصد آنجماعت بود برخورده چون فرمان مطاع را که حرز جنب
دوست و دشمن بود و تعویذ بازوی آشنا و بیگانه است در دست داشتند پیر محمد سلطان متعرض ایشان نگشته
آن طایفه بلحاظ جمعی که گذشته خود را بقلعجات درجزین رسانیده چون قبل از این جمعی بسرکشان درجزین تعیین شده بودند در این وقت
که این خبر معروض خدمت والا شد بتازگی فوجی را بمعاونت مأمورین و قلع و قمع محصورین روانه ساختند **ذکر بیان**
محاربه با رومیه و فتح دمدم و مراغه و تبریز بتاییدات رب العزة در حینی که صفاخانه
انتشار مرکز دایرهٔ اقبال شد خبر رسید که تیمور پاشای حاکم وان و عبدالرضا پاشای حاکم مکری باتفاق پاشایان
آن سمت در قلعهٔ میان دواب که مابین مقدم و دمدم واقع است جمعیت عظمی منعقد ساخته و تحت تازیانات
آن سمت اشتغال دارند خدیو کامکار بنه و آغروق را در همان مکان گذاشته طرف عصر از آن منزل سوار و با دلیران
خونخوار ایلغار و بیست فرسخ راه طی کرده هنگام ظهر ورود کوکبهٔ مسعود بکنار رودخانهٔ چیقتو که اردوگاه تیمور پاشای
و عسکر رومیه بود واقع شد از آنطرف رومیه نیز از فصول لشکر منصور مطلع گشته به تسویهٔ الوف و تسویهٔ
صفوف پرداخته و متهورانه پیش آمده بیدقهای گلگون افراخته همین که ازین طرف نیز الویهٔ ظفر
نهضت یافته گرد سپاه خونخوار بچشم ایشان در آمد پای ثبات و قرار از ایشان لغزیده برون تلاش
عطف عنان بجانب مراغه کرده و دلیران ظفرنشان تا فرسخ ایشان را تعاقب که جمعی کثیر از ایشان قتیل
و فوجی از معتبرین ایشان زنده دستگیر شده توپخانه و اسباب رومیه بدست آورده ولایت دمدم [illegible]
مکری و مراغه و ده‌خوارقان ضمیمهٔ ممالک محروسه گردید روز دیگر آغروق و بنه از راه معسکر ظفراثر پیوسته عساکر منصوره
سر و زنده و جسته را از نظر انور گذرانیده بتشریفات عطایا کشتند بعد از دو روز که ساحت مراغه مخیم اردوی همایون
بود بعرض رسید که جمعی از رومیه بسرکردگی تیمور پاشا بده‌خوارقان ده فرسخی مراغه بقراولی آمده‌اند موکب ظفرقرین عازم

ایجی گشته رومیه بمحض ظهور شعشعهٔ ماهچهٔ لوای جهانتاب بسمت فرار عنان تاب گشته بعد از طی یک فرسخ گرد عظیمی
که آثار فرار رومیه بود از دامنهٔ کوه سرخاب که در حوالی تبریز واقع است ارتفاع یافت حضرت ظل اللهی توپخانه را با جمعی از توپچیان
در آن مکان گذاشته خود با سپاه جرار و دلیران تیز گذار بعزم اینکه راه را بر آن گروه بگیرند از راهی که بمقصود اقرب بود
شتابان گشته معلوم شد که گرد سپاهی دو فوج است که یکی از سمت تبریز و دیگر دو فرسخ پیشتر نمایان میشدند
پس آنحضرت فوجی از دلاوران گزین را بتعاقب فوج پیشین تعیین و خود با بقیهٔ سالاران و تفنگچیان پیاده متوجه فوج دیگر
شدند مقارن آن قراولان خبر رسانیدند که فوج اول از مصطفی پاشا حاکم تبریز و ینگچری آقاسی و تیمور پاشا و سایر پاشایان است
که در اول شب از تبریز حرکت کرده رخت گریز بسته از راه صوفیان عازم فرارند و گرد ثانی از بقیهٔ عسکر رومیست که
بقدر هزار کس در تبریز جمعیت داشته بعد از فرار پاشایان ایشان نیز متعاقب سر خود گرفته میروند دلاورانی که دنبال اردو
کاروان پیش بودند سبک عنانی با پایان برق جولان خود را بآن فوج رسانیده جمعی از ایشان را عرضهٔ شمشیر خون
فشان ساختند و شیردلانی که در ظل رایات اژدها پیکر چنگ و چنگال طمع بخون فوج دوم تیز کرده بودند بدستور
بآنگروه نزدیک شده بمحض تقارب فئتین آن طایفه تمامی زنان و نسوان خود و اسرای آذربایجان که همراه داشتند
گذاشته از بیم جان خود را بدامنهٔ کوه خواجه مرجان که در سه فرسخی تبریز واقع است کشیده دلیران ظفر قرین نیز اطراف
ایشان را فرو گرفته کارفرمای سیف و سنان تیز و از بانگ جگر گداز بقلب قلب ایشان لرزه افکن و تب ریز
گشته دامن کوه خواجه مرجان را از تیغ الماس فام لعلگون ساختند سوای مقتولین که عدد ایشان فزون از حد
قیاس و تخمین بود سه هزار نفر زنده با نسوان حورپیکر و اسرای نیک منظر و غنایم موفور و اسباب محصور بتصرف درآمده
مگر معدودی از آن گروه گوی سر خود را بچوگان دست از میدان هلاک و تشویش بدر بردند هنگام شام که خسرو جهانگیر
مهر تیغ رخشان شعاع را در غلاف و از معرکهٔ سپهر ترک مصاف کرد قریهٔ سهلان در آن شب نزول جیش واقع گشت
جولانگاه خیل سپهر جاه و مقر کوکب ظفر قرین گشته توپچیان زحل هیبت و تفنگچیان مریخ صلابت جمع آوری
اسرا فرمان یافته بودند همگی را بمعتمدان سپردند که در شهر تبریز باطلاع امینان حکم اشرف الانور باولیای ایشان رسانیده

بگذارند

بگذارند و از منتقم چشم بیگانه باطالهٔ نظر دست درازی بر عفاف ایشان واقع نشود پس روز دیگر که چشمهٔ چشم سپهر جهان
لوای جهانگشا بسمت تبریز نور بخش گشت از مؤیدات اقبال آنکه رستم پاشا نامی که از رومیه عثمانیه حاکم شده
بود با فوجی باعانت مصطفی پاشا حاکم تبریز آمده در همانشب چند نفر برای ایصال خبر پیشتر روانهٔ تبریز ساخته چون
هنوز سلب لباس رومیه از خود نکرده با طایفهٔ سپاهیان مخلوط بودند و تمامی تبریزی از روح متعذر بودند لشکریان
تصور خود تبریز کرده متعرض نشدند و ایشان بار سالم از شهر فرار و رستم پاشا را از این واقعه خبردار ساخته در حینی که پاشای
مزبور پا بر رکاب گریز شده بود عسکر نصرت قرین در خارج تبریز با او دوچار و او را با جمعیت دستگیر کرده بدرگاه
خدیو کامکار آوردند از گرفتاران رومیه آنچه پاشایان و معتبرین بودند بعلاوهٔ جان بخشی مورد احسان گشته برخصت انصراف
مسرور و بقیهٔ اسرا را بعلاوهٔ کشش توپخانه مامور فرمودند و آنچه توپهای کوه بنیان و بیلاغ اژدر دهان آتش افشان را که در رومیه
رومیه بدست آمده بود روانه ساختند و با ابراهیم پاشای وزیر اعظم بتوسط گرفتاران پیغامات دوستانه متذکر
صلح و صلاح فرستادند و مقارن آن خبر خلع سلطنت سلطان احمد خان خوندگار روم و جلوس سلطان محمود خان برادرش
و قتل ابراهیم پاشای وزیر اعظم بعرض والا رسید توضیح این مقال آنکه در وقتی که تبریز و همدان در تصرف
رومیه و مصطفی پاشای سرعسکر و عبدالرحمن پاشا بود تمامی قرا و مزارع و دکاکین و قنوات آن دو ولایت از بابت
عثمانیه بمیری که باصطلاح رومیه عبارت از دیوانی باشد قرار یافته و ثانی الحال پاشایان باستدعای طایفهٔ ینگچری
و صاحبان اوجاق آنها را باذن و فرمان قیصری بآنجماعت تملیک کرده و قیمت را بمبلغهای خطیر میشد گرفته
صرف عسکر کرده بودند و بعد از تسخیر اصفهان که رضاقلیخان شاملو از جانب آنحضرت بطلب ولایات بسفارت
مامور و وارد اسلامبول شد سلطان احمد خان و ابراهیم پاشای وزیر اعظم بنابر انتشار آوازهٔ موکب حضرت ظل اللهی
راضی بقبول مصالحه و رد نمودن ولایات گشته طایفهٔ ینگچری و رؤسای اوجاق که ریشهٔ تصرف در کل زمین آن دو
ولایت محکم کرده بودند بنوعیکه غیر از دهرهٔ تیغ بیدریغ نهال توقع از آن سرزمین بر نمیکندند بدعوی برخواسته گفتند که در کل
ولایت را بما میفروشید و یکی بعجم رد مینهید اگر متعلق به میری میبود قبض آنمعنی نمیکردیم چه جای آنکه زر داده

خریده باشیم اگر شرعا خون و مال و عرض و دیر عجم مباح نبود چرا محرک سفر عجم و باعث سفک دماء مابین الاقوام شده
آشوب خوابیده را بیدار و جهان آرمیده فتنه زار ساختند و اگر مباح بود چرا در انجام استرداد دو ولایت باشید
در مابین قیل و قال مانع انجام کار بودند تا اینکه آوازهٔ قلع اساس دولت افغانی و اعلای لوای نادری
بجانب آذربایجان انتشار یافته بقیة السیفی که از نهاوند و همدان رخت مجروحی امان کشیده بقیه بولایت
وارد آن حدود و کیفیت حال را مذکور محضر ساختند پاشا و وزیر اعظم از بیم قوی دستی پشت یاری
برای بستن اقوال رجال سایر بعزم سفر آذربایجان وارد اسکودار گشته قبل از ورود کوکبهٔ قیصری با همگنان بالاتفاق نام
دلاکی که در زمرهٔ اوجاق ینگچری بود پاکی ناپاکی و استرهٔ بی باکی را بسنگ شرارت تیز کرده تیغ بر روی خلیفهٔ اسلام
کشید و این را صلاح نامیده یعنی در استنبول احداث فتنه کرده جمعی عظیم در معرکهٔ آفت در آورده
پاشا و وزیر اعظم ناچار برای تسکین نایرهٔ شر نعش والد دن بتوسن عزیمت سفر زده باستنبول برگشته
و چاره جوی دفع آن فتنه گشته چنین کوشش بی اثر بود پاشا برای استرضای ارباب فساد در ضمن تقلید دلاک مذکور نهار
شده خفیه هلاک نموده و بالای عراده انداخته بیرون فرستاد **نظم** چنین است آیین گردنده دهر که گه لطف بود
پای پیلدار و نه قهر • نه پرورد کس را که آخر نکشت • که در مهر نرم است و در کین درشت • با وصف همینی آن طایفه
ترک ازدحام و رفع هجوم غوغای عام نکرده سلطان احمد خان را از خلع و افسر سلطنت را زیب تارک سلطان
محمود خان برادر او ساختند القصه شهر تبریز که در دست رومیان پامال جنود عدوان شده بود
پنج روز مقر الویهٔ فیروز گشت و عزیمت تسخیر نخجوان و ایروان در خاطر خدیو کشورستان تصمیم یافته عقاب
رایت نصرت اثر در جناح نهضت بال و پر گشود که مقارن آن در غرهٔ ماه صفر چاپار از جانب شاهزاده
رضاقلی میرزا رسید و خبر آمدن افاغنهٔ هرات بر ارض اقدس و وقایع آن سمت را بعرض مقدس رسانید
سبب انصراف موکب همایون بجانب خراسان گردید **در بیان آمدن افاغنهٔ هرات بر سر ارض**
اقدس و شکست یافتن ابراهیم خان سابقا در ذکر واقعات هرات سمت گذارش یافت

که قبل از وقوع

که قبل از وقوع محاربه با الله یارخان و افاغنهٔ ابدالی مجددا ایالت هرات را با الله یارخان افغان مفوض و مسلم
داشتند و عطف عنان عزیمت فرموده و قبل از نهضت رایات منصوره بجانب عراق و الوز باچیان حسینعلی خان
غلجائی که در قندهار استقرار داشت چون چهرهٔ دستبرد این دولت را دیده میدانست که خمیرمایهٔ فساد ایران
میرویس پدر محمود برادر او شده اند قبل از طی این سفر بوقت کار او خواهد بود با طایفهٔ ابدالی از در سازگاری درآمده
ایشان را بمخالفت ترغیب و دلجمعیت را دوستکی او موثر افتاده هوس تاخت ارض اقدس از ضمیر
ایشان سر بر زده اما الله یارخان بنابر انتشار اخبار فتوحات متواتره از روی عاقبت اندیشی دست بر دامن کلانه
پا از جادهٔ پیمان منحرف نمیساخت با چه جماعت ابدالی از او سرگران گشته در جزو کس طلب ذو الفقار خان بن
حاکم فراه فرستاده اند و او نیز بقصد خلاف از غلاف برآمده وارد ناحیهٔ هرات و الله یارخان از در بیعت
درآمده در فرقه در میان افغان بهم رسید سه ماه بدینمنوال نایرهٔ آشوب و جدال اشتعال داشت تا اینکه ذوالفقار خان
غالب آمده در سیم ماه شوال سنه هزار و صد و چهل و دو ۱۱۴۲ داخل شهر و الله یارخان با کوچ و اتباع خود روانهٔ قلعهٔ
مارو چاق گردید پس طایفهٔ افاغنه از حقوق عنایت ظل اللهی چشم پوشیده و در نقض عهد کوشیده
ذوالفقار خان از حکومت هشیار و بعزم تاخت ارض اقدس اعلای لوای اقتدار کرده الله یارخان
نیز کوچ و منسوبان خود را در قلعهٔ مارو چاق گذاشته با مودود قلیخان چپقتای حاکم سرخس و بعضی از حکام او یماقیه
که باو اتفاق داشتند سه روز پیشتر از ورود افاغنه وارد ارض اقدس گردیده اند و از جانب ظهیر الدوله ابراهیم خان
شرایط اکرام و مراعات تمام نسبت بایشان بعمل آمده از آنجا که ضمیر منیر حضرت ظل اللهی آیینهٔ صورت نمای
احکام قضا و قدر بمقتضای هوشیارمندی نادیده و ناشنیده از اسرار ضمایر با خبر بود یقین میدانستند
که آن فرقهٔ عهدشکن در وقت رفع حاصل آهنگ تاخت خراسان خواهند کرد قبل از تسخیر اصفهان فوجی
از جنود مسعود را از موکب نصرت نشان روانهٔ خراسان و از همدان نیز بنحویکه سبق ذکر یافت باقرخان
بغایری را برای جمع آوری سه هزار نفر از تفنگچیان نواحی استراباد و توابع فرستاده مقرر داشتند که در حین ضرورت

بمعسکر ابراهیم‌خان بپیوندد و با ابراهیم‌خان نیز فرمان والا بنفاذ اقتران یافت که غلّهٔ وافر و ذخیرهٔ بیشمار
در مشهد مقدّس انبار کرده بعد از ورود دشمن بنا را بقلعه‌داری گذاشته از معارضه اعراض نماید. امّا ذوالفقارخان
با هشت هزار نفر از افاغنه آمده در زاویهٔ خواجه ربیع بار نزول گشوده آغاز تاخت و تاز نهاده ابراهیم‌خان خبر ورود
ایشان را بعرض نرسانیده پانزده روز هر روز پشت بدیوار قلعه داده کرّ و فرّی می‌کرد در هنگامیکه ستیغ مغفر کوکبه
معروض سدّهٔ جلال گشته مجدّداً در باب منع جنگ میدان تأکیدات بلیغه بعمل آمده اعلام شد که بدستور
از روی حزم و بیداری مشغول قلعه‌داری باشند انشاءالله تعالی عنقریب رومیّه تبریز را از آن مملکت بیرون کرده خود را بآن طایفه
کم فرصت میرسانیم و مقارن وصول این جواب باقرخان نیز با چریک و تفنگچیان بیرونی وارد ارض اقدس گشته
قبل از چند روز با وجودیکه از اوج سماء خاطر ظلّ الهی در باب امر جدال و قتال مکرّر خطاب یا ابراهیم
اعرض عن هذا نازل شده میبود نشد که کلام ودیعه آنحضرت مظهر آیات و ما ینطق عن الهوی
است تحریک جمعی از هواخواهان مغرور و تیزعنانی توسن طبع غیور سپاه منصور را برداشته و از دو سه روزه
مأمور گشته در سمت کوه سنگین با کوکبهٔ رنگین رایت جنگ افراخته افاغنه نیز به رزم پرداخته در اثنای گیر و دار
باقرخان که سرکردهٔ تفنگچیان پیاده بود زخمدار گشت فوجی از پیادگان که نوآموز راه و رسم جنگ بوده دل از دست داده
روی برتافتند ابراهیم‌خان با چند نفر اسب برانگیخته که ایشان را از راه گریز برگردانند تفنگچیان که در پس هنگام
ستیز و آویز گرم کوه بوده حرکت ابراهیم‌خان را محمول بر فرار دانسته رشتهٔ جنگ را از کف میدادند و لشکریان نیز ضبط
عنان خودداری نکرده روی بشهر هزیمت میگذاردند و در آن روز سوارهٔ بسیار از مرکب هستی پیاده گردیده و جمعی
پیادگان خورد ریج و قشوات افکنده در ماتم خود لباس آبی پوشیدند ابراهیم‌خان در مشهد مقدس تحصّن جست
و این وقعه در یازدهم ماه محرّم سنهٔ ۱۱۴۳ هزار و صد و چهل و سه هجری در سمت صحرای علم دشت و زرگران مشهد مقدس اتفاق
افتاده بعد از ظهور این سانحهٔ حیرت‌انگیز چون ابراهیم‌خان از خجالت حالت عرضه نداشت شاهزاده رضاقلی میرزا
رتبه تبلیغ بوساطت چاپار معروض خدمت خدیو کامکار گشت چون حضرت شاه طهماسب مکرّر بر زبان جاری ساخت

که موافق عهدنامه انتظام کار عراق و آذربایجان بر ذمّهٔ اولیای دولت شاهی و جناب نادر را مملکت علیحده است
و ما را که کشورگشائی ایشان کار روا و احتیاج نیست لهذا حضرت ظلّ الهی امر خدمت آن را باهتمام و تهیهٔ سران را
پست عهد هرات لازم دانسته بتدبیر تدبیر ایشان مصمّم گشته مصحوب چاپار سریع السیر شاهزاده را اعلام که
در حصار را استوار و پشت بر دیوار اطمینان داده رخنه در بنیان ثبات و قرار ندهند که بعنایات پروردگار با دلیران
نصرت شعار مانند چابک سوار چرخ گیتی نورد از ابلق مهر و ماه شب و روز در سبه مرحله پیما گشته بر وقت خصم بدکردار
میرسیم پس بیستون بیگ افشار را بایالت تبریز و خطاب خانی و سرداری آذربایجان سربلند و جمیع غنایم و اسباب
ذخایر رومیّه را که در قلعهٔ تبریز مانده بود صد هزار تومان بیشتر شد با رعیت و امر والا صادر شد که جمعی از ایلات افشار
و مقدّم و دیگر طوایف را کوچانیده در تبریز یکی و شش هزار نفر جوان کاری را در سلک ملازمت منسلک سازد و حکومت هر یک
از ولایات آذربایجان را بحکّام کاردان تفویض و مقرّر فرمودند که ولایات را متعلّق بحضرت شاه طهماسب دانسته در خدمتگذاری
آن آستان بجان و بجنان کوشند و در آن سفر فرخنده اثر ایلاتی را از فارس و عراق و آذربایجان کوچانیده اسب و الاغ
و خرجی داده بخراسان فرستاده بوده و عدّت ایشان به پنجاه و شصت هزار خانوار میرسید از آنجمله دوازده هزار خانوار از ایلات افشار
و از آنجمله [illegible] هزار قرقلو بود شرف اهلیّت با آنحضرت داشته شد و چون میاب و کوبکان بنوعی که سبق ذکر یافت یورت
قدیم آنحضرت و مسکن طایفهٔ قرقلو بود و جمعی از آن طایفه کوچیده با آنحضرت در ارض اقدس سکنی اختیار نموده بعوض آن شش هزار
از قرقلوی جدیدی در میاب جا و تتمّهٔ افشار را در کلات جا داده و چهار هزار خانوار دیگر از ترکمانیه و اکراد و بختیاری
و سایر ایلات متفرّقه و طوایف مختلفه بدستور آنها را تدارک دیده در باقی ممالک خراسان متوطّن و مسکن داده مکان ییلاق
و قشلاق جهت هر یک معیّن گشتند

در بیان انصراف موکب ظفر نشان از آذربایجان بجانب خراسان بعزم تنبیه افغان

بعد از قبض و بسط امور و بست و گشاد کار نزدیک و دور آتغوق را گذاشته بایلغار تا اذن عرصهٔ دغا
بجانب خراسان ایلغار عزیمت بدون مکث و درنگ وارد قزل اوزن گشته و در آنجا چاپار از ارض اقدس وارد و خبر
رسید که بعد از وقعهٔ ابراهیم‌خان افاغنه گفته بوده که حال مرتکب این کار بی‌مآل شده شمشیر عداوت بر روی ایشان کشیده

کشیدیم دسته این را که بیرون میکند و هنگامیکه خدیو گردون مقام عطف عنان بانصوب نهضه بمقام اشتغام در آورد
چه جواب خواهیم داد پس بشرار نمیزی شرارت دود از نهاد قرا و مزارع و خرمنهای محصولات و توابع شهر برآورده نوعی نایره بیداد
افروخته‌اند که نزدیک شد که شراره آتش آشوب و شر خرمن ماه و دسته سنبله و انبار کهکشان و خوشه پروین بالا در مزارع سپهر
چرخ برین درگیرد بهمه جهت سی دیگر روز در حوالی ارض اقدس بنکث عهد مکث که مراتع و مزارع را علفه تیغ بیداد حشند
و بدار ظهور کمال بغی و فساد روانه هرات شد آنحضرت از استماع این خبر ترک ایلغار که در شانزدهم ماه صفر وارد قزوین
و آنچه قشون عراق و فرقهای مختلفه بود سوای خراسان تمامی را بمصحوب محمدخان ترکمان بتجدید رخصت طهماسب فرستاد که در ارد
امر و نهی آن دولت پرو کار سر بخط اطاعت نهاده ایشان اقتدار کنند و در آنجا خبر رسید که ابراهیم پاشای وزیر اعظم قیصر
از مقدمه افناد استنبول محمد آقا نامی ایلچی از جانب سلطان احمد خان پادشاه دنچا روم برسم سفارت بطلب صلح روانه خدمت
نموده مقصود او اینکه باین تقریب احوال اوضاع حضرت ظل اللهی را ملاحظه نماید و خیال آنحضرت مطلع شود امر و لا بعد وقوع
پیوست که محمد آقای مزبور را بعد از ورود تبریز روانه خراسان نمایند و سرکردگان افاغنه در دره جزین می بودند با روی در جزین
اصفهان درآمده بشفاعت اسحق سلطان افغان که در ایام استیلای اشرف حاکم یزد و بکار استیصال از روی نیاز پا نهاده
عاجز نواز آورده بود جبهه سای سده سعادت قرین گشته و سه روز در آن مکان نزهت آیین مقر کوکبه عز و تمکین گشته از آنجا — مورد عفو و الطاف گشته‌اند
طهران وارد دیوان کیف و چون ترکمانیه یموت ساکن دشت قپچاق و همیشه طریق تمرد و نفاق مسلوک و ترکمانیه گوکلان
که در حدود گرایلی ساکن اند شده در تقدیم خدمت و دادن قزلباش همدان بنحویکه سبق ذکر یافت رسم فرمانبری متروک
میداشتند از منزل مزبور تجدید منازل کرده چهار هزار نفر از دلیران جلادت نشان را از راه بسطام روانه و موکب جهان گشا
از راه مازندران شقه گشای اعلام ظفر فرجام و متعهد شده که در روز یازدهم ربیع الاول موکب والا از یورش میدان
چهار فرسخی استراباد بر سر یموت و ایشان از دهنه گرایلی بر سر گوکلان چپاول انداخته که تحت هر دو طایفه در یکروز
اتفاق افتاده از اجتماع خبر یکدیگر نتوانند رزند پس کوکبه منصور صبح روز موعود از آب اترک عبور و مکان
مشهور بصارم قرار گاه عقاب نسرین شکار لوای ظفر التوا گشته در آنجا معلوم شد که آن طایفه بتوسط ترکمان آغزیچه که در میان کاله
مطارد

دریالکرند

دریکنی دارند از توجه رایات اقبال آگاهی یافته بسمت خیوق و جماعه گوکلان بطرف الاداغ و سملقان فرار
نموده‌اند پس معاودت باستراباد که فرامین ساطعه مؤکده بعموم سرحدات خراسان نوشته که راه معامله را
بترکمانیه مقطوع و ایشان را از گرفتن ذخیره ممنوع سازند و در غره شهر ربیع الثانی از آب جرجان گذشته از کنار
دشت و حدود مایه و سملقان روانه خراسان و در محال قراباغ من اعمال گرایلی جمعی از متمردین و رؤسای گوکلان
از در عجز درآمده و لوازم خدمت آنحضرت و مستدعی عفو و تقصیر و متعهد دادن یورغه مال گشتند مسئول آن طایفه
قرین قبول و فرمان همایون صادر شد که خانواری و یورغه مال را متعاقب روانه خراسان نمایند پس عساکر ظفر مآثر را
فوج فوج مرخص فرمودند که روانه دیار و اوطان خود گشته در پنجم دلو بعزم سفر هرات در ارض اقدس حاضر شوند و در آن
مکان از جانب اللهیار خان افغان که در ارض اقدس میبود عریضه مشعر بر التماس ابراهیم خان برادر مرحمت نشان
رسید و جواب او را از کمین عزت برین نهج صادر یافت **شرح فرمان که باللهیار خان افغان در باب**
عفو تقصیر ابراهیم خان قلمی گردید آنکه عالیجاه اللهیار خان بداند که شرحیکه در خصوص اخوی ابراهیم خان عرض و استدعا
نموده بود که چون مشارالیه از بیطالعی خود شرمنده و از وقوع شکست که از قضای آسمانی بود شکسته دل و افکنده است
من بعد باین قلم از در نیاز درآمدیم و بشرمساری و خجلت روزگار خود که ارباب غیرت و حمیت را بدترین آزارهاست
و در گذاریم بر آلیها مخفی و مستور نخواهد بود که طالبان نام و ننگ در معارک جنگ کوشش و کوشش بقدر امکان در کار است
اما بعد از آنکه چهره شاهد فتح از پس پرده غیب جلوه ظهور نکند موجب ملال آن طایفه که بقبض و بسط جهان معنی
کاری و در تقدیرات الهی اختیاری ندارند نخواهد بود زیرا که بمضمون صدق مقرون کریمه وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ — کشایش
ابواب فتح و ظفر منوط بتاییدات حضرت داور است نه بزور پنجه سعی بشر و با وصف این معنی کسانیکه فی الحقیقه
از غیرت بهره دارند بنیزه و سنان اعدا سینه سپر میسازند اما بطعنه پردازی نیزه خط کلک امثال و اقران
تن در نمیدهند و بتیغ تیز دشمن سرکش گردن تسلیم مینهند بخونکاری خامه عصای پدر و برادر را رضی نمیگردند
حرف شدار کشنده تر از سیف قاتل و روی ترشش را تلخ تر از زهر هلاهل میدانند **فرد** درد زخم تیغ کین و نامکه منزه

کاتش بگرمی عرق انفعال ریخت ازصدور چنین امری مالاعم الحیات در شکنجهٔ خجالت و گرفتار قید ملالت بوده
حمات را برحیات ترجیح میشمارند چنانچه اظهر من الشمس است که سپاه زرین لوای مهر بعد از آنکه ازمهرگرد
سپهر با تیغ کشیده روبهزیمت میگذارد از رنگ زردی سر بر زمین فرو میبرد و هر وقت که رایت جهانگشا
از مرکز نقطهٔ نصف النهار منحرف میسازد از فرط شرمساری آفتاب عمر خود را قرین زوال می بیند هرچند
اگر بنابر معانی مذکوره ملامت بر ایشان راجع نمیباشد که چرا از دشمن شکست یافته‌اند ولی نمی توان گفت که چرا با استماع اینهمه
سرزنش بر خود روا داشته و از تیغ شیر روتافته ولیکن سخن در این است که با وصف اینکه مکرر از جانب مادر با جنگ
روبرو گشته ممنوع و از لوح ضمیر خاطر الهام مظاهر خطاب یا ابراهیم اعرض عن هذا زورا مسموع شده باز
برخلاف مأمول مصدر اینگونه جهل و فضول گشته بایست به رهنمونی عقل طریق مصلحت پوید و یا را رضای خاطر
مادر با برق ارشاد جوید درین صورت که سالک طریق جهل را برین و تابع مدلول آیهٔ کریمهٔ وهدیناه النجدین
نگشته طعن و توبیخ را سزاوار و شایستهٔ رنجش و آزار میباشد حال چون آن ایلچی در مقام شفاعت والتماس
درآمده بحسب التماس ایلچی این دفعه از قلمرو آزار درگذشت و بهمان دستور بر آن توپخانه بقرار ادرار موروث
حشیم در بیان ورود کوکبهٔ مسعود بمشهد مقدس و صادرات ایام توقف ارض اقدس
چون حضرت ظل الهی منازل نزهت مراحل را بسان آفتاب و ماه جهانتاب برسم ایلغار و شبگیر بهم پیوسته
در آخر ماه ربیع الثانی صبحگاهان که تاجدار اقلیم چهارم و سریر آرای این بلند بنا طارم از مغرب جانب مغرب اطراف
یافته از دروازهٔ افق قدم بشهر بند نیلی حصار سپهر گذاشت خسرو فلک سروری بسطوت بهرامی و فر
غضنفری وارد ارض فیض مدار و در عمارات جنت سرشت چارباغ مانند روح در قالب عنصری قرار گرفته
و چون در آن اوقات حادثهٔ شکست براهای مردم آن دیار راه یافته هنوز در ماتم کشتگان خویش بر اوتار
سینهٔ ریش بمضراب ناخن چنگ زن و از جور افغان بفریاد ناله و افغان در گوش روئین فلک خروش
افکن بوده و دل کوچکان حاق نمای دل را از سختگان سینه جیب بندی بمنصه از لالهای داغ طرح چراغان کشیدند

وبرای کری

دبدبهٔ کری هنگامه از سوز جگر آتشبازیها بر می انگیختند موشک آه آشناکان هرشب باسمان میرفت و کلاغ زن
دل شرربار ایشان در هر طرف از آتش غم خروش برمیکشیده‌اند صدای کوس و نقاره را که آلت سور و سرور بود
از آئین غیرت دور دانسته در روز ورود اهالی شهر را از نواختن نقاره شادیانه و آئین بندی ممنوع داشتند
و بهمان توپهای رعد آواز دبدبهٔ جهانگیری و طنطنهٔ ورود را بمسامع دوست و دشمن رسانیدند بعد از سه روز که سفرکشان از رنج راه
آسایش گزین شدند نخست بملاحظهٔ سان افشاریه و ایلاتی که از فارس و عراق و آذربایجان فرستاده بود
پرداخته جمعی از جوانان نامی ایشان را برسم ملازمت منتخب ساخته فارسان فروسیت پیشه و چابکسواران قدرت
اندیشه برای تعلیم فنون سپاهیگری بر ایشان گماشته با آئینی که ترک سیه مست چشم خوبان و مژگان خنجر گذار
دیدهٔ فتان مهوشان با کمان سیه تور ابرو و تیر دلدوز مژگان قلب شکنی و قیقاج اندازی کمند بمشق و تعلیم پرداخته
در اندک روزی هر یک در فنون سالاری رستم یلی و در خونخواری فرزند رشید چرخ و جلاد اجل شدند فرد لشکر از کار فرماروی
دستی در میان باشد بناخن سنگ را آئینه سیما میتوان کردن بیت و چون سفر هرات در خاطر آنحضرت تصمیم داشت
الله یار خان ابدالی که تا آن زمان در ارض اقدس مهمان و نواله خوار خوان احسان میبود مستدعی آن شد
که رفته در ماروچاق توقف و مشغول دلالت افاغنه بهمه باز در سفر هرات با دراک ملازمت پردازد لهذا اورا
بمقصود درفرو خلاع فاخره و خنجر مرصع و عطایای خاص اختصاص داده مرخص و روانه ماروچاق ساختند و چون بنحوی که
مرقوم کلک بیان شد که اول اوزبکیان گوکلان در قراباغ محال گرایلی بخدمت آنحضرت آمده اظهار ایلیت و تعهد
کرده که دویست خانوار برسم یورته مال بمشهد مقدس آورده سکنی دهند و چون در انجام این امر تاخیر بظهور رسید
امر والا صادر شد که قشون استرآباد به بهانهٔ سفر هرات آمده در تحویل توقف و منتظر صدور امر آنحضرت باشند
و حضرت تشریف دربار از رسم شهر جمادی الاخری با قلیلی از خاصان جریده و سبکبار بعزم هشتپه الطایفه روانه و مقارن
ورود موکب والا کنخوشان ترکمانیه نیز بامتثال فرمان وارد گشته بحضرت ظل الهی عطف عنان نموده بارض اقدس
فرستاده و از جماعت خانوار معهوده را بارض اقدس سکنی داده متعهد گشتند که جمعی از جوانان سپاهی ایلی مزبور را در سفر

هرات حاضر سازد چون بنهجی که مذکور شد که حضرت شاه طهماسب درّهٔ صدف سلطنت و شهریاری فاطمه سلطان بیگم
خواهر قدسیه حضور را نامزد بهین نتیجهٔ ازدواج عناصر و اجرام و مهین فرزند مادر لیالی و ایام شاهزادهٔ رضاقلی میرزا ساخته بود
درین وقت که کوکب کوکبهٔ مقدس به بیت الشرف ارض اقدس تحویل نموده ارقام مطاع صادر شد که تمامی امرا و حکام
و سران سپاه نصرت فرجام و عظمای حشم انجم احتشام در بزم ارم نظم سور و محفل عیش و سرور حاضر گشته پیش کارگزاران
بدیع طراز و نگاربندان صنایع پرداز در مقام فرمان پذیری دست و بازوی هنرمندی پروری به بستن آذین در ارگ
رونق عمارات چهارباغ رشک نمونهٔ هشت بهشت و با آذین بندی و طرح چراغان رشک چرخ مینو سرشت گشتند
و در روز جمعه دهم شهر رجب المرجب در حینی که قبهٔ خضرا در آراستگی رشک چتر طاوس بود و بسیط غبرا از فرش
بخشش خجلت افزای حجلهٔ عروس آفتاب خداوند بیت بود و قمر کدخدای خانه و زهرهٔ زهرا سرود آرای حجلهٔ حقه
مجلس طوی با هزاران فر و زینت ترتیب یافته دو هزار دست خلعت گران بها در آن روز ببر گردکان سپاه
و امیران بارگاه و بندگان دربار و چاکران جان نثار ازین خانه نوازش عنایت یافته بر دوش هر یک مانند کوه
خلاع خارای سنگین بستان شاخ گل حله پوش اثواب بوته دار رنگین گردیده کنان عرصهٔ خاک بساط انبساط
در شوخ چشمان افلاک پای کوب سرور برقص بر خواستند تا یکهفته برین جشن و چراغان و آیین بندی و دلهای
خلایق از مواید گوناگون لذت اثر و از انواع کامیابی و خورسندی گشته این هفته را هر هفت شاه ایام و گلگونه حاصل
شهور و اعوام میشمردند و در شب جمعه هفدهم ماه مزبور قران سعدین و اتصال نیّرین واقع شده آن عمارات دلنشین از زیب و
وجود مسعود آن اختر برج سعادت رشک بیت الشرف آفتاب کعبه و بعد از سرانجام کار طوی برسم سیر و شکار جانب
ابیورد و کلات که مسکن اصلی آنحضرت بود توجه فرموده بجناح مرحمت سایه گستر فرق آمال سکنهٔ آن دیار که حسرت کش دیدار
فایض الانوار بودند گشتند و چون ترکمانیهٔ خارزم اکثر اوقات آمده در اطراف که منتهای معمورهٔ سرحدات ابیورد است
احشام و بجوران ابیورد اطالهٔ دست تطاول و اضرار میگشودند اگرچه ابراهیم خان بموجب حکم والا با جمعیت موفور
در خبوشان درون متوقف و به تنبیه آن طایفه مأمور بود اما چون عزم بلند و همت آسمان پیوند آنحضرت هرگز توقع امداد از کسی نداشت

دکارد

دکار را بامید برادر و چاکر نگذاشته لهذا ظهیر الدوله را با ابیورد احضار و در پنجم ماه شعبان با فوجی از فدویان جان نثار
ایلغار و چهار پنج فرسخ راه در سه روز طی کرده در محال درّه جز و طرق بر سر وقت آنگروه رسیده رجال ایشان را
عرصهٔ شمشیر و زنان و عورات ایشان اسیر گشته و نهب اموال و اسیر و احراق یورت و مساکن آن طایفه بر وجه اکمل بعمل آمد
و ابراهیم خان نیز از آنجا مأمور به تنبیه ترکمانیهٔ تکه که سر از خط کش گشته آن طایفهٔ سرکش را بدستیاری سعی دلیران گردن فراز کو
کام بخشیده روی توجه بجانب ارض اقدس نهاد و بتقاضای صورت نگار شرح حال که حسین غلجائی در حین توجه رایات
منصور بطرف آذربایجان افاغنهٔ هرات را که با این دولت والا عهد بند کرده بسته بود بتحریص بی لعنت بنوعی سلسله جنبان
فساد میشد درین وقت که خبر عزیمت موکب همایون بجانب هرات رعب افکن دلهای نزدیک و دور گردید الله یار خان افغان
کس نزد حسین فرستاده بمفاد الغریق یتشبث بکل حشیش از او استمداد حسین مزبور نیز با گروه انبوه بعزم
اعانت ابدالی وارد سبزوار شد که شاید بیاری یکدیگر از دم تیغ تیموری طالع فولاد پیکر خدیو جهان پرور که جوهر وانزلنا
الحدید فیه بأس شدید از زبان پیدا و تصور آن در عالم وهم چاک افکن قلوب اعادی است رخت بوادی
نجات کشیده بساحل رها بر سیلاب و شاخ کمند بر آفتاب بندند بعد از ورود بسبزوار میثاق اتحاد از طرفین
صورت استحکام یافته حسین استخلاص اسرا را خود وسیلهٔ اعتذار ساخته عریضهٔ استکانت آمیز مشعر بر استدعای
رخصت اولاد و منسوبان محمود نگاشته کلک نیازمندی ساخته مصحوب ملا زعفران معتمد خود و اسحق سلطان ناصری حاکم
سابق یزد که از جملهٔ آزاد کردهای عفو خدیوانه بود روانه خدمت والا نمود و مسئول او درجهٔ قبول یافته تمامی اسرای
او را که ذکور و اناث چهارده نفر بودند تسلیم فرستادگان مزبور کرده ایشان را با نیل مرام و حصول کام باز گردانید
و حسین نیز دو نفر مخدرات سرادق صفویه را که در شبستان استار و حجاب استتار داشت با ملا زعفران روانه
درگاه سپهر رواق ساخته و صرفه در جنگ و صلاح در مکث و درنگ ندیده از فراه عازم قندهار گردید اما با وصف مشاهدهٔ
این نوع لطف و قدرت که بایست مادام حیات سر از ربقهٔ صداقت نه پیچد باز فساد باطن را ظاهر کرده
در سه هزار نفر از غلجائی بسرکردگی سیدال با عاشا افاغنهٔ هرات فرستاده حضرت ظل اللهی بعد از وصول خبر

معتمدی تعیین کرده، آن دو اختر برج عفاف را از همراهان با خواجه سرا و اعزاز باصفهان روان کرده بحرم سرای شاهی رسانیدند در بیان

افرازی قامت لوای خجسته رقم در مضمار وقایع شکوه ذیل موافق هزار و صد و چهل و سه هجری و حرکت موکب فیروزی بنیاد بجانب هرات

روز چهارشنبه چهارم ماه فرخنده فرجام صیام که نیر اعظم بعزم تسخیر شهر بند حمل رایت استعلا افراشته سفر کشان شهرستان
ربیع را که از رنج یساق دی در سر راه‌های جوبار و رواهای باغ و گلزار قشلاق داشتند موسم حرکت معین در رسید
و فراشان نوروز نامیه اطراف چمن و فضای هامون را از جوش لاله و ریحان بسر پرده‌های رنگین و خیام گلگون برافراشتند
دلاوران صنوبر و دلیران قیه شمشاد و عرعر باساز و برگ تمام به معسکر خدیو بهار در آمدند و افواج فاخته و قمری طوق بندگی قاآن
ربیع را بگردن گرفتند سبزه دشنه و خنجر و سبزه که سپر برداشت و شمشیر و چشمه سار از موج زره در بر و درخت از شکوفه
کلاه خود بر سر کرد و غنچه زرد بهشت راه پشنه بر یغماگران زمستان بست و هجوم سپاه شکوفه و لاله زار شاخ برکشان شاخسار دی را
شکست بزم خسروانی ترتیب یافته قامت دلیران آراسته خلاع زرتاری گوناگون و جیب و دامان امالت را از زر سرخ
و سفید مالامال و مشحون گشته ابرار اقتضای مجلس جشن و سرود و ایام عیش و حبور روز یکشنبه یازدهم آن شهر سعادت فرجام
با فر فریدونی و کوکبه کیکاوسی ارض اقدس فیض انتساب و در منزل طرق نصب خیام زرین قباب کرده دیری نه
که چند روزه از خونخواری دشمن چون دهان روزه دار لب فرو بسته بعد آن روز را عید خود دانسته از لذت خون آشامی
کام جستند و دلاوران تشنه بخون خصم شد خشم و بخوردن مال غنیمت گرسنه چشم بجهه شمشیر کج را بر سرهای شغال
انگاشته چهار روزه از گنجینه دهان رزم سنگ شده ابرار قصاصی موکب ظفر فرجام بوچیکام مع حمال جام بنه و اغروق را منزل
گذاشته موافق داب سپاهیگری و روبه رزم گستری معین چرخچی و قراول و ترتیب تیپ و هراول و تسویه منقلای
و فوج مهه لشکر محشر حشر را سه قول مقرر کرده و برای هر قول ساقه و سول و طرح و کمین از زیر کندرن رایج و ترین
و تفنگچیان مریخ آیین و توپخانه و زنبورکخانه را جداگانه تعیین و با ذوقه شش روزه از راه رباط قوسان آغاز نورد
وادی کین شدند و فوجی از مقدمه الجیش و گروهی از لشکر پرجوش و طیش از رباط مزبور چپاول [illegible] بشتش ترکمانان و غوریان
در آنجا تمامی احمال بمعرض نهب و یغما در آمده قلعجی که در سر راه واقع بود به محض حرکت بمفتاح اراده دلیران مفتوح گشت

مقدمه ظفر و فتوح
ورود

و روز چهارم شوال المکرم مکان موسوم بنقره سه فرسخی هرات مقر رویین تنان زرین کمر و آهن جانان فولاد پیکر
گردید و دیده خصم از حدود چار آیینه که تا زن ستیزه جو از نشش جهه روی مرگ با معاینه دید و بعد از سه روز با فوجی از جنگجویان
نصرت طراز و دلیران کینه پرداز در حوالی شهر رایت افراز و رزم ساز گشته ذوالفقار خان نیز برای اظهار جوهر جلادت از قلعه
برآمده آن روز دلاوران نصرت شان با وسعت حوصله تا عرصه تنگ نزدیک باغات شهر با طایفه هنگامه آرای عرصه جنگ گشتند
حوالی شام که طرفین دست از ضرب و پا از مضمار طعن و ضرب کشیده برگشتند سید ال علیجای با جمعی کثیر از سواره و پیاده
بعزم شبیخون نهر سنگ بسته تا در باردوی همایون پیوسته بود جای مقصود داشته از میان آن نهر چون مایه دنباله رو لشکر ظفر اثر کهیه جوش
بحر خروش را از پرده داری ظلمت لیل و تنها جمع کوه لشکر و خیل دیده شناسای بسته گشته در حینی که آن پیچیان جهیب
و توپچیان کیوان نهیب دست از ضبط صفوف و نظم ترتیب تیپ و الوف باز داشته اکثری در منازل خویش آسایش
گزین و جمعی هنوز در خانه زین بودند که لاگیرو دفعتاً در کنار اردو بصدای شلیک تفنگ حلقه کوب در جنگ شدند از اتفاقات
برجی در سر نهر بحکم خدیو مهر چهر احداث یافته بود آنحضرت ابرار قصاصی باردوی فیروزی شمیمی با سطوت بهرامی و جلوه ضرغامی
برای تفرج ارد با آن برج بلند اساس برآمده بوجه صلابت نمود از آنجا بر برج اسد حشمند مقارن آن نیز افاغنه از میان نهر
با فتیله‌های سوزان مانند خیل نجوم از رود کهکشان ظاهر شده جمعی از ایشان احاطه برج کرده آغاز خیرگی کردند خدیو
شیردل که زهره شیر فلک در برج سپهر از مهابتش آب میشد با هشت نفر از غلامان تفنگچی که در آن زمان در موقف
خدمت حاضر بودند بمدافعه پرداخته از بوارق تیغ و تفنگ آن برج خاکی را به برج آتشی مبدل ساختند دلیران خصم افکن
و بهادران قلب شکن نیز در عسکر ظفر اثر پیاده دست بشمشیر بران تیره روز زنان در آویخته از جوی تیغ آبدار آب
بر آتش آن فتنه ریخته جمعی از ایشان را از منزل هستی دور ساختند روز دیگر طرفین مستعد قتال و مهیای جدال گشته
رایت ظفر با شوکت و فر بجانب تخت سفر قد برافراخت و غریو نای و کوس و لوله و خروش در خم چرخ
زنبورکس انداختند سوارها و پیاده افغان سقف جسته برای از جنگ مانند چنگ نغمه زیر و بم در نشیب و فراز
کوه تخت سفر انداخته آنحضرت با گروهی از تفنگچیان کیوان شکوه متوجه سر کوه گشته بجنگ در پیوستند بعد از آنکه از آب

لوای توقف

خوشگوار حزن اعدا اطفای نایرهٔ حرارت و تسکین شرر شرارت شد سپاهی آهنگ مراجعت کردند و نوبت دیگر که طرفین
هوا صاف و آیینهٔ خورشید شفاف بود طرفین عزم مصاف کردند چرخ آشوب طلعت بقشنهٔ لشکری سبقت گزین
گشته طرح شورش افگند ابر پلنگ بغریدن آمد و رعد کوس حرب را فرو کوفت و برق با آتش افروزی نایره
شرار از جا بر جست و آسمان گلولهٔ تگرگ فرو ریخت و باران آغاز تیره باران نمود جانبین لاعلاج تشنه کام بمقر و مقام خود
بازگشتند بعد از چند روز افاغنه ذوالفقار خان که همیشه اسب خودسری در زیر پا و توسن جلادت را بار بیمادر داشتند
خود را در تنگنای زبونی دیده نزدیک شد که جا به جان بر تن درند و عهد و پیمان را در میان خود موکد بحشمه محمد گفته بایمان
اینده تا جان در تن و رمق در بدن دارند بکشش و کوشش پردازند که شاید گوی از میدان توانند ربود روز دیگر
که شام سیه درون ریح و سنان ثواقب کواکب را از رنگ ظلمت محو و تیغ خورشید را از کاسهٔ سر صبح
صیقل داده ذوالفقار خان نظر بعهد دوشینه با گروه افغان یکدل و یکزبان بهیات مجموعی برون آمده قلعهٔ
سلیمان را که نزدیک معسکر ظفر نشان بود تصرف و در آن مکان توقف کردند که هر روزه از آنجا آهنگ آرای جدال شوند
دلاوران از این طرف نیز خدیو کشور سروری با فر و فیروزی صف آرای عرصهٔ دلاوری گشته اولا تفنگچیان پیاده از دو جانب
در برابر یکدیگر زانو بر زمین و پهلو بر جلادت شیر عرین زدند تا سه ساعت ابر بلا قطره ریز و برق صاعقهٔ اجل انگیز
بود و بسیاری از دلاوران از زخمهای پهلو شگاف پهلو تهی نمیکردند تا اینکه بتاییدات الهی پای ثبات دشمن
از پیش بررفته پس نشست سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ بظهور پیوست الکا یکه تازان عرصهٔ دفاع
جلو ریز بر قلب آن طایفه دفاحمله ور گشتند جمعی کثیر از افغان عرضهٔ سیف و سنان و بقیه ره نورد طریق فرار
و خذلان گشته توپخانه و نقارخانهٔ ایشان بدست آمده دو روز آنمکان نصرت اندوز مقر کوکبهٔ فیروز گشته
هر روزه دلیران جنگ نیوش فرح مزید وَعَدَكُمُ اللّٰهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا و لَهُمْ مَا يَشَاؤُ
نَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ با دهر عزیمت را بجانب اطراف انداخته دویست و پنجصد هزار گوسفند سوای از زیر
دواب و اموال بحیطهٔ اکتساب درآوردند و آن جماعه از قلعه بر آمده پشت بحصار آغاز رزم سازی کرده از جانب

دلاوران

دلاوران سهمگین بخدنگ جانسوز دلنوازی و بنوک سنان سرافرازی می یافتند و روزی نمی گذشت که نیزه خطی دلاوران
چون خطوط اشعهٔ مهر تابان از سر ارز تنگها فلک جاه نمی گذرانید و شبی نمی شد که صولت بهادران مانند جالی را بسر الغیل
با دست و پنجه پرخون سر سرکشی بنظر انور نمیرسانید و از جمله وقایع آنکه الله یارخان که سابقا از ارض اقدس اجلهٔ منت
آنحضرت مرخص و روانهٔ ماروچاق شده بود در منزل مزبور جمعی از اردو یماقیه بادغیسات و ماروچاق بهم آورده باردوی
همایون پیوست و همچنین محمد سلطان مروی از منزل مذکور با سه هزار نفر لشکر خون خوار بتاخت تابع فراه مامور گشته
بعد از ورود بانجا با مصطفی نام ابدالی حاکم قلعهٔ خاش جنگ کرده حاکم مزبور را با جمعی از افاغنه مقتول و سر او را
با گرفتاران لذعای حضور والا و قلعجات خاش و کده را بحوزهٔ تصرف درآورده و چون همت گیتی گشا مقصور بر آن بود
که اطراف اربعه هرات محصور و جنود منصور شوند و در بیست و سیم شهر شوال ده هزار نفر از سپاه نصرت قرین با سرکرد
کارآگاهان رزم دیده با توپخانه و اسباب سپاه داری بجرگه سنگ محلی نقره مامور و چون رود هرات طغیان داشت
از سمت زنگان و کبوتر خان که گذرگاهش نسبت بسایر جاها بهتر بود عازم پل مالان گشتند و هنگامی که محل موسوم
بره نو محل نزول اردوی نصرت نشان گردید که افواج قاهره از جنگ میان ره بر گشتن دیگر افغان گشته تصور جهادچیان
لشکر ظفر اثر کرده دلیرانه از قلعه برآمده به پشتبانی دیوار بست قریهٔ شیماباک که حصن عاره بود آمادهٔ جنگ شدند حضرت
ظل اللهی که مشتاق چنین روزی میبود فی الفور سرور بر را مربع و بمغفر لطف خدای یگانه آراسته مرکب
گردون خرام را سوار و تهیهٔ کارزار گشته تفنگچیان پیاده و توپخانه را با قول همایون از پیشرو بمقابله فرستادند
که آن طایفه را مشغول جنگ نمایند و آنحضرت با فوجی از دلاوران اژدر در و دلیران غضنفر فر که بضرب یک آویز جوزا را از جگر
و با برق سیف و سنان تیر خرمن عمر خشک و تر را توده خاکستر می ساختند از پشت سر آنگروه در آمده نایرهٔ اعصار
فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ مشتعل ساخت و از طرف دیگر رمح و سنان نایب طعن دراز کرده بخطاب هَلْ
تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ نوازش پرداختند آن طایفه چون بقهر خدای یگانه از دو طرف
خود را در چارسنجهٔ بلا دیدند آهنگ فرار کوه شیر شکار زدن که تا آن زمان از تعاقب افغان قلاده منع بر گردن داشتند

ما بین ایشان و ... فاصل ...
... کردند جابل ...
توپ و تفنگ ... دم نقیه

باشره آنحضرت سر از سلسلهٔ خودداری کشیده از دو طرف چنگ و چنگال دلیری بازیره بگشتن و بستن و دریدن
و شکستن پرداختند جمعی از افغان را از دم شمشیر آتشبار از سر گذشته بگردن رسید فوجی را از نهرهای عمیق گذران
رسیده از سر گذشت سه هزار نفر متجاوز با جمعی از رود در خاک و آب سر بباد فنا داده علم و نقارخانهٔ ایشان
بدست آمد پس خدیو فلک جناب مظفر و کامیاب بجانب منزل عنان تاب گشته اسب و سلاح مقتولین را بدلیران
و نقد هستی گرفتاران را بمالک نیران عطا فرمودند و از احسن الاتفاقات اینکه چون جمعی از قشون بیات از لشکر نقره
بضابطهٔ مقرره در اطراف رودخانه بقراولی اقدام داشته اثر از بیم آن کرده که بر فلک اثیر گرد می رسید استنباط فرار
الطایفه کرده از صفحهٔ دشت سرنوشت کاران فرقه به روزگار را که کلک قضا بخط غبار نوشته بود در پای قشون
سر را از هراب رود گذشته با آهنگ رود چنگ جنگ زیر و بم تا پای حصارات هرات مخالف نوازی آغاز کرده بمضراب شمشیر
زخمه زن چارتار پیکر عنصر ایشان گشته از روز دیگر که خسرو فیروز جنگ خورشید خاوری با کوکبهٔ تیغ اختر را با آهنگ
سر بریدن مقتضیات این روز نیلی فام گردون آنحضرت عازم پل مالان گشته در چاشتگاه روز در قریه ناگهان که در کنار پل
واقع بود نصب خیام اقامت کرده بحکم داور خرم برجهای متین را بر اطراف اردوی ظفر قرین که برج سپهر آیین
میسود و هر یک از سرداران و سرداران لشکر در سمت خود خندق و مورچل ترتیب داده جهان نوی در عرصهٔ
خاک بنیاد نهادند و بفاصلهٔ ده یوم که هشتم ذی قعدة الحرام باشد دلاورخان تایمنی که بحکومت ادبه و شغلان
دعور و سخر ربندی داشت با سه هزار نفر از تایمنی و داود یماقیه وارد معسکر فیروزی اثر و از نوازشات خدیو بنده پرور
بهره ور گشت **و از غرایب امور اینکه** در همان ایام روزی که خدیو کامکار طرف عصر از سواری هرات حرکت
کرده بغته برآمده در میان خیمهٔ همیون اسلحهٔ حرب از خود کنده بعزم تفرج جانب شهر بکوشک بلندی که بحکم والا
ساخته بود برآمده بر همان زمان توپچیان افغان خیمهٔ مبارک را بنظر در آورده توپی انداختند که گلولهٔ آتش عقب چادر را
شکافته و جایی که مسند والا انداخته میشد در کنار فرش بر زمین آمده یک ذرع پیشتر در خاک نشست و دهانا
گذشتن این نوع خطر که از وقایع عجیبه است جز سپرداری حفظ حضرت داور و قوت اقبال صاحبقران

عضنفر

عضنفر فرجام دیگر نداشت و چون بنجو یکه قرزد کلک بیان گذشت که سمت غربی هرات و عبارت از نیزل
نقره باشد مقر دلیران آهن قبا و جانب جنوب شهر که سمت پل مالان بود مضرب خیام فلک فرسا شده
طرف شرقی شهر خالی بود لهذا در چهارم ذیقعده فوجی از دلیران لشکر ظفر اثر با توپخانه و تدارکات شایان مامور گشتند
که از آب هرات عبور در محاذات راه کرخ در جانب شرقی شهر لوای توقف افراخته راه عبور و مرور بر افاغنه مسدود
سازند روزی که مامورین عازم سمت شرقی بغته حضرت ظل اللهی از مستقر جلال و عساکر غربی متوجه شهر گشتند
که افاغنه بسمت شرقی نتوانند پرداخت و مامورین از روی اطمینان خاطر در مکان مقرر مقام و مقر و برج و سنگر
برای خود توانند ساخت معهذا سیدال با فوجی از افاغنه غلجایی و ابدالی از در جلادت در آمده سر راه بر ایشان
گرفته جنگ درپیوست دلیران میمنه و میسره و سرکردگان قلب و طرح با قدام توکل بمدافعه اقدام کرده الطایفه را شکست
فاحش داده سرو زنده بسیاری بدست آوردند لهذا چند روز چون محل توقف اردوی شرقی از قلعه دور بود
آنحضرت همت بتغییر آن مکان گماشته شب یکشنبه دوازدهم شهر ذی حجة الحرام با جمعی از خواص عزیمت آن طرف
کرده روز دیگر به هنگام صبح که لشکر نجوم از معسکر فلک عزم کوچ و سلطان زرین کلاه مهر با رایت گیتی فروز از سنگر
شرقی آغاز طلوع و خروج کرده از نبی اردو راه حرکت داده متوجه قریهٔ اردو خان که یکفرسخی شهر است گشتند
افاغنهٔ بی باک بازمانند خاشاک که سر را بر آتش تابناک گیرند به هیأت مجموعی از باب ممانعت در آمده
یکه تازان طرح بکمک دلاوران شتافته تا کوچه بند شهر تعاقب کرده جمعی را هلاک و جمعی از سرکردگان نامی را
اسیر و خم فتراک حشم ساختند و دواب بسیار بدست آورده و لشکر نصرت نصیب بضابطه و ترتیب در کمال آراستگی و زیب
با غنیمت و کسب آمده قریهٔ اردو خان را مقر و آنحضرت عطف عزیمت بمستقر ظفر کرده **و دیگر از وقایع**
متنوعهٔ آن ایام اینکه در شب نزدهم ذی حجة الحرام سه هزار نفر از دلاوران نصرت نشان آنحضرت بتاخت میمند و چکچکتو من اعمال
بلخ روانه و مامورین بموجب فرمان آن نواحی را غارت و جمعی از اشرار اوزبکیه که در آن سمت مظهر آثار شرارت
بوده غرض تیغ تیز حشم ساخته با اسیر موفور و غنایم نامحصور وارد معسکر گشتند سرکردگان پیرایه پوش خلاع خورشید شعاع

وبهر باب الطاف الوان احسان و اصطناع شدند و هم در آن اوان محمد بیک مروی که سابقا از دربار گردون مدار بحکم
همیون نزد عبدالله خان حاکم بلوچستان رفته بود که او را از آن طرف بر سر قندهار پا ورد و مراجعت و خبر گذشته
شدن عبدالله خان را بعرض والا رسانید توضیح اینمقال آنکه عبدالله خان بعد از وصول خطاب مستطاب خدیو
فلک جناب بدعوت اِنّی عَبدُ الله آتانِیَ الکِتابُ لب ادب گشوده از تاج تارک مباهات
حشمه و بتدارک سفر قندهار پرداخت در خلال آنحال فیمابین او و خدایار عباسی حاکم سند محاربه واقع شد
در آغاز اشتعال نوایر حرب گلوله بر عبدالله خان خورده از پا در آمد بلوچیه چنین دیده بر سر سرداران ایشان این قضیه آمد
روی از معرکه حرب بر تافته و امیر محبت و امیر امتیاز ولدان عبدالله خان عریضه مشعر بر سنوح اینواقعه نوشته
مصحوب بنی عم خود و برفاقت مؤمن بیک فرستادند و از موقف اعلا نیز فرمان ایالت بلوچستان باسم
امیر محبت که ولد اکبر عبدالله خان بود اصدار یافت الیه و هر یک از اولاد عبدالله خان را باسبال خلاع و اسباب
نفیسه و نقدات بیشمار امیدوار داشته

در بیان مقدمات دار الوفاء فراه و کیفیت محصوری آن

بنحویکه سابقا ایمای بآن شده بود که محمد سلطان مروی از لشکر نقره باحشمت توابع فراه مأمور گردید بعد از فتح قندهار
مصطفی ابدالی و ضبط قلعه خاش و کده در همانجا توقف داشت ثانیا اماموردی بیک سارولیلو نایب الایالة
کرمان با حاکم سیستان و قشون کرمان و سیستان باتفاق محمد سلطان بمحاصره و تسخیر فراه مأمور و مقرر شد و ظهیر الدوله
ابراهیم خان با قشون سرحدات خراسان از راه طبس گیلکی عازم فراه گشته بعد از ورود او تمامی سرکردگان
حسب الصلاح او بتقدیم لوازم خدمت اقدام نمایند در حین آمدن اماموردی بیک جمعی از قشون او بموجب فرمان اقدس
بتاخت گرشک و دست من اعمال و توابع قندهار معین گشته مأمورین بقلعه ... مستولی و اهل قلعه را
قتل و غارت کرده مقارن آن جمعی از افاغنه غلیجی از جانب حسین خان بسرکردگی یار دخان نام یاپچه که در ایام استیلای
افغان حاکم لار و بندر عباس بود بمدافعه برخاسته صید شیر شکار دلاوران گشتند و مأمورین با اسیر و غنیمت بسیار برگشته با اماموردی
بیک ملحق و در کاخ سنگ که بتاخت نواحی فراه ... شدند اما مقارن ورود ابراهیم خان بکده طبس خبر فرار ترکمانیه گوکلان

از سفر

از سفر خیر اثر بسمع علیه رسیده ابراهیم خان برونق فرمان آمدن خود را موقوف و عنان بعزم پیش این
معطوف داشت توضیح اینمقال آنکه چون در حین توقف موکب همایون در ارض اقدس
اردبیکیان گوکلان متعهد دادن جمعی ملازم گشته درین اوان ملازمان مزبور را بنحو تعهد بسرکردگی ... فرستاده بعد از
ورود بحدود اعراین باعتبار انتشار اخبار متوحش الطبیعه ایقاد نایره شرارت و در اسباب رعایای
آنمحال غارت کرده عنان عزیمت بر تافتند بنابر وصول این خبر ابراهیم خان بمعاودت مأمور و فوج دیگر
از لشکر نصرت اثر بسرکردگی اسمعیل سلطان خزیمه و علیقلی بیک ساری ولیلو باعانت اماموردی بیک مأمور
گشته فرمان والا بعز نفاذ پیوست که اماموردی بیک تا ورود سرکردگان سپاه عثمانی که جلو جلادت را
از جانب قلعه کشیده دارند اما اماموردی بیک برخلاف حکم والا انتظار ورود سرکردگان نکشیده بر اظهار
شجاعت در بیست و هشتم شهر ذیحجه الحرام سنه ... از سرکاران تبق پیش برده ده نو را که تا قلعه فراه یک فرسخ و نیم مسافت
دارد لشکرگاه کرده نزول و در روز ورود ایشان بلشکر ده نو علیمردان برادر ذوالفقار خان ابدالی که در فراه محبوس بود با افاغنه
فراه در حوالی شیرکوه و فراه رود سر راه بر ایشان گرفته محمد سلطان با لشکری که از قشون کرمان در معرکه مقتول
شدند افاغنه جری شده روز دوم و سیم در اثنای گیر و دار سرکردگان جدید و عساکریکه از معسکر همایون
مأمور شده بودند بر وقت جنگ رسیدند و بپایداری و ثبات قدم پنجه تاب طاقت و توان افاغنه
برگشته ایشان را شکست فاحش داده پانصد نفر از ایشان را بقتل و جمعی را زنده دستگیر کرده بقیه تاب
قلعه فراه فرار کردند اماموردی بیک بسبب بیخبری که لشکر را تغییر داده بسوء حزم و تدبیر او دو سه نفر سرکرده معتبر گشته
شدند از نیابت کرمان و سرکردگی لشکر معزول و باقی سرکردگان و دلاوران در ازای این فتح بعنایات
مشمول گشتند و بعد از ورود موکب والا بمنزل ناکهان که رؤسای اردیماقیه سعادت یاب تقبیل دربار سپهر
بنیان شدند ایشان را بسرکردگی اسمعیل خان ولد ابراهیم خان استاجلو با فوجی از افواج قاهره مأمور
بمحاصره ... اعزاز و بفاصله چند جمعی را بسرکردگی سردار سلطان قراچورلو بعزم دستبرد ... ولایات ... نامزد داشته

تا ... معامله پیش آورده در روز سیم

مامورین شب در خانه قلعه حیران و در کمین کین نشسته هنگام سفیده صبح جهان افروز معدودی جلوه گر میدان ظهور و بروز گشته افاغنه قلعه نیز بسیاهی انجمع قلیل چشم بخت سیاه کرده بی باکانه از قلعه اسب جلادت برانگیختند رزمجویان عالم کین از کمین کین در آمده تیغ در ایشان نهاده سر و زنده بسیار و دواب و اغنام بیشمار بدست آوردند روز شنبه هفدهم محرم سنه هزار و صد و چهل و چهار ۱۱۴۴ باز افاغنه با ذوالفقار خان تجدید عهد کهنه که تا رمق از جان ایشان باقیست در کشش و کوشش کوشند پس در و بام قلعه را مانند چشم بصیرت خود بسته با جمعیت تمام از رودخانه هرات عبور و با قراولان آغاز شر و شور کردند حضرت ظل الهی از فراز منظری که برای تماشای فضای شهر و دشت ترتیب یافته بود بعادت هر روز مشغول نظاره بودند که بر برنائی دیده ادراک فهم [illegible] کرده قبل از آنکه قراولان خبر رسانند بر مرکب اقبال سوار و با افواج خونخوار عازم کارزار شده فوجی از جانب شرقی بر سر ایشان تعیین و خود با جمعی از پشت روی با آن طایفه اسب انداخته سر و زنده موفور از ایشان بدست آمده تتمه از فرط اضطراب خود را بآب زده جمعی [illegible] در آب کشته و ذوالفقار نیز در رودخانه از اسب غلطیده به شیردستی طالع مدد رفیق شد اما اسب سواری او با زین یراق بدست آمد و همچنین یکدفعه نیز چون نمک زیاده بر سایر ماکولات در هرات نایاب بود در ظلمت شب فوجی از آن طایفه نمک ناشناس برای تحصیل نمک بسمت کرخ رفته بودند بحکم والا فوجی به تنبیه آن طایفه نمک گیر پرداخته شمشیر زهرآگون تلخی شور از جان شیرین ایشان برانگیخته هر روزه دست قضا برین نمط از پرویزن چرخ شور چشم نمک بر چشم آن گروه میریخت تا اینکه زمان محاصره چهار ماه امتداد یافت سیدال که از جانب حسین غلجایی با فوجی باعانت ابدالی آمده بود چون اکثری از لشکر ایشان در محاربات عرضه تیغ فنا و بقیه از فقدان قوت گرفتار جوع و عطش شده در شب غره صفر جای مفر از شهر در آمده روانه ولایت گرمسیر گردیدند افاغنه چون پای بخت را سست و اسباب شکست را درست دیدند چند نفر از روسای ابدالی را از الهیار خان که در خدمت آنحضرت میبود روان کردند تا بتوسط شفاعت او مستدعی بنای کار هرات و متعهد دادن خانواری جمعی از اردوی ابدالی گشتند هر چند که عنقای بلند پرواز همت آنحضرت جز در قله قاف تسخیر آن ملک دلپذیر نشیمن نمیکرد

اما بنا بر

اما بنا بر صلاح وقت و استمزاج کار آن طایفه بحسب ظاهر از در بخت گیری و ابا در آمدند ابدالی روانه نمودن فرستادگان ایشان چون الهیار خان نیز در آنروز از اردوی همایون روانه فراه گردیدند مظنون افاغنه آن شد که حسین از قندهار به اعانت ایشان می آید که باعث رفتن الهیار خان شده لهذا از نقد خود یکی را پیغام دادند که افاغنه برای تحقیق این خبر کس روانه فراه کنند بعد از رسیدن خبر بمقتضای وقت عمل خواهند نمود این حرکت مردود جنبان نایره غضب آنحضرت گردیده فرمان والا صادر یافت که مقاطعه این امر حواله شمشیر شریعت من بعد افاغنه از آمدن ممنوع بوده در مخالفت و قلعه داری کوشند بروزیکه هندوی تیره روی شب از انجم و کوکب سنگ فتنه را از دامن فرو ریخت و آفتاب زرد گوش بعد از تیغ کشیدن بر دامن چرخ نیلی آویخت از پنج دروازه هرات از هر دروازه چند نفر از سرکردگان ابدالی وارد اردوی معلی و متعهد انجام امر مقرر و مستدعی صدور منشور امان و نیاز مند تفویض ایالت هرات به الهیار خان شدند دو باره این تمنا پیرایه [illegible] گشته الهیار خان بایالت هرات سرافراز و فرمان همایون بالا زیب فرق افتخار و امتیاز گشته با سرکردگان در بیست و هفتم ماه مذکور روانه هرات شد بعد از سه روز الهیار خان با سیصد نفر از عظمای پنج دروازه و روسای صاحب نام دلاوران وارد اردوی ظفر اثر و پیشکشهای لایق معروض پیشگاه نظر حشمت و بر طبق عرض آن جماعت مقرر شد که ذوالفقار خان با برادرش احمد خان مرخص بوده روانه فراه و اقامت گزین زاویه اعتزال گردند الهیار خان با سرکردگان رخصت انصراف بقلعه یافت عصر روز دیگر افاغنه قلعه یابوخان افغان را فرستاده عرض کردند که چهل هزار نفر از غلجایی بمدد ابدالی فراه می آید از موقف اقدس مرخص باشند که اولا به تنبیه غلجایی پردازند چون این حرف و تلخ دروغ [illegible] و عاری از فروغ و یاوه آوری از لاف و حیله وری بود سیدال پیغام کردند که آن دولت که بی طلب [illegible] برسیده راه خانه و خود بر در آمده غلجایی و ابدالی هر دو بیکدیگر از ارتباط صوری و معنوی دارند ایشان با هم اتفاق کرده با سپاه نصرت پناه در معرکه کین خود آزمایی نمایند و از توقف در محاله بروی هم کشیدند [illegible] که دلیران بازم مستعد چپاول گشته نهال نیزه و سنان را که در آن چند روز بانتظار بهار سازکاری در حدیقه

ظفر جنگ لب و تشنه کام مانده بود از جویبار خون خصم سیراب سازد الله یار خان با سرکردگان از شنیدن این خبر
آشفته حال گشته باز از روی نیاز بدرگاه خدیو دشمن نواز آمده چون الطاف بی غور مانند آفتاب بر زمستان و سحاب
تابستان اعتبار بهره عبد الغنی را با بعضی از سرکردگان مامور بتوقف در اردوی همیون و الله یار خان
رخصت معاودت بشهر یافت در دوم ربیع الاول عریضه از جانب سرکردگان مامور اسفزار رسید مبنی بر اینکه
ذوالفقار خان بعد از ورود اسفزار با سیدال که از وقت فرار در آنجا توقف داشت افاغنه اسفزار را کوچانیده
روانه فراه خشه چون این معنی از دلایل واضحه نفاق بود یوسف سرکرده با دیگرانی را با یکنفر از چاکران دربار
روانه قلعه خشه بالله یار خان و سایر سرکردگان تهدیدات وحشت انگیز و پیغامات دهشت آمیز فرستاده از
فرستادگان بازگشته خبر رسانیدند که افاغنه بالله یار خان بطغیان همداستان گشته در مقام سرکشی بر پا شدند
پس عبد الغنی را با چند نفر از سرکردگان که در اردوی همیون بود بحبس نظر خشه باقی سرکردگان را که
از موده جهد مرکب لجه تهند مداد سیاه چال افکنده بیکقلم خط بطلان بر اوراق سازکاری کشیدند و یوسف
مزبور چون دوباره صداقت ورزیده بود از حکم اُقْتُلُوا یُوسُفَ اَوِ اطْرَحُوهُ اَرْضًا مصون مانده رخصت
معاودت یافت ذکر بیان سرکشی و طغیان و محاربه الله یار خان چون الله یار خان بسر داری
حصانت حصار و بخت رویه متانت دیوار کار خود را در نفاق و دورویی یکرو کرده دست امید خود را
از حبل المتین امید دولت پایدار گسیخت و بمرمت بروج و استحکام بندها پرداخته رنگ ستیزه روی ریخت و در سیزدهم
ربیع الاول فوجی از رزم کوشان نفاق پیشه را در شب سیاه بسمت قلعه سفید فرستاد و آن طایفه از تیغ شیر دلیران
روی خود را سرخ یافتند مجددا جمعی را از طرف بار عنیس روان کرد و ایشان نیز بار رفته لب بر باز آمدند و همچنین موسی
دزنگی با جمعیتی کامل شب از حوالی چشمه قرنقی بتاخت بار عنیسات رفته فی الفور بامر والا جمعی بتعاقب او
مامور و کوکبه والا با فوجی از بهادران جرار که هر یک در قبض روح ثانی عزرائیل بودند عازم محل موسوم بجیر اندیمعر
چپا و چلپیان ابو گشته افاغنه نیز بهیأت مجموعی از قلعه بیرون آمده پیادگان ایشان از جانب کوه و دیوارها از پشت دیوار

بست

بست تا یکساعتی شب آغاز جنگ کرده شب تار را بستاره ریزی گلوله نمونه روز قیامت و بشهب
شعله تفنگ و زنبورک سطح زمین را قرینه چرخ نیلا فام ساختند و آن شب را خدیو فیروز روزگار در بهانمکان که
پهناور و وسیع بود بروز رسانیده صبحگاهان باز الله یار خان آمده در بندرگاه شیر شکاران از خیره سری دست
جلادت گشوده پای قرار فشرده از ضرب دست دلاوران سرکوب بلیغ یافته راه گریز سپرد و در آنجا عرض رسید
که دلاوران که مامور بتعاقب لجه با آن طایفه برخورده از شعله تابناک سیف لامع که بر نصرت دلیران بر ما منیت
قاطع بسیاری از افاغنه سایه نشین دیوار عدم و با هدف فنا همدم شدند پس آنحضرت عطف عنان بسمت
دولت فرموده و نیز یکدفعه خاک عرصه سیاوشان را بر فشانی تیغ روین تن همچون خون سیاوش رنگین و بار دوش
زمین را از خیل کشتگان سنگین ساختند و یکبار هم الله یار خان در سمت کوزران در جنب هرات رود
با خورد و بزرگ قلعه هنگامه آرای عرصه کارزار گشته کوکبه والا بمقابله پرداخته از باغستان صفوف خصم باغی
بر دستی توپچیان آتشین دم گلهای آتشین دم بدم بر می دمید و در لب آب رود از دهان زنبورک زبانهای آتشین
بر زبانها میرسید تفنگچیان قدرانداز در بازار بیع و شرای جان از نرخ زخمهای کاری بیشمار از خزانه ناوک بر یکدیگر
میشمردند و دلیران یکه تاز حرف هستی اعدا را از روزنامچه ایام بگزلک تیغ جانستان میستردند هنگام [illegible]
که صولت قلعه داری سپهر یعنی مهر زرین چهر از معرکه سپهر شکست طرفین عازم جا و مقام خویش گردیدند و همچنین هر روز
اگرسنه چشمان دیار قحطی در راه تحصیل آذوقه از خوردن زخم سیف و سنان از جان سیر گشتند و با وصف
آنکه هر طرف که از گریبان حصار سر بر میکردند تیغ مغفر شکاف دلیران در سر زنش ایشان سر موی خودداری و نیزه
بهادران کوتاهی در دل آزاری نمیکردند از شدت جوع در دل شبها بر آمده برای خوشه پروین در میان [illegible] نخشند
و برای مشت کاه کاو بخرمن کهکشان می بستند و بیاد ماست مهتاب می لیسیدند و بشوق شیر از پستان بشیر
صبح چشم سفید میکردند و لقمه گلوله را که از دهان توپ بیرون می جست بجان و دل خو می کردند و در عوض
ماکول نیش تیغ و سنان را نوش جان کرده زخم کاری می خوردند و روز را بشام و شب را بصبح نمیرسید که بیرون

وچهل نیزه بر سر معروض عرصهٔ حضور میشد و اسیر و مال و غنیمت زیاده از حد و حصر عرصهٔ خدمت آنحضرت گشت

چون کوچ و متعلقان الله یارخان در مارو چاق می‌بود حضرت ظل اللهی جمعی را با حکام بادغیسات بمحاصرهٔ قلعهٔ مارو چاق

مامور و حشم ساختند ماموران قلعه را تصرف و کوچ کسان او را بدست آوردند **در بیان جنگ سمت کبوترخان**

و وقوع فتح نمایان بتایید حضرت سبحان در بیست و یکم شهر ربیع الثانی بتارک جمعی از افاغنه را هوای بلندپروازی

بر افراشته بسمت کبوترخان بال پرواز گشادند از حسن اتفاقات آنشب جمعی از شاهبازان اوج شکار

شکاری بقراولی آنسمت مامور گشته بهم ضربی مانند شیشه و حجر و پنبه و شرر ملاقی یکدیگر شده از آن گروه بمطموره عدم

توطن و بقیه بویرانه حصاری که در نزدیک قریه گزران بود تحصن جسته دلیران نیز باحاطهٔ آنمکان پرداخته و حشم ساختند هنگام فجر

که خسرو زرین افسر چهر پا بر رکاب اشهب تیزگام سپهر گذاشت قهرمان جهان از سر قهر و کین با دلاوران

ظفرقرین متوجه آنجا گشته الله یارخان نیز از قلعه برآمده فوجی از تفنگچیان گزین را بمدد محصورین تعیین که آن طایفه همه جا

در شش بروش رزم ساز تحریک عصای موسی اعجاز رزم تنگ گشت اشاره والا بمدلول فانفلق البحر فکان کل

فرق کالطود العظیم کوچه دادند تا آن طایفه داخل حصار گشته با زن خود پیوستند پس آنحضرت سوران خون

خوار و دلاوران نیزه گذار را دسته دسته کرده و هر دسته را در سر راه ایشان بیک سمتی تعیین و تفنگچیان چالاک و دلیران

بی باک را در محاذات راه بازداشتند افاغنه بلا لحظه درنگ پشت به پشت داده مانند موج از پی یکدیگر روان

و چون رسیدند کوه یاران عرصه کین بجانب قلعه شتابان گشته چون شش بحر خروش نیز بغوی و جال

بینهما الموج فکان من المغرقین بظهور آورده و جمعی کثیر از افغان غریق لجهٔ فنا گشته و از آب سنان یک نیزه

دار از سر ایشان گذشته و جمعی هم بقید اسار گرفتار گشت روز دیگر حضار مسیر مثال آراسته عبدالغنی

و با فرکهکان افغان را که در اردوی فلک مثال بود بمحل اقدس بار داده هنوز آفتاب یکنیزه بلند نگشته بود

که هزار و سیصد نیزه سر بر سر نیزه بلند کرده بسرکهکان مورد عطایا و نوال و رؤس افغان سر بزیر افکنده غریق بحر

خجالت و انفعال گردیدند **در بیان تسخیر دار السلطنه هرات و انجام کار افاغنه** بلا وقوع

درویش خان ... و دلاوران ... و آمدن فرونزو ... گذشته و ... هر ... تسه ... بعد هم

این فتح

این فتح دلاویز در همان روز طرف شام خبر رسید که افاغنه قلعهٔ اوبه را تصرف کرده و اسمعیل خان استاجلو را

که از استغراز مامور باستحفاظ آنجا شده بود با میرزا ابراهیم کلانتر شش است که در آنوقت بحکومت غوریان

سرافرازی داشت و رفقای ایشان بقتل رسانیده اند تفصیل این اجمال آنکه چون فارسی زبانان اوبه در جزو با افاغنه

دست از دو در شرارت همراز بوده اسمعیل خان با رفقا بتحقیق احوال ایشان مامور گشته با علام کلانتر اوبه دو هزار نفر

افغان لشکر کرده که شیدم و شرف سلطان و ایاز نام از هرات عازم اوبه و شب در خارج قلعه کمین کرده هنگام

صبح که دریچهٔ مهر انور مفتوح و دروازهٔ قلعه گشاده شد افاغنه از کمینگاه بیرون آمده قلعه را تصرف و اسمعیل خان

و رفقای او را بقتل رسانیده و چون قلعه بذخیره وافر بود بنابران بنا را بقلعه داری گذاشتند پس حضرت ظل اللهی جمعی را

بمحاصرهٔ قلعهٔ مزبور تعیین و فیمابین مقاتله واقع گشته شیدم و ایاز با جمعی بقتل رسیدند و نیز در خلال این احوال

گرفتاری درویش علی خان هزاره بعرض والا رسید مقدمهٔ این مقال آنکه قبل از ورود موکب اقدس بحدود هرات

چون درویش علی خان بنابر مجاورت با افاغنه چند بار از جبهه سای درگاه آسمان جاه سر باز زده دلاورخان تایمنی از زعفران

خراسان با جمعی بتنبیه او مامور گشته ماموران یورش برده قلعه تمران را که مسکن او بود تصرف و او را دستگیر و حشم

بدرگاه معلی فرستادند مومی الیه در روز ورود در روب دولتسرا که بوسگاه سرکشان بود بتیغ شیرکهان تسلیم نموده

درویش را از خجلت بارگران سرکشی پرداخت و در اواخر رجب المرجب الله یارخان شیخ الاسلام افاغنه را

با سعادت نام معتمد خود روانه دربار عظمت مدار ساخته تعهد نمود که هرگاه افاغنه را که در قلعهٔ اوبه محصور سپاه منصور اند

با کوچ او که در اردوی معلی باشد مرخص کنند بدون عذر و غدر جبهه سای آستان آسمان قدر خواهد شد لهذا

آنحضرت نیز این مسئول پذیرای قبول و وسایط مامور بتوقف گشته فرمان والا در باب رخصت کوچ الله یارخان

در طلاق اسیران محصورین اوبه عز صدار یافت الله یارخان قبل از حصول کام و نیل مرام شیوهٔ مردی را کناره گذاشته

زن خود را هلاک ساخت و خود باز سر پی شرم را بر کشیده و رایت مخالفت بر افراخته در چهار دهم ماه مزبور

که آنحضرت با فوجی بسمت کارزارگاه توجه فرموده بودند از آنجاهل و غرور با آواز بلند آوای بگوش دلیران غیور رسانیده

ما چون ظفر در کارزار با معرکه جنگ شتافت و جام عمر بسیاری از افاغنه فتنه جوی از جویبار شمشیر آبدار شکست و
باقی و حکومت سلطان قوقلزایی در حین ایالت هرات با الله‌یارخان مفوض میشد برتبه وکالت اعتبار یافته
با الله‌یارخان بقلعه … تشریف ازین آستان تافته منشأ غرور و استکبار الله‌یارخان شده بود در اثنای فرار گرفتار
حقوق عنایات خدیو … گشته چون محافظت یکدروازه از جانب الله‌یارخان بطایفه قوقلزایی مخصوص بود
متعهد گشت که هرگاه از تقصیر او اغماض شود طایفه مزبوره دروازه را برروی گماشتگان این دولت خواهند گشود
و برای امتحان این ادعا در شب شنبه بیستم رجب امان قوقلزایی که از جمله اعاظم افغان و چندی قبل ازین از الله‌یارخان
روگردان و دخیل … امان دولت ابدبنیان گشته بود از خدمت اقدس مستدعی تقدیم اینخدمت گشته
روانه شد الله‌یارخان دریافت که حمزه کی مبادرت از در منع و جدال درآمده امان در اثنای محاربه بقتل رسید
بعد از ظهور این واقعه حمزه نیز بحکم فرمان قهرمان جهان تیغ قصاص امان از عقب امان شتافت پس در هر طرفی
از اطراف شرقی و جنوبی و شمالی هرات نزدیک بقلعه بتارک قلعه بلند اساس بنیاد نهاده از هر سنگری
فوجی از دلیران از قلعه‌جات مزبوره مأمور و مقرر فرمودند که بشدت محاصره کار را بر قلعگیان تنگ و غلات ایشان را
منحصر … توپ و تفنگ … زنند بعد از چند روز که آنجماعت دیگر مفری و … مقام اطاعت مقری ندیدند
از باب استیمان درآمده مستدعی رخصت الله‌یارخان و عفو زلات و متعهد استدراک تلافی مافات شدند
پس در غره ماه مبارک صیام که باشاره ابروی هلال خدیو بیهمال شمشیر دلیران لب از خون آشامی فرو بست
و لوای … اقبال … نصر من الله و فتح قریب برخواسته گرد فتنه فرونشست نوای بخشش آویزه گوش
… گشته … کیوان صلابت برای ضبط دروب و تخلیه قلعه تعیین و طوایف افغان هر یک از دروازه
… آغاز درآمدن کرده بمضمون لو یجدون ملجأ او مغارات او مدخلا لولوا الیه و هم
یجمحون … قلعه و قرای نواحی کشیدند و الله‌یارخان و رفقای او که بشمول عطیه امان شده … با منشور
عفو و مرحمت سالم و غانم روانه ملتان … و برای حمل کوچ افاغنه دولاب و الاغ سرانجام یافته از ابتدای …

وابیورد

وابیورد الی منتهای … الحد سمنان مکان سکنی بجهت ایشان تعیین و ایشان را فوج فوج روانه خراسان
ساختند و پیرمحمد سلطان حاکم جام که کیفیت احوال او سابقا نگاشته لوح تحریر گردید با ایالت هرات
سربلند و بخطاب خانی فایز و بهره‌مند گردیده در هشتم ماه رمضان با جنود نصرت قرین و بدبدبه و آیین داخل
قلعه گشته بساط تمکن گسترد

در بیان تتمه وقایع فراه و تسخیر آن قلعه بعون و عنایت الله

بنحویکه سابقا نگارش یافت ظهیرالدوله ابراهیم خان بعد از مراجعت از طبس بدفع و تنبیه کوکلان مصمم گشته
بعد از ورود بسنجوارت آن طایفه از کرده خود پشیمان و فاتح ابواب استیمان شده جمعی را که برای سفر هرات تعهد نموده
روانه دربار فلک مدار حضرت … مزبور در غره محرم وارد دربار فلک مدار و مأمور بفراه گشتند و ابراهیم خان
بعد از انجام این امر و نظم مهمات سرحدات خراسان بموجب اشاره والا با سپاه ابیورد و سرحدات وارد
اردوی فلک جاه و از انجا روانه فراه گردید و در پانزدهم شهر ربیع الاول بر سر قلعه فراه تحریک لوای نصرت …
کرده فیمابین محاربه واقع و شکست فاحش بحال آن طایفه راه یافته سرکرده افاغنه با جمعی بمعرض فرار آمده پس ابراهیم خان
باشاره همایون در مقام تغییر سنگر برآمده قریه موسوم بقمر را برای نزول اختیار و با فوجی از دلیران
بانمکان آمده مشغول بنای برج و حصار حصین شده افاغنه از مشاهده اینحال مهیای قتال گشته
از قلعه برآمده از هر طرف هجوم آور شدند دلیران خراسان نیز بتایید کردگار و اقبال خدیو صف آرای معرکه کارزار
گشتند از گرد انگیزی یلان که مظهر آثار خسف القمر گشته در دور قمر پیدا و از ولوله و آشوب بهادران که حاکی از زلزل
و یقول الانسان یومئذ این المفر قیام قیامت هویدا گشته در یکساعت هزار و چهارصد نیزه سر از عرصه
میدان چون گوی غلطان گشته سرکردگان و جان سپاران بعطایای خاص اختصاص یافتند و چون در آن اوان
مذکور میشد که فراهیان از حسین غلجایی استمداد کرده و از جانب او جمعی باعانت ایشان می‌آیند و تا حقیقت
بلوچستان و گرمسیرات که در حوزه اختیار حسین میبود مطمح نظر آفتاب اثر بود لهذا طهماسب بیک جلایر چرخچی
باشی لشکر ظفر اثر را روانه فراه ساختند که اگر از افاغنه قندهار اثری ظاهر شود باتفاق ظهیرالدوله بمدافعه پردازند

ولا طهماسب بیک از راه نجم الدین و پایاب تاخت قلعجات بلوچ رایت عزیمت افراخته بعد از روانه شدن
طهماسب بیک چون محمد رکان حسین برای اظهار اطاعت و اخلاص با پیشکش و تنسوقات لایقه ملازمت
فیروزی اختصاص گزیده امتنانا علیه ضمیر حقانیت شناس اقدس اقتضای ترحم کرد میرزا بیگ را که
طهماسب بیک را بمعاودت مأمور ساختند اما مردم فراه بعد از آنکه هراتیان را در مانده زور خویش و گرفتار
حیرت و تشویش دیدند از امداد ایشان مأیوس گشته چند نفر از رؤسای فراه را برسم استمداد نزد حسین فرستاده
حسین نیز ده هزار نفر از جوانان نامی خود را بسرکردگی سیدال بمعاونت ایشان ارسال داشته بود مقارن آن اله یار خان
والی فراه و فراهیان از فتح هرات آگاه شدند و بمظاهرت سیدال این دولت را در حوصله قبول امحال
دانسته افاغنه غلجای از آن طرف هنگام شام داخل قلعه و فراهیان نیز از این طرف آغا کهچ گهه با بربخشی فرار نموده
قلعه را میان خود استوار بستند نصف شب این خبر با نهار قراولان بعرض ظهیر الدوله رسید در ساعت جمع
از سربازان عرصه دلیری را بتعاقب ایشان فرستاده سر و زنده بسیار بدست آورده چون اکثر سپاه
رزم ساز از راه غلبه طمع که در چنین اوقات حجاب دیده بینایی و پرده راه شناسایی میباشد مشغول کسب
و غنیمت پرداخته بقیه تقیة السیف خود را بمنزل نجات رسانیده تخته فراه تا دلحک و دلارام و توابع بحیطه تصرف
درآمده تمامی اموال اهل قلعه که برجا مانده بود بدلیران ظفر قرین عنایت و مرحمت شد و مقرر گردید که آنجا مسکن
با فوج نصرت نمون روانه موکب همایون گردد پس حضرت ظل الهی بعد از فراغ از ضبط و ربط امور خاص و عام
دوازدهم ماه فرخنده فرجام صیام بر سر شهر آهنگ و خاک و سنگ پولادی را از خرام اشهب مرکب
عنبرین رنگ و لعل بدخشان همرنگ فرصه از بروز و کنون این ظلمت و نور آثار فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا
آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً بظهور پیوست و نقش مدلول جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ بر صفحه وقوع نشست خدیو
فلک قدر مانند بدر از میان شهر گذشته تا پای محلهای خارج شهر بند تشریف برده طرف عصر بمستقر دولت
مراجعت فرموده کشاده

بیان رفتن حضرت شاه طهماسب بر سر قلعه ایروان و به نیل مقصود بازگشتن

سابقا تحریر یافت که حضرت ظل الهی بعد از فتح تبریز بسبب وصول خبر سانحه خراسان فسخ عزیمت
سمت ایروان و نخجوان کرده لوای توجه بجانب ارض اقدس افراخت با آنکه دست برد رایت را که ارکان
رفته بود گیرایی و دل از دست رفته ایشان از شکیبایی حاصل گشته باطمینان خاطر بضبط ولایت پرداخت
و چون شاه طهماسب مکرر اظهار میکرد که حضرت ظل الهی را مملکت جداگانه است و در استرداد ولایت آذربایجان
احتیاجی بوجود ایشان نیست بعد از آنکه رایات عقاب پیکر بجناح تعجیل بال کشای پرچم ظفر بجانب خراسان گرفته
امنای دولت شاه والاجاه را مظنون آنکه بهای و هوی دست افشانی ایشان طایر شکسته بال جمعیت رومیه را
از آشیانه قلاع رم کرده مراد پر بسته بلاعم و کنج تمنای در بسته بدست مرام ایشان در خواهد آمد هنوز ارض مقدس
مقر کوکبه دولت نبود که برای دفع ما یقال اراده خاطر و مکنون ضمیر را بخدیو کشورگیر اعلام کردند از آنجا که آنحضرت عیان این اوضاع را
مرد میدان جنگجویی و مملکت داری نمیدانستند تا بمملکت گیری چه رسد در مقام منع آمده ایشان را بتحمل و تأمل فرموده
لیکن حرف آنحضرت کاخ صماخ امرای صاحب رشد هیچ رقبول نیافته از آنجایی که موکب والا مشغول تسخیر هرات بود
بتقلید آنحضرت کمر اجتهاد بر میان بسته در ماه جمادی الآخر سنه ۱۱۴۳ هزار و صد و چهل و سه هجری مطابق ایت ئیل از اصفهان
با کوکبه تمام و احتشام مالا کلام بعزم تسخیر باقی ولایت آذربایجان رایت افراز غرور گشته بعد از ورود همدان و علیقلی خان را
برای تهنیت جلوس سلطان محمود خان با نامه عنبرین شمامه روانه دیار روم ساخته خود وارد تبریز و در آنجا ایالت تبریز را
از پستون بیک افشار را جمعیت کاملی مستعد و ایلی و احشام را بهوای خدمتگذاری منعقد ساخته بتغیر داده حکومت تبریز را بمحمد خان
سعدلو تفویض و از تبریز با تمامی قشون عراق چون توپ کوه کوب گرم اضطراب گشته با آواز بلند صیت تهور و ثبات شاه
بگوش رومیان رسانیده در آن روز حضرت شاهی قلب را بمحمد خان بلوچ و میمنه را بباقی امرا سپرده خود در جناح یسار
با سندروح در قلب قرار گرفت چون تدبیر امور جنگ حواله برای و تدبیر محمد خان بود که با جمعی از قلب جدا شده
بمباشرت حرب و باندک طعن و ضرب عنان تاب جانب هرب گشته توسن شیر کام خوف سرکشی کرده بر میسره خود زده
نظم قرار میسره را که مستقر لوای خاص پادشاهی بود از تورکان انداختند بعد از آن رومیه جانب قول بهجوم آور گشته

رعیت قزلباش بالکل اسیر سلک گشتند و چهار پنج هزار نفر از سواره و پیاده قزلباشیه در آن معرکه قتیل و گرفتار و تمامی توپخانه و
و اموال ایشان بتصرف رومیه در آمد پس بقیة السیف لشکر فرار که هر یک بدیار و اوطان خود شتافتند پاشای
باقی از خوض عازم اصفهان و احمد پاشا کرمانشاهان و همدان را بدستور تسلط ایام افغان بحیطهٔ تصرف در آورده
علی پاشا هم از ارس گذشته از راه خوی و سلماس آمده قلعهٔ دمدم را که مسکن و یورت افشار است محاصره که اما در اساس قلعه داری
افشاریه رخنه سوراخت افکند بعد از سه ماه رفته مراغه و تبریز را تصرف که محمد خان در منزل اسب روق سن اعمال قسمی بقیع حج
برده با جماعت بلوچ و هزاره فرار و تمرد اظهار که بالاخره باستمالت محمد علی خان و غیره باز گشته بخدمت پادشاه
آمد از وقایع عبرت انگیز آنکه حضرت شاه طهماسب برادری موسوم باسمعیل میرزا بود در حین محمود غلجایی امر بقتل شاهزادگان
نموده لباس نامی که مباشرت خدمت دمور قاپی و محافظت شاهزادگان بود چنین باسمعیل میرزا الفت داشته او را
زخمدار در جوالی که از میان مقتولین بیرون برده اسمعیل میرزا حیران بهر طرف تک و دو میکرد تا عبورش بولایت کوه کیلویه اتفاق
افتاده و صفی میرزا نام مجهول که خود را برادر شاه طهماسب نامیده و در کوه کیلویه لوای استقلال افراشته بود بورود او
اطلاع یافته او را احضار و گوش و بینی او را بریده مرخص و اسمعیل میرزا باز مدتی صحرا نورد وادی حیرت میبود تا اینکه
در اصفهان و در محلهٔ عباس آباد ساکن گشته در اوقاتی که شاه طهماسب از سفر ایروان مراجعت نموده بود موکب
همایون مشغول محاصرهٔ دولت شاهی بود رفته رفته بدین معنی مطلع و تحقیق احوال او نموده بعد از ظهور صحت نسب او در جرگهٔ بالا
راه آمیزش گشوده همداستان شده بودند که شاه طهماسب را بر طرف و او را بر اورنگ شاهی متمکن سازند
یکی از ایشان توطیه نقض عهد کرده شاه ولی جاه را از این معنی واقف کرده در روزی که محمد بیگ لر که مکنون درون را بالظهور رسانند
پادشاه بسبقت جسته در هنگامی که اسمعیل میرزا در حمام بود جمعی را فرستاده بر سر او ریخته او را دستگیر و بحضور طلبیده
بعد از جواب و سوال و تحقیق علامات و رد و بدل از صدق مقال اسمعیل میرزا تجاهل نموده در حضور خویش برادر را
بتیغ جفا گردن زده خون او را بگردن گرفت

در بیان مصالحهٔ شاه طهماسب با امنای دولت عثمانی و فسخ آن از جانب حضرت سبحانی

چون بنحویکه سابقاً نگارش یافت رضا قلی خان شاملو از اصفهان از جانب پادشاهی

بطلب

بطلب ولایات و ولی قلی خان گنگرلو بتهنیت جلوس سلطان محمود خان پادشاه سکندر جاه روم با تمر ز دیوم مأمور
شده بود بعد از آنکه خبر ورود موکب شاهی بر سر ایروان و شکست لوبا ولیای دولت عثمانی میرسد رضا قلی را
بقلعهٔ ماردین و ولی قلی خان را بجزیره فرستاده محبوس و اختیار صلح و جنگ را باحمد پاشای والی بغداد
تفویض مینمایند بعد از سنوح واقعهٔ شکست ایروان باحتیاط اینکه مبادا جناب ظل اللهی دوباره از خراسان
بعزم اهانت حضرت شاهی کینه جوی متوجه روم شود احمد پاشا باذن و فرمان پادشاه ولاجاه روم راغب صلح
گشته راغب افندی دفتردار را بدربار شاهی فرستاد که امر مصالحه را سرانجام دهد از دولت شاهی نیز محمد رضا
خان عبدالله که در آن اوان قورچی باشی بود مأمور انجام این امر گشته با راغب افندی روانه بغداد و معقد صلح را
باین نحو بنا گذاشتند که ولایاتی در جناب ... مفتوح و مسترد او لوس دولت صفویه متصرف گشته این طرف
آب ارس با ایران و آن طرف بدولت عثمانی متعلق باشد و بعلاوه آن نیز ناحیه از کرمانشاهان که متعلق با ایران بود
بصیغهٔ ارپالیق بسرکار احمد پاشا مقرر گردد بدین دستور حدود و ثغور فیمابین قرار یافته از طرفین وثایق معتبره
مرقوم قلم معاهده شده و سواد صلح نامه را بمصحوب حسینعلی بیگ معیر الممالک و میرزا کافی خلف بدرگاه معلی و ...
و چگونگی را اعلام نمودند شاه رابیها در آخر ماه شعبان در حینی که کار هرات نزدیک باتمام بود وارد دربار سپهر احتشام
خدیو گردون غلام شده چون این قسم مصالحه خصوصاً بر ارگشت با طبع غیور حضرت ظل اللهی درست نمی آمد
صلح مزبور را بامضای قبول نرسانده در اواسط رمضان محمد آقا نامی که در عهد سلطان احمد خان برسم سفارت از جانب
ابراهیم پاشای وزیر اعظم آمده بسبب خلع سلطنت از سلطان احمد خان و قتل ابراهیم پاشا جواب
کار در عقدهٔ تعویق مانده محمد آقا در ارض اقدس توقف داشت او را بهرات طلب فرموده با استعجال روانهٔ اسلامبول
در بار پادشاه والاجاه روم اعلام کردند که با تمامی ولایت ایران را رد نمایند و یا آماده جنگ و نبرد باشند و خبر توجه
موکب والا را بجانب بغداد صریحاً باحمد پاشا نیز نوشتند که در تهیهٔ کار بوده مهمان پذیر باشد و معتمدی ...
نیز روانهٔ اصفهان ساخته باعیان دولت شاهی نوشتجات تشنیع و به بلاد ایران ارقام منیعه مشعر بر توجه موکب ظفر شعار

که بولایت ایران انگاشتهٔ کلک دبیران بلاغت نشان بود

باین مضمون عزّ اصدار یافت شرح فرمان همیون

مورخ گردیده بود اینست که کلانتران و رعایا و اعیان ممالک محروسه بتوفیقات یزدانی موفق و بتوجهات خاطر دلالت مستوثق بوده باشند که از آنجا که بعنایت ایزد دادگر جلّت شانه تیغ فلک سای هلال آسای دولت در فتح شهرها ضحیت نو و موکب سعادت قرین را همیشه نصرت و ظفر پیشرو و جیش اقبال پیوسته را سروش غیبی رهبر و بازوی بانیروی بخت فیروز را در کشایش قلاع و بلاد دستی دیگر است درین اوان میمنت نشان بعون لطف قادر منان افاغنهٔ ابدالی هرات را که از دم شمشیر غازیان غضنفر فر و بهادران اژدر در کَاَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ فراری و بمصداق وَظَنُّوا اَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ در قلعهٔ هرات متحصّن و متواری بوده بمفاد وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ گونه احوال تبدل و بفحوای وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا ارکان صبر و قرار ایشان از زلزل فتنه از شدّت جوع بجان و از خوردن زخم سیف و سنان بامان آمدند ما نیز بمضمون کریمهٔ وَاِنْ اَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَاَجِرْهُ و مدلول اَحْسَنُ الْعَفْوِ عِنْدَ الْقُدْرَةِ آن طایفه را امان و بکوچیدن از قلعهٔ هرات فرمان دادیم دار شصت هزار خانوار ایشان آنچه تا حال در عرصهٔ فلاکت و ورطهٔ هلاکت بوده همه را با خانه و کوچ کَاَنَّهُمْ جَرَادٌ مُنْتَشِرٌ متفرق در تحت بممالک خراسان از اخار و شهریار فرستادیم الحمد لله تعالی بمقالید تاییدات ایزدی فتح قلعهٔ هرات میسّر و تمامی ایل مزبور با طوایف غلجایی قندهار که آن طایفه اتفاق ورزیده بودند مطیع و مسخّر گشته طوق اطاعت و چاکری و حلقهٔ خدمت و فرمان بری بگوش گرفتند و در خلال این احوال که از انجام مهام هرات فراغ حاصل و عسکر کشان حدود خراسان را نشیه کامل فریدیم نوشتهٔ عالیجاه محمد رضا خان عبدللو رسید مشعر براینکه فیمابین اولیای دولت علیّهٔ عثمانی چنین قرار یافته که ممالک آن طرف رود ارس بروم و این طرف بقزلباش تعلق داشته باشد والحق این مصالحه در نظر ما حکم نقش بر آب و موج سراب دارد زیرا که مقصد اصلی استخلاص اسرای ایرانست که مطلق بآن نپرداخته و آن امر اهم را در ضمن صلح مندرج و مذکور نساخته و وجود مثال بندگان که بتوفیق کردگار رتبهٔ برتری و اقتدار یافته ایم برای همین است که بمقتضای کُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ بار ضعیفان بیهوه شرحی لطفین بالا از سر مسلمین دفع و مادهٔ فساد را از مزاج ممالک رفع کنیم نه اینکه

فقد

نقد غفلت بر در دل زده تابع رای دشمن و رضا جوی خاطر خصم عهد شکن باشیم بحمد الله تعالی و قوّته امروز روز اعلای تیره و دست اقبال خسروی چیره و ضعف بدخواهان قوی و غلبه از دین مرتضوی است در صورت از آن طایفه کم فرصت که بفحوای آیهٔ کریمهٔ اِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَاَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ اِلَيْكَ تَدُورُ اَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَاِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِاَلْسِنَةٍ حِدَادٍ اَشِحَّةً عَلَى الْخَيْرِ مصداق حال ایشانست تحمّل این امر گران از حمیت دور و منافی طبع غیور است چنین صلح مزبور مغایر رضای جناب سبحانی و مخالف مصلحت دولت ابد بنیان خاقانی بود لهذا بعزّ امضا مقرون نفرمودیم از آنجا که سرپنجهٔ شوق طوف روضهٔ ملایک مطاف حضرت امیر مؤمنان و مولای متّقیان غالب کلّ غالب و مطلوب کلّ طالب علی ابن ابی طالب کرّم الله وجهه دامنگیر ضمیر حقانیت گزین و توفیق استخلاص اسرای مسلمین را از در کار الحدیث سایل می باشد ان شاء الله تعالی بعد از عید سعید فطر بهمعنانی جنود غیبی و همرکابی تایید لاریبی از خدمت سلطان اقلیم ولایت وارض علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا مرخص گشته با جیوش بحر خروش قوی چنگ و عساکر هژبر خوی فیروز جنگ بدون تأمّل و درنگ کوچ بر کوچ عازم کعبهٔ مقصود خواهیم شد تا یار که را خواهد و میلش بکه باشد وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ اِنِّي فَاعِلٌ ذَالِكَ غَدًا اِلَّا اَنْ يَشَاءَ اللّٰهُ فرد حافظ گر قدم نهی در ره خاندان عشق بتدریج همت شود همّتش بخت وهر کس در این امر دخیل نباشد از کسوت حمیّت عاری و پای بهر از عدالت و دینداری و سرداران حضرت باری بوده از حوزهٔ اسلام خارج و معدود در زمرهٔ خوارج خواهد بود

در ذکر وقایع سیچقان ییل مطابق سال میمنت اشتمال هزار و صد و چهل و چهار هجری

نوروز فیروز درین سال همایون فال در بیست و دوم شهر رمضان المبارک اتفاق افتاده بحکم نوروز سلطانی افواج قاهرهٔ نسیم فاتح ارک توبرتوی غنچه و قلعهٔ در بستهٔ ازهار گشته دو رخ لاله و قلعهٔ سعید شکوفه مسخّر سلطان بهار گردیده و دفغان عندلیب از کوه شاخسار آهنگ شور انگیز مهیا لشکر نیایش گر بهمن از شهر بند چمن پایدار درخت بهامن کشیده قوت نامیه که پیش خانه کش سلطان فریدون حشمت فروردین است بعزم دارالسلام چمن از ریاحین الوان خیام گلگون بر اطراف صحن گلشن گلگشت قدم زد خدیو افسرده مزاج دی

که باعث اختلال اوضاع بستان بود بامر قهرمان طبیعت از شغل و عمل گوشه نشین و نوباوگان که زاده قوت مولده و نتیجه
نفس نباتی بود با فراز عرصه خاک بسیط زمین گشته در دار الضرب چمن زر سرخ گل سوری و درهم و دینار لاله عباسی بنام
نامی سلطان بهار رواج یافت و خطبای قمری و هزاره با هزار زبان در منابر شاخسار بر زمزمه دعای پادشاه زمان رطب اللسان
گشته مجلس تحویل با آیین جمشیدی ترتیب یافته نه هزار دست خلاع درخشنده و دو ثوب ارزنده به سران سپاه و چاکران
درگاه از خزانه احسان عنایت گشته بعد از انقضای جشن نوروزی کارکنان سرکار والا بامر همایون تهیه یساق سفر
عراق پرداخته روز عید سعید فطر از پی مالان نهضت در چولکای کیرزان قباب خرگاه آسمان جاه را زد بنده مهر و ماه
را فراز ساختند و دامنه صحرا را از سرادقات رنگین رشک گلستان چین ساختند ابراهیم خان نیز در آن روز با فوج
نصرت نشان از جانب فراه وارد اردوی نصرت پناه و روز دیگر بهیکل پیرایه پوشش خلاع آفتاب شعاع گشته ایالت فراه
بعلاوه حکومت قاین با سمعیل خان خزیمه و حکومت اسفزار با سمعیل سلطان لنگری و لد سنجر سلطان که در زمین داور مسکن
داشت مفوض و هر یک روانه محل خود گشتند و طهماسب بیک جلایر را بحکومت محال قوتشخانه و جرمقان و چاپار
بخطاب خانی سرفراز و جمعی از افغان را همراه او گشته مقرر داشتند که سه هزار نفر از ایلات و تفنگچیان سرحدات
آنجا ملازم گرفته در قلعه درچیندر که در جانب دشت قپچاق واقع است قلعه متین احداث کرده در آنجا توقف
و هر وقت که از یموت و گوکلان حرکتی صادر شود به تنبیه ایشان پردازند و بعد از انجام امور مزبور لوای جهانگشای
خراسان در اهتزاز آمد چون همیشه فتح و ظفر همراه با استقبال موکب همایون می آمد در لنگر جام از جانب لطفعلی بیک کوسه
احمدلو و عاشور بیک پاپالو از موقف فرمان مأمور به تنبیه ترکمانیه طرق بقعه چاپار رسیده و خبر رسانید که فوجی از ترکمانیه آهنگ نهبت
بکده لک و چشمه خلجان عبور کرده آن ناحیه را تاخته سرکردگان با جمعی متعاقب ایشان پویان و در سمت سقلان قریه یومان سر راه
بر آن فتنه جویان گرفته سر و زنده بسیار بدست آورده اسرا و غنایم را از آن طایفه استرداد کردند پس کوکبه والا در روز
پانزدهم ماه مزبور وارد ارض اقدس مردم دیده اعیان از ادراک طلعت مهر پرورش همدیگر را چشم روشنی گفتند و وضیع
و شریف از شرف اندوزی خدمت فرخنده گوهرش لآلی شکر الهی بمنتقب نثار افشاندند چون حسنعلی بیک و میرزا کاظم

بنحویکه مذکور شد در هرات از خدمت شاهی برای ابلاغ مژده صلح آمده بقیه مقدمات سفر عراق و عزیمت
جانب بغداد و صلاح و فساد بعضی مواد با ایشان مذاکره گشته ایشان را برفاقت ملا علی اکبر ملاباشی و میرزا ابوالقاسم
کاشی در پانزدهم ذیقعده روانه اصفهان ساختند و چگونگی را پیش از وقت بحضرت شاهی عرض و پیام نمودند که این
مصالحه مقرون بمصلحت نیست موکب شاهی بجانب قم و طهران نهضت فرماید که در آنجا ملاقات و حرکات واقع
و در آنجا بجانب بغداد اهتزاز لوای مهر لوامع شود پس بر انجام اسباب سفر عراق و تهیه و تدارک یساق پرداخته چون ابراز وقعه
شکست حضرت شاهی در همدان در هر یک از ولایات ارباب بغی و نفاق تجویز ارتکاب شقاق کرده تمکین حاکم و عامل خود نمی کرده
لهذا پیش از توجه موکب منصور جمعی از سرکردگان را با سپاه بکوه گیلویه و لرستان و فارس و سمت سیلاخور و جاپلق
و قزوین و سایر ولایات عراق و مغانات وارد دیبی تعین و هوشیار جهات آذربایجان را بلطفعلی بیک کوسه احمدلو
تفویض فرموده بهمه حکام ممالک محروسه ارقام مطاعه فرستاده که مترصد ظهور طلیعه همایون باشند و چون در محاصره هرات خدمات
پسندیده از عبدالغنی علیکوزئی بظهور پیوسته شایسته ترقی و ترتیب بود لهذا اورا بخطاب خانی و حکومت ابدالی
صاحب رتبه و قدر عالی ساخته با همه روسای افغان پیرایه پوشش تشریفات فاخره و مرخص ساختند که بمساکن خود رفته در روز
حرکت رایت مهر اشراق بجانب عراق با اسباب و یراق من الاتفاق در موکب فیروزی اشراق حاضر باشند و در هژدهم
ذیقعده بعزم انتظام و اتساق ضوابط حدود دشت و ابیورد که یورت قدیم آنحضرت است از راه کلات عازم ابیورد
گشته دو روز در کلات خدا آفرین که از امکنه غریبه زمین و در وسعت و رفعت نمونه چرخ برین است بسیر و شکار پرداخته
از آنجا بجانب ابیورد توجه فرموده و در آن نقطه دلکش ابراهیم خان نیز با سرکردگان و رؤسای عساکر سرحدات از حدود نسا
وارد حضور اعلی گشته ضبط و ربط مهمات خراسان و بستن بند سلطانی مرو شاهیجان را باو مفوض و بلوازم آنچه لازمه آنجا در جزء
و بیات و کوچکان و خرم دره که مرتع ایلخیان خاصه بود اواسم زرین سنام را در مرغزار خرام ساختند از نژادهای
گلگون نژاد تیز تک و خانزادهای رخش پیکر هامون نورد بملتزمان رکاب عنایت و چمن محلی موسوم برادگان که در ده
فرسخی ارض اقدس واقع و از حیثیت آب و هوا بر اکثر ولایت خراسان رجحان است از متعددات معمار همت بلند

ونباهای مهندس طبع ارجمند آنحضرت ابقا در آن عرصهٔ دلپذیر عمارات عالیه که در نزهت و صفا بی‌شبیه و نظیر
و در رفعت و اعتلا رشک خورنق و سدیر بهشت طرح افکنده بعد از اتمام آن گشته بتجدید آن ابنیهٔ دلنشین میمن قدوم
میمنت لزوم و غیرت افزای اردیبهشت و فروردین و در پنجم ذیحجة الحرام ارض اقدس را مقر کوکبهٔ سپهر تزیین ساختند
و مقارن آن اوزبکیان و ترکمانیهٔ گوکلان که هنوز چندان بکشیدن بارگران اطاعت تن نداده بودند وارد ارض اقدس
گشته امر والا بصدور پیوست که از کوه خوارزم از سمت شمالی رودخانه بانه بسمت جنوب آورده از بانه الی حد کرایلی کنی و هزار نفر
از جلالان کاری تجهیز سفر عراق در سر راه حاضر سازند و در دهم ماه مزبور آدم از جانب سرداران روسیه که در رشت می‌بودند
با پیشکش و تحف لایقه وارد موقف گشته عرایض ضراعت آمیز بنظر رسید مبنی بر آنکه مقدمهٔ تخلیهٔ گیلانات حالا برای زمین اقدس
و موقوف بامر والا است ره مقدس است تبسیط استقلال آنکه سابقاً تحریر یافته که حضرت نادری در حینی که مازندران مقر کوکبه
فیروزنشان حضرت بودند ایلچی بطلب ولایات دار المرز نزد پادشاه خورشید کلاه روس فرستادند بعد از آنکه خبر فتح اصفهان
و تبریز و غیره ممالک رومیه بآن طایفه رسیده بود تخلیهٔ رشت و لاهیجان را وعده داده و انجام این امر را بسرداران خود
در گیلان می‌سپرده محول و موکول داشته ایلچی را رخصت انصراف داده در هنگامی که هرات مضرب خیام ظفر احتشام بود ایلچی
معاودت و حقیقت حال را معروض خدمت والا داشته از آنجا بموجب اذن و فرمان همایون روانهٔ اردوی پادشاهی شد
فیمابین اعیان دولت شاهی و سرداران روسیه امر مصالحه چنین انعقاد یافته که ممالک گیلان تا بانطرف سالیان
متعلق به ایران بوده بادکوبه و دربند و سایر ممالک آنطرف بعد از آنکه ایروان و ولایاتی که در تصرف رومیه است انتزاع یابد
بتصرف این دولت داده شود و از جانب شاه والاجاه وزیری هم برشت فرستاده شد چون دوست و دشمن استیلای
دولت نادری را باعث تقویت بنیان و موجب قرار و ثبات اساس ارکان دولت ایران میدانستند و هنوز کار هرات
فیصل نیافته بود که و دور چشم برراه انتظار و گوش بآواز مآل آن کار بودند لهذا روسیه در تخلیهٔ ولایات بنا را
بدفع الوقت گذاشته وزیر مذکور در لاهیجان بصفحه شماری افراد دفتر حیرت روز را بشب میرسانید تا اینکه کار هرات انجام
و توجه موکب والا بطرف عراق تحقیق یافته سرداران روسیه از راه عاقبت اندیشی کس روانهٔ خدمت اقدس نموده

تمشیت

تمشیت این امر را منوط بامر و فرمان آنحضرت داشتند پس از جانب آنحضرت نیز دو نفر از یساولان مأمور گشتند
که رفته روسیه را از دار المرز اخراج کنند هرگاه آن طایفه بنابر شورش لجهٔ طوفان بار بادبان کشتی عزیمت نیفرازند و در دریا کنار طمع
لنگر توقف اندازند چگونگی را جریاً و سریعاً بعرض والا رسانند **ذکر بیان نهضت موکب آفتاب اشراق بجانب
عراق بتأیید ملک الملک بالاستحقاق** چون بهمه جهت فراغ کلی از انتظام مهام خراسان حاصل گردید روز جمعه بیست و ششم ذیحجة الحرام
سنه ۱۱۴۴ هزار و صد و چهل و چهار هجری مطابق پیچقان ئیل بحکم فرمان روای خطهٔ قضا بیست و چهار دقیقه از ظهر انقضا یافته
از عمارت چارباغ عزم طواف روضهٔ رضیهٔ رضا و استمداد از روح مطهر آن پادشاه کشور ولایت و از انصا نمونهٔ عمارات
قدیم را باشعهٔ ماه سر علم رشک بیت الشرف نیر اعظم در شب هشتم ماه محرم بشوکت کسری و حشم جم خارج شهر را مضرب خیام
انجم احتشام و مقر اردوی کواکب خدم ساختند و در منزل رادکان توپخانه و قورخانه از راه اسفراین فرستاده موکب
همایون از جانب خبوشان کوچ بر کوچ عازم مقصد گردیده و چون ترکمانیه تا آن زمان هزار نفر معهود را برفق فرمان حاضر نموده
بودند براز ورود بسرحدات آغوق را با فوج قاهره از راه بسطام روانه و خود عازم شهر کرایلی شدند و مقصود آنکه اگر
ترکمانیه در ادای تعهد اظهار اهمال و تمرد نمایند از راه دشت بتنبیه آنها پرداخته باسترآباد و مازندران منصرف
و اگر روسیه نیز در تخلیهٔ ولایت اهمال نمایند از استرآباد و مازندران بلای ناگهانی و زلزال آسمانی یعنی دلاوران عرصهٔ
جان فشانی را بر در خانهٔ ایشان مهمان نمایند در روز ورود بجاجرم پانصد نفر از ترکمانیه که مأمور برسم قراول
موکب خورشید اشراق گشته بقیه بسمت دشت فرار کرده چون شدت تابستان و عدم آب در دشت بود هزار
مادیان از اسبان سواری غازیان انتخاب و دو هزار نفر از دلاوران نصرت انتساب را در رفیق رکاب سلحشور آب
و آذوقهٔ ده روزه قدم بوادی ایلغار گذاشتند و چون در حین حرکت از جاجرم مقرر شده بود که طهماسب خان جلایر که در حدود
مشغول ساختن قلعه بود از راه دشت بجنود ظفر نمود ملحق شود مشارالیه با جمعیت خود عازم خدمت خدیو کامکار و در عرض
راه جمعی از ترکمانیه نمود که از سطوت سپاه نصرت شعار فرار و در آن مکان اقامت اختیار کرده بودند دو چار گشته
مردان ایشان طعمهٔ شمشیر آبدار و نسوان ایشان عرضهٔ اسار با غنایم بسیار بموکب والا پیوست تا حوالی کوه بلخان و مشهد مصریان

متعاقب آن طایفه ایلغاری نمودند که مانند رنگ پرید و مرغ رمید. نشانی از آن طایفه ظاهر نشد لهذا صرف زمام
عزیمت نموده در حین انصراف طهماسب خان جلایر را به تفویض امر سرداری هرات سرافراز و مقرر فرمودند که از قلعه
چند قلعه را که از آب و آبادی دور است خراب و از آنجا به هرات گشته والی و پیر محمد خان بیگلربیگی هرات هر یک شش هزار
نفر از ایلات و طوایف ملازم گرفته با اتفاق یکدیگر مهمات آن سمت را انتظام داده مهیای کار شده باشند و با اظهار
و با اظهار شوکت و اقتدار رعب افکن دلهای سرکشان آن دیار باشند و از راه مرخص و روانه حضرت موکب والا
از راه استرآباد منعطف و در بیست چهارم ماه بکنار رود جرجان وارد گشته اراده توجه به سمت گیلان در خاطر والا تصمیم
داشت که عریضه محصلان ولایات گیلان رسید مشعر بر آنکه روسیه به محض اشتهار آوازه حرکت موکب منصور تمامی گیلانات را
خالی کرده سپرده‌اند پس حکم میمنت نشان به احضار عمال و رؤسای گیلان عز نفاذ یافته حرکت و از راه ... به دامغان
رفته و در منزل قوشه باردوی معلی ملحق گشتند و از آنجا ولایت طهران مخیم حشم محتشم گشته عمال ولایات
گیلان در آن مکان شرف‌یاب تقبیل عتبه سپهر بنیان گردیده و بعد از تنقیح محاسبات و تشخیص معاملات آن ولایات
ایشان را مرخص و شروع به ملاحظه سان سپاه فیروزی نمودند که مبلغ پنجاه هزار تومان برای تجدید لوازم و یراق و
اسباب برسم انعام به حاضرین رکاب عنایت فرموده و در منزل شهریار محمد خان بلوچ که از جانب شاه
والا جاه به ایالت کوه گیلویه سرافرازی داشت به خدمت والا فایز گشته چون طایفه بلوچ و رعایای ولایات
از رنجشات ارباب شکایت گشوده لهذا به معرض مصادره درآمد محمد علیخان بیگلربیگی فارس نیز جمعیت
کاملی از قشون فارس و عراق را منعقد ساخته در قم به موکب والا پیوست و منظور نظر اقدس آنکه از راه
فراهان عازم مقصد شوند چون به حضرت شاه طهماسب تکلیف آمدن به قم و طهران شده بود و از این معنی به فکر نفاق
کیشی و براه زیستی رقعه‌ای کس نزد احمد پاشا والی بغداد فرستاده با رومیه بنای سازش گذاشت و چون در چنین وقت
که امر خطیری مثل سفر روم پیشنهاد همت والا بود مخالفت حضرت شاه فعل ناپسند و متضمن مفاسد بود برای
حال او عطف عنان به جانب اصفهان کرده بنابر آنکه عبور لشکر منصور به سبب عدت از معبر قهرود متعذر بود

پیش

پیش از حرکت موکب والا افواج قاهره فوج فوج بعضی از راه قهرود و برخی از راه نطنز متوجه اصفهان گشتند
متعاقب لوای آسمان سای و اعلام فلک فرسا حرکت کرده باغ هزار جریب را برای نزول کوکبه پر فروز تعیین

در بیان ورود موکب والا به اصفهان و خلع سلطنت از شاه طهماسب و تفویض پادشاهی به شاهزاده عباس میرزا ولد او

چون خدیو والا جناب به سبب شدت گرما و تابش آفتاب چون ماه جهانتاب که با افواج کواکب
شبها طی منازل مینماید برسم شبگیری قطع مسالک و مراحل مینمود در شب سه‌شنبه چهارم شهر ربیع الاول ...
قبل از طلوع صبح از آن منزل حرکت و امرایی که از جانب حضرت شاه طهماسب باستقبال آمده بودند از دربار
سطوت باهره و از ازدحام جنود قاهره عز رکاب بوسی دریافته هنگام طلوع طلیعه فجر ماهچه رایت ظفر آیت نوربار
فضای شهر گشته در حین ورود کوکبه والا توپهای اژدر دهان کوه توان که در بروج شهر و میدان نقش جهان در جلو
ظفر همعنان تکیه بر عرادهای سپهر بنیان داده شد عمده علم که در هنگام ... بازو مانند لولی شعبده باز در عرصه بساط
از دهان آتش فشانی آغاز کرده و از غریدن توپهای آتشین دم اهالی اصفهان هم مانند بخت خود در خواب غفلت بیدار
و از سینه مستی طالع هوشیار گشته به تماشاگاه آن سرور ساخته شد و صبح و آفتاب را باهم در یکزمان طالع یافتند
القصه حضرت ظل اللهی باغ هزار جریب را از نزول موکب مسعود سعادت آباد ساخته شاه والا جاه نیز وارد منزل
اقدس و بهره یاب ملاقات گشته بعد از انقضای مجلس در عمارت خلوت بساط نشاط گسترده آن روز را تا
با خاصان عشرت طلب به تجرع اقداح روح ریحانی و نوشیدن باده ارغوانی پرداختند غرض بزم خلوت آنچه بود
که آنشب با حضرت شاهی پیمانه پیمان بهیچه باده اطمینان نوشیدند و از گذشته‌ها درگذشته در موافقت و وفاق
کوشیدند تا بعد از انجام کار رومیه و انصراف آنحضرت به خراسان دوباره حضرت شاه به دستور سابق بفراغ خاطر
خود بکار مملکت پردازد و هر یک از خزانه گران ملک را که خواهد کفیل و دخیل دولت سازد هر چند آنحضرت
از در الحاح درآمد شاه والا جاه به القای جوابهای ... چون آنحضرت این وحشت و نفرت ... در طبع
رو ملکه و بلکه را کسخ دیر روز دیگر به احضار سران سپاه و رؤسای کارآگاه فرمان داده مجمع کنکاش آراسته شد

دگفتگوهای دوشینه را بیان کرده فرمودند هرگاه در مدافعه دشمن کوتاهی و دفعیه واقع شود مفاسد عظیمه متصور و اگر اقدام بآن
شود در صورتیکه پادشاه همه جا با رای مخالف باشد موافق باشد چگونه اطمینان برای ما میسر خواهد بود اعیان
دولت کاربر هم عرض کردند که سررشته نظم دولت ایران بکشش دشمنان قوی پنجه از کف رفته بود بزور بازوی حضرت
بدست آمده شاه والاجاه از رای و تدابیر و دیانت اهلیتش عاری از ظهور سروری است ممالک رونق
از توبت (؟) و رسم سلطنت حق تست آنحضرت از قبول آن تحاشی که چاره را در تغییر او و جلوس شاهزاده
عالی‌گهر عباس میرزا ولد شاه والاجاه که در آنوقت هشت ماهه بود دیدند بنابر نظام کار و مصلحت ملک افسر
و خطاب شاهی را بر عباس میرزا گذاشته نوبت سلطنت را بنام او بلند آوازه ساختند و ارض اقدس را
بجهة تنگی شاه طهماسب مقرر داشتند که در آستانه مقدسه رضویه جبهه سای زمین نیاز و بندگی پادشاه بنده نوازه سلطنت
عالم مهمی عبارت از آنحضرت بسر برده و در چهاردهم ماه مزبور او را باتفاق اهل حرم بجانب تخت روان و تدارکات
شایان از یزدجرد روانه خراسان ساختند روز دوشنبه هفدهم آنماه در تالار طویله بزم خسروانی ترتیب داده
پنجهزار دست خلاع گرانمایه و القاب مهرپایه فراخور رتبه و پایه با میران عظام و سرکردگان کیوان مقام عنایت
فرمودند و چون ابقا از فارس علیمردان خان شاملو را بسفارت روانه هندوستان ساخته بودند در این وقت
میرمحمد علی خان قوللر آقاسی بیگلربیگی فارس برای یاد آوری آن مطلب و احمد خان بیگچی (؟) آقاسی پسر ذلل بیگ (؟) بجانب روس
برای تبلیغ خبر جلوس روانه گشته دارالسلطنه قزوین برای توقف اعلیحضرت شاه عباس و پردگیان حرم سلطنت
مقرر گردید در خلال این احوال خبر طغیان جماعت بختیاری و مقتول شدن احمد خان حاکم ایشان بمعروض بنده
سپهرمیان (؟) و تحرک موکب منصور بآنحدود گردید توضیح این احوال اینکه قبل از ورود رایات همیون باصفهان احمد خان
ولد قاسمخان بختیاری که در سفر هرات از سعادت اندوزان خدمت رکاب نصرت انتساب بود بحکومت
بختیاری منصوب گشته موی الیه قبل از ورود بجلیل آباد در مقام شتم و ضرب تکفیر بختیاری در آمده شخص مزبور
در زیر چوب مقتول شده اقوام او نیز بر سر او ریخته احمد خان را از پای در آورده کوچ کرده بجانب گرمسیرات فرار کرده

فرمان

فرمان والا بعز نفاذ پیوست که سردار حویزه که در بهبهان بود با جمعیت خود عازم شوشتر و بابا خان چاوشلو که
در لرستان بود از طرف لرستان بآنطرف رودخانه که معبر آن طایفه است آمده سر راه بآنطایفه مسدود سازند
و در بیست و نهم ربیع الثانی بهمعنانی تایید سبحانی با فوجی از جنود ظفر نمود بعزم تنبیه آنطایفه روانه و مقرر داشتند که اردوی
معلی با توپخانه در آغروق شش روز بعد از حرکت موکب منصور متعاقب از اصفهان روانه گشته در زاویه مقدسه
امامزاده سهل علی متوقف و منتظر صدور امر مجدد باشند و در روز نهضت لوای آسمان فرسای محمد خان بلوچ را
منظور نظر مرحمت فرموده به نیابت کوه کیلویه سرافراز و مامور ساختند و باتفاق امیرخان بیک قرقلو نایب فارس
به تنبیه شیخ مدنی و اعراب هوله و سایر اشرار سمت فارس و بنادر پرداخت پس از راه چشمه متبرکه کوهستانات
بختیاری که در رفعت و بلندی پهلو بچرخ برین میزد گذشتند الحق کلک برهنه پا اگر خواهد که بذکر شمه از صعوبت
و سختی آن راه پردازد در سنگلاخ حیرانی و پست و بلند سرگردانی قدم فرسای عجز و ناتوانی خواهد ماند بعد از ورود کوکبه مسعود بآنحدود
مرتکبین رحلت (؟) بقلعه قاف نافرمانی یعنی قلعه مولا کشیده محصور شدند بعد از بیست و یکروز همرشان بسنگ آمد
از قلعه بر آمده قاتلین بحکم شرع از راه انتقام بپاسا رسیدند و مقرر گردید که سه هزار خانوار از جماعت هفت لنگ را
کوچانیده روانه خراسان سازند پس حکومت بابوالفتح ولد قاسمخان عنایت گشته رایت جهانگشا از میانه لرستان
فیلی از راه هلیلان وارد کرمانشاهان و در روز نهم جمادی الاخری اردوی همیون و توپخانه نیز از امامزاده سهل علی حرکت کرده
در کرمانشاهان بخدمت اقدس پیوست و نیز دویست و سیصد خانوار زند که از ایام استیلای افاغنه تا آنزمان در سمت
بربند و سیلاخور بسرکشی و شرارت مشغول بودند حکم والا بعهده باباخان چاوشلو و سرکردگان که در یزدجرد بوده
غرض اصلاح یافته که بر سر آنطایفه رفته تنبیه کاملی در باره ایشان بعمل آورده و چند نفر از عظمای ایشان را بقتل رسانیده
و مابقی آنگروه را با خانه کوچ روانه خراسان سازند و مامورین حسب الفرمان والا بر سر آنطایفه ایلغار و لازمه
تنبیه درباره ایشان بعمل آورده و جمعی از سرداران آنطایفه را مقتول و مابقی را با خانه کوچ و روانه خراسان نمودند و سرداران
افواج قاهره که در لرستان و یزدجرد و همدان بوده بامر والا در معسکر نصرت اثر که در کرمانشاهان بود حاضر گشته

در بیان توجه موکب همیون بجانب کرکوک و بغداد و صادرات آن ایام

چون قطره بدریا پیوست
حجه شاد از رایات اعلام گیتی نورد فلک فرسا و طنطنه شوکت در بسیط زمین آسمان ساکن گشته در بیست
دوم ماه مزبور که در اواخر قوس بود برج حوت حمل کوکبه نیر اعظم فی صحراهای دشت منزلها بر علم گشته
چون احمد پاشای باج آلان از جانب احمد پاشای والی بغداد بحکومت ذهاب که در دشت منزل گرمانشان
واقع است منصوب و جمعی از پاشایان و عسکر عثمانی در آنمکان بمحافظت مأمور بغیه آغروق اردوی همیون
و توپهای لشکر صحبت را در ماهی دشت گذاشته مقرر گشته که کوچ بر کوچ متعاقب می آمده باشند و خود بدون مکث
و درنگ با فوجی از نهنگان بیشه جنگ از ماهی دشت بعزم شبخون ایلغار و بعد از ورود بمنزل کرند معلوم شد که جمعی از ایشان
در طاق گرای راهای معروف گذرگاه لشکر فیروزی اثر تونست شد بقراولی اقدام دارند آنحضرت بنابر ملاحظه
اطراف یمین و یسار در جانب جنوب کوه بلندی برفدار که بکوه کاوران اشتهار داشت بنظر در آورده بتقلا ورزی
الهام ربانی و رهنمای تأییدات سبحانی عنان عزیمت باطراف منحرف ساخته بلدهای مهارت پیشه که صحرا گرد کوه
نورد قریه بقریه و بیشه به بیشه بودند بدست التماس و نیاز بعنان توسن عزم خدیو صاحب اندیشه در آویخته عرض کردند
که طایر وهم و عنقای عزم هیچ کس فراز بقله قاف این کوه فلک شکوه آهنگ صعود ننموده آنحضرت باز قعبان اسمعیل نکهه
باز بلند پرواز را در هوای عبور از این مکان پر و بال گشوده هر جا به آب پیش لشکر اقبال گریوه های کوه و مغولهای
آن موضع پرشکوه را گاهی پیاده و گاهی سوار پیموده نشسته و آن راهی بود بس صعب المسلک که راه عبور چون
چشم بخیلان تنگ و پای شهباز اندیشه از تصور پست و بلند جبالش لنگ بود آسمان بنظاره رفعتش هر روز کلاه
آفتاب از سر برمیگرد و بار سر کردن آن امر محال بود و چرخ مقوس هر شب بقصد رفعتش ناوک شهاب می انداخت
تیر مرادش در پای آن بسنگ آمده باز برگشته همان خیال القصه آن کوه بلند و آن قله آسمان پیوند را بصعوبت
طی کرده هنگام غروب آفتاب نشیب آمدند چون پای کوه بفر نزول خدیو فلک شکوه سر بر سپهر برین سود
نظم افواج منصوره را دسته بدسته مرتب کرده باز جلو ریز یک راه مرحله پیمای گشتند و در عرض راه بنابر پرده داری

ظلمت

ظلمت لیل سر رشته جاده از نظر گم گشته آنحضرت خود بجستجوی راه پرداخته شدند بقدر پانصد و ششصد نفر
از دلاوران که در اطراف رکاب والا جمع و در آن شب تار پروانه وار جان سپار آن شمع بغیه از جمعیت
غافل گشته بقیه لشکر از عقب می آمدند بعلت اندک کمی در طلب جاده واقع شد دیده بخت شان مغلوب
راهزنان جواب و حرمان پذیر رکاب ظفر انتساب شدند مقارن طلیعه صبح که آنحضرت بحوالی قلعه رسیدند
همیغی معلوم رای جهانگشا گشته از آنجا که همیشه آنحضرت جنود غیبی را یار و سپاه تأییدات الهی را مددکار خود
دانسته در قید قلت و کثرت قشون و حشر مستظهر نمیباشند با حاضرین رکاب بر سر ذهاب چپاول آغاز
و مرکب ترک تازی را جلوه ساز گشته رومیه از صهیل اسبان و دلاوران بیدار گشته سراسیمه آهنگ گریز و جمعی از ایشان
عرضه تیغ کین گشتند و احمد پاشای باج آلان با اکثر سران و معارف رومیه زنده گرفتار کمند اقتدار و دستان
فلک خرام جوزهر دم و ماه پای نهای خاک نورد آتشین سم با ذخیره و اسباب بسیار نصیب یلان ظفر شعار
گشت لکن چه از ماهی دشت تا ذهاب بر آلا راست بیست و چهار فرسخ مسافت است اما از بیراهه و کوه سی و پنج
فرسخ میشد که آنحضرت با وصف اینکه کوه را برف بسیار گرفته بود بهمراهی تأیید الهی در یک شبانه روز طی نموده
بنه و آغروق نیز بعد از پنج روز بموکب والا پیوسته اطراف قلعه ذهاب را استحکام ترتیب داده جمعی را برای
برای ضبط و جمع محصولات در قلعه ذهاب و فوجی را برای غله و ذخیره و تاخت قرای حوالی بهرند تعیین نموده فرمان
داد که لطفعلی بیگ کوسه احمدلو نایب تبریز با سپاه آذربایجان حرکت و قشونهای اردلان و همدان را
در سر راه خود رفیق ساخته از راه قلعه جولان روانه اردوی معلی شوند و بعد از انجام این مهام روز جمعه غره رجب المرجب
از ذهاب اهتزاز لوای ظفر انتساب کرده چون استحکام قلعه بغداد معلوم و محقق بود که اگر موکب والا متوجه بغداد شود احمد
پاشا بقلعه داری و تحصن خواهد پرداخت منزل بمنزل از راه قلعه علی بیک عازم کرکوک شدند که شاید احمد پاشا
باین تقریب بمیدان وسیع دیده بمعرکه جنگ بر آید مغیذ نیغشار از دره نا بلدی بلد با طی از اسباب و دواب
اهل اردو در حین عبور از آب دیاله بباد فنا رفت آنحضرت در بسیط خاک و تیز دستی ادراک آتش الا سالم

از آب میگذرانند لشکر نهنگ پیکر را از عبور منع و بقدر نیم فرسخ بالاتر برهنمای الهام ایزد داور معبری خالی از خطر پیدا
کرده از آب بدون آفت و مخافت گذرانیدند و در منزل خرمالق قباب خیام عز و تمکین برزده چرخ برین پیوسته
پیوسته هزار نفر بهادران را منتخب و سه دسته مرتب ساختند هر فرقه را بجانب سمتی تعیین و خود فوجی را برگرفته
بجانب کرکوک ایلغار و هنگام طلوع صبح چپاول بسمت قلعه انداخته سر و زنده و غنیمت بسیار بدست آوردند و افواج
مأموره نیز بسمت مأموریه را تاخته بار و زنده و اسیر و مال کثیر باردوی همیون ملحق گشتند و دو هزار از خانوار طایفه
بیات که در هشت فرسخی کرکوک سکنی داشتند ایشان را کوچانیده روانه خراسان ساختند و از همانمکان هفت
هزار نفر از لشکر منصور را بمحاصره قلعه کرکوک مأمور نموده لوای نصرت انتما را بجانب درکش کوچ نهضت داده
از راه قراتپه عازم بغداد گشتند در قراتپه لطفعلی بیک نایب تبریز با شش هزار نفر از غر آذربایجان و دو هزار نفر
از اکراد اردلان وارد اردوی ظفرنشان گشته چون راه بسیار تنگ بود مقرر شد که لطفعلی بیک با جمعی بر سم
منقلای از ادرش کرپو گذشته قراولان لشکر جلادت اثر در دو فرسخی اردوی ظفر گستر بود سیاهی فوجی از رومیه دیده
خبر رسانیدند فی الفور خدیو فیروز جنگ با جمعی از یکه تازان برای اثر ایشان شتافته معلوم کرده که قشاح نام کرد
عسکر دیار بکر است که با دو هزار نفر از رومیه از جانب احمد پاشا بقراولی آن ناحیه آمده اند دلیران مانند
گرگ گرسنه که برفوج تازه تاخت برند قشاح نام استقشاح کرده جمعی را بسم مانند ره پیش انداخته باردوی همیون
آورده گرفتاران در سلک عزاداشان انتظام یافتند روز دیگر قبل از ورود بمنزل رباط خان سیزده فرسخی بغداد اردوی
همیون را در ینگجه مأمور بمکث فرموده خود هنگام شب که افواج نجوم سمائی قطره زنان از جسر کهکشان آغاز
عبور و خیل کواکب از شوارع مدارات فلکی عزم مرور کرده با فوجی از یلان منصور متوجه جسر گشتند که جسر را از
از تصرف مستحفظان در آورند آنشب تا حوالی صبح ایلغار کرده ظلمت شب وصول بمطلب کرده از آنجا بسمت
بغداد چپاول انداخته در یکفرسخی جمعی از قراولان رومیه بمعرض قتل در آمدند و جمعی از اعراب کنار دجله که در کار عبور بوده
با سیر و نهب در آمدند چون سرحد یقین پیوست که احمد پاشا دریای دل را از غبار تفرقه و تشویش خاک ریز ساخته

بقلعه ولدی پرداخته است از آنجا بجانب ینگجه که قرارگاه اردوی ظفرنشان بود عطف عنان فرمودند از نوادر اتفاقات
آنکه خبر گرفتاری قشاح و نسخه قراولان که ببغداد رسیده بود محمد پاشای حاکم کوی با جمعی از پاشایان و رؤسای رومیه و دو هزار
نفر سوار جرار نیزه گذار از جانب احمد پاشا برای استخبار حال جنود و تحقیق کوکبه مسعود از راه رابت بجانب ینگجه عزیمت کرده
آنحضرت را عزیمت دیگر بر سر بغداد قدم فرسای اشهب توجه شده و بجیک الان آمد و رفت یکدیگر واقف ناگشته
بقیه صبح که آنحضرت زمام عزیمت بمعمورات العطاف داده ذات پیکانه مشهود دیده دلیران فرزانه گشته برابر آن
روانه و عسکر رومیه نیز گرد سیاهی از جهت کهان پوی را درسمت ینگجه دیده سراسیمه بسمت بغداد برگشتند که در عرض
راه فریقین دو چار یکدیگر گشته اولا خدیو کامکار با سه هزار نفر از دلیران نامدار که پیشتاز و صید گاه دشمن شکار زیرات شهباز
شیر پرواز بقیه با ایشان در آویخته بهر شمشیر شیری و بهر ضرب دست دلیری را از پا در آورده تتمه آهنگ فرار کرده اما چون جنگ
جهان رزم سان در میان گروه و قلعه را فاصله بقیه راه گریز نیافته در طرفة العین همگی ایشان را عرصه تیغ کین و بسته خم کمند
افواج ظفر قرین گشتند محمد پاشا نیز زنده بسلسله گرفتاران پیوست پس رایت جهانگشا بفتح و فیروزی وارد منزل
ینگجه گشته یکروز برای تقسیم غنایم در آنمکان توقف و روز دیگر از آنجا حرکت که برای تعیین مکان نزول خنگ فلک سیر
نظر را در اطراف قلعه گرم جولان ساخته سیران تپه را که در محاذی مزار مطهر و روضه معطر حضرت امامین همامین کاظمین رضی الله عنهما
واقع در دو فرسخی بغداد واقع است اختیار و در غره شعبان بشاذروان شوکت و شان را در آنمکان همدوش سپهر
والا ساختند از بدایع وقایع آنکه در روزیکه قراولان رومیه با محمد پاشا صید شیر شکاران گشتند بند علی نام افشار
یکنفر عثمانلو را از مرکب هستی در انداخته سر شرر آویزه فتراک جلادت ساخته سرگرم تعاقب بود از رفقا در راه قشلاق دور گشته
جاده را از دست داده شب در صحرا سرگردان بسر میبرد و در هنگامیکه ترک تیغ بند صبح سر بریده خورشید را از دامان در آورده
بند علی خود را در کنار قلعه بغداد دیده مقارن آن چند نفر از عثمانلوی اهل قلعه بسر وقت او رسیده چون پای گریز نداشت تیز
دستی کرده سر را بگوشه پنهان و دلیرانه با ایشان ملاقات کرده گفته بود که از خدمت حضرت نادری می آیم و با احمد پاشا پیغام زبانی
دارم پس او را بقلعه نزد پاشا بردند و شرح رساله پاشا بن نوع از جانب آنحضرت ادای پیام و رسالت نموده چند روز است که

این ولایت جولانگاه خیول دلیران ظفرنشان است یا بیرون آمده جنگ کن یا قلعه را بسپار احمد پاشا در جواب
گفته بود که آنحضرت بزرگ و فرمانروای ممالک ایران و در آن دولت صاحب اختیار حل و عقد امورند لیکن ما از حضرت
قیصریه نه بیرون آمدن از قلعه مأذونیم و نه جنگ کردن مأمور پس جمعی از لشکریان همراه که لوازم … قلعه میسر شد از آنکه
اینمقدمه معروض حضرت اقدس گردید قباد نام سرکرده دیار بکر را بعذرخواهی اینکه بتبلیغ این پیغام بالقای خدیو فرخنده فرجام
نموده و صورت واقعه بنحو دیگر گفته بود نزد پاشا فرستادند در چهارم شهر شعبان جسر محدودی که … برای تسلط
بهر صورت انجام یافت و جمعی از … بمحافظت امام اعظم ابوحنیفه معین گشته که احدی از عوام خلاف
احترام نکنند و چون قلعگیان ذخیره آن نواحی را پیشتر از وقت بقلعه کشیده بودند مقرر شد که در آب سیاه
فیروزی مآب بلاد خرما تو و زهاب و مندلجین آذوقه حمل و نقل اردو نمایند و بنابراینکه کشتیهای دجله را تماما
رومیه در آنطرف دجله جمع و ضبط کرده بودند بعلاوه نقص بسیار چند فروند کشتی درمیان … بهار … شده جمعی از غزات
سالاران کهنه بآنطرف آب فرستادند که شاید سنگری در آنسمت ترتیب توانند داد فوجی از قلعگیان بمدافعه ایشان
پرداخته چهل نفر را مقتول و بقیه بکشتیها نشسته خود را بجای سلامت کشیدند چون احمد پاشای والی بغداد و قرا مصطفی
پاشای والی عرفه آب دجله را در میانه حاجز دیده با فوجی از رومیه از سمت کهنه بغداد آمده در محاذات اردوی معلی از طرف
آب متاریس و مورچال کنده با توپخانه و اسباب کارزار نصب لوای قرار کرده بودند و مکنون خاطر اقدس آنکه شاید
ایشان را بیخبر دریابند باب ریسمان بندی نخستین فرسنگ پل چوبها بر روی آب تعبیه یافته اسب و شتر بالای آن …
تفصیل این اجمال آنکه در خلال این احوال شخص مزبور برسم سفارت از جانب احمد پاشا حاکم بصره وارد دربار عظمت
مدار گشته بتعلیم او و حکم حکم حضرت ظل اللهی فرمان بران چابکدست از نخلستانات آن ناحیه تختهای بسیار عظیم و چوبهای
بزرگ و ضخیم بطول سه و چهار و پنج ذرع قطع و تجمید شتران کوه کوهان در محلی موسوم بدوفاله که در هفت فرسخی بغداد
واقع است حاضر که خدیو ثریا جناب بعد از نقل اسباب هنگام شام با دوازده هزار نفر سپاه خون آشام
روانه آن مکان و هر یک از سواران تخته و چوبی پیش زین گرفته صبح وارد حوالی نهروان ده فرسخی بغداد گشته آلات

خشبه را

خشبه را با ریسمانهای محکم و طنابهای قوی بیکدیگر بسته چنگکهای بزرگ را بر بالای آن چوبها پیوسته مانند جسر بر روی
آب کشیده دو طرف آنرا بقایمه و عمود بزرگ محکم کرده خدیو دریادل با دو هزار و پانصد نفر از آب عبور کردند
هنگام شام غره ماه صیام از کشیدن تیغ هلال بر نصرت خاقان بلند اقبال برات استقلال می‌کشید چون
آنحضرت را سپاه وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا از عالم غیب بیشتر میباشد مقید بکمی و بسیاری لشکر نگشته
با همان فوج قلیل آهنگ راه کرده مقرر داشتند که بقیه لشکر هر قدر که میسر شود از پی یا از کلک یا از آب گذشته
متعاقب لشکر بموکب فیروزی اثر ملحق شوند تا ظهر روز دیگر هزار و پانصد نفر هم فرصت عبور یافتند که یکی
از رشته طاقت را در زیر پای آن گردن فرازان از دست داده گسیخت فوج ثانی هم متعاقب موکب
اقدس روان گشتند اما حضرت ظل اللهی از اول شب تا صبح ایلغار کرده بر سر غفلتا بسر وقت پاشایان
رومیه که در مقابل اردوی همایون و خطیره امامین همامین کاظمین رضی الله عنهما پای اقامت
افشرده بودند برسند بسبب پستی و بلندیها و اعوجاج و تنگی راه هنگام طلوع فجر بحوالی … شش فرسخی بغداد
رسیدند قراولان طرفین دوچار یکدیگر گشته دو نفر از قراولان رومیه از دم تیغ دلیران بدر رفته خبر عبور آن سیل
جهان آشوب را از آب برومیه رسانیدند رومیه فی الفور بنه و آغروق را ریخته سراسیمه بجانب بغداد شتابان گشته بودند
چون در آنصورت ایلغار بی فائده بود آنحضرت در آنروز در آن مکان توقف و طرف شام از آنجا عازم بغداد و حوالی
صبح که روز شنبه دوم شهر رمضان المبارک بود بحوالی مسجد ثریا رسیدند هر چند که آن مکان مشتمل بر نشیب
و فراز بسیار بود لیکن در هنگامیکه تائید الهی یار و بازوی اقبال بیدار مددکار باشد هر پست و بلند در نظر همت
عالم نورد سهل و هموار است حضرت ظل اللهی افواج ترک را که پروانه بی پروای شمع جهان افروز خدیو فیروز بخت بودند
قسم اقسام داده رایت ثبات و قرار افراختند احمد پاشا ملاحظه کرد که سپاه لشکر آنحضرت از … بعلت قلت
غازیان فیروز نشان این کثرت خود را مستظهر گشته حصار قلعه را مأمن عاقبت ندانسته سی هزار نفر متجاوز از سوار
و پیاده رومیه و ینگچری را با توپخانه و استعداد تمام سرکرده کهیای احمد پاشا و والی عرفه و قرا مصطفی پاشا بمقابله فرستاده … فوج فوج

اطراف شیران بیشه مصاف و بصولت زهره شکاف طرح جنگ فکنده تخت لکراد قراچورلو مأمور شدند
که دست بشمشیر بر قالب اگروه تازند در آنخاک پرمغاک که از کثرت چاه و سوراخ حکم خانه زنبور داشت به نیش سنان
لذت شهد زهر کین را در کام ایشان تلخ سازند پیادگان رومیه که فتیله را بر شانه تفنگ سوار کرده در کمین گاه
اخطار بوده دفعةً شلیک تفنگ آتشین دم و دلیران شیروش مانند شیر از آتش رم کردند پس ترکمانیه و کوکلان را
بمقابله ایشان مأمور ساخته ایشان نیز بهمین منوال روی برتافتند و همچنین دسته بدسته بامر والا مرکب جلادت بمیدان
تاخته و تاب التهاب نوایر تفنگ نیاورده باز گشتند سوای دلاوران افغان که در جای خود پایداری بیشتر کرده هر دفعه
که رومیه با ایشان حمله ور میگشتند سینه را هدف تیر بلا داده جگرها، سهام قضا ساخته بزبان سنان و دهان تفنگ
جواب ایشان میدادند چون افواج رومیه اکثر پیاده و عدت ایشان از حد زیاده و لشکریه و استعداد ایشان آماده
بود و سپاه ظفر پناه بسیار کم و همیشه سوار و چند روز بود که در سعی و تردد قدم فرسا بوده آنحضرت در مقام دلداری
ازانها بر آمده ایشان را بصبر و تحمل امر فرمودند هر چند معلوم دلاوران میبود که اگر از دشمن روی برتابند مانند دجله
عدوی خونخوار در قفاست اما چون معامله کم با بسیار کمتر موافقت میپذیرد در این آخر شکرف بر آتش افسرده
غیرت غازیان پا از گشته نزدیک بود که باصابه عین الکمال گرفتار گشته خدیو جگر حوصله را از نامیدی دل در بر
مانند ماهی در شبکه اضطراب افتاده لحظه بلحظه در خاک خضوع جبهه سای نیاز و طالب امداد از خداوند کارساز بوده
که در خلال آنحال گرد و سیاهی فوج ثانی که از آب گذشته می آمدند از چند میل راه عیان گشته سر حشم
ظفر و غبار دیده خصم خیره سر گردید پس خدیو قهر اثر کران جهان پیما را پیش تاخته فی الفور ایشان را بر گرفته مانند لمعهٔ
برق و نفحهٔ صرصر از یکسمت و دستهٔ افغان را نیز از سمت دیگر بجانب رومیه حمله ور ساخته بتائید الهی و سطوت
اقبال ظل اللهی اساس قرار رومیه منهدم و کتائب قلعه بغداد منهزم گشته با تیغ یمانی تا پای قلعه سرافشانی کرده چهار هزار
نفر متجاوز از ایشان بآتش دستی سیف و سنان آنگون ارغشت بار یا یان بخاک هلاک افتاده توپخانه و ادوات ایشان
تا کهنه بغداد و سر جسر بتصرف آمده هنگام شام بانید ظفر و بلوغ مرام بمحالات اردوی ظفر فرجام که عسکر رومیه بود بازگشتند

نصب

نصب اعلام نصرت ارتسام فرمودند در آنروز طایفهٔ افاغنه چون مصدر خدمت شایان و در حقیقت مبدأ الفتح نمایان
شده بودند بهایای جایزه و احسان و مشمول عنایات بیکران گشتند و چند نفر از قراچورلو و ترکمانیه که روی از دشمن
بر تافته بودند عوض تیغ یاسا گشته سرکردگان ایشان را بطعن سنان بنان زخمهای کاری بر دل و جان زدند و فوجی را
بضبط سرمن رای و حله و نجف اشرف و کربلای معلی و حکه و سایر نواحی تعیین نموده آنمحال کماطه تصرف در آوردند و همان
قلعهٔ بغداد در تصرف احمد پاشا باقی ماند از آنجا هم توپ و خمپاره های سرکوب بسته هر روزه تزلزل در اساس خاطر
پاشا و قلعگیان می افکندند پس حکم همایون صادر شد و اسباب پل چوبی را از نهروان از روی آب بامکان
آورده در برابر روضهٔ مقدسهٔ کاظمین رضی الله عنهما بهمان طریق که مذکور شد از نو بستند که افواج ظفر قرین بآنطرف آب
آمد و شد توانند کرد پس از سیران تپهٔ کوچکی که در نزدیک مزار امام اعظم قبهٔ شاهزادگان عز و تمکین را سایه گستر فرق
سپهر برین ساخته بودند ولا جانب حکه و در تهیه کشتیهای بسیار فراهم آورده جسر متین ترتیب دادند و نیز بمعماری عزم
رزین قلعهٔ محکم در جانب غربی کهنه بغداد در طرف سفلا و قلعه جات دیگر از جانب جنوب و سمت شرقی و همچنین
حصور استوار در کنار دجله صورت انجام یافته بمحافظت هر یک از قلعه جات فوجی مأمور شدند و در سمت شمالی قلعهٔ بغداد
در کنار دجله قلعه ساخته جمعی را بمحافظت آنجا مأمور و کشتیهای فلک رفعت علیحده ترتیب داده تفنگچیان قدر انداز بر آنها سوار کرده
در میان شط لنگر انداختند که بهیچ جهت راه نیابند بوده از روی آب بسمت بصره و غیره تردد نتوانند کرد و در آن اوان
شیخ عبد الله شیخ المشایخ بنی لام که صاحب جمعیت زیاده و همیشه تابع بغداد بود والی در کارها متمرد گشته
و با والی حویزه سلک جمعیت انعقاد داده متوجه تسخیر بصره شدند از صادرات امور اینکه عنی خان حاکم جهرم با میرخان بیک
افشار نایب فارس آغاز مخالفت کرده از در خود سری در آمده میرزا تقی کلانتر لار نیز جمعی از عراب قلعه عوض که مسکن
شیخ احمد مدنی بود جمع و بر سر ولی محمد خان بیگلربیگی حاکم لار ریخته او را مقتول و اموال او را غارت کرده بیگلربیگی شیخ احمد
مدنی گریخت لهذا حکام و سرکردگان قشون حویزه و کرمان باتفاق امیرخان بیک پیشتر از آن بمفسده مأمور گشته
هر دو را بوادیهٔ عدم فرستادند در بیان وقایع و دیل مطابق سال فرخنده فال هزار و صد و چهل

و پنج هجری بعد از آنکه سرعسکر کینه خواه دریای جنبش و خروش سحاب اجل را رعد و برق و معارضه
با ولاة خراسان زمین شرق منقطع با قتضای تصاریف زمان جبههٔ کاوش را با بار و برگ و ترکان فیروز جنگ حمین الا
بر کنار عاری از جنبش و ترک حشم بود سپهدار انجم احتشام چرخ چارم در نسیم شهر شوال سال هزار و صد و چهل و پنج
بعزم تجدید اوضاع جهان بسر منزل حمل تحویل کوکبهٔ عزوشان کهنه ساز و برگ قوای عناصر کهن فرزندان گلستان را
از غیرت موی خار بر تن راست شد و خون حمیت در عروق افسرده لاله و شقایق بجنبش آمده نیزه وران شاخسار بقصد
کینه جویان شاخ شانه بر خواستند ولی چیان رعد آواز آغاز افواج ریاحین را در رحمت دشت و گلزار صفها بستند
یلان نیلوفر فروردین با لشکر بهمن آغاز محاربه نموده و در میان نیز مغفر سار آب لباس ثبات و قرار خراب و پیچه پایان فتنه انگیز
برف و یخ را از ظهور طلیعهٔ اردیبهشتی زهره آب گشته راه عدم پیمودند جشن نوروزی بصد فر و زینت در خارج قلعهٔ
بغداد ترتیب یافته زرهای کامل عیار درخشان تر از اختران در طبقهای سیمین صاف تر از اطباق آسمان بر اهل بزم ایثار و هبات
هزار دست خلعت مهر شعشعه والوان خورشید شعشعه بسروران لشکر و عظمای عسکر عنایت گشته در آن اوقات از شدت
محاصره کار قلعگیان بغداد بجد اضطرار انجامیده نوعی آتش غلا بالا گرفته در هر روزه جمعی از فرط گرسنگی از بالای حصار
و بروج خود را بزیر انداخته ملازم معسکر ظفر اثر میگشتند و از جانب خاقان لازم قوت و احسان قاآنی سیر چشم موائد گوناگون
گشته مطلق العنان در اردوی همیون بسر میبردند و در آخر محرم راغب افندی دفتردار و محمد آقای کدخدای بغداد از جانب
احمد پاشا برسم استیمان وارد دربار سپهر بنیان و در باب سپردن قلعهٔ بغداد تا آخر ماه صفر تعهد و استمهال کرده القصه
بقلعه آمده در وقت سفرا ابواب گفتگو در میانهٔ احمد پاشا و امنای دولت ابد مدت و الا مفتوح بود در خلال این احوال
توپال عثمان پاشا صدر اعظم سابق که وزیر اعظم و سرعسکری منصوب بود با صد هزار نفر از سپاه کینه خواه روم وارد
کرکوک و جواسیس در لباس تبدیل این خبر را بقلعه رسانیده احمد پاشا در ایفای عهد سستی و در قلعه داری سخت کوشید لهذا
سرعسکر مزبور بسعادت حضرت ظل اللهی دوازده هزار نفر از جنود قاهره را بسرکردگی میران کار آگاه بمحاصره و محافظت برج
و قلعه جاتی که در اطراف قلعه ترتیب داده بودند مأمور گشته بجدی ضابطه را مضبوط کردند که بر قلعگیان معلوم نگردید که قطرهٔ از آن

بحر بیکران

بحر بیکران و ذرهٔ از پرتو خورشید تابان گم گشته است پس افواج نصرت پژوه را فوج فوج و گروه گروه
قبل از حرکت رایت ارشد با پیکر متعاقب یکدیگر قراولان و منقلای لشکر حشم روانه و خود در شب یکشنبه ششم
ماه صفر با بقیه افواج گیتی موج از خارج بغداد برسم ایلغار حرکت که روز دیگر حوالی صبح بقشونهای پیش قلق و در اطراف
نیر کوکبهٔ سرعسکر در کنار دجله نمودار گشته چون رومیه از کرکوک همه جا کنار دجله را معبر خود ساخته می آمدند همینکه آن بحر
خونخوار و آن کوه دریای آتشبار قرین یکدیگر شدند در همان مکان که موضع شکسته ناهموار و سمت غربی آن محروم دجله
ذخار بود نصب خیام قرار و سه طرف دیگر را مورچال و مطریس قرار داده قلعهٔ آهنین و حصار آتشین از عرادهٔ توپ
و بالیمز در اطراف مطریس بنا نهاده قوایم آنها را بزنجیرهای گران بیکدیگر پیوند داده مقام اقامت و استقرار
توپچیان و تفنگچیان که در پس پشت استواران ایشان بمقابله پرداخته چرخچیان لشکر جلادت اثر که همیشه مانند ستاره
سحر پیشرو کوکبهٔ خورشید لامعند بصولتی که برگ نیزه گذار مهر سیاه شامی ظلمت را هزیمت دهد بحملهٔ اول
ایشان را از پیش برداشته بشعشعهٔ سیف و سنان برق خرمن هستی جمعی از ایشان گشته تتمه بدون اینکه به پناه لوای
سرعسکر گریزند از همان حربگاه بجانب کرکوک شتافتند دلیران طراح باشاره والا مانند فوج نجوم با ملاحظهٔ چرخچیان
انجم کوکبه بتعقب رومیه اسب انداز هجوم گشته آن طایفه عنان پایداری از دست داده بمطریس خود تحصن جسته
از اطراف آن شروع با فروختن نایرهٔ توپ و تفنگ و دست گرمی توپخانهٔ آتش فشان آغاز جنگ کردند سنان
محمد همکاره گیر دار گرم بود تا اینکه حضرت ظل اللهی بضبط توپخانهٔ آن طایفه همت بسته پیادگان تفنگچیان را از سه طرف مأمور
بیورش حصه خود با فوجی از تفنگچیان چالاک و الاغه پیاک بر سر آن حصن آتشین حمله ور گشتند چند نفر از رومیه خبر سر رد
تاکی و مغفر را بضرب شمشیر برق اثر در هم شکافته داخل توپخانه و بعضی از توپخانه را تصرف که از سمت دیگر متوجه
مطریس ایشان گشتند مقصود اینکه در همان روز کار ایشان را بتفصیل رسانند رایات عقاب پیکر نیز که قول اردوی کیهان
جناح آن استقرار داشت به بلند پروازی سرکردگان جلادت گستر بهوای ظفر از پرچم زرین بصید گاه خصم افکنی بال و پر گشوده
بدون امر قدر نمون از مکان مقرر پیش آمده سواره و پیاده بیکدیگر آمیخت و هر کس بتمنای خود اسب با عتنای تیغ

بر الجمله القصه نائره حرب و آوازه طعن و ضرب از چاشتگاه تا عصر مستدام باشد چون موضع جنگ در سمت شرقی معسکر رومیه در جانب دشت اتفاق افتاده آب دجله در تصرف رومیه و موسم شدت تموز بود از اطراف لشکر شدید الصولت سورش گرما و از یکجانب سپاه قلب را عطش کدیه کین را اشتعال داده که حوت دریا به فلک بریان و عین الثور برشته گاهی شیران بیشه دغا گرمان میشد نظم ز خورشید گردون ز شورش همه ÷ که بود آب آن چشمه آتش همه ÷ چنان آفتاب آتش افروخته ÷ که بانشتر زبان در دهان سوخته ÷ چو مرغ شدی در هوا جلوه گر ÷ ز تاب خورش سوختی بال و پر ÷ دل خاره کاب از تف و تاب بود ÷ سر کوه را چشمه آب بود ÷ سمندر گر از آتش افروختی ÷ اگر سوی آب آمدی سوختی

القصه خدیو بیهمال در حینی با فوج پیادگان در سر مطریس مشغول گیر و دار بود و نفر از پیادگان رومیه در زیر دست و پای اشهب زرین ستام آنحضرت درآمد چرخ سفله نواز را شاهد ناز دیگر بنظر رسیده مرکب تازی نژاد همیون در زیر پای آن سردار دارا درایت سکندری رایت پس جا پکیدستی که بدستگیری تایید کردگار و عنان داری ریاض اقبال سوار و متوجه کار زار گشته چون شعشعه طلعت آن شهریار مهرگستر در میان آن لشکر بمثابه خورشید انور در برابر فوج اختر ظاهر بود مشهود دیده رومیه گشته دیدند که خدیو بحر و بر تا سمند از آتش و شرر روی برنمی تابد گرم ستیز گشته از اطراف بآنحضرت تفنگ پر خالی کردند اما حفظ الهی سپرداری و عنایات حضرت باری نگهداری نموده گزندی بذات مقدس نرسید و خدیو همیون فر در هنگامیکه سفینه عزمش بیادبانی قوایم بادپای بحر نورد در لجه آتش و دریای نبرد شناور بود چند نفر از سواران رومیه را بنوک سنان جانستان بخاک هلاک افکنده یکنفر را بنیزه زد که حربه و مرکب هر دو بصدمه ضرب آنحضرت بسر غلطیده ابرش پرویش تیز سیر گشتی کرده بمرکب دیو پیکر آن شخص خورده هر دو باره بسر درآمد اجنبیت کشان از جنایب خاص پیش آورده آنحضرت باز قدم بر حلقه رکاب بگذاشته سوار گشتند چون نوایر عطش التهاب افکن جگر شیخ و شاب و قلب سپاه از فرط تشنگی در تب و تاب بود غلطیدن اسب گرو ان خرام آنحضرت نیز علاوه گشته دلیران را گمان آن شد که مگر سرور کشور تاجدار را زخم کاری و کلالی قبایلش را در کارش رو در رنگ جان موسم خاری رسیده زمام اختیار از دست داده نسقچیان مریخ منظر از ضبط و نظم لشکر عاجز شده دست باز داشتند

خدیو

خدیو کوکرین توان ناچار از پشت سر جنگ کنان عطف عنان کرده کس فرستادند که از اردوی همایون دولت قلعجات از اطراف کوچ کرده بموکب همیون ملحق کرده و خود بجانب بهرزیه حرکت نموده و در آنمعرکه جمعی از دلیران از بی آبی دل دریا کشته خود را بآب دریای آتش زده جرعه نوشش باده فنا گشتند و برخی از بی تابی پا باد بان جنگ و رزبان بقیه بلب دجله روان گشته دست از آب روان زندگی شستند ملخص سخن آنکه بهمه جهت ده هزار نفر از سواران لشکر و پیادگان و تفنگچی و عمله توپخانه عرضه تلف گشتند و توپخانه بتصرف رومیه در آمده و جمعی که در سمت شرقی دجله بوده بلامانع آغاز کوچ کرده در بهرزیه بموکب والا پیوستند چون پیش از وقت یکنفر از رومیه گرفته زنجیر را به بغداد برده بود جمعی از قلعگیان بیرون آمده جسر دجله را قطع کرده جمعی که در جانب غربی دجله و قلعجات اقامت داشتند راه عبور را بسته دیده جمعیت فلذا از راه حله و حکه با عانت طایفه بنی لام و بلدی شیخ داود خزاعی خود را بنفقت رسانیده سر عسکر طبرانزاییه موافقه وارد بغداد و دو سه روز مکث کرده رایت عزیمت بجانب کرکوک افراخته حشمت و موکب همیون هم از راه ورود بمندلجین لوای مراجعت برافراشت و هم و گفتگو بر روی سران و برکه کالان لشکر گشوده در نیتقه این شکست امری بود مقدر در پرده غیب مستتر سر از رشته تقدیر نمیتوان پیچید و از حکم قضا نتوان رخ پیچید چنانکه هاتف گفته نظم من اگر کند بخت و دولت قران ÷ بگیرم جهان را کران تا کران ÷ گر ام سک دولت نیفتد بدست ÷ من هر نوشت ازل هر چه هست ÷ همگی سرکردگان و سران سپاه بالقا هاتف غیب با عقیده صاف و اخلاص خالی از ریب بخدمت عرض کردند نظم تو آن سایه بر زمین از خدای ÷ که دارد در آن سایه منزل همای ÷ اشارت ز تو کین گذاری زمانه ÷ بشارت ز تو جانسپاری زمانه ÷ نداریم اندیشه از کار زار ÷ تن ما و تقدیر پروردگار ÷ پس آنحضرت باخلاص کیشان پاپی عزم فاتحه خوانده آنچه از خیمه و دولاب و اسباب و باقی ماحتاج در آن ثغر عرضه تلف و تاراج شده بود بولایات حواله گشته فرامین مؤکده در باب سرانجام آنها باطراف ممالک در قلم آمد نیز بالک ر لرستان فیلی و کرمانشاهان و همدان و حکام صاحب اندیشه و امنای اخلاص پیشه تعیین کرده ایالت کوه گیلویه را بمحمد خان بلوچ که تا آنزمان به نیابت اشتغال داشت بعلاوه شوشتر و دیز فول مکرمت و مقرر فرمودند

در باتفاق امیرخان بیگ قرقلو نایب فارس روانه گشته تا مدت دو ماه تجدید اوضاع سپاه خود که بموکب
والا ملحق کنند و نیز امر همایون بنفاذ مقرون شد که پیر محمد خان بیگلربیگی هرات که با شش هزار کس در هرات بود
بصیانت حدود قندهار پرداخته و طهماسقلی خان جلایر سردار قندهار با حکام فراه و قاین و سمنان و تون و غیر آن با شش هزار
نفر از لشکر فیروزی اثر که تابع امر و فرمان او باشند در موعد مقرر در همدان حاضر باشند و همچنان جمعی از جوانان غیرتمند
خراسان که ترتیب یافته رکاب و کارآموز خدمت ثریا جناب و شیر بیشه دلاوری و دلیر معرکه جنگ آوری بودند
باستقبال موکب والا روی نصرت اشتمال کنند و از منزل چمن عازم همدان و در بیست و دوم ماه صفر وارد آن خطه نزهت بنیان گشتند
و چون ابقا برای کوچانیدن ایل جلیل افشار رومی و تدارک آن صد هزار تومان زر نقد در نزد محصلان موجود کم بود سبب آنکه
کار در سمت عراق اتفاق افتاده کلیه حدود عراق از ایلات و احشام مقتضای مقام و مناسب وقت و هنگام نبود کوچانیدن
آن طایفه را بتعویق انداخته آن وجه را بعلاوه صد هزار تومان دیگر برای تجدید اوضاع و جبر نقصان سفر دست بدست جوقه
بجوقه بر جنود مسعود از خزانه احسان مکرمت گشته جیب و دامن آمال لشکریان از نقود عنایات مالامال و هر یک را
که اسب و ... اسقاط شده بود اسب بیست تومان عطا و همچنین از استر و شتر و خیمه و چادر و شمشیر و سپر و جول و معقود باقی
آلات حرب و اسباب سفر حتی نعل و میخ دواب و جزئیات دیگر که برونق فرمان و همدستی قدر از اجر ممالک
محروسه روز بروز میرسید فیمابین آن گروه جلادت پرور بقدر قسمت انقسام یافته و در عرض شصت روز جمع امور یکه
موقوف علیه نهضت رایات نصرت فرجام بود صورت انجام یافته لشکر فیروزی اثر و افواج حمیت گستر در معاد
مقرر متوالی یکدیگر مانند ابر بهاری و سیلاب کوهساری که بحر ذخار پیوندد وارد اردوی نصرت پرور و داخل
معسکر شوکت اثر گشتند از سوانح عشرت انگیز آنکه در ایام توقف موکب والا در همدان بوقوع
پیوست که تیمور پاشای ملی حاکم وان بعد از سنوح واقعه بغداد از جانب سرعسکر با فوجی از اکراد و جنود رومیه
عازم تبریز گشته در سمت قراجه داغ توسن جلادت جلو داده تبریزیان با قشون مأموره بمحض شنیدن آوازه
حرکت تیمور پاشای مزبور در صدد تخلیه قلعه و شهر تبریز درآمده آغاز کوچ کرده هر چند لطفعلی بیگ آن روز تا شام با معدودی

از افشاریه و ملازمان خراسان که همراه داشت در شهر بند حیرت بسر برده چون صاحب قلعه را با آن جمع قلیل
در حوزه امکان خود نیافت ناچار با اتباع خود جانب مراغه شتافت عبدالرزاق خان مقدم که در آن
وقت از جانب حضرت ظل اللهی حاکم آن مملکت بود در بروی لطفعلی بیگ بسته راه بدبختی گشود ناچار لطفعلی بیگ
وارد خلخال گشته حقیقت حال را بعرض والا رسانید پس از وقوف فرمان بعضی از عسکر منصوره بمحافظت
حدود دارالمرز مأمور و بکتاش بیگ قرقلو عم آنجناب که در ابیورد میسر بخطاب خاقانی و سرداری دارالمرز
و ایالت استراباد سرافراز و با جمعی از سپاه خراسان بسرعت تمام روانه گیلان و بسیاری از ملازمان
آذربایجان که بر هم زن هنگامه دولت گشته از عسکر لطفعلی بیگ فراری و در زوایای جنگل دارالمرز متواری شده بودند
بموجب امر والا بدست آورده در ازای این شعار تیغ سیاست بر ایشان جاری گشته جمعی هم در اطراف
ولایات در دست شحنه تادیب گشته شدند و نیز بختیاری که از کوهستانات خود زاویه نشین
مغاره تواری بودند از استماع واقعه بغداد سر از گریبان خصومت برآورده یکبار ترک اطاعت و فرمان بری کرده چون پیوسته
پیشنهاد همت والا آنبود که بعد از فراغ مهمات سمت روم باز حضرت شاه طهماسب را جالس سریر سلطنت
گشته بمفاد وَاِنَّ اَرْضی واسِعَةٌ شاهباز بلند پرواز کشورستانی را در هوای فضای اقلیم دیگر بال
گشا سازند در ایام توقف کوکبه ظفر در بغداد که کارهای نادری صورت نوعی و کسوت تکمیل ظاهری یافته ملا
علی اکبر ملاباشی و میرزا کافی خلف را برای آوردن حضرت شاهی روانه ارض اقدس گشته مأمورین نیز در بیست نهم ماه صفر
آنحضرت را از مشهد مقدس حرکت داده در عرض راه که سانحه بغداد حادث و تعویق مطلب را باعث شده
چون سلطنت او در چنین وقتی در عزم همایون ظل اللهی مقصود با انتقام و کین خواهی البته از مصلحت دور و عایق
بعضی از امور میشد فرمان والا غر صدور یافت که مأمورین از راه دامغان در موکب شاه طهماسب وارد مازندران
و تحت زرنگار سراپرده نیز با شاه عباس که در آن آوان سکه و خطبه بنام او بود از قزوین حرکت کرده روانه مازندران
گشته آن خطه جنت نشان را مقر کوکبه غروشان سازند و طهماسب قلیخان جلایر را بحکومت اصفهان سربلند

و زمام مهمات عراق را بقبضهٔ اختیار او تفویض و جمعی از سپاه نصرت پناه را بمتابعت او مأمور و مقرر نمود
امر والا صادر شد که ده هزار نفر دیگر از ایلات و احشام ملک عراق در سلک ملازمت انتظام داده در ممالک عراق
که وسط ممالک محروسه است مهیا و مستعد بوده از هر طرف که فتنه جویی بسرکشی گردن افرازد با جمعیت خود به پیش او بروند
و جمعی هم بحدود سلطانیه تعیین و مقرر شد که بکتاش خان سردار گیلان و لطفعلی بیگ با حکام افشار و مقدم و غیره
ولایات هر یک از حدود ولایات خود خبردار و در هنگام ضرورت باعانت یکدیگر اقدام نمایند **در بیان نهضت رایات**
نادری مرتبهٔ ثانی بعزم انتقام بجانب روم و وقایعات آن ایام بعد از اجتماع سپاه منصور و انتظام و اتساق امور در بیست
دوم شهر ربیع الثانی بهمعنانی تائیدات سبحانی بشوکت اسکندری و فر سلیمانی بشوق ملاقات عثمان پاشا سر عسکر
از بلدهٔ همدان رایت کینه جویی در ملک ستانی شدند در روز ورود بکرمانشاهان بانهای منهیان رایت بنیان
خبر رسید که فولاد پاشای والی اذنه و محمد پاشا و چند نفر از پاشایان معتبر و بیست هزار نفر از عسکر روم
و سپاه ارزروم لانجانب سر عسکر که در قلعهٔ کرکوک توقف داشتند در کنار آب دیاله هشت فرسخی
در مکانی که بجم شاه اشتهار دارد نصب خیام اقامت کرده منتظرند که اگر موکب والا بجانب تبریز نهضت کند
ایشان بجانب کرمانشاهان رایت جلادت افرازند و چنانچه متوجه کرکوک و بغداد شود بمقابله پردازند خدیو فریدون
فر بمجرد استماع این خبر بنه و آغرق را گذاشته با فوجی از دلیران گزین و بهادران ظفر قرین ایلغار و هشت منزل را در دو شبانه
روز موطای خیل بادرفتار ساختند هر چند مطمح نظر آن بود که روز را بشب بر آن طایفه تیره سازند اما بنا بر عدت
لشکر و تنگی معبر افواج کواکب و اختر از جادهٔ مدارات فلک رودتر و ماهچهٔ لوای روز گیتی فروز پیش از عبور کوکبهٔ فیروز
جلوه گر عرصهٔ ظهور و بروز گشت آن نیر جهان افروز سپهر کشورستانی بر همه جا مانند ظفر پیش پیش لشکر نصرت
اثر بود برهنمای رای آفتاب به پشتهٔ برفراز بلند که در آن نزدیکی واقع بود صعود و بدیدهٔ تحقیق ملاحظه فرمود که آن دریای
لشکر که در کنار آب دیاله بر اوج سپهر نیلگون موج میزد در لطمهٔ اضطراب و خیام رفیع قباب را حباب وار نگونسار
بحر انقلاب دیده در اندیشه که لشکر را از هیجان غبار و گردی که بچرخ اثیر میرسید استنباط وصول خصم کرده لابد غلبه

اضطراب

اضطراب دست از عنان و پا از رکاب نشناخته سراسیمه بر پشت توسن گریز آمده بودند که دلیران
خون آشام باشارهٔ والا جلوریز و بآن طایفه در خورده تا پنج فرسخ ایشان را تعاقب و از زنده بسیار و از حربه
بیشمار بدست آوردند و جمیع احمال و اثقال و اسباب و خیام آن طایفه جابجا بحیطهٔ ضبط در آمد و کسانی که خود شبانه
روز با اسب و قمچی مرحله پیمای وادی طلب و قدم فرسای بوادی تعب بودند مالک قطار و جمهار شده آسایش گزین
خیام راحت و سایه نشین شادروان استراحت گردیدند و بعد از دو روز در همان مکان خبر عبرت فزای طغیان
محمد خان بلوچ و مراجعت او از عرض راه بعرض والا رسید توضیح این مقال آنکه محمد خان مزبور بنحوی که در ضمن
صادرات احوال افاغنه مجملا اشارت رفت باتفاق محمود غلجایی از قندهار بر آمده بعد از آنکه نوبت سلطنت مستعار
باشرف رسید از جانب او بسفارت روم مأمور گشته تا برگشتن او از ارزروم بوم بخت اشرف بسر رسیده
بود چون دست خود از دامن افغانی گسیخته یافت لابد وارد اصفهان و از آنجا با نامه و هدایایی که برای اشرف آورده
بود بقدم امیدواری باین درگاه آسمان جاه شتافت خدیو فیروزمند که در عرصهٔ عزت و دولت
مانند مهر آسمان نور پاش هر نشیب و فراز و پست و بلند است باو از در عاجز نوازی بر آمده بایالت کوه گیلویه
عز امتیازش دادند و بعد از معاودت موکب والا بخراسان آن رو سیاه که در میان اعیان دولت شاهی
باظهار جوهر خود نمای کار تیغ سیه تاب میکرد کج نهادی خود را ظاهر ساخته از جنگ ایروان و همدان منشأ شکست
قزلباشیه و مصدر بی حسابات شده در حین ورود کوکبهٔ والا بعراق که حقیقت حال او بعرض والا رسید
اگر چه اختر عزتش در چند روز افول یافته لیکن باز در روز حرکت موکب جهانگشا از اصفهان نیر جهانتاب
لطف خسروانه که در ذره پروری بسان خورشید صبح و شام در فروغ بخشش احوال نیک و بد عالم است
در بارهٔ بداختر تابان روز تیره اش گشته او را حاکم کوه کیلویه و شوشتر و دزفول ساخت بعد از واقعهٔ بغداد که میرخان
بیک قرقلو نایب فارس و محمد خان با قشون کوه کیلویه و فارس مأمور برکاب گشتند برای اینکه آن ولایت
از وجود شخصی خالی نباشد از همدان احمد سلطان کهرلوی مردی را بفارس و قاسم بیک قرقلو را که برتبه

مهرداری سرفراز بود بکوه کیلویه تعیین و روانه شدند در حینی که محمدخان بعزم اردوی معلی وارد جایزر توابع آن ستان
قیام شد با امیرخان بیک و قشون فارس سرپنجه برگشته بختی گریبان گیر حال محمدخان و خار خار اندیشهای باطل
خاطر زیر دم عزمش گشته باشنه جویان فارس و شوشتر و بلوچ و هزاره لکه بمقصود رو گردان و بهوای استیصال فارس
و امیرخان بیک با قشون افشاریه خراسان که همراه رومیه بودند عازم درگاه معلی گشتند اگرچه در چنین وقتی که هنگام یاری و زبان
خدمتگذاری بود صدور این امر حیرت آمیز از فارسیان در حالتی که محمدخان پابست که در عزم قوی آسیب سر دوش و بقصد
دم موجب خلل و قصور گردد اما چون وقوع اینگونه حوادث در پیشگاه همت دریا حوصله اش حکم جنبش خار و خس در برابر لجه
ژرف و ظلمات گیاه خشک در جنب بحر شگرف دارد مطلقا وهنی در عزم و تزلزلی در خاطر آن حضرت راه نیافته متوکلا علی الله تعالی
با نیت راسخ و همت ثابت بعد از پنج روز از ورود به ورای غروق همایون ملحق شد بقصد مقابله سرعسکر کوچ کرده
دریا زهره سم جمادی الاول وارد حوالی لیلان سه فرسخی کرکوک گشتند روز دیگر سلطان خاوری ماهچه منجوق بر اوج عیوق
برافراخت بتمنای لقای سرعسکر و جهان جهان لشکر در حوالی موضع موسوم بعلمداران که در محاذات قلعه کرکوک واقع است
تسویه صفوف ظفر و تسعید جنود فتح و شوکت فرمود عسکر فیروزی آیات باین روز قتال فوج فوج و گروه گروه بنظام تمام و
دلاور طنطنه دلاوران رزم گستران و دبدبه کوس رویین و غریو نای زرین بذروه چرخ برین رسید کوکبه والا پایه که
رزم آزمان سلک نظم و نسق و لازمان رای و عزم شهود دیده لباب رزم گهی که آسمان با هزاران چشم بنظاره آن حیران
و زبان دوست و دشمن در عالم انصاف بنادره کاری آن همت بلند آفرین خوان گشت نظم سلیمان بنیکو
لشکر نداشت چنین دستگاهی سکندر نداشت
کس این رسم و ترتیب و آیین ندید فریدون با آن شوکتش این ندید
عثمان پاشای سرعسکر بعد از معاودت از بغداد انواع افتخار و مباهات مینمود در ناحیه کرکوک و خارج قلعه بکره صدر ثابت
لشکر ظفر شعار نصب خیام قرار و رفع لوای استقلال و اطراف اردوی خود را بچپر و خندق استوار کرده بود صحت کار را
در تمارض دیده از معارضه پهلو تهی که پهلو بر بستر ناتوانی نهاده جمعی از سران لشکر رومیه بفرمان او پشت بقلعه
در و جنگ آورده دست دلاوری باز زدند ازین طرف نیز دلیران فیروز جنگ رویین چنگ بصولت شیر و جرات پلنگ

بدون

بدون تامل و درنگ بمعرکه کین آهنگ و ببارقه تیغ و سنان و انداختن توپ و تفنگ آتش افروز
نایره جنگ شدند جمعی از آن طایفه را سر مانند گوی در خم چوگان قوایم مرکبان غلطان و فوجی دیگر سر خود را برگرفته
از همراه بسمت ارزن الروم شتابان گشته بقیه در قلعه متحصن شدند رایات منصور تا عرصه تنگ
در وسعتگاه جنگ قامت اقامت افراشته به پنجه گوهر نگار آن گروه را بمیدان کین اشارت میکرد
چون اثری از عسکر و سرعسکر بظهور نرسید در آن مکان نامه که شنده تر از تیر و برنده تر از شمشیر مضمون آنکه
مسکت و گلوگیر بجانب سرعسکر بسلک تحریر درآورده مصحوب یکنفر از گرفتاران فرستاد مشعر بر اینکه بشوق
ملاقات آن جناب راه دور و دراز طی کرده آمدیم اگر از مردی نشان دارید بمعرکه رزم قدم رنجه سازید نان و نمک اوجاق
عثمانی را بر خود حلال سازید پس بانتظار جواب سه ماهی درنگ کرده از آنجا که وقت مانند دل اعدا تنگ بود عطف عنان
بمستقر غرو شان فرموده روز دیگر بهمین منوال هر روزه بر سر قلعه رفته چون کمیت عزم توپال عثمان پاشا در مضمار گیرودار
لنگ دید بر مقید باتمام کار او نگشته بتسخیر قلعه سولداش را که در منزلی کرکوک برفراز کوه بلند اساس و مقام
جمعیت الکراد بود بلباس و شحون بذخیره و غله بیقیاس بود وجهه همت سپهر مماس ساخته از الاق در بند متوجه
آن سمت گشتند و شاید از همین محرک سلسله جرات سرعسکر شده از در مقابله درآید و در روزی که موکب جهانگشا به
وصول بآن مکان می افکند قلعه مزبور بحیطه تصرف درآمده جمعی از اکراد با ایلات از راه حال بعید با انتظار بستند حصار
از بیم سیلاب شور انگیز سطوات جنود قاهره پناه بآن قلعه استوار برده بودند معروض تیغ آبدار و بسیاری از ذکور
و اناث بقید اسار گرفتار گشته غنایم موفور بحیت آمال سپاه منصور که با فضای جهان مالامال بود اشتغال
یافت و چون محاصره بغداد پیشنهاد خاطر قوی بنیاد بود فرامین مطاعه بعز نفاذ پیوست که امیرخان بیک با قشون
خراسان و افشاریه کرمان که در طاق و سطای کرماشاهان منتظر فرمان بوده اند در کنار آب دیاله در حمرین شاه
از آنگاه اردوی فولاد پاشا به رحل اقامت انداخته بروج مستحکم در آن مکان ساخته حکام اردلان و کرماشاهان
نیز با جمعیت خود رفته غلات شهر زور و توابع برای راتبه ایام محاصره بغداد ضبط و از کردستان و نواحی آن

ودرآن اثنا رفته غلات مزبور را نقل معسکر امیرخان بیک نموده در بروج انبار تهیه و بعد از سه روز اعلام ظفر طراز از آنمکان
آغاز اهتزاز نموده در منزل حرم مجمع کنکاش انعقاد داده در باب عزیمت بغداد و تبریز استشاره کرده فرمودند که اگرچه
اهل خراسان را صعوبت در پیش و بار گرانی است بر دوش خویش گرفته از راه هلال لاغر تا تن بسیر و سفر بدهند
کاهی که نه قطره نیسان تا دل دریا نکشد با کجر دخار در دریا و یرد که هرشاهوار نشود در اینحال است که اهل قلعه از مساعدت
سر عسکر مایوس و به نوشتن قحط و غلا مانوس اند هرگاه این سپاه خونخوار تجربه اساس سر قلعه بغداد روان و امکان
محاصره میسر شود حکم خانه حباب و بنیاد توانای قلعه گیان صورت نقش بر آب خواهد داشت بازی با گرچه
اول خام می آید بچشم در عقب دارد تماشاهای رنگین برد ما پس همگی متفق اللفظ معرض عرض گفتند که مارا تا جان
در تن است پا از طریق فرمانبری نخواهیم کشید و در جانسپاری و فرمانبرداری خواهیم کوشید بعد از ین مکالمات اردوی والا
بصد و در پیوست که اهل اردو و دواب زیاده خور را روانه شهرزور و غله یکماهه را که کنار دیاله تهیه و بعد از ورود موکب والا به بغداد
از آنجا برفعات نقل معسکر ظفر بنیاد شود

در بیان آمدن توپال عثمان پاشای سر عسکر بمقابله جناب نادری و وقوع محاربه و بقتل رسیدن سر عسکر مزبور

پس موکب والا وارد محال موسوم بقراتپه گشته لکرد ملاحظه کردند که سپاه
نصرت پناه ذخیره و غله بکنار دیاله جمع و بآن نواحی گشتن کرده میرود گمان کرده که ضعف و قصوری بحال ایشان راه یافته
و بالا مری در جانب ایران حادث شده که موجب عطف عنان عزیمت آنحضرت گشته سر عسکر را از این خبر
آگاهی داده او نیز این معنی را فرصتی در ضعف حال آنحضرت محمول ساخته ممش پاشا نامی که عمده پاشایان بود با دوازده هزار
نفر فرستاد که به جای هم منزل متعاقب اردوی همایون کوس جلادت را جولان میدان باشند چون قراتپه متعلق بکوکبه
جلال بود او نیز آق دربند هفت فرسخی سمت دارش را که مکان مستحکم و در میان دو کوه واقع و معبر آن منحصر یک راه
بود مأمن خود ساخته خیام اقامت برافراشت این خبر دلپذیر با نهای قراولان بعرض خدیو کشور گیر رسید روز پنجشنبه
غره جمادی الاخری طرف عصر با فوجی گزین از راهی که جاده غیر متعارف بود و مظنه عبور از آنطرف نمیرفت موکب اعلی ازراه
تیزتک ساخته از اتفاقات خواب غفلت دیده بصیرت قراولان رومیه را که در خارج راه بودند بسته بعد از عبور موکب منصور

والف

والف نگشته هنگام صبح در وقتی که جهاندار مهر انور بدربند افق کوکبه قصی افکنده فرد خدیو عدو بند کشورگشای
را دربند فرا رجت زرین لوای تخت جمعی از جزایرچیان پلنگ صولت یکینه پوش و تفنگچیان برق دست رعد خروش را
از دو طرف بر فراز کوه جا داده دخلی دربند شدند رومیه سراسیمه بتسویه صفوف پرداخته از طرفین نیران قتال اشتعال
دو دست و بازوی دلاوران بخصم افکنی و خونریزی اشتغال یافت و از اتفاقات نادره اینکه سر عسکر ابدار از روانه
کردن ممش پاشا بخیال اینکه مبادا ممش پاشا بحضرت نادری غالب آید و گوی نیکنامی از میدان رباید دست الحاج
بر قفایش زده بتقریب امداد متعاقب روانه گشته در عین گیر و دار که بارقه تیغ دلیران و تفنگ چشم مهر و ماه را
خیره و گرد و غبار عرصه کارزار روی سپهر مینور را تیره ساخته بود طلیعه رایت سر عسکر نمودار و سیاهی لشکر از کمال
آق دربند ترجمان مصدوقه تُولِجُ اللَّيلَ فِي النَّهارِ گردید هرچند که قصی کوکبه سر عسکر و رسیدن چنان
فوج عجد و در هنگام پیکر معرکه شور و شر موجب دلیری رومیه و تفرقه خاطر دلیران ظفر اثر گردید اما مضمون بیت رنج راحت
چو شد مطلب بزرگ گرد گله توتیای چشم گرگ آنحضرت این معنی را عین مدعا دانسته جنود علیی با عانت آن
داور جهان پرور و کوکبه اقبال فتح و ظفر گشته بعد فتنتین بمسافت ربع فرسخی رسیده بود که حملات مردانه
و صدمات دلیرانه افواج نصرت پرور صفوف رومیه را از هم پاشیده تا بقلب سر عسکر رسانید از مشاهده
اینحال در احوال سر عسکر اضطراب و در سلک قرارش انقلاب راه یافته سر بر بال اسب گریز گذاشته سر عسکر
با کمال شوکت و شان در تخت روان می آمد ناچار بر پشت برق رفتار سوار و عازم فرار گردید که دلیران سهمگین
و یلان عرصه کین متعاقب رسیده بایشان در آویختند و چنین حضرت ظل الهی بعد از ورود بدربند
فوجی را با دلیران افغان و ابدالی از جانبین کوه بمنتهای دربند مامور ساخته بودند که بعد از ظهور علامات شکست سر راه
بر آن طایفه ببندند مامورین از دو جانب بخصم افکنی پرداخته و سر سینه آن طایفه را حواله گاه تیغ و سنان ساختند
و قریب ده هزار نفر از آن گروه عرصه شمشیر و سه هزار تن زنده اسیر سلسله تقدیر گردید سر عسکر در اثنای هزیمت الله یار نام
کرد را از مرکب هستی افکنده سر شررا بر سردار سنان مظهر معنی سرداری ساخت و جمیع اردوی ممش پاشا

و احمال و اثقال و توپخانه و خزانه سر عسکر یکسر بتصرف لشکر نصرت اثر درآمد چون اعزاز سران بر گردن اولیای دولت
لازم بود سر سر عسکر را با نعش لوطعلی و مصحوب عبد الکریم افندی قاضی عسکر عثمانی که از گرفتاران آن معرکه بود
بخت روان روانه ساختند که برده در مملکت روم مدفون سازند و از آنجا باز بقراتپه که مستقر نفوذشان بود
مظفر و کامران عطف عنان کرده بابا خان چاوشلو بیگلربیگی لرستان را با جمعی تعیین فرمودند که در حوالی سر
من رای سال و کلک بسته از دجله عبور و حله و نجف اشرف و کربلای معلی را بحیطه ضبط درآورده راه ذخیره را از اطراف
آب بر قلعه گیان مسدود داشته منتظر ورود موکب والا باشند چون اساس خصم قوی بر انداخته و ساحت ملک
از وجود دشمن چهره دست پرداخته شد به تشبیه تیمور پاشا در میان رومیه با نور جوهر جلادت مشهود جازم و با فوجی
از بهادران جریده و سپاهی بجانب آذربایجان عازم گشتند بعد از ورود رایات جهانگشا به بانه از ساوجبلاغ
مکری خبر رسید که تیمور پاشا بمجرد ورود خبر شکست فولاد پاشا در کنار دیاله بوقوع پیوست تبریز را خالی کرده بدیار وان
روان گشته لطفعلی بیگ نایب تبریز در آن هنگام در مراغه توقف داشت وارد تبریز و قلعه را متصرف که چون این خبر
صورت تحقیق یافت عنان عزیمت بجانب قراتپه که قرارگاه اردوی همایون بود انعطاف داده از راه لیلان وارد
خرماتو گشته و در آن مکان خبر استیلای محمد خان بلوج بتواتر معروض خدمت والا گردید توضیح این مقال آنکه
بنحویکه سبق ذکر یافت بعد از آنکه محمد خان از جاید لرستان برگشته بعزم فارس رایت استبداد بر افراشت
در ابتدای کار فشار اخبار اراجیف که به قاسم بیگ که در قلعه دیزفول بود بمقتضای سرشت زشت در دروغهای مکرآمیز
نوشت قاسم بیگ از ناصیه احوال او استنباط آثار نفاق کرده از دیزفول عازم شوشتر گشت شوشتریان بار
محمد خان اورا تمکین نداده قاسم بیگ روانه بهبهان گردید بعد از چند روز محمد خان بر سر او رفته اورا با اتباع
بدست آورده محبوس ساخت ابو الفتح خان حاکم سابق شوشتر خویش محمد علیخان قوللر آقاسی را بحکومت شوشتر
فرستاده اهالی آنجا مقدم او را مغتنم شمرده حباب کلاه نخوت طایر هوا افراشتند غافل از اینکه آسمان عنقریب
این هواها را از سر ایشان بیرون خواهد کرد و بپاداش این خیال خام آتش ادرار طرفه پخته کاسه ایشان را مملو خواهد ساخت

اعراب

اعراب و شیخ حویزه نیز با او سر موافقت پیش آورده دست متابعت دادند و والی حویزه را که سید رضا
برادر سید علیخان و کوه گیلویه را بشیخ فارس آن کثیر تفویض نموده آهنگ شیراز کرده در کنار شیراز احمد سلطان
مروی با فوجی از قشون خراسانی و غیره که عددش بسه هزار کس میرسید بمدافعه برآمده مغلوب گشته بقلعه تحصن جست
و بعد از سیزده روز در قلعه مزبور محصور بود از فقدان آب و آذوقه عاجز شده طالب راه نجات گشت
محمد خان قسمی کرده احمد سلطان بالضروره با اتباع از قلعه بیرون آمد روز دیگر ایشان را با رفقا تاراج و در مجلس ناکامی پهلو
نشین قاسم بیگ ساخت اهالی اعراب بنادر نیز با او موافقت ورزیده شیخ احمد مدنی و شیخ جباره در رؤسای
القوم بهمه دم از یکرنگی و وفاق آوردند و رفته رفته رایت اقتدارش ارتفاع یافته عدت لشکریانش بده هزار رسید
بعد از وصول اخبار مزبوره چون بصره قلعه بغداد محتاج جمعیت زیاد بود محمد حسین خان قاجار بیگلربیگی استرآباد را بسرداری
خوزستان و تنبیه مفسدین اعراب و تمکن سید علیخان والی حویزه مامور و با قشون استرآباد و غیره از راه جان
و با ورای روانه و اسمعیل خان خزیمه حاکم قاین را با ایالت کوه گیلویه سرافراز و هر یک از ولایات فارس
حکمی جداگانه از روی خراسان تعیین و دوازده هزار نفر از عسکر فیروزی مآثر را بمرافقت حکام مزبوره
روانه فارس ساختند و حکم والا نفاذ یافت که طهماسب قلیخان جلایر که صاحب اختیار عراق بود از سمت
اصفهان و اسمعیل خان خزیمه از جانب کوه گیلویه با حکام و جنود انجم احتشام در دشتستان جمعیت و بدفع آن فتنه
پردازند و رایات جهانگشا از منزل خرماتو عازم سر من رای گشته شرف اندوز زیارت آن امکان فیض نشان شدند
و در آنجا عریضه بابا خان چاوشلو بنظر حجاب بارگاه سپهر اشتباه رسید که بعد از عبور از دجله بشب در حوالی
کهنه بغداد باستظهار اینکه شاید عسکر رومیه از قلعه عزم مقابله نمایند مکث که چون قلعه گیان را از محاربه سابق در ابتدای تمکن
واقع شده بود سکته خرد پرداز خوف چنان هوش ربای دماغ شده بود که اگر عشر آن لشکر از آن بوم
و بر از باب کینه جویی پا بها حلقه بر در میزد نفس کشیدن جواب باز نمیدادند لهذا روز دیگر ترک
تیغ بند صبح مرصع کمر حله زرنگار مهر انور در بر کرده بابا خان بجانب مقصد روان گشته الی حله و اماکن معتبره

تمامی باج گذار راه انقیاد شدند موکب جهانگشا از زمین سلطانیه عازم بغداد و در بیست ششم جمادی الاخری [illegible]
مقر کوکبه فیروزی پیشناه گشته سرادقات جلال بجا یکدستی فراشان موکب اقبال اثری سر به ثریا افراخته اطراف
و جوانب آن محل قرار و مقام استقرار عسکر نصرت شعار شد احمد پاشا بعد از سه روز معتمدی را از راه اعتذار بدربار
فلک مدار فرستاده اظهار عجز و خجالت و از دولت عثمانیه در باب استقرار حدود و سنور قدیم ورد و لا یات ادعای
کفالت و ابراز اظهار وکالت نمود و بعد از تکرار معاهده چند روز این عهد و ملتمس بزبان نیاز معروض حضرت خدیو
عاجز نواز کعبه مکارم خسروانه پذیرای این مسئول و تمنای او در پیشگاه رای انور قرین قبول گشته احمد پاشا فرامین موشح بخط شریف و قانون
عثمانی به پاشایان گنجه و شیروان و تفلیس و ایروان در باب تخلیه قلاع نوشته با معتمدان خود و همراهی گماشته گان ایندولت
روانه کرد اگرچه در باب بیرون آمدن از قلعه که منافی قانون دولت عثمانیه بود معذرت خواست اما پیشکشهای لایق گذرانید
و گرفتاران اینطرف را که در جنگ همدان از لشکر شاهی در جنگ عثمان پاشا از لشکر ظفر اثر در کنار شط بدست رومیه افتاده بود
مصحوب عبدالله افندی قاضی بغداد روانه حضور ساخته لوازم خدمت بتقدیم رسانید از اینطرف نیز تمامی رؤسا و سرکردگان اوجاق
و طبقات رومیه که در محاربه عثمان پاشا در آق دربند گرفتار کمند دلیران ظفر پیرا شده بودند مخلع و مرخص گشتند اگرچه در سفر اول
منظور نظر اقدس آن بود که بعد از فتح بغداد توفیق زیارت نجف اشرف و کربلای معلی دریابند آن سعادت میسر نگشته بود اما
در اینوقت که این امر فیصل یافت بلا فاصله عازم زیارت ائمه همایون کاظمین رضی الله عنهما و از آنجا از راه حله با دراک
طواف مشهدین شریفین نجف اشرف و کربلای معلی فایز گشته عطف عنان عزیمت بمبارکاه دولت فرمودند

توجه موکب همایون بجانب فارس بعزم دفع محمد بلوچ و شکست محمد مزبور و وقایع آن زمان

رایات جهانگشا روز پانزدهم رجب در عین شدت زمستان از ظاهر قلعه بغداد کوچیده کوچ به کوچ از راه
خرم آباد فیلی روانه اصفهان گشتند چون ابوالفتح خان حاکم سابق شوشتر بتحریک ایمایی باغی شده نیز روسیاهی بر جبین خط بطلان
بر صفحه دنیا و دین کشیده از جانب محمد خان قلعه شوشتر را ضبط کرده مشایخ حویزه نیز با و همداستان و نفاق اندیش
این آستان گشته طایفه کعب و بنی تمیم حواله دیزفول را غارت و از فساد شرارت کهنه کار سردار حویزه نیز معلوم

که یکجا

که یکجا منجر شد لهذا از راه باغسای لوای گیتی گشای همراز یافته بعد از ورود بقلعه پیات بنه و آغروق را روانه دزفول
و جمعی را بر سر شوشتر تعیین نموده خود با فوجی از راه بیابان بجانب حویزه شتابان گشته روز دیگر طرف صبح
وارد حویزه گشتند محمد حسین خان سردار که تا آنزمان کلاه جلادت برسر شکسته در میان قلعه تبت با اعراب مطیع
ترکتازی میکرد مثل به فارس الکثیره در قلعه خود تحصن و در مقام مخالفت تمکن داشت مامور حضور شده روز دیگر آن
مکان منظم مهمات پرداخته عطف عنان بجانب شوشتر نموده در عرض راه خبر رسید که اهالی شوشتر از وصول خبر موکب
همایون بشدت حیرت افتاده جز اطاعت چاره ندیدند لهذا پس خدیو ارجمند وارد آن قلعه سپهر پیوند گشتند روز
دیگر که سلطان سیارگان در خلوتسرای افق بلباس سرخ شفق جلوه آرا گردیده بر جدول فیروزه فام فلک قرار
گرفت فرمان قهرمان بقتل ابوالفتح خان و تاراج شهر صادر گشته بعد از غارت شهر شوشتر و قتل آن خیره سر حاکم
از رؤسای خراسان بآنولایت تعیین و چون طایفه بختیاری بتحریک ایمایی باغی شدند در کوهستانات
تحصن برآورده بودند با باباخان چاپشلو بیگلربیگی با احکام لرستان و همدان و کرمانشاهان و بیست و چهار هزار نفر ملازم
و ایلجاری ایشان به تنبیه آن طایفه مامور کرده و خود از راه دشت که دار الملک کوه گیلویه است متوجه شیراز
گشتند و بنه و آغروق را در راه جهرم گذاشته مقرر داشتند که منزل بمنزل تعاقب موکب منصور روانه
آنحدود شوند در یکمنزلی بهبهان خبر رسید که طهماسب قلیخان از اصفهان و اسمعیل خان خزیمه بیگلربیگی کوه گیلویه از تغیر
حکومت حرکت کرده به یکدیگر ملحق شده بدفع محمد بلوچ پرداختند محمد نیز از شیراز با جمعیت خود بمدافعه ایشان می آید لهذا تعجیل
از بهبهان گذشته وارد خیرآباد و امر والا باحضار خوانین مزبوره و سپاه ایشان صادر گشته مامورین نیز در محل موسوم
بدو گنبدان با اردوی ظفر نشان پیوستند و در آنجا معلوم شد که محمد آمده از تنگ بند شولستان توقف و جمعی را
مقدمة الجیش خویش حسب پیش فرستاده قراولان اینطرف با ایشان دو چار و زبان نیزه و سنان بهر عضوی
از اعضای ایشان شرح درد جدایی را تکرار کرده جمعی از ایشان نیز عنان فرار و خبر ورود جنود مسعود را بدربند گوش محمد رسانیدند
محمد چون از توجه موکب اقدس خبر نداشت و سودای دلیران نصرت کیش دشمنی مانند کفران نعمت ولی نعمت خویش

داشت آن فوج بلا را طلیعهٔ سپاه سردار تصور کرده باستحکام دربند و عدت خود مغرور گشته اطراف کوه را بتفنگچیان
پیاده و جمعیت از حد زیاده فرو گرفته راه عبور بر لشکر منصور بست آن شب خدیو فیروزمند در نیم فرسخی توقف
و صبح گاهان بعزم دفع او اعلای لوای جهانگشا و با خنجرگذاران مریخ صولت و نیزه داران سماک سطوت از جهادات
دربند رایت عالت افراخته شدند و تخت جزایرچیان بهرام کین و تفنگچیان صلابت قرین را از جانب شرقی
و غربی کوه بیورش مامور ساختند فرمان بران بموجب امر خدیو جهان از هر طرف نایرهٔ کین افروخته مانند شعلهٔ آتش
که میل بمرکز کند آهنگ صعود کرده هرچند که تفنگچیان محمد از فراز کوه ژالهٔ آتشین از غمام تفنگ فرو ریختند اما دلیران آنرا
قطرات ابر بهاری و رشحات سحاب کوهساری تصور کرده بتیز قدم برتر گذاشته شدند و بپایمردی استعلا آن قلهٔ بلند
که بر سپهر میزد دست استیلا یافتند و یکساعت کامل از طرفین نوایر شور و شین اشتعال داشت تا اینکه
محمد بعزم نظارهٔ لشکر نصرت اثر ببالای کوه برآمده همین که حقیقه زبردستی لشکر همایون مشهود نظر آن افعی خصال گشت
دیدهٔ اقبال را کور و چراغ زندگی را بی نور دیده دانست که توسن بخشش لنگ و مرحلهٔ عمرش طی شد و أین المفر
گویان شبدیز گریز را بمهمیز انگیز داده دلاوران که مانند دشنه بخون او تشنه بودند بحکم والا فوجی از راه فهلیان
و جمعی از راه سنگ گران بتعاقبش پرداخته تا ده فرسخی شهب دلاوری را عنان ور در بستن و زدن و کشتن سپاه
آن روی سیاه دست از دستهٔ تیغ و سنان باز کشیدند و چون محمد از بیراهه بدر رفته هنگام شام صرف زمام
بمقر و مقام کرده سه هزار نفر متجاوز از تفنگچیان محمد که فرصت فرار نیافته بقیه در فراز کوه از راه اضطرار جنگ بگریز منکردند
تمامی دستگیر دلاوران و از کریوهٔ هستی بمطمورهٔ نیستی روان گشتند و جمیع اسباب و مایعرف آن لشکر بمعرض کسب درآمد
و از همانمکان طهماسب قلیخان جلایر سردار با فوجی متعاقب او مامور گشتند اما او از راه حیله گری با چند تن
از اعوان خود بکوه کشیده شب همه جا برخلاف جاده از راه بشت تاز وارد شیراز شده زنان خود را
در شیراز گذاشته بنادر برداشته از راه جهرم عازم لار گشته سردار نیز بعد از ورود شیراز چون محمد سابق احمال
و اثقال خود با جبه خانه و آذوقهٔ وافر در شیراز گذاشته جمعی از افغان و بلوچ را بمحافظت آنجا گماشته بود مستحفظین از باب

استیمان

استیمان درآمده قلعه را تسلیم و قاسم بیک و احمد سلطان بار و رخت برآورده مرخص شدند بملازمت سردار کمر بستند
سردار یکروز بانتظار جمعیت سپاه مکث و باز بتعاقب او با یکه تازان گزین توسن عزم را زین کرده روانه شد
و محمد بعد از ورود بحوالی لار یحیی خان بلوچ را برسم استمالت نزد اهالی آنجا فرستاده کوتوال قلعه یحیی را با رفقای او گرفته
محبوس و محمد ناچار بجانب گرمسیر شتافت و مقارن آن سردار بخطهٔ لار ضبط زمام ایلغار بتعاقبش نکشیده
وارد شده گرفتاران را روانهٔ دار البوار ساخت و رایات نصرت طراز از لار بازگشت محمد منزل بمنزل عازم شیراز و در بیست
ششم شهر شعبان وارد شهر و اغروق اردوی همایون که از راه جهرم جدا گشته بود در هشتم ماه صیام بموکب والا
پیوست خبر فرار محمد بسمت گرمسیر بعرض خدیو گردون سریر رسید امر همایون بعز نفاذ مقرون شد که طهماسب قلیخان
عساکر نصرت شعار را در فسا و جهرم گذاشته خود بچاپاری عازم درگاه جهان پناه شود سردار در هجدهم ماه
باوامر علیه ارشاد یافته بسفارشات بهیه مامور شد که باستعداد کامل رفته از روی هشیاری فرصت مترصد بود و دفع
شیخ احمد مدنی و باقی سرکشان اعراب گرمسیر و قلع قلاع ایشان پردازند و نیز در شیراز عریضه از جانب
سردار حویزه رسیده مشعر بر اینکه سرکشان و مشایخ اعراب که در قلعه کعبکی داشتند با فارس آل کثیر
طالب امان و متعهد خدمت گشته شد مقرر شد که مشایخ مزبور را با اولاد فارس کوچانیده از راه خرم آباد
روانهٔ استرآباد ساخته خود با عساکر منصوره از راه شولستان وارد اصفهان شود در آن اوان شاهزاده نصرالله میرزا
که بروفق فرمان از خراسان مامور بحضور شده بود وارد شیراز و بتقبیل بساط گردون نشاط اقدس سرافراز
گشت در ذکر وقایع پارس ئیل موافق سال فرخنده فال هزار و صد و چهل و شش هجری در چهاردهم شهر شوال
در هنگامیکه خطهٔ دلگشای شیراز مقر کوکبهٔ ظفر طراز بود خسرو فلک اورنگ اعنی مهر منوچهر چهر بایوان حمل ورود نمود
بر تخت انجم سپهر برآمد کوکبهٔ سلطان بهار بعزم جهانگیری نهضت نموده طفل غنچه از مشیمهٔ گلبن قدم بعرصهٔ ظهور
گذاشته در مهد گلستان از پستان دایهٔ ابر بهاری شیر نوشین نوشید و برید صبا نرگس شهلا را از این
مژدهٔ چشم روشنی گفت و فراپیشگان دی که رخنه گر قلعهٔ باغ بودند بحکم قهرمان قضا از بند هستی قلع گشتند

وخاقان گیتی ستان قوای ربیعی بعزم در غستان لاله وشقایق یکران سبک خیز صبا وشمال بجولان درآورده
وقلعه شامخی قلل شاخه که از دیرگاه جنود تطاول شباط بود بهجوم جنود خرداد مسخر ولشکریه کوه نشین بهمن را از در غارستان
کوهستان برانداخت جشن نوروزی ترتیب یافته هریک از سروران سپاه وامیران لشکر بخلاع زرتاری
آراسته پیکر واز شعشعه لباس وخفتان زربفت هم دوش آفتاب انور شدند چون از جانب احمد پاشای والی
بغداد که بوعده دو ماه برای آوردن وثیقه صلح از دولت عثمانی استمهال کرده بود خبر صریح وجواب صحیح نیامد بوضوح
پیوست که اولیای آن دولت بسبب اخبار انقلاب فارس در امضای امر صلح واستقرار آن سنور در مدافع
الوقت میگذرانند لهذا قبض وبسط مهام خوزستان وبنادر وفارس وکرمان را بطهماسب قلیخان
سردار موکول واتمام مهم محمد بلوچ وشیخ احمد را با او محول ومیرزا تقی شیرازی را تا آن زمان باستیفای
فارس سرافرازی داشت بنیابت آن ولایت سربلندی داده وخاطر از انتظام امور آن سمت جمع که در چهاردهم
ذیقعده الحرام بعزم انتزاع ممالکی که در تصرف رومیه وروسیه بود رایات نصرت طراز از خطه شیراز
بجانب اصفهان اهتزاز یافت در منزل اسپاس من محال یزد خواست چاپار از اصفهان وارد وخبر بهجت اثر
ولادت نوباده بهارستان دولت واجلال شاهرخ میرزای خلف ارجمند شاهزاده رضاقلی میرزا رسید
در روز یکشنبه پانزدهم شهر شوال مطابق هزار وصد وچهل وشش هجری بعد از انقضای سه ساعت وکسری از بطن مطهره
مخدره سرادق سلطنت فاطمه سلطان بیگم بنت خاقان شهید شاه سلطان حسین نور الله مضجعه قدم بعرصه وجود
گذاشته از وزیدن نسیم بهجت شمیم این مژده روح پرور گلهای رنگارنگ نشاط وشکوفهای شگفتگی وانبساط در حدائق
دلها شکفته گشت ومؤلف این تاریخ در حین وصول این نوید دلپذیر در حضور اقدس بی نظیر مستقبل حال فرخنده
مآل آن غصن برومند حدیقه اقبال را بقرآن مجید تفأل نموده این آیه آمد وَكَذٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَ
رْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللّٰهُ غَالِبٌ عَلٰى أَمْرِهِ وَلٰكِنَّ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ وحسب
الفرمان اقدس بضبط آیه مبارکه مأمور شد واز منزل مزبور در کمال بهجت وسرور نهضت کرده در بیست وهفتم

ذیقعده

ذیقعده اصفهان را مقر موکب جهانگشا ساختند واهالی اصفهان بگرمی هنگامه نشاط پرداخته میدان نقش
جهان ورسته بازار آن خطه ارم نشان را از دروازه خواجه الی طوقچی بچراغان وآیین بندی گلزار کشیدند واهل نغمه
وارباب طرب در هر جا فوج فوج مشغول بزم عشرتگری گشته زر ورونق شکن بازار زهره ومشتری گشته در آن اوان
عبد الکریم افندی قاضی عسکر روم که در محاربه توپال عثمان پاشای مزبور مصحوب او اسیر شده بود
از جانب وزیر اعظم دولت عثمانی با نامه اخلاص آمیز برسم سفارت بدرگاه جهان پناه آمده در اصفهان بوقت
دریافت رخصت تقبیل بساط اقدس یافته چون مضمون نامه وزیر مزبور مشعر براین بود وعبدالله پاشای کوپرلی اغلی را در باب
قیصری بسرداری مأمور وبصلح وجنگ مأذون ومأمون ودر دیاربکر توقف داشت معتمدی نیز از این طرف نزد پاشای
مزبور رفته اموری که مقرون بمصلحت دولتین علیتین بوده باشد گفتگو نماید هرچند که بر ضمیر الهام پذیر والا لایح بود که غرض
اولیای دولت عثمانی تأخیر ودفع الوقت است که شاید رای جهانگشا را از این قصد منحرف ساخته بهانه اظهار درستی
کار خود را درست نهند اما چون حضرت ظل اللهی میخواست که ابواب مطلب بمفتاح سازگاری مفتوح شده بدون
تضییع نفوس وسفک دماء مدعا حاصل شود برای اتمام حجت احدی را بهمراهی افندی از راه بغداد نزد عبدالله پاشا
روانه وپیغام دادند که مقصود ما ولایات آن طرف آب ارس است اگر بتصرف دادند فبها والا مهیای جهان
پذیر باشند که ما خود در این اوقات ان شاء الله تعالی بملاقات ایشان رسیده بنای کار را میگذاریم وچون قبل برین اعیان
دولت روسیه بموجب اشاره آنحضرت گیلان را خالی کرده وسپرده در باب تخلیه دربند وباکو باسترداد قلعه ایروان
استمهال کرده بودند در اصفهان کنیاس معتبری از جانب پادشاه خورشید کلاه روس بسفارت مأمور ووارد درگاه
معلا ومقرر شد که همه جا در موکب همایون باشد **در بیان حرکت موکب همایون از اصفهان بعزم تسخیر شروان**
ووصول خبر گرفتاری شیخ احمد مدنی ومحمد بلوچ ووقایع عرض راه بعد از انتظام امور اصفهان در دوازدهم شهر محرم
الحرام سنه ۱۱۴۷ هزار وصد وچهل وهفت هجری لوای عزیمت از راه همدان بجانب مقصد افراشته در عرض راه خبر رسید
که طهماسب قلیخان سردار بعد از مرخص از درگاه جهان پناه بتسخیر قلعه خنج وقلعه عوض که مساکن اعراب بندر بود پرداخته بعد از

کار ایشان بمحاصره باغ مشغول شد چون کمک متعلق بشیخ احمد مدنی و مومی الیه رئیس الرئیس محال افغان و زنبو و جمعیت
کامل از اعراب سیمقانی و رفغان و درجرین داشت محمد بلوچ که در آن اوان در قلعه دشت میبود از ورود سردار
آگاه گشته بعزم استعانت از شیخ احمد عازم کمک شد و در کمتر زمانی آن با جمعیت خود که عددش بپانصد نفر رسید
رایت قرار از فرخ سردار از استماع این خبر دلدار گشته جمعی را بمحاصره قلعه باغ و گوشمال آن طایفه تعیین نموده خود با فوجی بر سر
محمد ایلغار و جمعی از اعوان او را قتیل و گرفتار ساخته محمد با معدودی بسمت سواحل فرار کرده چون شیخ احمد از منابر جای همیشه
اختلال امور سواحل و بنادر و مفاسد کلیه از او اصرار میشد سردار به تسخیر قلعه او عازم گشت و در اندک روزی
حواله برقلعه مشرف گشته شیخ احمد با تمامی اهل قلعه دستگیر و جمیع قلاع و مساکن آن جماعت که در بنادر میبود بتصرف جنود مسعود
درآمده سردار بفرمان والا قلعه را که آشیانه فساد بود ویران و اهل قلعه را کوچانیده از راه کرمان روانه خراسان
داشت محمد مزبور را با چند نفر از رؤسای اشرار بدربار سپهر اقتدار فرستاد و در روز ورود باردوی مسعود شربت سیاست
چشیده سر بگریبان نیستی کشیدند اما محمد بعد از فرار از حواله قلعه کمک که راه چاره را مسدود یافت و بجانب سواحل
شتافته از انجا بکشتی نشسته بجزیره قیس که مسکن اعراب هوله است گریخت شیخ علاق والد شیخ سعید هوله
که کوچ او در بندر گرفتار دست غازیان شده بود محمد را با رفقای او اسیر کمند تدبیر و دست آویز نجات گرفتاران خود ساختند
و در ازای این خدمت بنوازش و احسان و حصول مطالب بهره مند گشتند و سردار محمد را برفق فرمان معتقد
و روانه اصفهان ساختند چون مکرر حضرت ظل اللهی از تقصیرات او اغماض عین نموده منظور نظر عنایات و صاحب
مملکت و ولایات ساخته بودند در اول مرتبه که از اصفهان عزیمت و او را بنیابت کوه گیلویه تعیین و روانه ساختند
در عاقبت و کفران او را بیگیک باد شمرده فرمودند که اگر این مرتبه مصدر خیانت و شوربختی شود چشمهای تو نمک کور
این اوجاق خواهد شد و در ینوقت که افعال ناخوش از او بظهور رسید بعد از ورود او باصفهان باشاره همایون که آن
وعده و وعید بعمل آمده بود چشمهای آن تیره بخت را عبرة للناظرین از حدقه برآورده اند که از حق جان مولای
خود چشم پوشیده بود جزای عین الحیشم خود بمعاینه دیده بفاصله دو سه روز قدم کوری براه عدم گذاشت و در سیزدهم ماه

صفر

صفر موکب همایون از همدان حرکت و چون مقرر شده بود که عاشور بیک پاپالو (خان بدل) در آن اوان حاکم رومیه
سه هزار خانوار از افشاریه رومی را کوچانیده در صحرای قلعه که محل عبور موکب منصور است حاضر نمایند بنا بر آن
بروفق فرمان عمل کرده رایات جهانگشا از جانب سنندج و از راه لمکان و خانوار مذکور را تدارک دیده روانه
خراسان ساختند و از انجا عازم مراغه و کوچ برکوچ روانه مغان گردیده چون معتمدان احمد پاشای والی بغداد که بار این فرمان
قیصر روم را بتخلیه ولایات گنجه و شروان و ایروان مأمور بودند پاشایان بحکم غرور ایشان را جواب داده در بیرون
در روز ورود موکب اقدس بمراغه عرق آن خجالت و سعادت تقبیل بساط خواقین مطاف در حضرت انصراف یافتند
و کباش خان قرقلو سردار والی المرز را با جمعی از خوانین و حکام مامور به تبریز و حکام افشار و مقدم و کریز را مامور بتدم
ساختند هر یک با جمعیت خود در آن ناحیه توقف و منتظر خبر صلح و جنگ و مترصد صدور خدمت خدیو بار
داور نک باشند و چون جمعی از طوالش که در حدود آستارا در جاهای سخت و بیشه های پر درخت مسکن داشتند
ولا زبونی بخت در امر خاقان فیروز بخت مخالفت بظهور میرسانیدند حکام آستارا و اردبیل و کیلانات
با جمعیت آن نواحی و فوجی از جزایرچیان جلوظهر بیشه را به شکست ایشان معین گشتند آن گروه را که در بیشه و دهای
جنگل و کریوه های کوه تحصن و اختفا اختیار کرده بودند بر وجه بلیغ گوشمال دادند و در روز نوزدهم شهر ربیع الاول
خطه اردبیل مقر کوکبه جلیله گردید

در بیان تسخیر شروان و غازی قموق و شبه لکزیه داغستان و فرار نمودن سرخای از ترس تیغ عدوخانی

بعد از ورود رایت جهانگشا باردبیل تاتار و چاپار از جانب عبدالله پاشای
سرعسکر والی و عریضه رسانید مشعر بر اینکه تا دو سال مطالبه ولایات را موقوف داشته بعد از دو سال ایلچی معتبری بدار عثمانی
فرستاده ولایات را طلب نمایند تا اولیای آن دولت در برابر قرال فرنگ مشغول نزاع و جنگ اند بعد از اتمام
آن وضع منت کرده ولایات را سپارند والا خارج بوضوح پیوست که فرستاده ای از طرف ما رسیدن
جواب حسب نظر کرده و سایر پاشایان هم بنحویکه سابق ذکر یافت بغرور و قیصر اقبالی که فرستادگان
احمد پاشا را گفتگو برانداز و بدستیاری چاپکدستان سعی کمند بر خم این گفتگوها در کشیده دماغ سرعسکر و پاشایان دیگر

جای گیر نیست و قلاع سخت بنیان ایشان بهجوم جنود نصایح رخنه پذیر نه چون از جمله پاشایان مزبور که فرمان همایون
بخط شریف باسم ایشان موافق قانون عثمانی صادر یافته بود سرخای لگزی که در آن اوان از دولت عثمانی ولایت شیروان
و داغستان را در حوزهٔ اقتدار داشت موسی خان طالش حاکم استارا بموجب حکم همایون آن فرمان را
مصحوب یکنفر آدم برای سرخای ارسال و سرخای جاهل فرمان را کشته جواب لاطایلی که لازمهٔ نادان حوصله‌اش فرمان بود
نوشته در آنجا درج کرده بود که ولایت شیروان را بضرب شمشیر لگزیه مسخر کردم احمد بغدادی و غیر او را چه حدّ است
که ازین مقوله امور دم زند لهذا بخت تادیب آن خیره سر رای پیشنهاد ضمیر انور
و فتح شیروان را کلید فتح الباب قلاع دیگر دانسته و در بیست و پنجم ربیع الاول ورود موکب همایون بکنار ارس واقع
گشته سرخای از آوازهٔ توجه آن دریای خونخوار و لطمات جهان آشوب آن بحر ذخار که رو بدیار شیروان گذاشته است
رخت بر قلل جبال داغستان گذاشته فرار نمود و در بیست و نهم ماه مزبور لوای جهانگشا پرتو وصول بساحت
قلعهٔ شماخی را انداخت محمد قلی خان سعدلو حاکم اردبیل بایالت آنمملکت سربلندی یافت و چون بعرض رسید که
جمعی از لگزیهٔ داغستان در محلی موسوم بایلچی که دو منزلی شماخی واقع و اصعب مواضع است سلسلهٔ جمعیت را
انعقاد داده درکمین فسادند فوجی از سپاه نصرت پناه را بتاخت ایشان تعیین نمود پانصد سر و زنده و اسیر بسیار
از ایشان بدست آمد تا بنیان عفو خطا پوش شهریاری باطلاق اسیران فرمان داده بیکلربیکی شیروان انها را بدستور
خدیو فلک سریر باصفهان اسیر و صلی حسب و چون بعد از گرفتاری شیخ احمد و انجام امور فارس امر مؤکّد
صادر شد که طهماسب قلیخان سردار فارس با بعضی از خوانین بختیاری وارد دربار سپهر اقتدار شوند
در شماخی شرف آستان بوسی دریابند و در خلال آن احوال خبر رسید که جمعی کثیر همراه سرخای خان و در قبه جمعیت
کرده لوای فساد بر پا نموده شهریار کشورگیر بنه و اغروق را بشاهزاده نصرالله میرزا در قلعهٔ شماخی گذاشته چون قموق که در یک
منزلی شماخی واقع و منتهای داغستان است در آن اوان مسکن و مقام سرخای و گریزگاه آنمغرور جهولی بود برای اینکه اورا
بچار موجهٔ اضطراب اندازد تسخیر و تدمیر آنمکان را وجههٔ همت ساخته روز شنبه نوزدهم ربیع الثانی با

جلو

جلو دوازده هزار بهادران رزم آزمای جریده و سبای آهنگ قموق گردید مقرر شد که طهماسب قلیخان سردار
سه روز بعد از حرکت موکب فیروز با دوازده هزار لشکر دشمن سوز بعزم تنبیه سرخای متوجه قبه و بعد از انجام
آن امر مقید بمعاودت موکب والا و اذن تجدید گشته از راه فارس و سیستان روانه هرات گشته بدستور
سابق سرداری قندهار و سپهداری آن سرزمین را مخصوص خویش داند در یکمنزلی قرکرمن حمامات داغستان خبر رسید
سرخای در موضع دیوه باتن که مابین قبه و شماخی واقع است با سردار جنگ کرده شکست فاحش یافته رو به
قموق شده است توضیح این مقال اینکه سرخای بعد از واقعهٔ فرار از شماخی جمعیت خود را از لگزیه و غیره
منعقد ساخته وارد قبه و در آنجا نیز لگزیهٔ چاروتله را جمع و از علی پاشای والی گنجه و اسحق پاشای والی تفلیس استمداد
نموده اسحق پاشا بنابر مخالفت والی زاده های گرجستان از اعانت پهلو تهی کرده اما علی پاشا ولد خود را با مصطفی
پاشا ولو پاشا و فتح گرای تاتار و هشت هزار نفر از رومیه و تاتار بمعاونت سرخای فرستاده بهمه جهت بیست
هزار کس در معسکر سرخای بهم رسیده سردار نیز بر وفق امر همایون در روز مقرر از شماخی حرکت کرده سرخای
پیش از وقت جمعی از قچیان خود را در منزل دیوه باتن که نکیمت بکوه وادر کیمت متصل داشت بسر راه جنود منصور
تعیین کرده پشت ایشان بوجود فوجی دیگر استظهار داد و از این طرف پیشتازان سپاه سردار جمعیت
اول ایشان را برخورده چون میان جنگلی بود از انبوهی دشمن خبر نداشتند بتصور اینکه قراة غلام سرخای است
بمقابله پیش آمده با ایشان بستیز و آویز پرداخته ایشان را مغلوب و منهدم ساخته بفوجی که در پشت آنگروه لوای قرار
افراخته بودند در آویختند لگزیه را گمان آنکه حضرت ظلّ الهی است که باین جرأت بسر وقت ایشان رسیده عنان
شکیبائی از دست داده روی بر تافتند از هزیمت آنگروه قلب لشکر سرخای و پاشایان بهم برآمده سلک
قرارشان از هم گسیخت و جمعی کثیر از ایشان عرضهٔ تیغ بیدریغ گشته رومیه بسمت گنجه و سرخای با معدودی بجانب
قاضی قموق گریخت و تمامی اردو و اسباب ایشان بجایکسیب و دلیران ظفر اثر نصیب گشت و از آنجا عنان تافته
رفته قلعهٔ خنجر را که تعلق بسرخای و مکان معمور بود نهب و غارت کرده آتش زده تودهٔ خاکستر ساختند خدیو

بوجهی اخیر جمعی را بسر راه قلبان فرستاده سرخای چون از عزیمت موکب همایون بسمت قموق اطلاع بو
بعد از سانحه شکست هیچ جا ضبط عنان قرار نکرده مرکب گریز را تیز تک ساخته همان شب از راه کوه گذشته بو
دلیران هنگام صبح والا آنمکان گشته جمعی از لگزیه و تاتاریه که از راه دشت طریق فرار را گم کرده بسمت قموق افتاده
در نشیب و فراز آن راه پر ورود از پا توانی قدم فرسای حیرانی بوده دو چار لشکر منصور گشته صید تیغ و زنجیر
و حلقه کمند خصم افکن در آمدند هنگامی که سلطان بلند اختر مهر از خنگ سپهر آهنگ نزول کرده موکب والا
وارد آنمکان گشته بعد از لحظه درنگ با فوجی از دلاوران تیزه گذار و جزایرچیان خونخوار بتعاقب سرخای سمند کوه
پیکر دریا نورد را بادرفتار در عرض راه بسیاری از آن جماعت را که افتان و خیزان طی مسافت میکردند
قرین هلاک و اسارت ساختند و تمامی الیجیان و اغنامی که در کوهستان بسر راه بود بتصرف لشکریان در آمد القصه
در عرض ده روز پانزده منزل صعب المسالک و کوهستانات سخت را طی کرده در اکثر منازل توپ و آلات
قلعه بدوش پیادگان از قلال جبال بهزار جر ثقیل نقل و تحویل میشد و درین نهج وارد قریه خسرک یکمنزلی قموق گشته
روز دیگر جلو بادرفتار زرین ستام را آغاز خرام که در عرض راه عریضه سرخای مشعر بر استدعای عفو تقصیر و صدور
منشور امان و تاخیر حرکت موکب نصرت توامان رسید چون در دار الضرب طبع همایون نقد روی اندو
حرف او قابل سکه قبول نبود حکم والا صادر شد که در صورتی در بهای عفو و بخشایش ما خواهی بود که جبین سای
پیشگاه حضور اقدس شوی والا دراه این سیل پر آشوب را بخار و خس اینگونه حیل نتوان بست و با افسون
و فسانه لازم این فوج از در صحابت افعی سنان نتوان رست اما سرخای با تمامی لگزیه داغستان
تجدید جمعیت نموده در کنار رود کفر سحی قموق بسته پل را که معبر منحصر در او بود شکسته مهیای دفاع و جدال
شد و آن رودخانه است در میان دره بس عمیق جاری که آینه موج روی آبش چهره نمای پشت ماهی
است و از تعمیق قعرش کار غواص اندیشه در تباهی بعد از زمانی شعله آواز تشنلیک زنبورک و تفنگ
از طرفین هنگامه جنگ را گرم کرده عبدالغنی حاکم ابدالی با طایفه افغان مامور بعبور گشته بسعی بسیار راه پایاب گرد

از مژگان

از مژگان دیده مور پیدا کرده چون نور از بصر در طرفة العین از رودخانه گذشته سرخای و لگزی را از ملاحظه
این حال زمام قرار از کف رفته روی بر تافتند و کوکبه مسعود بتعاقب فوج افغان آغاز عبور کرده تا رسیدن غازیان
نصرت نشان لگزیه خود را بکوه رسانیدند هر چند که جمعی از ایشان خانه زین را خالی کرده رخت بدیار
عدم کشیدند لکن سرخای که رفته بود با معدودی کوچ و کلفت خود را جریده و سبای از قموق برداشته
بدیار چرکس و آوار آواره شد پس از آن پای لشکر پر شور و شر در خانه و سرا و رحت و فضای قموق موج
زن و قصور و بیوت عالیه را اساس افکن گشته بکنج کاوی خنجر سعی دلیران در زمین آنولادی هر آنچه و سربسته
در درون پنهان داشت آشکارا کرد و خزینه و دفینه و گنجینه سرخای و اهالی آنجا را آنچه در ظاهر و باطن موجود بود سربسته
برطبق عرض گذشت و خاص فولاد خان ولد عادل گرای خان شمخال که بزرگ داغستان بود در آن سرزمین
شرف اندوز تقبیل عتبه سعادت قرین گشته بمنصب عالی شمخالی و خلاع فاخره سربلندی یافت و متعهد
خدمت و مستدعی عفو تقصیر اهالی آن سرزمین گردید چون جنود بهمن ودی پا بر رکاب فصلی و در تنگنای جبال
و طرق مانع عبور و نزول بود و کار سرخای خاین قابل آن نبود که خود را معطل سازند بعد از آنکه قموق که مال آنولای
براندوخته و نسبار دشمنان برانداخته شد جمعی از لگزیه را که در قید اسار گرفتار بودند ذکورا و اناثا بشمخال بخشید
و رقم عفو بر جریده آثام اهالی قموق کشیده صرف زمام عزیمت کردند و بعد از ورود بمنزل آقتشی پاره در داغستان
معلوم شد که لگزیه آنجا سر طغیان پیش آورده پل رودخانه سمور را که معبر کوکبه منصور است شکسته قله کوه را یتق
کرده اند موکب والا آنروز در آن سمت رودخانه فرود آمده بجمع کردن چوب و اسباب پل فرمان داده تا وقت
غروب پل در کمال استواری بر آن آب بسته افواج منصور را فوج فوج مامور بعبور فرموده هنگامیکه مهر زرین لوا
از رود نیل فلک گذشت رایت جهانگشا نیز با سپاه انجم کوکبه عبور و در دامنه کوه نزول کرد روز دیگر هنگام
صبح که آفتاب جهان آرا از پشت کوه افق تیغ بر کشید بعزم تسخیر سنقاق آن گروه صعود بر درجات
آن کوه فلک شکوه و بر فراز کوه زین قرار گرفته جمعی را هم از دامنه کوه بموضعی که نشان و نسوان آن طایفه متحصن بوده

روانه گشتند آن جماعت را پای تحمل از جا بدر رفته آغاز گریز کردند و آن حضرت با جمعی از دلاوران متعاقب فراریان
پرداخته و آن روز از بام تا شام طی پست و بلند آن وادی هولناک کرده بسیاری از آن طایفه را از شعاب جبال
بمغاک هلاک افکندند و جمعی کثیر اسیر گشته تتمهٔ لگزیه اطفال شیرخواره و پنج ساله و شش ساله را از فرط دهشت
در میان دره ها و آب ها انداخته نیم جانی را برای خود غنیمت شمرده خود را بقلهٔ قاف نجات کشیدند
شامی که خسرو شیر سوار خورشید ازین قلهٔ بلند رخت بر منزل غروب کشید خدیو کشورگیر بعزم آسایش از بارهٔ
کوه میر بزیر آمده منزل کردند چون بسبب کوهستانات آمدن اردوی همایون از آن راه تعذر داشت امر
والا بصدور پیوست که بنه و آغروق از راه بیکجه داش داغی و البرز روانهٔ قبله شود و روز دیگر آن حضرت از راه خاچین متوجه
قبله گشتند و آن راهی بود غیر مسلوک که سرخای در بعضی مواضع کمر کوه را از سنگ و خشت و آجر برآورده
احداث راهی کرده بود که پیاده یک یک در کمال دهشت و خطر از آن میگذشت و سه فرسخ از تقایع و چهار فرسخ
مسافت آن راه است آن حضرت با ملازمان رکاب آن کوه را پیاده طی کرده بهمدستی ناخن همت گره از رشتهٔ
آن راه پر پیچ و خم گشوده در شانزدهم جمادی الاولی موسوم بقوتقاشین من اعمال قبله رخش قدم قبله گاه امم گشتند
و بعد از سه روز بقیه لشکر فیروز که از شاه داغی می آمدند با اردوی بزرگ و بنه و آغروق در شماخی می بود بر وفق
فرمان می پیوستند و چون طهماسبقلی خان که بسرداری قندهار اختصاص داشت بعد از شکست سرخای بموجب
مقرر از شماخی عازم هرات شده بود غنی خان حاکم ابدالی را نیز با فوجی از ابدالی روانه گشتند که در حوالی نوروز
در هرات بطهماسبقلی خان ملحق شوند و در منزل مزبور عریضهٔ از طهمورث میرزا ولد نظر علی خان والی سابق گرجستان
برادرزادهٔ او رسید مشعر بر اینکه در حین یورش سرخای بسبب جنگ قبولو پاشا یان گنجه و تفلیس استعانت کرده بود اسحق پاشا
والی با جمعی از عسکر عثمانی حرکت کرده بامداد می آمد و الی زاده های مزبور با فوجی از گرجیه جمعیت و در عرض راه کاخت
بر سر ایشان ریخته پانصد نفر از رومیه قتیل و دستگیر و سلک جمعیت رومیه تفرقه پذیر گشته پاشا فرصت غنیمت شمرده خود را
بقلعهٔ تفلیس فرار نمود و الی زادگان را در ازای این خدمت بخلاع آفتاب شعاع بانواع نوازش و اصطناع بهره مند

گشتند

گشتند و بعد از هفت روز از قبله بعزم تسخیر گنجه لوای عزیمت افراشتند **در بیان توجه موکب نادری**
بجانب گنجه و محاصرهٔ قلعه گنجه و وقایع آن ایام چون از انتظام امور شیروان و تنبیه لگزیه داغستان
فراغ حاصل شد در بیست و چهارم جمادی الاولی اعلام ظفر فرجام بصوب قلعه گنجه پرچم کشورگشایی گشوده بارو
در محاذات ارس جسر متین ترتیب یافته کوکبهٔ عز و تمکین با افواج ظفر قرین عبور و در روز چهارشنبه ششم
جمادی الاخری در سمت کلیسا کندی گنجه قباب بارگاه عز و جاه بذروهٔ مهر و ماه افراشته شد علی پاشا که در آن اوان
از دولت عثمانی بایالت گنجه منصوب و فتح گرای سلطان تاتار و جمعی از رومیه و تاتاریه بمحافظت قلعه مامور بود شهر را خالی
نموده بنا را بتحصین و قلعه داری گذاشته شد خدیو سکندر مقام کمیت فلک مسیر مرصع لگام را بجانب قلعه سبک خرام
ساخته مکان سپه و اطراف قلعه بدیده دید دیده روز دیگر از جانب جنوب از میان میدان شهر که تا پای حصار گنجه تخمینا
صد و بیست ذرع فاصله بود طرح سپه ریخته جزایرچیان خون آشام را دسته بدسته بر سر سپه تعیین و از سه طرف
دیگر مورچال ها تعیین و مقرر گشته هر فوج بسمتی و هر گروه بمکانی اختصاص یافت و جمعی از جزایرچیان قدر انداز
منارهای مسجد خارج قلعه را که مشرف بقلعه و در تیررس آن حصن متین واقع بود حواله گاه گشته در سر منارها آغاز
کمانداری نمودند نخست توپچیان رومیه منارهای مزبور را هدف گلولهٔ آتش بار و با آتش دستی مهارت در عرض
سه روز با سطح زمین هموار کردند پس توپچیان ایشان ظرف منارهای میان قلعه را که رومیه سرکوب سپه دلاوران گشته
بودند نشانهٔ توپهای صاعقه بار و در اندک روزی رایت سرافرازی آنها را نگونسار گشته برات حیات بالانشینان
آن بزم جان بازی را حواله بقابض ارواح کردند و آن فواره های آتشین بار که در جویبار خونخواری بر فلک کشیده بود از جوش
صاعقه باری تسکین دادند بعد از آن حواله های بلند سپهر پیوند که نازل منزلهٔ نوازل آسمانی بود در خارج شهر از چوبهای
قوی ترتیب داده بپای قلعه کشیده سرکوب قلعگیان میساختند تا اینکه آن قلعه های استعلا علم هیکل برج قلعه
الحق سربلندی آنها را بصدمهٔ توپ گران سنگ از پای درآورده چنان هیات عظیم نمونهٔ عظم رمیم کردند پس
منجنیق های گردون توان مرتب گشته از هاون خمپاره و دهان منجنیق آیات وامطرنا علیهم حجارة من
سجیل

برقلعه‌گیان قرات میشد و فرمان پذیران کوهکن پیشه به برهان چیره سپه کوشیده از طرفین بکندن نقب و فرهادی
میدادند سه دفعه از جانب سپه دلاوران نقب بپای حصار رسیده آتش زدند خاک بنیاد حصار و جمعی از مستحفظان بباد فنا
رفت یکدفعه هفت نقب بشعبهای مختلف بنا گذاشته شد نقابان رومیه پنهان به خانه یک نقب پی برده باطل نمودند
اما پیش نقب دیگر که سه هزار و پانصد من باروت بکار رفته بود غافل شدند حوالی فجر و مستحفظان ثوابت و سیار
بر فراز آن نیلگون حصار با فروختن مشعل نور و ضیا سرگرم کار بودند اولاً انجم و ثانیاً نقب را آتش زده از اطراف
قلعه ولوله و شورش بر کاخ فیروزه گون فلک زلزله و سورش در افکندند قلعه‌گیان از تصور آنکه همان یک نقب بود
نایره شرارش تسکین پذیرفت از خوف یورش به بروج حصار از دحام و هجوم عام همین که فرزانه قلعی استوار
مقام استقرار مردان کاردیده بود شراره از آن آتش جانسوز بنقبهای دیگر افتاده و در گرفته دود در نهاد اهل قلعه افتاده
اختر حیات هفتصد تن از حارسان بروج باگوک ولد علی پاشا حارس کنجه احتراق یافت از آن طرف رومیه نیز دو دفعه
نقب بپای سپه آورده یکی را سپه دلاوران مطلع شده باطل کرده نقب دیگر عقده دل را شکافته از آتش درون جانان
سوز چهل تن از جزایرچیان سپه دلاور گردید چند مرتبه نقبهای طرفین بیکدیگر رسیده در همان تنگنای نقب با کارد
و خنجر و طپانچه دست گریبان یکدیگر شدند و یکدفعه نیز هنگام عصر در وقتی که مستحفظان در پشت سپه مشغول
حراست بودند رومیه با خمپارهای دستی و تیغهای آخته غفلتاً از قلعه بیرون و دیده خمپارها را آتش زده بجانب سپه
دلاوران انداخته با تیر و تفنگ و تیغ و سنگ هجوم آور شده اهل سپه را تا منتهای میدان دوانیدند از این طرف
سپه دلاوران اکراد و دلیران جلادت بنیاد با تیغهای کشیده برومیه در آویخته جمعی را در خاک و خون کشیده
از سر سپه دور کردند چون شهریار تاجبخش کشورگیر روزی بر سر سپه‌ها قدم توجه رنجه کرده بکار هر یک از کارگذاران فرمان
بران سپرده حیث شدند قلعه‌گیان بمعنی راه یافته در آنوقت بنجوی نایره توپ و تفنگ را شعله ور ساختند که اگر حریم خدیو
اولو العزم دستی از دور بر شعله آن اخگر برشود اثر نمیداشت خرمن عمر بسیاری از راهروان طریق جانسپاری باین آتش
جانسوز در میگرفت و هر دفعه چنان اتفاق افتاد که در وقتی که سرور گردن فراز به پشت سپه روی توجه آورده بهدستی

اقبال پایدار سررشته کار بدست کارگذاران هوشیار میدادند گلوله توپ شخصی را پرکنده مغز سر آن شخص را
بر بر و صورت و لباس آنحضرت پاشید که در همانجا تجدید جامه کردند و یکدفعه نیز در مسجد بیرون قلعه که آنحضرت
از سر سپه روزها بآنجا آمده آسایش میکردند گلوله خمپاره از قلعه بمیان مسجد افتاده یکنفر از غلامان را از پا درآورده
بهمین نهج مدتی نیران جنگ التهاب داشت و از هیچ طرف تقصیری در زد و خورد نمیشد و اکثری از رومیه و اهالی
قلعه را با گلوله توپ و تفنگ و خمپاره اساس هستی فرو میریخت از آنجمله قوچعلی پاشای حاکم برکشاد بود که در برج حصار
بضرب گلوله توپ از پا درآمد و دیگر ولد علی پاشا بود که بآتش نقب سوخته پدر را کباب کرد و از این طرف نیز علیخان
بیک توپچی باشی در سر توپخانه و سپه میمنه بگلوله خمپاره قلعه‌گیان راه فنا پیش گرفت و تا غره ماه رمضان
اوقات شبانه روزی صرف بردن سپه گشته خندق قلعه را بچوبهای ضخیم و سنگهای عظیم انباشته
سپه را از خندق گذرانیده بپای شیرحاجی رسانیدند چون بسبب برف و باران توبره‌های سپه از هم
پاشیده توده خاک شد دست از بردن سپه برداشته رنگ تدبیری دیگر بر آب ریختند بدین نهج که با این
سمت مشرق و جنوب قلعه بدانکه آب میگرفت سد بندی ترتیب داده آب بستند دیوار شیرحاجی با حصار
و بروج آن سمت انهدام یافته نصف قلعه را آب فرو گرفت و ابنیه و عمارات در روی آب حکم نمونه حباب
شد اما محصورین باستظهار امداد عبدالله پاشای کوپرلی اغلی که در آن آوان لشکر عسکری منصوب و لوای
آمدنش روز بروز می آمد پشت بدیوار امیدواری داده دست از دامن قلعه داری بر نمیداشتند و درین
چند ماه آنچه لازمه کوشش و تمهید بود در باب قلعه بعمل آمده از آنجا که کلید گشایش امور در دست کوتوال
قضا و مفتاح ابواب مقصد در کف تقدیر ایزد بیهمتا است تسخیر صورت نمی نیافت چون یورش
هیچ وقت راه و رسم خدیو کشورگشا نبود فوجی از دلیران خون آشام و عساکر بهرام انتقام را بسر کردگی
چند نفر از خوانین کرام و رؤسای انجم احتشام باطراف مأمور و آن حصار استوار را در کمال شدت محصور
ساخته جمعی را بسرداری صفی خان بغایری روانه تفلیس فرمودند که باتفاق دادان وارنا و ران کرجیه مشغول

محاصرهٔ قلعه تفلیس باشند چون تسخیر قلاع مزبوره بزور سرپنجهٔ اقبال بی زوال خسرو دادگر در سال بعد میسر
میگردد مجاری حالات این داستان دلپذیر انشاءالله تعالی در ضمن وقایع سال آینده نگاشتهٔ قلم صدق مقال
خواهد شد ساتلوا علیکم منه ذکرا و از وقایع شایع اقبال آنکه در ایام محاصرهٔ قلعه گنجه چون اردوی
همایون در تیر رس واقع شده بود سدیدی در برابر خیمهٔ خسروانی کشیده بودند که تیر مراد توپچیان
قلعه بسنگ می آمده باشد از اتفاقات در خیمهٔ حرم محترم روزی در بستر آسایش نشسته بودند عزم دیوانخانه را
کرده همین که از جا برخاستند راهی شدند بدستوری که در ایام محاصرهٔ هرات اتفاق افتاد فی الفور توپی از قلعه انداختند
که گلولهٔ آن در مسند مبارک بزمین آمد و چنان آفت پرمخافت بنگهبانی حفظ الهی از ذات بیهمال اقدس گذشت
و در حینیکه رایات جاه و جلال در خارج قلعه توقف داشت جمعی از رؤسای لکزیهٔ جار و تله وارد دربار شوکت
مدار گشته بوعدهٔ بیست روز تعهد کردند جمعی ملازم برسم یساق در رکاب آفتاب اشراق حاضر سازند
و چون در آن موعود اثری بظهور نرسیده جمعی از خوانین و حکام نصرت فرجام را که در حدود لرش مستعد
و منتظر فرمان بودند به تنبیه آن طایفه تعیین کرده فوجی هم از معسکر فیروزی اثر بمعاونت ایشان نامزد و جمعی از گرجیهٔ
کاخت نیز بسرکردگی علیمیرزا ولد قلیخان از آن سمت رودخانهٔ کر باین امر مامور گشتند و مامورین بعد از انعقاد
جمعیت متوجه مسکن آن جماعت گشته آن طایفه نیز از قلاع و مساکن خود رخت تحصن بقلهٔ کوهی که بهین فرزند دودمان
البرز بلکه البرز پروردهٔ دامان رفعتش بود کشیده مانند کوه کمر جنگ بسته دست بخیره سری گشودند علی الغفله باسواره
و پیادهٔ خود بلشکر فیروزی اثر هجوم آور شده اردوی انجم حشم را آماجگاه گلولهٔ تفنگ ساختند اما خود را
نشانهٔ تیر ملامت کرده جمع کثیر از ایشان بمعرض تلف در آمده روی برتافته بسقناق خود شتافتند پس
سرکردگان یکصد و پنجاه تن از آن طایفه را که در دست داشتند از پای در آورده بکند و کوب و رفت و روب
آن ناحیه پرداختند و تمامی قراء و مساکن ایشان را آتش زده اموال و اسباب ایشان را عرضهٔ نهب و غارت
و اناث و ذکور آن طایفه را که فرصت فرار نیافته بقیهٔ مورد قتل و اسیر ساختند و چون موسم زمستان رسیده

خیل

خیل سرما کرهٔ زمهریر را گرمسیر شمرده بییلاق امکان رخت نزول بخشیده راه آن نیز منحصر بیک ممر بود که
آنرا لکزیه بدرختهای عظیم و چوبهای قوی مسدود نموده آب بسته بودند هر چند کمر ارتفاع بندی آنرا ضیق شده
بود اما یورش صورت امکان نمی نمود لهذا بحکم والا غازیان برگشته جمعی هم از رؤسای آنگروه که در اردوی کیهان
شکوه بودند بسلسلهٔ حبس و قید گرفتار آمده انجام کار ایشان حواله بوقت دیگر گردید و نیز بعرض رسید که جمعی از طوایف
بختیاری که مامور خراسان بودند از عرض راه فرار و در کوهستانات بختیاری اظهار سرکشی و استکبار
کردند از موقف اعلی باباخان بیگلربیگی لرستان فیلی به تنبیه آن طایفهٔ خیره سر مامور گشته در محلی موسوم به بیسر
در قلهٔ کوهی سقناق آن جماعت بود پیاده از اطراف کوه یورش برده بعد از کوشش و کشش بسیار آن طایفه مغلوب
و جمعی از ایشان در رودخانهٔ آن ناحیه غریق و فوجی هم بپارهٔ شمشیر صاعقه بار دلیران حریق گشته تتمه با عیال
و اطفال دستگیر شدند و باشارهٔ آنحضرت الوار سکنهٔ خلیل آباد کوچیده روانهٔ خراسان و در ولایت جام بهلو
نشین ایلیت رفتا گردیدند و همچنین حکام کرمان و سیستان را با فوجی به تنبیه بلوچستان مامور فرموده با نهای
عرایض حکام مزبور معروض عتبهٔ علیا شد که بپایمردی بخت چیره دست خاقانی سرکشان بلوچ و ترک را قرین
خذلان و هوان و جمعی را به بلدی تیغ کج براه راست عدم روان حصنه قلعه ویرک را تصرف گرفتند ذکر
وقایع سال فرخنده فال هزار و صد و چهل و هفت هجری مطابق توشقان ییل چون وقت آن شد
که دار الملک ریاحین و قلعه های شکوفه و ریاحین که در تصرف لشکر بیگانه دی بود بهجوم سپاه آذری قلعه گشای
جنود نسیم بهاری گشوده گشته از در بار قوت نامیه آب رفته بجویبار عروق اشجار باز آمده بر الاصفون بهمن
که غارتگر گلهای ابیض و احمر گلشن گشت راه دیار ناکامی پیموده سلطان سیارگان روز سه شنبه بیست پنجم
شوال سال هزار و یکصد و چهل و هفت علم افراز حمل گشته باب الابواب لاله و گل را که کلید گشایش در بند نقش
و تحویل او بود باهتزاز علم جیوش شاخ و ریحی برروی باغ و بستان گشاده بر عسکر شتا که عرصهٔ میدان را
لاله کوکبهٔ فروردین خالی یافته سه ماه متوالی در قلعه قارص گلزار مخالفت سنجی قرار و بیدق اقتدار افراشته بود

از خلاف خزر بیگانه برگ پیدا ثمری نخورد و قلاع اربعین ربع مسکون و چار حد اقالیم سبعه مسخّر دلاور لعل افسر گل
و خدیو زمرد سریر سنبل گشته دشمن یاغی باغی از شوکت بار بهره بهره نه برد محبس خسروانه که گلزار بهار استعاره
از آب و رنگ لاله گلشن رنگین و باغ ارم است کسب نزهت از آن حدیقه خلد آیین میگردد و در غنچستان
لاله و شقایق داغ رشک از آن بر دل میوحشت و سرخای گل سرخ از خجالت صفای آن قفا با ناخن خار میخراشید
دل و سمی بنفشه از غیرت کبود گشته سر بزیر افکنده در حیرت میبود که مشحون با نواع خورشته بر دوش روسا
و سرکردگان سپاه آن لذائذ اشراب گلگون و خلاع زرتاری گوناگون چنان آراسته نگشت که بهارستان دیگر
در نظر آمد بعد از جشن نوروزی نوبت آرایش گلزار پر رنگ و بوی و پرستار پیوند رسیده در آن روز فیروز
تخت استفتاح قلعه گیری و استرداد ولایات دربند و بادکوبه گنجه تبیین این مقال اینکه سابقا سمت ذکر
یافت که کناس ایلچی که از جانب پادشاه خورشید کلاه روس بسفارت در صفهان بهره یاب تقبیل
عتبه علیا گشته از ملازمان رکاب همایون میبود بعد از تسخیر قلعه شماخی خیال انتزاع قلعه دربند و غیره
که در تصرف روسیه بود از ضمیر انور میگذشت ایلچی مزبور از عزیمت خاطر اقدس آگاهی یافته در باب انجام
آن امر سامی استمهال کرده و بدولت روسیه بیان حقیقت حال نموده پادشاه خورشید کلاه روس چون دانست
که اهمال و تعلل او در سودی و عاقبت کار را بهبودی نیست در باب تخلیه ولایات فرمان فرستاده
کناس را در تخلیه بندرات و تصرف دادن ولایات ماذون ساخت لهذا در آن روز میمنت اندوز عهد
مصالحه فیما بین دولتین علیتین بوقوع پیوست از طرف قرین الشرف حضرت ظل آلهی حکام بولایات تعیین و دربند
و بادکوبه و سالیان را ضبط و مقرر گردید که اسیری که در دست روسیه باشد جمعاً باز یافت و ولایات را تا قلعه سولاق
که ملک سرحد ممالک جانبین است تصرف کرده سرداران روسیه را بدون مزاحمت روانه روس نمایند
و مامورین بنحو مقرر فرمان پذیرفته ولایاترا بحیطه ضبط در آوردند بعد از طی مرحله این مدعا چون اصل بنای شهر و قلعه شماخی
در جای نامناسب اتفاق افتاده و دست تسلط لشکر بیگانه سرکوب حصار آن میتوانست شد همت والا

بعزم

به تغیر آن مکان تعلق گرفته بوقوف و بلدی دیده وران صاحب نظر در چهار فرسخی شماخی محلی موسوم باقسو که مابین
رود و شهر قدیم بحسب مکان امتیاز داشت تعیین و مقرر گشته بفرمان خدیو زمان بنایان مهارت
پیشه و مهندسان درست اندیشه با تمام آن بنای خیر فرجام دست اهتمام بازیده در اندک روزی کنگره آن حصار
متین را بمهر و مشتری قلعه ذات البروج چرخ برین حشت شد و سکنه و رعایای قلعه قدیم را کوچانیده در آن مکان نشیمن
ثانی سکنی دادند و آن قلعه را برای دار الملک حکام و بیگلربیگیان شیروان قرار دادند و از اخبار بهجت آثار آنکه ایلپارس
خان والی خوارزم حسین وکیل تیموری را با سه هزار نفر ترکمانیه بتاخت حدود خراسان فرستاده آن جماعت
هر فرقه گشته گروهی بحوالی کالای مانه و فوجی بسمت آلاداغ و سملقان که مسکن اکراد چمشکزک است رفته در حینیکه
لا الطایفه مشغول تاخت و تاز و سرگرم دست درازی بودند حکام آن ناحیه با جمعیت کامل بسر وقت
ایشان رسیده جمعی کثیر را طعمه شمشیر ساخته در اندک زمانی بخدمت نوازشات خدیوانه اختصاص یافتند

در بیان نهضت موکب نادری بجانب قارص بعزم تنبیه عبدالله پاشای سر عسکر و وقوع محاربه در خارج قلعه و مقتول گشتن سر عسکر

چون مدتی بود که عبدالله پاشای با افواج قضا هجوم کثر و بوم از روان بقارص آمده هر چند که آوازه
آمد آمد نشیمن لشکر بعید کوهساری در مسارعت وارم میساخت اما کوه پای برجا از نهضت موکب گیتی گشای
بعاریت میگرفت بعد از نوروز سلطانی در ایام محاصره گنجه امتداد یافته و سر عسکر از گریبان خمول سر بر نیاورد
اولا فوجی را بتاخت نواحی تعیین فرموده که شاید که سلسله جنبان عرق حمیت سر عسکر گشته به تجاسر
پرداخته از معارضه اعراض کرد پس عزیمت توجه بآن سمت در خاطر والا تصمیم یافته جمعی از دلیران کیوان
مهابت و نیزه گذاران مریخ صولت را سرکرده که چند نفر از خوانین به تسدید طرق و ضبط ضابطه گرجی
گنجه مامور ساخته فوجی را هم مقرر داشتند که رفته در آغداش توقف کرده کاه لکزیه جار و تله داغستان که
همیشه در کمین فساد از میدان خالی دیده انگیز فساد نمایند بیگلربیگی شیروان و حکام آن ناحیه به تنبیه ایشان
پرداختند و گروهی را نیز برای صیانت و محافظت سمت ایروان بجانب نخجوان تعیین فرموده و بعد از اتفاق امور

و انتظام کارهای نزدیک و دور روز جمعه سیزدهم شهر ذی الحجة الحرام طرف عصر از حوالی گنجه بجر ذخایر اردوی همایون
در جنبش و لنگر دریای بیکران در خروش آمد در منزل الاگوز مخبر صادق شمس الدین بعرض اقدس رسید
که تیمور پاشای حاکم وان با شش هزار نفر از عسکر روم و اکراد وان روانه تفلیس است خدیو جهان پرور بمژده این خبر
بهجت اثر با فوجی از دلاوران رزم آور بعزم اینکه شاید سر راه بر آن خیره سر گیرند عازم تفلیس گشته اردوی همایون را
مقرر داشتند که کوچ بر کوچ رفته در قلعه لوری بار اقامت گشوده منتظر انصراف موکب اقدس باشند بعد از دو روز
موکب جهانگشا به فرسخی تفلیس معلوم شد که تیمور پاشا برای محصورین قلعه ذخیره می برده و کار را انجام داده
مراجعت کرده است آنحضرت از راه قریبه که در میان کوه مشهور به قایقولی از پی او بر سر قلعه قارص
جایی که در حوالی قارص واقع و محل توقف رومیه است عقب رفته الطایفه را تعاقب فرمایند با وصف اینکه
در آن زمان که تا آفتاب در درجات ثور گرم کار تاری بود میان کوهسار و دره ها بنحوی مالامال برف بود
که کوه از دشت و چاه از راه پیش و پشت تشخیص نمی یافت آنحضرت پیاده کاره در آن کوهستان
بکوبیدن برف مامور نموده شبانه روز آنفوج فیروز قدم فرسای سعی گشته سپاه کینه خواه دی که در آن وادی
هولناک کوه کوه بر روی هم متراکم بود پامال نموده گشاید در رشته عبور بدست جنود منصور افتد میسر شد
و چندی رخش هامون نورد زورق آسا ببالا بانی فوزیم تیز گرد بان دریای بیکران انداختند چنان شد که تخته پاره ای سنجوان
بندی هیچیک بکنار نجات نیامد پس مراجعت کرده در قلعه لوری باردوی همایون پیوستند از آنجا مکنون ضمیر
مقدس را آن بود که مصحوب یکی از گرفتاران رومیه بسرعسکر نوشته او را از توجه موکب منصور بآن سمت آگاهی
دهند و ممنعی را بعمل آورده با دوازده هزار نفر از عساکر نامدار و دلیران عرصه گیر و دار عازم مقصد گشتند و در غره
ماه محرم الحرام یک فرسخی قارص را مقر اردوی انجم احتشام ساختند بیت سحرگاهان که زد چرخ مکوکب
زرین کوس رحلت شب آوای نای و غریو کرنای غلغله بچرخ برین انداخت و اعلام ظفر اثر و رایات
اژدها پیکر سر بقبه سماک و قبه افلاک افراخت بضابطه و آیینی که میبایست و فر و شکوهی که میشایست

دربرابر

در برابر قلعه تسویه صفوف کرده پرچم اعلام زرنگار گشودند چون سرعسکر پیش از وقت با علام خدیو مهر افسر
از نهضت کوکبه ظفر اثر واقف گشته حصار قلعه دلیران مانع عافیت جسته باستحکام درون و بیرون شهر پرداخته
در قلعه توقف و عسکر رومیه را که بشماره انجم پیشمار بیکصد و بیست هزار می رسید با تیمور پاشای سابق خارج
حصار فرستاده بود که از روی حزم پشت بدیوار آغاز رزم نمایند تا عصر یکشنبه جوی رزم سازان و شور و شر
انگیزی جانبازان سعی و تلاش شده شاید الطایفه از حصار بند قلعه دور و بهم آورد لشکر منصور گردند مفید نیفتاد
چون وسعت قلعه قارص بتوقف آن عسکر پر شور و شر برنمی تافت جمعی از ایشان بر فراز تاریفیعی که مشرف بقلعه
بود نصب خیام قرار و اطراف آنرا بمطالیس و خندق استوار کرده بودند لابد توپخانه جلودار بارهمایون بحوالی
قلعه کشیده بقلب معسکر برونی ایشان بسته و بعد از آتش افشانی آن اژدرهای ثعبان دهان نوبت کار زهر
چشم بتیغ های افعی پیکر رسیده سواران و پیادگان با سیف و سنان صاعقه بار بر آن طبقه حمله ور گشته
بعض تهاجم لشکر فیروز اثر آن طایفه روی برتافته فوجی دیگر از همان خارج قارص بجانب وان و ارزن الروم
شتافته بقیه خود را بقلعه کشیده بار تحصن گشودند چون شب سیاه خیمه هنگام ظلمت را از برای آسایش
طناب در کشید خدیو فیروز روز عطف عنان بجانب اردوی سپهر بنیان کرده روز دیگر
آنمکان را مقر کوکبه گردون احتشام و تمامی نواحی قارص را پامال سمند جنود ظفر فرجام ساختند
و مکتوب مشتاقانه بحضرت سرعسکر نوشته مصحوب یکی از گرفتاران رومیه فرستاده او را بمیدان
جنگ دعوت و ترغیب کرده جوابی از و نیامد و معلوم شد که بنای او بر تغافل گشته چون قلعه جات گنجه
و تفلیس محصور سپاه منصور و همت والا بمحاصره قلعه ایروان مقصور بود صرف عنان توجه بجانب ایروان گشته
را شاید سرعسکر برسم امداد یکی از قلعه جات محصوره جلوه گر میدان ظهور شود که کوچ بر کوچ جنب اوچ کلیسا
با فراختن قبه بارگاه پهلو نشین اوج مهر و ماه را ساختند و بعد از چند روز بیک فرسخی ایروان نزول
کوکبه عز و شان فرموده حسین پاشای والی ایروان بقلعه داری پرداخته و فوجی از دلیران رزم ساز بموجب

حکم سرور کردن فرز قلعه بایزید را معرض تاخت و تاراج ساخته عثمان آقای حاکم بایزید را دستگیر و [illegible]

بسیار بپایهٔ تخت گردون مدار رسانیدند عبدالله پاشای سرعسکر ارکان بی تجربه لشکر شکسته بمغاک

اذا جاء القدر عمی البصر انصراف موکب نصرت اثر را بر ضعف حال دلیران و وقوع و سوانح

حالتی در سمت ایران محمول داشته مجدداً جمعیت آن لشکر شکسته را درست کرده با کثرت و عدت تمام

که موافق ثبت دفاتر رومیه و تحقیق محمد آقای ذخیره‌چی که در حمار به ثبت آمد هشتاد هزار نفر پیاده تفنگچی بود عازم

ایروان شد و بعد از عبور عسکر روم از آب چای این نوید بستند و مژدهٔ بهجت پیوند معروض حضور خدیو ارجمند

گشته برای سبکباری غنائم و اغروق اردوی همایون را روانهٔ گوکچه دنگز ساخته موکب والا که

عددش پانزده هزار میشد بقصد استقبال حرکت و سرعسکر که بهزار کوکبه و فر می آمده در گل(?) موسوم بباغ

اردو من محال ایروان گشته چون دست از دامن حزم کشیده نمیداشت آنشب با گروه انبوه در دامنهٔ کوه فرود

آمده کوکبهٔ والا نیز تپهٔ در برابر آن کوه در جنب قریهٔ آخی کندی ایروان واقع و بین العسکرین میدان مسطح بود برای

نزول اختیار نمود سرعسکر که طایر نفس در هوای خیال معارضه از آشیانهٔ عارض می‌پرید بخیال این

باز و بروت در قلهٔ قاف بلند پروازی قرار گرفته آنشب هر یک از شیر شکاران را صید فتراک هر دلیری و گرفتار کمند

لوند(?) پیاکی و شیری تصور میکرد اما حضرت ظل اللهی چو کوه پا برجای یا و بنگر گشت در [illegible] بودند آمدن ایشان را دلیل آید

کار و از عطایای حضرت آفرید کار داشته با دل قوی و حوصلهٔ شگرف و عزم ثابت و همت ژرف تا نصف

شب بانتظام امور لشکر پرداخته منتظر ظهور صبح فیروزی بودند آنشب در عالم واقعه دیدند که جانوری مهیب(?)

که بگاومیش و شیر و پلنگ شباهت دارد در میان خیمه رسید که مخصوص آنحضرت و در منازل زده میشد

رو بآنحضرت کرد خدیو شیر صولت نیز با وحمله در گشته قفای گردن او را گرفته آن جانور هم شروع بتلاش

کرده او را اگر گم کشیده بزانو آورند اما پاهای جانور قایم بود آنحضرت با او در آویخته لشکری را که در آنجا حاضر

بودند بامداد اشاره کردند هنوز از ایشان اعانتی بظهور نرسیده بود که آنحضرت بقوت بازوی شیر افکنی او را

از پای درآوردند

از پای درآوردند هنگام صبح امرا و سرخیلان سپاه را احضار کرده اولاً جام هوش و مغز گوش

ایشان را از بادهٔ لب تلخ این بیان پر ساختند که دشمن سرمست می غرور و بادهٔ جمعیتش پر

زور است که در پیش رو بسته و دو طرف اردو بقلعهٔ ایروان و زنگی چای پیوسته اگر قصوری در عزم و قصوری

در رزم واقع شود راه نجات از هر طرف بسته خواهد بود و بعد از آن خطاب شاهانه را بیان کرده دلیران را

بمژدهٔ خصم افکنی دلداری و بفتح و ظفر امیدواری دادند مقارن آن رومیه از ایروان بیرون آمده از پشت

سر اردوی همایون کنار زنگی چای را فرو گرفتند که هرگاه کوکبهٔ والا از بالای تپه بمقابلهٔ سرعسکر پردازند ایشان

به عسکر نصرت اثر درآویزند و از رهی(?) سرعسکر نیز پیش رو آغاز کوچ نموده همین که با کوکبهٔ والا ازدحام براه

افتاد خدیو بلند اقبال که با فوج خونخوار مستحکم و آراسته مهیای کین در کمین ایستاده بودند از فراز تپه مانند رعد بهاری

خروشان و چون سیل کوهساری جوشان آهنگ نشیب کرده رو بلشکر رومیه آوردند عسکر روم

توپخانهٔ خود را دو دسته کرده یک دسته را بجانب یسار داشته و دستهٔ دیگر را بر سر تلی در قفای میدان واقع بود

قرار داد و خود در پناه تل ایستاده از دو طرف ابر خروشنده جنگ یعنی توپ تفنگ را صاعقه بار

ساختند شهریار کشورگیر با فوجی از جزایرچیان بهرام صولت بسر توپخانه بالای تل که سرعسکر آنرا پناه خود

کرده بود یورش برده جمعی را نیز برسر توپخانه جانب چپ مامور ساخته قول همایون را بر قلب لشکر رومیه

در حرکت آورده توپخانهای جلو را بر سر ایشان بسته تخت جزایرچیان بهرام کین به پشت گرمی اقبال

خدیو ظفر قرین هجوم آور گشته توپخانهٔ رومی تل را تصرف کردند چنان پایداری قلب عسکر نیز از صدمات

توپهای گران در هم شکسته رو بوادی انهزام آوردند که تا زمان جلادت آیین و نیزه گذاران ظفر قرین که

در طرح کمین مهیای کین بودند باشارهٔ خدیو روی زمین از یسار و یمین متعاقب سواران پرداخته فوجی نیز

به پشت روی پیادهٔ کمان بر آمده صیدهای بدام افتاده را جرگه وار احاطه کرده بسر افشانی دست

بازنوند و کار بجایی رسید که یکنفر تفنگچی حریف ده نفر ینگچری بود تن را پشیمان(?) اندیشه می‌آمدند و سواران لشکر تاکتاز(?)

از ته چایی از عقب ایشان شتافته در آن روز پنجاه هزار نفر متجاوز از آن گروه عرضه تیغ هلاک و اسیر خم کمند فتراک
شدند و عبدالله پاشای سرعسکر را رستم نام قراچورلو عنان گیر کرده زنده می آوردند و جمعی از اوباش خشم
چنانچه عادت اوباش است با او در آویختند پاشای ناتوان بهجوم کشش ایشان از اسب در غلطیده
سر بر کشش بسنگ قضا آمده نیم جان گشته قراچورلو چون صید خود را نیم بسمل دید او را ذبح کرده سرش را بنظر
انور رسانید و چون طالعش در محافظت آن بزرگ ناسازی کرده بود بنوازش کامل سرافرازی یافت
و سلطان مصطفی پاشای والی دیاربکر را که بمصاهرت سلطان محمود خان پادشاه روم اختصاص داشت
جلیل بیک پیشخدمت خراسانی از اسب انداخته چون زخم کاری یافته بود در عرض راه وفات یافت که
نعش او را باردوی ظفر قرین آوردند و هر ارده هزار نفر دیگر از پاشایان و سربلوکان و میران سنجق بهمین نهج
سر بر سر تیره راه گذاشتند و تمامی توپخانه و خزانه و احمال و اثقال و خیام و دواب و آلات و اسباب
سرعسکر و لشکریانش فزون از حیطه حساب بمعرض کتاب در آمد و این فتح روز یکشنبه بیست و ششم
محرم الحرام اتفاق افتاد اما تیمور پاشای ملا در آغاز اشتعال نایره جنگ باکراد و ان سبقت بهزیمت
جسته با فوجی از جانب اوچ کلیسا و فوجی از جانب کورپی و اشترک راه فرار پیمودند ارامنه و دهات آنحدود
در دره حوالی اشترک سر راه برایشان گرفته ارامنه از پیش رو بچوب و سنگ و دلیران از پشت بتیر
و تفنگ اسباب هستی ایشان را بر هم داده سه چهار هزار نفر از ایشان نیم جان باندره بی پایان افتاده مردند و
بجای بسیار عدم شتافتند القصه برای ضبط و تقسیم غنایم و اعطای جوایز و عطایا در آنمکان فیروزنشان
ده روز مکث و آنمکان را بمراد تپه موسوم و نشر عسکر را ابراد ملحق ساخته مصوب ... ذخیره چی
بقارص و نعش سردار مصطفی پاشا داماد را بقلعه ایروان روان کردند و جمیع گرفتاران رومیه را خرجی داده
بدرقه همراه نموده روانه اوطان خود فرمودند و چند نفر از گرفتاران رومیه را برای نقل این سرگذشت بجانب
گنجه و تفلیس و ایروان روانه ساخته بهمعنانی فتح و ظفر و بهمرکابی تائید ایزد داور کوکبه فیروزی اثر بجانب

ییلاق

ییلاق ایروان حرکت کرده تپه تخماق خان را مقر کوکبه نصرت پژوه و شوکت آسمان فرسا ساختند و پیر را
کوه البرز شکوه ساختند و بابا خان چاوشلو بیگلربیگی لرستان فیلی را که بعد از مقدمه فتح بموجب فرمان
والا باردوی معلا پیوسته بود با شش هزار نفر از دلاوران رزم گستر بمحاصره قلعه ایروان مامور و مقرر فرمودند
و در آنمکان شاهزاده رضا قلی میرزا که با حرم محترم از ارض اقدس مامور بدرگاه معلا شده بود وارد و بشرف
تقبیل بساط اقدس فایز شد **ذکر بیان تسخیر گنجه و تفلیس و ایروان و وقایع آن ایام خیریت نشان
سعادت بنیان** چون مشیت حضرت داور بسبب کشایش در امور حصن حصین جهان و قبض و بسط مهام قلعه متین
چهار ارکان در دست قدرت اوست که چون امری تعلق گیرد بدون سعی و طلب بدست می آید و رخنهای
گشوده از شش جهت بسته گشته و درهای بسته از هر باب گشایش می یابد مصداق این مقال آنکه
مقدمات قلعجات ایروان و گنجه و تفلیس که درین چند سال نهال پابرجای الطایفه در آن زمین بهار ریشه
تصرف دوانیده بجدی شاخ و برگ سرکشی افراشته بود که بکشاکشی آمد و رفت ایلچیان و دبیره
حرف و صوت سفرا هیچ از پا در نمی آمد تا درین وقت که اینهمه از سرکشان رومیه بپامردی جلادت سر
در پای قلعه گذاشتند دست از قلعه برداشتند در حالیکه خبر قضیه سرعسکر بگنجه رسید اوغلی علی پاشا والی
آنجا میرزا پاشا نامی را با چند نفر از روسای اوجاق بدرگاه کیوان رواق فرستاده طالب امان
شد این مسئول از حضرت ظل الهی موقع قبول یافت عبدالباقی خان زنگنه را بهمراهی ایشان با فرمان
امان روان ساخته بعد از وصول فرستادگان مزبوره پاشای مشار الیه در هفدهم ماه صفر قلعه را تخلیه
و بموجب بشارت اقدس توپخانه و جمیع اسرای ایرانی را تسلیم نموده مستدعی شد که با فتح گرای
سلطان والی زاده تاتار کام دل از تلثیم عتبه علیا دریابد و بعد از حصول این سربلندی بجانب مقصد شتابد
مقرر شد که پاشا و فتح گرای سلطان باتفاق عبدالباقی خان روانه دربار سپهر بنیان و جمعی
از غازیان فیروز نشان رومیه قلعه را از آرپه چایی که سرحد است گذرانیده معاودت نمایند و پاشا

دارالملک مطلب

وفتح گرای سلطان بعد از ادراک سعادت کرنش وتسلیم وشرف پابوس وتقدیم پیشکشهای لایق کرارا مورد
جلادت شات خاص اختصاص یافته عاپاشا بتعاقب لشکریان خوارزم قارص وفتحگرای سلطان تا تار در دلایتش دار الملک
قریم بود از راه تفلیس طریق مقصد پیمودند وبعد از تخلیه گنجه اسحق پاشای والی تفلیس نیز بهمین نهج مورد عفو الطاف
گشته در بیت وم ربیع الاول قلعه را خالی وکلید قلعه را با سرداری ایرانی وکورجی وتوپخانه وقورخانه بتصرف
سرداران انطرف داده متوجه بارومیه قلعه عازم آخسقه گردید اما حسین پاشای ایروانی در سپردن قلعهٔ ایروان
چهل روز مهلت خواست چنین آن تعهد از پاشا محمی بمعذرت میشد لهذا تسخیر قلعه را بعهدهٔ مأمورین
مقرر شد که در بورم ربیع الثانی از ییلاق چماق خان بجانب قارص لوای کشورگشایی افراخته شوند ودر دهم ماه
مزبور بجانب غربی قارص که معبر لشکر الروم است مخیم لشکری کیهان پوی گشته تیمور پاشای حاکم وان
که از معرکهٔ پرآشوب جنگ مراد تپه بپای مردی سعی تیر دستی گرده سر عافیت بدر برده در قارص بود با حاکم
قارص وقلعه داران بقلعه داری پرداخته شدند واز کنار آرپه چایی الی ارزن الروم تمامی ابنیه وقرا ومزارع وتوابع آنمرز
وبوم عرصهٔ غارت گشته چون بعد از معرکهٔ مقدمه قتل سر عسکر ثانی اعیان دولت عثمانی احمد پاشای والی بغداد را بتهمت
تقصیر منسوب ساخته از ایالت بغداد معزول کرده بود محمد پاشا را بسر عسکری منصوب و بجنگ وصلح مأذون ساخته شدند
او نیز در ارزن الروم توقف داشت عریضهٔ فرستاده متعهد انجام امر مصالحه شد پاشایان ودیگر اعیان قارص
وارزن الروم نیز عرایض ضراعت آمیز بدرگاه جهان پناه فرستاده تعهد کردند که کار ایروان را صورت دهند
مشروط براینکه خدیو بیهمال فسخ عزیمت آن دیار کرده پیرامون آن دیار نگردند چون همت انصاف گزین
آنحضرت که از علو طبع خطا جز بر خاقان چین نگیرد سخن با حضرت قیصر وزیر دستان روم داشت نه بارعایای
عاجز وزیر دستان آنمرز وبوم عرض والتماس ایشان را پذیرفته نقیب الاشراف وقاضی ارزن الروم
با چند نفر از روسای اوجاق داران وقارص باتفاق علما ومعتبرین آنجا کامیاب آستان سپهر نشان
وبا فرمان امان روانهٔ ایروان گشتند حسین پاشا اگرچه رفتن ایشان را در دفعی نگذاشت اما چون قلعه داری

پاسود میدید آن را منشور شفقت واحسان حجت نجات خود ساخته شروع به تخلیه قلعه کرده در پانزدهم جمادی الاولی
آن حصن سپهر نهمد را با توپخانه وقورخانه واسرا اگذاشته کارکنان دولت جاوید بنیان سپرده خود با اتباع
وستحفظان قلعه روانهٔ دیار روم گردید حکم والای بغرنفاذ پیوست که بابا خان بیکلربیکی لرستان وسرکردگانی که در کنار
ایروان مأمور بمحاصرهٔ قلعه بودند رفته در شمس الدینلو توقف ومنتظر صدور امر مجدد باشند ازوقایع
آن ایام آنکه جمعی از لکزیه داغستان راه هوای فساد انگیزی بسر ولازگیان جمعی سر بدر کرده با چند نفر
از اشرار بقیه الشاق ورزیده قلعه قبه را محصور ساخته بودند فولادخان شمخال از انطرف وحاکم دربند از این طرف
با جمعیت کامل بمدافعه ایشان شتافته سی صد سر وزنده از ایشان بدست آورده بقیة السیف راه هزیمت
پیش گرفته شدند وشمخال وجمعی که مصدر خدمت شده بودند بنوازش والقام سربلندی یافته شدند وهم در آن وقت که
شمخال آمده در دربند بود روسی لزاری با جمعی از لکزیه بر سر برخو که مسکن شمخال است آمده با اتباع شمخال جدال
کرده روسی مزبور با جمعی بمعرض قتل درآمده تتمه بدیار فرار شتافتند از مؤیدات اقبال اینکه بنابر مصلحت ملکی
دربند وطغیان سیل آشوب تاتاریه وشورش مرو جهان بند سلطانی بحکم والا انهدام یافته بود از آن چند دفعه به بستن
آن امر فرموده آب بروی کاری نیامد ظهیر الدوله ابراهیم خان که مأمور بستن آن بند گشته بود بند مزبور را بسته و آبرا
بقلعه جاری ساخته تشنه کامان مزارع وبساتین آن سرزمین از ورود آن رود سیراب وکامیاب گردیده شدند ونیز کناس
ایلچی روسیه بنحویکه سبق ذکر یافت در اصفهان شرف اندوز خدمت اقدس گشته در موکب همایون می بود
در حینی که رایات نصرت آیات از ییلاق ایروان عازم قارص میشد او را رخصت انصراف داده میرزا
کافی نصیری خلعتبر را بسفارت تعیین وبا یک زنجیر فیل وبعضی هدایا بمرافقت او روانهٔ دولت روسیه فرمودند بیان

حرکت موکب همایون از قارص بجانب تفلیس وقدغن بند وانتظام مهام گرجستان وتنبیه اشرار لکزیه داغستان

بعد از استرداد قلعه جات گنجه وتفلیس وایروان وانتظام آن که انجام امور گرجستان پیشنهاد خاطر اقدس گردید
در هجدهم جمادی الاولی از قارص عطف عنان بجانب تفلیس گرفته ومقرر فرمودند که سرکردگانی که در تفلیس میباشند

باتفاق طهمورث میرزا و سه صد نفر از تاتار و ولادان ولور نا و رزان کارتیل و کاخت برای بنای کار گرجستان روانه
دربار فلک نشان شده و مأمورین حسب الفرمان در عرض راه لوراک خاک بوسی آستان عروج جاه نمودند هرچند طهمورث
میرزا را بتفویض والی‌گری لوله وارحق و بملک والی الیق بود اما چون علی میرزا از فرقه گرجیه بشرف اسلام مستسعد
و برادرش گدمیرزا در جنگ عثمان پاشای سرعسکر بقتل رسیده بود والی‌گری کارتیل را بعلاقه کاخت بعلی میرزا
عنایت و او را بخطاب خانی سرافراز و با جمعی روانه حسب مقرر فرمودند طهمورث میرزا با تاتار و ولادان از آن مکان
به درخدمت حضرت ظل آلهی بسر برد و در منزل تفلیس از مکان سردت ایلی طهمورث میرزا را مرخص فرمودند که
خود از کاخت به تفلیس آورد طهمورث میرزا که توقع والی‌گری را باسم خود داشت و در مقدمات الحق با خدمت
که وخواهش صاحب شمشیر و تدبیر بود چون نهمی از رقم بفعل نیامده مایوس گشته بود با رواکی گرجیه توطیه نموده بدون آنکه
وارد تفلیس شود بخوشتاهش و جمعی از تاتار و ولادان نیز از همان منزل فرار و کوهپای خود را بدنشته بسمت قزاقلیان
روس و چرکس که امکنه صعب المسالک است بدر رفته شدند خدیو بیهمال بعد از ورود بسوی فالق سپاه نصرت
پناه را فوج فوج حسبه هر فرقه را بسمتی برای منع و استمالت طوایف گرجیه تعیین و در پی نهم ماه مزبور
چتر آفتاب قباب پرتو ضیا بر ساحت تفلیس افکنده و از آن جماعت جمعی که در مقام اطاعت برآمده
مورد امان گشته دیگرشان بمعرض مواخذه درآمدند و تیشه ادبار خانواری ایشان را کوچانیده روانه خراسان حسب
و پس روز تفلیس مقر کوکبه نصرت قرین گشته از آنجا بعزم شیروان و داغستان قریم رایت نهضت بجانب دربند
افراشتند تبیین این مدعا اینکه در حینی عبدالله پاشای سرعسکر از دولت عثمانی بسرعسکری منصوب
و عازم حدود ایران گردید فرمان دیشان قیصری بنفاذ پیوسته بود که خان قریم سلک جمعیت را از فرقه تاتاریه منعقد
ساخته از راه سولاق دربند متوجه ایران شود خدیو بیهمال بعد از استماع این خبر عاشق خان بن ربیلو بیگلربیگی شیروان را
با حاکم و قشون استرآباد و فوجی از جنود مسعود پیش از وقت بدربند مامور فرمودند که اگر از خان قریم اثری ظاهر گردد در آن
نواحی مشغول خبرداری بوده معارضه جنگ روبرو را موقوف داشته مترصد طلوع نیر اقبال بوده و سطوع اشعه

رایات

رایات نصرت اشتمال باشند و در تفلیس معروض شده و الا اشکه والی مزبور با عساکر قریم عبور کرده از
سولاق که سنور مملکت ایران و روس است وارد گردیده اما پادشاه سکندر جاه روم بعد از آنکه اطلاع یافت
بر ولایات خواهی نخواهی از تصرف آن دولت بیرون و لابد نوبت حواشی مملکت روم خواهد بود علی پاشا
والی گنجه را که از خدمت اقدس مرخص گشته بدربار عثمانی رفته بود بوکالت آن دولت علیه روانه ساخت
بر اطلاع احمد پاشای سرعسکر حد و سنور را بدستور قدیم در میانین استقرار دهد و فرمانی هم بخان قریم بخط شریف
نوشته مصحوب اسلام گرای سلطان برادرزاده خان مزبور که در دربار قیصری بوده با پاری فرستاده اعلام داشته
بر چون حال در میان این دو دولت بنای صلح و دوستی است آمدن خود را بجانب ایران موقوف سازند
و اسلام گرای سلطان در عرض راه به سرعسکر رسیده ملاقات و سرعسکر نیز معتمدی را رفیق او ساخته با عریضه اخلاص آمیز
روانه درگاه معلی کرده کیفیت حال و مقدمه آمدن علی پاشا را از دربار قیصری بطلب صلح معروض و استعجال
ساخت اسلام گرای سلطان و فرستاده سرعسکر در تفلیس شرف اندوز تقبیل درگاه سپهر منظر گشته
سلطان مزبور برای ایصال فرمان اعلیحضرت پادشاه سکندر جاه روم از خدمت همایون رخصت طلب شده
چون صدور این جسارت از خان قریم آتش افروز مزاج اقدس شده بود مانع رفتن سلطان مزبور شده
فرمودند که همیشه با آب شمشیر تیز آتش فتنه را فرونشانده‌ایم و خصمان شورانگیز را از لشکر بلاکه در میانه
ساخته بودند شربت فنا چشانیده‌ایم برای برگشتن خان قریم شفاعت قیصری در کار نیست و این حکم را
چون تقویم پارینه اعتبار نه پس سلطان مزبور را روانه گنجه و عبدالباقی خان زنگنه را مأمور فرمودند که در
تفلیس توقف داشته علی پاشا را که برای مصالحه از دولت عثمانیه می‌آید بگنجه برده منتظر فرمان مجدد باشد
و رایات جهانگشا روز شنبه نوزدهم جمادی الاخری از تفلیس حرکت و از راه جاروتله عازم مقصد شدند
بر فراز عبور از آب قانق چون لکزیه جاروتله را شیرپه و کوشال در کار بود در آنجا از دو همایون رد در کنار آب
گذشته عازم شیرپه آنجماعت شدند ایشان پیش از وقت مساکن خود را خالی که برفراز کوه بزرگ که

رفعتش و صعوبتش در عالم مشهور است سغناق نموده بوده باشارهٔ والا تفنگچیان و جزایرچیان از اطراف کوه
بیورش پرداخته با کوه فلک شکوه صعود و با آتش فیروزی نایرهٔ جزایر و تفنگ قلهٔ زهره‌ریز جبل را کورهٔ نار نموده بسمت
سغناق را تصرف کرده لکزیه چون آن فوجها را با خود دست و گریبان و بر خلاف عادت بلاد را از زمین
صاعد بآسمان دیدند بشواخ و زوایای جبال متفرق گشته خود را بجانب آوار کشیدند و جمعی کثیر از ایشان قتیل و دیگر
دهات و منازل ایشان احراق یافت پس کوکبهٔ والا از راه اشک و اغداش راه‌نورد وادی ایلغار گردیده
اردوی نصرت شعار از عقب لشکر در عرض راه ملحق بمعسکر فیروزی اثر گشتند بعد از ورود بشماخی خبر رسید که
خان قریم بکاربرج دربند رسیده بود لهذا توجه موکب جلال را شنیده عنان عزیمت برتافته دو منزل ایلک گهه
بجانب قریم شتافته است بنابران حکم والا بنفاذ پیوست که اسلام گرامی سلطان که در گنجه توقف میداشت
از همان راه معاودت و فرمان قیصر را برده بمبانی آن دولت والا بسپارد چون خان مزبور بعد از ورود بحوالی
دربند ایلدار نامی از شمخال زادهای آبق بشمخالی داغستان منصوب گشته و ایالت شیروان از سرخای
و حکومت دربند را باحمد خان اکهی تفویض و دو هزار پانصد تفنگ با تیرکش و شمشیر و کورک بانها داده
سرخای نیز ولد خود را با پانصد نفر گزین بهمراهی خان مزبور تعیین و بعضی از اشرار الکاء لگزیه هم عصیان
با خان مزبور دم از وفاق زده بودند هر چند که ابتدای زمستان و کوهستان داغستان را تماما برف فرو گرفته
عبور از معابر آن بآسانی متعذر بود اما حضرت ظل اللهی رایت و بند جهان را مانند خورشید پرشید در ظل انور
همیشه بعزم بلند و همت ارجمند مقید بتسخیر بلاد و دشتستان شده بتنبیه الکای لگزیه کم فرصت بالا
پیشنهاد خاطر اقدس ساخته از راه الکتی آغاج شماخی روانه و بعد از ورود بمنزل دره کندر فرمان همایون
بعز نفاذ مقرون شد که سردار داغستان از دربند آمده در منزل دره من اعمال طبرسران مکث و مشغول جمع
غلات باشد بنه و آغروق را در موکب شاهزاده رضا قلی میرزا از راه شروان روانه و خود با فوجی از لشکر
نصرت اثر اولا عازم تنبیه اشرار بدوق و خنالق گشته شش هزار نفر از افواج منصور نیز بسمت قوربایا

والکتی

والکتی باپوها تعیین و جمعی را هم مأمور گشتند که در سمت غربی سر راه بر فراریان بندند و بعد از آنکه لوازم قتل
و نهب بعمل آمد عطف عنان کرده در حال قبهٔ بارگاه همایون پیوستند در پنجم شهر رجب سمت شمالی قلعهٔ دربند
مضرب خیام سپهر مانند گشته چون بعرض اقدس رسید که ایلدار شمخال جدید و اوسمی و سرخای سلسلهٔ جمعیت را
انتظام داده از قلعه ملامر که بر سر خاص فولاد خان رفته لهذا رایت جهانگشا از دربند شبگیر کرده وارد حماس
خان محمد ولد اوسمی در آنجا توقف داشت گشته خان محمد نیز با لکزیه سر دره حماس را فرو گرفته آغاز ستیز
و جمعی از ایشان مقتول و دیگر گشته تتمه راه گریز پیش گرفتند و تمامی آن محال با اموال وافر و غلات و ذخایر بتصرف
لشکر فیروزی مآثر درآمد و روز دیگر از آنجا حرکت و منزل بمنزل بهمین نهج قتل و نهب و اسیر و احراق قرا
و محال لکزیه میشد تا وارد قریهٔ گبدن که متعلق بخاص فولاد خان شمخال بود گردیده لکن سرخای و اوسمی و ایلدار
از قصد کوکبهٔ منصور آگاه گشته هر یک سر خویش را گرفته بسمتی فرار کرده خاص فولاد خان با اتباع خود در گبدن
بموکب همایون ملحق و بشرف جبهه‌سای آستان عز و شأن سرافراز گشته از آنجا اعلام ظفر فرجام قاآنی
بعزم تنبیه سرخای بجانب قموق اهتزاز یافته در هفدهم ماه شعبان بدوزاق سه فرسخی قموق وارد و سرخای
نیز جمعیت موفور خود را فراهم آورده قلل جبالی را سنگر کرده دره را که معبر چشمش دریا خروشش بود
فرو گرفته باعتقاد خود سر راه بر آن خیل بلا بست خدیو بی‌همال تفنگچیان را از چهار طرف مأمور بیورش ساخته اولا
دلیران افغان فرزانه کوه را از آن طایفه گرفته آتش جنگ شیر و لعدات شور رستخیز گرفته هنوز افواج دیگر
از دامنهٔ کوه در کار صعود بوده لکزیه تاب مقاومت نیاورده فراری و یکه تازان گزین از کمین بتعاقب
پرداخته تیغ تیز را بر ایشان جاری ساختند و بر و زنده بسیار بدست آمد چون باعتبار تنگی وقت و ضیق
معبر عبور لشکر نصرت اثر در آن روز از آن تنگنا میسر نبود جزایرچیان زحل تمثال را بصیانت قلل جبال
مأمور و همان مکان با احمی نزول کوکبهٔ منصور گردیده در اثنای آن ایلدار از لکزیه داغستان و آوار جمعیتی منعقد ساخته
از سمت دیگر بمعاونت سرخای آمد چون از شکست سرخای خبر نداشت جزایرچیان بر کوه را لکزیه تصور کرده در حال

رطمیسان آمده شد بعد از آنکه کاشف بعمل آمد خود را جای دست و گریبان یافت ناچار آغاز زد و خورد کرده بابانگ
کردفری را با یاران خویش پیش گرفت و جمعی برگشتن که سربار دوش ایشان بودند گردن بزیر تیغ نهاده یکبار
بدیار عدم شتافتند روز دیگر لوای جهانگشا بجانب قموق شقه افراز و فلک فرسا شد که مقارن آن
رؤسا و معتبرین قموق وارد اردوی همایون و طالب امان گشته بعرض رسانیدند که سرخای کوچ خود را
پیش از این بجانب آوار فرستاده خود نیز با اولاد او از مقدمه شکست بسمت آوار و چرکس گریخت و ما
بندگان خود از سال گذشته از آنکه عفو و بنده احسان خدیو جهان پناه میدانستیم چون فرار خار
بسر حد یقین پیوست و اهالی قموق را نیز در سال پیش مورد امان حضرت ساختند لهذا بکار ایشان پرداخته بعزم
تنبیه احمد خان اوسمی عطف عنان بجانب قلعه قریش فرمودند و چون در وقت توجه موکب همایون
بجانب غازی قموق قاضی آقوشه و اهالی آنجا در سر راه اردو استیمان در آمده و بعد از گذشتن کوکبه
منصور بمقام مخالفت در آمده جمعی را بمعاونت سرخای فرستاده بودند بمعنی مروحه جنبان نایره غضب
خاقانی گشته بتنبیه قاضی و جماعت آقوشه جمعی را مامور و قاضی با جمعیت خود در صدد جدال در آمده و شکست
فاحش یافته مغلوب و مقهور و تمامی اهالی آقوشه غارت زده شدند روز دیگر قاضی شمشیر ندامت را آویزه
گردن نموده بکریحه حضرت والا وارد اردوی معلی گشته بالتماس اکابر اسرای آقوشه را که در تصرف سپاه منصور بود
رد فرمودند پس حوالی قلعه قریش مضرب سرادقات جلال گشته اوسمی جبله و دختر خود را برسم کنیزی
بشبستان دولت و چند نفر از معتبرین خود را بدربار گردون اقتدار فرستاده مستدعی عفو و بخشایش و متعهد
امتثال حکم و فرمایش گردیده لهذا تقصیر او مقرون بعفو گشته بنابر اینکه لکزیه سمت دو قوزپاره هزار اسب
بعنوان پیشکش و خانوارهای معتبر برسم گرو داده بودند و همچنین کدخدایان طبرسران هم خانوارهای فرمایش را
بمحصلان سپرده متعهد خدمت و انقیاد گشته بودند و امور داغستان بهر جهت صورت انجام یافته
بود خاص فولاد خان شمخال و باقی کدخدایان و سران داغستان را که بهمراه موکب والا پیوسته بودند بنوازشات [illegible]

بهرمند و برخصت انصراف خورسند و خانوارهای داغستان و طبرسران را مامور بدربند ساخته زمام
شهنب عزم را از راه شیروان بجانب صحرای دلکش مغان انعطاف دادند

در بیان ورود موکب مسعود بمغان و طرح بنای سلطنت در آن موضع میمنت نشان

درهنگامیکه سرابوستان نزهت نشان
ایران باستیلای خزان حوادث رو بافسردگی گذاشت و از هر طرف سرکشی قوی شاخ مانند شجر سر برافراشت
و هجوم سبزه بیگانه ریاحین پر رنگ و بوی این گلستان را در میان گرفت باغبانان بی اندیشه و بوستانبانان
مرای غفلت پیشه از پیرایش بنوای زغن و زاغ و صفیر بانگ کلاغ مشغول گشت لکن چه خدیو گردن فرازند
که بر تاج سلطنت صوری فرود نمی آمد اما پیشنهاد همت والا آنچه که از اول استرداد ولایات مغصوبه
این باغ را بآن باغبانان اندرزی دادند و ملک ایران را با قلاع مفتوحه بصاحب ملک سپارند و از کلات
دار پرور و مسکن مألوف آنحضرت است بر اورنگ انزوا نشسته بپادشاهی عالم معنی پردازند اما درین
اوان که بقوت سرپنجه تایید الهی و نیروی بازوی سعی و غیرت آن خدیو عالم آگاهی کلید فتح تمامی ممالک
از دست رفته بدست آمد و بزور اقبال همایون فال ایرانیان را از زیر بار گران این ننگ در آورده دست
سرزنش و توبیخ اغیار را بشمشیر بران عزم بلند از سر این فرقه ملامت کش کوتاه کرده بودند برای گذاشتن آن
امر خطیر چون حوصله وسعت هیچیک از بلاد توقف موکب گردون بسطت را بر نمی تافت جولگاه
مغان که عرصه دلپذیر و در وفور آب و علف و وسعت صحرا و نزهت مکان بی نظیر بود بقشلامشی
مقرر گشته فرمان مطاع بجمیع ممالک محروسه عز صدور یافت که حکام و رؤسا و قضات و علما
و اشراف و اعیان هر ولایت در پانزدهم جمادی الاول در صحرای مغان در پایه سریر فلک مصیر
بقزلباشی حاضر شوند و نیز حکم همایون بنفاذ مقرون شد که نزدیک بمجمع جواد در مکانی که رود کر و ارس بهم
پیوندد ده پانزده هزار دست رواق و منظر برای نزهت پرور از چوب و نی برای خاصان و رؤسا
لشکر با انضمام حمامات دلگشا و مساجد روح بخشا و رباطات باصفا و میدان و بازار وسیع آن

بارضا ترتیب داده عمارات عالی نیز مشتمل بر حرم سرا و بیوتات که شایسته چنان خدیو کیوان ایوان بوده باشد
برای نزول آنحضرت با چوب و ستون ها پر قبه پاستون برافرازند در اینوقت که از انتظام امور داغستان
و شیپور کشان انگورستان فراغت روی داده عطف عنان فرموده اراده ورود بجس قلعه سی با معدودی از خواص
ارزاد روی همایون پیش از قافله شش منزل صعب المسالک را در یکروز طی و وارد آقسو شده از آنجا در شب
نهم شهر ذیحجه فرخنده فرجام صیام صحرای مغان را مقر رایات جهانگشا ساخته و علی پاشا که از دولت
عثمانیه بطلب صلح آمده بهمراهی عبد الباقی خان در گنجه توقف میداشت مقارن آن وارد گشته شرف
جبهه سائی آستان سپهر بنیان دریافت و مامورین ولایات هم آغاز آمدن کرده هر روز فوج
فوج سرافرازی از تقبیل آستان آسمان اوج برج اوج آسمان میسودند و در میعاد مقرر جمعیت کل عظما و اعیان
و عدلت شان بصد هزار میرسید در درگاه سپهر اشتباه نظم انعقاد پذیرفت پس آنطایفه را تماما بدرگاه
جهان پناه احضار و بوساطت معتمدان مکنون خاطر اقدس را بر ایشان اظهار کرده فرمودند که شاه طهماسب
و شاه عباس هر دو پادشاه، و پادشاه زاده ورثه ایشان نیز در عهد و زیر بقا موجهه ایشان زیاد هر کس را
که برازنده افسر سروری دانند برعایت و سلطنت بردارند ما آنچه حق کوشش بود در این چند سال
بجا آوردیم و ولایات ایشان را بالاستقلال ایشان از دست افغان و روس و رومی خلاص کردیم
حالیا مصلحت وقت در آن می بینم که کشم رخت بمیخانه و خوش بنشینیم بیت
ابلاغ این پیام بهمگی آن جماعت دست بر دامن عجز زده عرض کردند بیت تا زمیخانه و می نام و نشان خواهد بود
سر ما در قدم پیر مغان خواهد بود امروز پادشاهی حق آنحضرت است که با آب شمشیر آتشبار خاک
ایران از دشمن بادپیما پرداخته و برق تیغ صاعقه بار آتش در خرمن اعدا انداخته هرگاه حضرتش دیدها
از ما خاک راه برگیرد ما از خاک درگاه او بر نمیگیریم بیت از آستان پیر مغان سر چرا کشیم دولت درین
سرا و گشایش درین درست آنحضرت فرمودند که ما را هوس تاج و فهر و هوای سروری در زینت

این

این نوع سخنان را موقوف دارند که منافی رضای خواطر و دور از اندیشه باطن و ظاهر است تا یکماه گریبان
امید طلب در کشاکش پنجه گفتگو میسبود چون مبالغه از حد گذشت حضرت ظل الهی فرمودند که از زمان
رحلت حضرت سید المرسلین و خاتم النبیین صلی الله تعالی علیه و علی آله چهار خلیفه
بعد از یکدیگر متکفل امر خلافت شدند و اهل هند و روم و ترکستان همگی بخلافت ایشان قائلند و در ایران
هم سابقا همین مذهب رایج و متداول بود شاه اسمعیل صفوی در مبادی حال بنابر صلاح دولت خود این مذهب را
متروک و مذهب تشیع را شایع و مسلوک ساخته بعلاوه آن سب و رفض را که فعلی سفیه و مایه مفاسد است
در السنه و افواه عوام و اوباش دایر و جاری کرده شرر شرارت بچقماق برهم زنی برانگیخت و خاک ایران را
بخون فتنه و فساد آمیخت و مادام که این فعل مذموم اشتهار داشته باشد این مفسده از میان اهل اسلام
رفع نخواهد شد هرگاه اهالی ایران بسلطنت ما راغب و آسایش خود را طالب باشند باید که این مذهب را
که مخالف اسلام کرام و اسلاف عظام نواب همایون ماست تارک و به مذهب اهل سنت و جماعت
سالک شوند لیکن چون حضرت امام جعفر بن محمد باقر رضی الله تعالی عنهما امام بحق ناطق است و هم
ذریه رسول اکرم و ممدوح امم و طریقه اهالی ایران بمذهب آنحضرت آشناست اوراد مذهب ساخته
در فروعات مقلد طریقه اجتهاد آنحضرت باشند ایشان نیز بهمگی متفق الآرا ایحکم را بسمع رضا اصغا داشته
کلی جعفری این مذهب حنفی را از آسایش دستار روزگار خود ساختند و وثیقه برای تاکید و استقرار این مطلب مرقوم
و بمهر پاک اعتقادی مختوم ساخته بخزانه عامره سپردند آنحضرت نیز مسئول ایشان را پذیرای قبول و کلش از روی
ایشان را بار آور میوه حصول ساخته فرمودند که چون پادشاه والاجاه روم خادم حرمین شریفین است این عهد
که از جانب شما بعمل آید تا هم بحضرت آن پادشاه والاجاه ایلچی فرستاده بشرط قبول پنج مطلب
بنای مصالحه میگذاریم که رفع اختلاف صوری و معنوی از میانه امت سید الثقلین و خیر الاولین
والآخرین رسول رب العالمین گشته من بعد برسم مولفت فیمابین ایران و روم مسلوک باشد مطلب

اول اینکه چونکه شما از عقاید سالفه نکول و طریقهٔ اهل سنت را تقلید امام بحق ناطق امام جعفر صادق
را از ائمهٔ حق است اختیار و قبول کردند قضاة و علماء و افندیان کرام روم اذعان بصحت آن کرده آنرا
خامس مذهب شمارند **مطلب ثانی** اینکه چون در کعبهٔ معظمه ارکان اربعهٔ مسجد الحرام با ائمهٔ اربعه تعلق دارد در این
مذهب نیز در یک رکن با یشان شریک بوده بآیین جعفری نماز گذارند **مطلب ثالث** اینکه هر سال از طرف ایران
امیر حاج تعیین شود که بطریق امیر حاج مصر و شام در کمال اعزاز و احترام حجاج ایران را بکعبهٔ مقصود رسانیده از دولت
عثمانی با امیر حاج ایران بدستور امیر حاج مصر و شام سلوک نمایند **مطلب رابع** اینکه اسرای هر دو مملکت نزد هر کس
بوده باشد مطلق العنان و آزاد بوده بیع و شرا بر ایشان روا نباشد **مطلب خامس** اینکه وکیلی از دولتین
در پایتخت یکدیگر بوده امور مملکتین را بر وفق مصلحت فیصل میداده باشند انتهی المطالب اهالی ایران در ازای این موهبت
خاص سر زمین عبودیت را بنقش چنین گلزاران را حاشیه گذاری کرده بدعای بقای خدیو بیهمال پرداختند

در انجمن سازی و محفل آرایی شرح جلوس خدیو عالم و نشر روایح وقایع آن اوان بنور فتیلهٔ عنبر قلم خجسته
شمیم و مجمره گردانی دوات مشکین رقم [؟] شهر شوال المکرم

ساقی بیا که یار ز رخ پرده برگرفت کار چراغ خلوتیان باز درگرفت بار غمی که خاطر ما خسته کرده بود عیسی دمی
خدا بفرستاد و برگرفت رصد بندان دقیقه یاب و اختر شناسان بطلیموس انتساب روز پنجشنبه بیست
و چهارم شوال سال هزار و صد و چهل و هشت هجری مطابق توشقان ئیل که دوازده روز بنوروز فیروز مانده بود برای
جلوس میمنت مانوس همایون معین کردند کارکنان قوای نباتی در صحن چمن مسند زمرد فام سبز گسترده رنگین
قبایان ریاحین دوش بدوش در بزم گلشن صف آرا گردیده گردن فرازان اشجار از غنچه و لاله ها بر تاج و طومار
بر سر گذاشته در لباس مشجر و بوته دار در حاشیهٔ مجلس گلزار زانو بزانو نشستند بزرگان چنار دستهای
نیاز بر کمر زده در پیشگاه چمن مهیای کورنش گشتند و بید ولان سرو آزاد و کنگ زمردی بر دست بند که
بر بستانه همیشه کشان کلهای همیشه بهار بر لب جویبار صف کشیدند و چارچیان بلند آواز عرعر و صنوبر تو توز

وشش

وشش چو[؟] ... ز خویش بر دوش گرفتند ریکایان بید مجنون بکلاه قورقی شلاله دار و قبای کوتاه دامن
شاخ سرو بر آراسته شدند سقایان ابر آذری بتر دستی هوا صحن چمن را تازه و تر ساختند و فراشان باد بهار ساحت
گلزار را بسبکروحی از خار و خس وا پرداختند پس فراشان بافروشان با فراشتن بارگاه انجم
رو تا مجره طناب والا آستن بزم فلک شکوه خورشید قباب دست و بازوی کارنمای از آستین
بر آورده اورنگ گوهر نگار شهریار جهانرا در صدر انجمن هند وش فرقدان ساختند سران سپاه و عظام
بارگاه و خدمت گذاران جانسپار و حجاب و خدمت پیشگان دربار رخصت باریافته مانند انجم هاله در
آن دایره گشتند در آن روز فیروز بعد از انقضای هشت ساعت و بیست دقیقه طالع بشش درجهٔ اسد خدیو
گردون وقار فرق فرقدان سا را با فر گوهر نگار آراسته با فر فریدونی و شکوه سلیمانی قدم بر فراز تخت
فیروز بخت جهانبانی گذاشته زبان حال باین مقال گویا فرمودند **بیت** نوبت بمن افتاد بگوئید که بر آن * لاف کش
از نو بکند مسند جم زد * غریو تهنیت از نقارخانه و ولولهٔ مبارکباد از کوس و کرنای شاهانه برخواست
و فتنهای که از گردش آسمان در ایران برخواسته بود فرو نشسته بهمت تایید آلهی دست و بازوی قدرت
گشوده و دست آشوب زمانه را بر پشت بست **بیت** افسر سلطان گل پیدا شد از طرف چمن
مقدمش یارب مبارکباد بر سرو و سمن * خوش بجای خویشتن بود این نشست خسروی * تا نشیند هر کسی اکنون
بجای خویشتن * رؤس منابر و وجوه دنانیر بنام نامی و القاب گرامی آنحضرت و دلادگر زیب و فر یافت
و انوار جهانداریش بر در و دیوار شبستان معمورهٔ جهان تافت جناب سعادت مآب هدایت اکتساب
میرزا قوام الدین محمد قزوینی **الخیر فیما وقع** سال جلوس یافته بنهجی که سنهٔ الخیر فیما
وقع خوانند و تاریخ قوامی را که دار الضرب کرده بروی دیگران **السلطان نادر** نقش کردند
چون عزیز قلیچ [؟] دلدخواه [؟] من اعمال ام البلاد بلخ را از اشاره آنجا بود در ابتدای حال بارض اقدس
ارم تمثال آمده از استظهار لوای جهانگشا گردیده به حکم اعلا به علی مراد خان حاکم اندخود نافذ شده بود

که در عالم ایلیت کوچ و ایلی او را روانه ارض اقدس سازد و علیمراد از قبحای این امر سر باز زده بمقتضی طبع ناهموار
گران آمده سپه او را نصب العین ضمیر انور ساخته بود درینوقت که آغاز بهارستان دولت روزافزون
و هنگام آرایش باغ و گلزار سلطنت از شوکت شوکت ترکتازان فنا پذیر بود نامه اشتیاق امور گزار
بسرپنجه اقتدار رضا قلی میرزا تفویض و اختیار جهات آنسرکار را بلطهماسب قلی بیک جلایر که از معتمدان این آستان
بود بنیان بود عنایت فرمودند و با فوجی از جنود ظفر نمود روانه و مقرر گردید که در ارض اقدس تهیه اسباب و استعداد
تدارک احتشام کرده از راه باغیس و ماروچاق بعزم سپه علیمراد خان متوجه ازخود و در ترکستان شحنه و سپهسالار
و اختیار کل ممالک آذربایجان را بظهیرالدوله ابراهیم خان برادر والاگهر عنایت و مقرر داشتند که تمامی
بیگلربیگیان و حکام ولایات آذربایجان از حد قاپلان کوه الی آب چای و سرحدهای داغستان و گرجستان
تابع امر و نهی او باشند و ایالت هرات بتقریر محمد خان به بابا خان چاوشلو مرحمت گشته میرزا محمد تقی شیرازی
با ایالت فارس و جهدی بیک بیات [illegible] با ایالت شیروان و خطاب خانی و امیرالامرائی سرافراز باشند
پس علی پاشای والی موصل را که بطلب صلح آمده بود مشمول عواطف خاقانی و رخصت انصراف ارزانی
داشته عبدالباقی خان زنگنه که از امرای معتبر بود بسفارت تعیین و باتفاق میرزا ابوالقاسم کاشی و ملا علی اکبر
ملاباشی با نامه همایون و دیگر تحف و هدایای نفیسه روانه دربار فلک اقتدار عثمانی و خبر جلوس میمنت
مانوس همایون را برصورت ماجری باعلیحضرت پادشاه اسکندر جاه روم اعلام و وکلای امر مصالحه را متعلق
بشروط خمسه مذکوره فرمودند و ایلچی نیز برای تبلیغ این خبر نزد پادشاه خورشید کلاه روس فرستاده
رضا قلی میرزا و ابراهیم خان را مرخص متوجه حکمرانی خود شدند و بعد حکام و قضاة و اشراف و اعیان ممالک
محروسه که تقبیل سده والا دریافته بودند بخلاع و انعامات فایز گشته رخصت انصراف یافته شدند در بهار
ارایی قلم خجسته رقم باظهار ازهار ریاحین و وقایع بهجت قرین لوی ئیل مطابق سال سعادت اشتمال هزار
وصد و چهل و هشت هجری آنچه دگرباره جهان از بخت فیروز نضارت یافت چون ایام نوروز بهار دلگشا از کار جهانی

نشاط افروز چون روز جوانی خسرو گردون سریر نیر اعظم [illegible] روز سه‌شنبه هشتم ذی قعده الحرام
بعد از انقضای هفت ساعت و پنجاه و هفت دقیقه از نهانخانه حوت به تختگاه حمل خرامیده بر اورنگ جهان آرایی
نشست و گلهای ریاحین بتأثیر قوت نامیه بنشاط برخاسته طنطنه کوس نوروزی و غلغله فتح و فیروزی
بر فلک اثیر پیوست بحکم همایون مجلس خسروانی آراسته گشته قوایم سریر فلک مسیر بشکوه خدیو
ثریا منزلت سر بر سپهر برین سوده صنادید ملک و اعاظم و امرا و سروران سپاه و مقربان
بارگاه و طبقات خلایق مانند گلهای بهاری سر و بر را با ثواب زرنگار رنگ و خلاع زرتاری برآراسته چون
غنچه جیب و بغل را از نثارهای سرخ و سفید آن انجمن پر زر ساختند و بعد از انقضای اردیبهشت
دولت والا و لالای لشکر بستان نزهت نشان سلطنت علیا به تمهید استفتاح کار و استفتاح نخچیر فتح
قندهار تسخیر قلعه قندهار فرموده افاغنه را که بلدیت راه و استحضار را داشت احضار و مکنون خاطر اقدس را اظهار
و کیفیت منازل و آب و آذوقه و معابر را استفسار و رؤسای لشکر را مأمور و تهیه تدارک سفر خیریت اثر فرموده و چند
روز که از اشتغال جهانبانی فراغ رو داد بارگاه فلک اساس سلطانی را که نقش بدایع طبع میمنت قرین بهندسه شعر
خیمه زرنگار کواکب فلک نمود آسمانی دیگر بر روی زمین افراختند و چرخ اعظم که حاوی این نیلگون قباب بود
بحوی آن خیمه کهکشان طناب [illegible] در صدد سنجیدن اختر شناس را از تعدد فلک اطلس در شبهه حیرت انداختند
با وصف اینکه شربت شراب مخالف مشرب آنجناب بود درین چند روز برسم تقنن دأب گردش هر روزه در آن
بزم سپهر بسطت بگردش اقداح راح ریحانی پرداختند بیت درهمای مغان رقص است و آب زده
نشسته پیر صلای نشیخ و شباب زده * سبوکشان همه در بندگیش بسته کمر * ولی ز طرف کله چتر بر سحاب زده
شعاع جام و قدح نور ماه پوشیده * عذار مغبچگان راه آفتاب زده * صحرای مغان چون سرای پیر مغان
نشاط خیز گشت و طبع جوانان چون دم پیر مغانه نشاط انگیز در دوم ماه ذی حجه آن سال فرخنده مآل
رایات نصرت اشتمال بعزم تسخیر قندهار از جولگاه مغان در بهترین آمده از راه کرمرود و هشترود بوقوف

وعلف استعمار داشت روانه قزوین و فرمان همایون بعز نفاذ قرین شد که ابراهیم خان در منزل قراچمن که
از توابع محال کرمرود است با سپاه آذربایجان بموکب فیروزی نشان ملحق شود و بعد از ورود موکب همایون
بقراچمن ظهیر الدوله ابراهیم خان نیز بسعادت اندوز خدمت گشته چون طایفه بلباس فزون از حد و قیاس
و متعلق بنجاک رومیه مصدر حرکات زشت ناسپاس شده بودند فوجی از حکام کرام و سپاه
انجم احتشام بسرکردگی شاهزاده نصرالله میرزا و جناب ظهیر الدوله از راه اسق و ج بولانع مکری برسم سیار
بتاخت آن جماعت مامور و مامورین در عرض دو شبانه روز چهل فرسنگ راه طی کرده وارد مسکن آن جماعت
گشته هزار خانوار از آن طایفه را که فرصت فرار نیافته بودند تاخت و یغما کرده بر احدی ابقا نکردند و بقیه ایشان
در موضع مشهور به تیرکش من اعمال مکری بر کوه را سغناق نموده دست به تیرکش جلادت زده بجهت
مدافعه کشیدند دلیران نصرت قرین از اطراف کوه یورش برده سغناق ایشان را که مکانی
بسیار صعب بود بتایید یزدانی در کمال آسانی بحیطه تصرف در آورده هزار نفر بیشتر از ایشان را با دو نفر
سرکرده معتبر عرضه شمشیر تیز گشته تتمه خود را بقلل جبال کشیده فرار کردند ابراهیم خان با عساکر آذربایجان
روانه تبریز و شاهزاده نصرالله میرزا با قشون رکابی عازم موکب والا گشته در روز ورود کوکبه همایون
بدار السلطنه قزوین عشرت قرین باردوی ظفر آیین پیوست و از اخبار مسرت افزا در خلال این
حال معروض سده سپهر تمثال شد مقدمه فتح بحرین بود تبیین این مقال آنکه
در حینیکه محمد تقی خان بیگلربیگی فارس در جلگه رمغان از درگاه عالمیان مطاف رخصت انصراف
حاصل میکرد حضرت ظل اللهی در باب استخلاص و انتزاع بحرین که چند سال بود که در تصرف شیخ جباره
حوله بود بلفظ مبارک تاکید رفته بود فرموده بودند محمد تقی خان بعد از ورود شیراز فوجی از قشون فارس را
بقلعه نادریه بعزم تسخیر بحرین پیش از خود فرستاده خود نیز در شرف حرکت در آمد چون قبل از ورود بیگلربیگی
شیخ جباره عازم کعبه معظمه گشته قلعه را بنایب خود سپرده بود نایب مزبور بعد از مجادلات متوالیه طاقت

قلعه داری را از خود مسلوب یافته فرار و بیگلربیگی قلعه را در تصرف و کلید آنرا بدرگاه معلی فرستاد و در ازای این
خدمت خلاع فاخره اختصاص یافته ولایت بحرین نیز علاوه ولایت ضبطی و حکمرانی بیگلربیگی مشار الیه گردید و در اثنای
این حال عریضه از جانب دلاور خان تایمنی مشعر بر اظهار ندامت و عفو تقصیرات خود را استدعا کرده بود بپایه سریر گردون
مصیر رسید توضیح این مقال آنکه مشار الیه از قدیم الایام با ایل تایمنی در محال چخچران
من اعمال زمین داور سکنی داشتند در ایام استیلای افاغنه بنابر زیاده سری سر بطاعت افغان فرو نیاورده
خودداری میکرد تا اینکه بعد از ورود موکب والا بهرات بنحویکه سابقا ذکر یافت در منزل ناکهان با جمعی معتبر ظفر اثر
پیوسته بحکومت اوبه و شافلان و غور و ساختن سرافرازی داشت و بعد از تسخیر هرات که رؤسای اکثر اویماقات بنابر ضابطه
ملک مامور بسکنی قلعه هرات شده بودند درباره او نیز چنین فرمان یافت او بنابر البشره کاری کرد گذشته طهماسب قلیخان جلایر
سردار و پیر محمد خان بیگلربیگی مدتی با او بمبادلات عمر کرده چون در نشد که با حسن کار نعمت … داده … رد و بر بستیات
اقبال ابد پایدار او را گوشمال به هند بپا بر آداب نمیکنند او را بحبس در تربیت قلعه هرات برده با شصت نفر ارکان او
گرفته بجمع کفنه و لیدن دلاور خان که در اوبه و شافلان میبود بمحض استماع بخبر کوچ و بنه او را با ایل و اتباع او بر گرفته
بسمت غرجستان فرار کردند و در حینی که موکب والا مشغول محاصره بغداد بود دلاور را بحکم اقدس بدرگاه
معلی آوردند ایل او را که از هزار خانوار بیشتر و در دست بود بخبوشان روانه ساختند بعد از ورود مشار الیه
بموکب همایون حضرت ظل اللهی بنابر ملاحظه حق سبقت خدمتی که در آمدن برکاب فیروزی مآب داشت
او را مورد بخشایش و مشمول نوازش فرموده تشریف خاص و اسب مکمل با زین و یراق طلا با وعنایت
و رخصت مراجعت داده بودند مشار الیه متعهد شد که در ازای این موهبت بعد از ورود بهرات کس فرستاده
کوچ و اولاد خود را در هرات سکنی دهد هرچند از خط جبین او نقش تسویلات درونش معلوم و خوانا بود لیکن از برای
اینکه بر ظاهر بینان عالم صورت که از کنه معانی بیخبرند حالت آن تیره درون روشن گشته و قوع غیر آن نوع سلوک را
حمل بر نقص مروت نسازند او را روانه هرات ساخته بسردار و بیگلربیگی مقرر فرموده که آنچه از مال او و ایل او

بمعرض تلف درآمد، باشد رد کرده اورا با تمامی ایل او که در هرات وخبوشان باشند مرخص سازند چون روانه غرجستان
کرده وخبوشان را بهمان موجب فرمان عمل کرده دلاورخان نیز بمضایقه کوچیده بابای واعوان روانه غرجستان گردید
در آنجا دست از آستین جرأت برآورده سر از گریبان خودسری برآورده اوّلا با فوجی بر سر او به آمده نایب او را با شصت
وهفتاد نفر از مستحفظان قلعه آنجا علی الغفله بقتل رسانیده ودر آن اوان سردار مامور بقلع افاغنه گردیده
حاکم هرات با فوجی از غازیان بتعاقب او پرداخته دلاورخان از غرجستان بسمت کوهستان بلخ گریخت
حاکم هرات ضیاع وعقار آن طایفه را بمعرض تضییع درآورده مراجعت ودلاورخان باز بموطن ومکان خود نمود
مقارن آن سردار نیز از اتمام کار فارس فارغ شده بود از راه کرمان وارد هرات وجمعی را با دو نفر سرکرده
با حاکم آنجا روانه سرخس که بمحافظت آن حدود پردازند دلاورخان مجدداً بر سر سرخس رفته در کمین فرصت نشست
آن دو نفر سرکرده با حاکم آنجا پا بکنار از قلعه برآورده همینکه دست ایشان از قلعه گسیخت دلاورخان از کمینگاه
بیرون تاخته سه نفر سرکرده را با جمعی مستحفظان از دم شمشیر گذرانیده واز آنجا بجانب غرجستان رفت سردار
نیز بتعاقب او پرداخته دلاورخان پای ثبات نیفکنده بسمت بلوچ وهزاره گریخت سردار چون در تعاقب سودی
ندید برگشته احشامات غرجستان را که همیشه بگردنکشی عادت ودر عصیان می افراختند گوشمالی
بلیغ داده از آنجا بجانب میمنه وچچکتو من توابع بلخ رفته آن محال را غارت وهزار نفر از سکنه آنجا کوچانیده روانه
هرات گشتند بعد از آنکه دلاورخان بسمت بلوچ وهزاره گریخت افاغنه قندهار بمعاونت او آمده اورا
در محلی موسوم بقراجنگل که در دشت فرسخی زمین داور واقع است سکنی داده چون با حسین غلجائی طریق موافقت
میپیمود حسین مزبور تزویج دختر او را پیشنهاد خاطر ساخته دلاور نیز بطریق مبالغه قبول آن معامله کرده حسین
مزبور از این خواب آشفته جمعی را بیاتقا وتعیین نموده ولد او چون در خانه توقف ندید بار فرار کرده بغرجستان آمد
از آنجا شاهزاده رضاقلی میرزا را شفیع گناهان خود ساخته عریضه اعتذار آمیز بدرگاه معلی فرستاد چون بنابر اینکه
رایات جهانگشا عازم قندهار بود کار او حواله بوقت دیگر گشته جواب از توقف اعلی صدور نیافت

دربیان

دربیان توجه موکب نادری بجانب کوهستان بختیاری برهنمایی توفیق حضرت باری بید بقا کیفیت احوال طایفه
بختیاری نگاشته کلک وقایع نگار شد که بعد از تشییدات مکرر محال جام ولنگر بسکنای
آن جماعت مقرر گردید مجدداً جمعی از دسته گریخته بآن طایفه که در زوایای جبال ولانه کن خمول متواری بودند ملحق وجمعیتی منعقد
ساخته از ملاذان رکاب ایشان نیز جمعی بمرور ایام بایشان پیوسته علیمراد نام جمعیت را قاید راه روسیاهی
وپیش کش آهنگ طریق گمراهی ایشان گردیده نخست از دربار معلی جمعی به تنبیه ایشان مامور گشته
در حال ورزد آن جماعت مغلوب شدند وثانیاً باباخان چاپشلو با جمعی از خوانین وحکام بدفع ایشان
نامزد گشته با ایشان محاربه وغالب آمد علیمراد با معدودی سالک طریق فرار گردید بعد از آنکه باباخان
حسب الامر مطاع مامور بدربار سپهر ارتفاع شد علیمراد باز فرصت جسته جمعیتی ترتیب داده
از سمت کوهستانات دست بدزدی وقطاع برگشاد وبعد از آن سلطانعلی بیک ابیوردی
وبخفقع بیک شیرباشیران با فوجی باتفاق حاکم شوشتر ونایب کوه کیلویه باهر اقدس عازم گوشمال ایشان
گشته در پای کوه مشهور به ... نزول وچون بسرحد وضوح پیوست که علیمراد قلعه کوه را که سر بر سپهر برین
میسود وثاق خویش ساخته ودر آنجا به تحصن پرداخته اند قشون شوشتر وکوه کیلویه در پای کوه توقف وسلطانعلی
بیک وبخفقع بیک هاپی بی باکی آهنگ فراز کوه کرده بعد از آن که آن سنگلاخ صعب را بقدم سعی پیموده
به نیمه راه کوه رسیدند آن طایفه جمعی از قلعه وجمعی از کمر کوه ایشان را درمیان گرفته بانداختن تفنگ وغلطانیدن
سنگ مشغول گشته هر دو سرکرده را با جمعی از غازیان مقتول ساختند وبقیه سپاه که در پای کوه
سایم بودند تاب ... نمانده هر یک روانه ولایت خود شدند چون در آن اوان موکب جهانگشا مشغول تسخیر
ایروان بود دفع ایشان را بدفع الوقت انداخته بودند در این وقت که کوکبه همایون از قزوین حرکت کرده
وارد حوالی چاپلق وسر رود گردید علیمراد سراسیمه روی بوادی نامرادی گذاشته با جمعیت خود که عددشان
بچهار وپنج هزار رسید غول دیوافکن ... میرسید در محلی موسوم بمروک که اصعب امکنه کوهستان بختیاری است

سقناق کرده تحصن گزیدند پس همت والا عازم تنبیه آن گمرگشتگان بادیهٔ ضلال گشته فوجی از غازیان رکابی را
باقشون فیلی والی دلان و همدان از جانب ولایاتی که متصل بکوهستان فیلی است و جمعی از جزایرچیان کوه‌نوردی
باسپاه شوشتر و کرمانشاهان از اطراف دشت گرگان و فرقهٔ عظیم از افواج قاهره را از طرف ماردلیت
و گروه انبوه با عساکر کوه کیلویه از سمت کوه کیلویه و جمع کثیر از راه اصفهان بجانب هزارجریب بختیاری مامور و مقرر شدند
که هر فوجی از سمتی خود را بالای جبال و چغولهای کوه را بپای سعی در نوردیده جمعیت گریختهٔ اشرار را که در میان
سنگ باشند در آکنند به و ارغوق را باتفاق شاهزاده نصرالله میرزا در منزل چارماس و سرده
گذاشته خود بسعادت و ظفر در هشتم ربیع الثانی سنه هزار و صد و چهل و نه هجری از منزل مزبور عازم کوهستان
گشتند و هم از روز بحوالی کوهی که جمعی از آن طایفه سنگرها ساخته پای قرار استوار کرده بودند وارد گشته جمعی از افراد
و افاغنه را بدفع ایشان مامور فرمودند و آن طایفه بمتانت مکان مغرور گشته بمدافعه پیش آمدند مغلوب و مقهور گشتند
و شب از آن موضع سنگر لروک که قلعه و سقناق بزرگ ایشان بود شتافته از آنجا جمعیت خود را برگرفته از آب
لروک که بدیر فول جریان دارد عبور کرده پراکنده شدند و چون جمعی از لشکر منصور مامور بودند که از راه هزارجریب از آن
طرف رودخانه آمده بضبط می‌پرداختند مامورین اگرچه در وقتی که خبر آن طایفه از آب گذشته بود بسر وقت ایشان
رسیدند اما باز بمجادله پرداخته ششصد نفر از آن گروه را بمعرض قتل و اسیر آوردند روز دیگر که کوکبهٔ مسعود وارد
سر پل گشته فرمان پذیران باشارهٔ آنحضرت بساختن پل پرداخته موکب اقدس عبور و قرار کوه غازی پناه مقر
جنود منصور گردید از آنجا عساکر فیروزی مآثر را منشعب ساخته دسته دسته بجستجوی احوال آن طایفه بقلل
جبال آسمان تمثال تعیین فرمودند و مامورین جمعی از ایشان را در گوشه و کنار کریوه و مغاک یافته بخاک هلاک افکنده
بقدر سه هزار خانوار بقید اسار گرفتار گردیدند و از آن مکان بمحل موسوم بداروازه متوجه گشته فوجی را بکوه مانی آنجا
گذاشته از آنجا بگذرگاه تلاب روی توجه آوردند در آن مکان فوجی را بقشون الوار جبال سمت زندیه و میمونه
تا حدود لرستان مامور ساخته باز سالم و غانم صرف عنان بجانب کوه ... یم فرمودند و بمنزل ... وارد و محل کردید

و به نظام

و به نظام ضابطهٔ مامورین آن حدود پرداخته ساحت میسنواران را مطلع ماهچهٔ رایت خورشید انوار ساختند
از آنجا بدو منزل وارد للرکهیز از مویدات اقبال و حسن اتفاقات آنکه علی‌مراد در سمت کوه کورکش
که با ولکای لرستان فیلی پیوسته است در چغوله کوهی پنهان گشته چند تن از رفقای او بطلب آب
هر سو قطره‌زن و عرق‌ریز شتاب بودند که بپای آن کوه گذار جمعی از غازیان که تشنه‌کام جستجوی او بودند
دچار گشته او را با کوچ و عیال و جمعی دگر که با او بودند بخدمت اقدس آوردند پس فرمان قهرمان قهر
بقطع دست و پا و کندن چشم او صادر گشته دو روز در صحرای هستی بی دست و پا دست و پا میزد
تا جان بقابض ارواح سپرد و قلیلی که از ایشان در زوایای کوه از این خطاکاری سر بسنگ میزدند بالتماس عالی
روب بختیاری در رکاب همایون مقلد قلادهٔ چاپاسی بودند مورد عفو خدیو والا احتشام
و بدستور سایر طوایف خود مامور بکنای جام گشتند و بهمه جهت کوهستانات آسمان پیوند بجنبش
مسیر اشهب خورشید خرام گردون سریر گردید از آنجا وارد سرچشمهٔ زاینده‌رود و به ورود مسعود پیوستند
و از آنجا رایات نصرت آیات بجانب اصفهان نهضت فرموده در نهم جمادی الاول خاک صفاهان
بتاثیر قدوم اقدس سرمهٔ دیدهٔ مهر و ماه گردید ذکر بیان تعیین افواج قاهره بصوب بلوجستان و نهضت
موکب فیروزی شعار بجانب دارالقرار قندهار چون مدتی بود که شیوهٔ تمرد سرکشان بلوجستان مطمح
نظر می‌بود پیر محمد خان بیگلربیگی هرات و الیاس خان بیگلربیگی قلیس را بسرداری بلوجستان
تعیین و با توپخانه و استعداد تمام روانه ساختند در هفتم ماه رجب از اصفهان حرکت فرموده از راه
ابرقوه و کرمان و بیابان گرگ لوای کشورگشای بجانب قندهار افراختند و در حوالی سیستان
مرادسلطان استاجلو حاکم باب الابواب دربند را بسبب سانحهٔ قتل مهدی‌خان بیگلربیگی شروان مقید
بدربار فلک اقتدار آوردند که در ازاء آن بسزای عمل ناصواب رسید توضیح این مقال و تفصیل
این اجمال آنکه در حینیکه موکب همایون از کوهستان بختیاری منصرف و وارد سرچشمهٔ

بعرض رسید که مهدیگان برای انتظام بعضی امور بدربند رفته بود مراد سلطان استاجلو که در آن اوان حکومت
آن ولایت سرافرازی داشت بنابر سابقهٔ نقاری که فیما بین او و مهدیگان بود امر بیچاره را دست آویز فساد
ساخته مردم آن ولایت را که بسبب مجاورت لکزیه بهرزه‌رای و بلاپیمایی معتاد بودند در حرکت و تحریک شورش کوه
مهدیگان را بقتل رسانیده از صدور این جرأت از اهالی دربند شعله‌زن آتش غضب خدیو فیروزمند گشته سردار بیک
قرقلو یوزباشی جلو ظفر پیشرو را بایالت شیروان تعیین و با فوجی از جزایرچیان بهرام کین روانه و حکومت دربند را
به کپک سلطان قراچورلو عنایت و مقرر فرمود که سردار خان مزبور کپک را بدربند آورده تادیب و گوشمال
کامل داده کپک سلطان را متمکن سازد و از اصفهان چند نفر روس در بند وارد درگاه معلی و معروض سدهٔ سنیه
والا ساختند که بعد از آنکه پیمانهٔ عمر مهدیگان در دست اهالی دربند پر گشته بود آنها که سابق در این رزم و مجلس‌آرای
این قصد و عزم بودند از مستی غفلت بهوشیار گشته دانسته بودند که عاقبت کاسه بر سر ایشان خواهد شکست و از بیم
شحنهٔ بازخواست خدیو جهان دست مراد ایشان را بر فقا خواهد بست فرار کرده با احمد خان
اوسمی قیطاق توسل جسته بعضی بسمت گرجستان و بارک قلعهٔ دربند متحصن گشته جمعی از اهالی دربند که در این امر از رفقای
ایشان نپیچیده بودند ایشان الکرازک بنا برین قلعه را بعدم فرستاده و مراد سلطان را که سرمایهٔ فتنه بود گرفته دادند
فرمان همایون با اوسمی مزبور از موقف اعلی عز صدور یافت که جمعی را که با او توسل جسته بودند مقید ساخته نزد سردار خان
روانه نماید اوسمی بر وفق فرمان عمل کرده سردار خان ایشان را با بقیهٔ اشرار که کوچ کرد شهرستان فنا بودند بر بازار
سیاست از پای در آورده اجساد ایشان را طعمهٔ کلاب ساختند و جمعی که رشتهٔ سیاست ... بحکم
والا کوچانیده بقلعهٔ جدید شیروان آورده سکنی دادند طایفهٔ صور صور را بجای آن طایفه کوچانیده در قلعهٔ دربند ساکن و کپک
سلطان را در امر حکومت متمکن داده مراد سلطان را مقید بدربار سپهر اقتدار فرستاده که بشار الیه در روز ورود
تیغ تیز یاسا جان تسلیم گذاشت و بعد از ورود کوکبهٔ گیتی‌ستان بسیستان حرم محترم و اغروق و بنه را بسرکردگی
امام ویردی بیک قرقلو که در آن اوقات بشغل نظارت بیوتات سرکار خاصه سرافرازی داشت و با جمعی تفنگچیان

رکاب فیروز انتساب در سیستان گذاشته در دوم شهر شوال بفیروزی و اقبال از سیستان رایت افراز
لوای همیون فال گشته از راه دلک و دلارام روانه و در هجدهم ماه مزبور خارج قلعهٔ کوشک مضرب خیام
سپهر احتشام ساختند افاغنه همگان از در قلعه‌داری بر آمده توپچیان فرنگ‌نژاد آتش دست بانک
همایون توپهای کوه توان را باطراف قلعه کشیده رعد آواز و صاعقه بار ساختند و زلزله در بنیان قرار بروج و حصار
انداخته ساختند قلعگیان از بیم جان بر دامن استیمان آویخته قلعه را سپردند و از آنجا کلبعلی خان ولد بابا علی بیک
بسرداری هزارجات و زمین داور سرافراز و با جمعی به تسخیر قلعهٔ زمین داور مأمور و جمعی از لشکریان نیز به تسخیر قلعهٔ بست
تعیین و با توپخانه و استعداد تمام روانه و در بیست و یکم ماه مزبور کوکبهٔ منصور از آب هیرمند عبور نموده بسبب
موسم زمستان صحرا خالی از علف و هیمه غلات را حسین بقلعهٔ قندهار کشیده تتمه را آتش زده تلف کرده
بود لهذا از کوشک نخود عازم شهر مقصود گشتند که راه باهای اردو رفته از هزارجات غله حمل و نقل معسکر
فیروزی اثر نمایند شاید باین تقریب حسین جلوه‌گر میدان جلادت گشته از قلعه بمیدان آید و دوازده روز
آنمکان مقر کوکبهٔ غیور شان گردیده از آنجا بکنار ارغنداب مزار بابا ولی مضرب خیام دلیران عرصهٔ هیجا گردید و در آن شب
حسین با فوجی گزین شبرنگ جلادت را بعزم شبخون زین کرده از گذرگاه آب تیزدستی چون سیل بهاری بر سر
اردوی ظفر شعار آمده در حوالی لشکر ظفر اثر شورش هجوم در انداخت طلایه‌داران خنجر گذار که مانند مژگان
از عین بیداری در اطراف اردو نیزه و سنان برکف و صف بر صف پیوسته بسان دیدهٔ انجم در آخر
طرفة العین از نگهبانی نظر نه بسته بودند با ایشان در آویخته جمعی را بخاک هلاک افکندند و بقیه خایب و خاسر
بجانب قندهار فرار کردند اگرچه در حوالی اردوی کیهان‌پوی هایا و هوی بلند شد اما صبحگاهان که پنجهٔ خورشید
پرده از روی کار شب برداشت معلوم شد که حسین بود که بقصد شبخون آمده بود پس رایات نصرت
آیات از آنمکان در اهتزاز آمده چون آخر سال بود و آبها طغیان داشت سرور گردن‌فراز بلند اختر اشهب گردون
خرام را در جلو سعی شناور ساخته برهنمای حدس و فراست از برابر قریهٔ گوگران در سنجر قلعهٔ قندهار گذر پیدا کرده

آن لشکر انجم حساب با بنه و اسباب سالما از آب گذشته و از سمت کوهی که بجانب قلعه
برفراز آن واقعست آغاز عبور کرده اگرچه توپ قلعه به بتیپ میرسید اما خدیو ثریا جناب برعد برق
توپهارا صدای ذباب انگاشته بدون اینکه چین در جبین فوج خونخوار و یا موجی در آن بحر جهان آشوب
ذخار ظاهر شود در کمال شوکت و وقار گذشته در سمت شرقی قلعه بافراشتن بارگاه عزّ و شان
پایهٔ زمین را بر آسمان رسانیدند **در ذکر وقایع ییلان ییل مطابق سال هزار و صد و چهل هجری**
شب پنجشنبه نوزدهم ذیقعدة الحرام بعد از انقضای پنجاه و هفت دقیقه داور خاور مقام شرقی
انتساب اعنی آفتاب عالمتاب بر تخت زمرد فام فلک قرار گرفته جنود قوای ربیعی بمهمّ دار القرار
چمن و احاطهٔ گلشن بوجهت ولازمه و ساعات بهجت و دیرا نوبت بسیت رسیده افواج عسکر
نسیم فروردین فاتح قلاع غنچه و فتیول شکوفه گشته و عرصهٔ جهان از هجوم لاله و ریاحین شهر صفا
جنت بحکم خدیو روی زمین داور مجلس خلد آیین برای جشن نوروزی در کمال فیروزی تزئین یافته
آن بزم مینو مثال از طبقهای زر و سرخ و سفید چون گلزار مشحون بلالهٔ عباسی گشته سران و بزرگان
لشکر از جانب خاقان همت شعار بخلعتهای گرانمایه آراسته پیکر شدند روز دیگر فتحعلی خان افشار که
لشکر فیروزی شعار سرافرازی داشت با فوجی از چاپکسواران جنگجو بتاخت قلات مأمور گشته شب
سیم ذیحجة الحرام اسیری از قلعه فرار و خبر آورده که حسین از رفتن غازیان خبردار گشته هنگام شام سیدال
با چهار هزار نفر جوانان نامی افغان بتعاقب ایشان روانه که خدیو بیهمال فی الفور پای فلک فرسا را بحلقهٔ رکاب
آشنا ساخته سوار و با جمعیتی از جوانان کینه خواه عازم ایلغار گشته از شهر صفا عبور و از اتفاقات امور اینکه
فتحعلی خان تاخت کامل کرده پاسبان و قراول و پاسبان و چنداول در دامنهٔ کوهی بار نزول گشوده سیدال
نیز بتعاقب وارد و چون غازیان را از اندیشه و حزم عاری و خواب غفلت را در چشم ایشان طاری دید
بقصد اینکه علی الغفله بر سر ایشان تاخته نظم جمعیت ایشان را از هم بگسلند در کمین کمین شبیخون نشسته

مقارن

مقارن آن رایت ظفرآیت آشکار گشته افاغنه آهنگ فرار کرده دلیران بتعاقب ایشان
مراکب خاکنورد آتشین سم را بار رفتار و بسیاری از آنگروه عرضهٔ تیغ آبدار ساخته جمعی از افاغنه را
بدامنهٔ کوه متفرق و بقیه با سیدال خود را بقلات رسانیده قصه مختصر خدیو نامدار مظفر و کامکار عطف عنان
بمقر اقتدار کرده اسیر مزبور را که این خبر آورده موسوم برسول و دهن آمال او را لبریز نقود حصول فرموده هشتم
ذیحجة الحرام از مکان مزبور تحریک لوای منصور نموده در مکان موسوم ببشرح شیر که بالفعل بنادر آباد اشتهار دارد
شادروان عز و شان را باوج آسمان افراشتند و در آن مکان نزهت نشان بمعماری رای رزین و جهد بسر
طبع سعادت قرین قلعهٔ وسیعه مشتمل بر عمارات رفیعه و بازار و چهارسو و آب انبار و حمامات و رباطات
و قهوه خانه و مسجد طرح انداخته آب تورنگ را که در لطافت آبروی کوثر و تسنیم برده در آن جاری
ساخته بنایان چابکدست که از اطراف ممالک محروسه جمع آمده در معسکر فیروزی اثر بودند دست و بازوی
اهتمام بازیده آغاز کار کرده و در اندک روزی قلعهٔ مزبوره در کمال متانت و استحکام بهم رسیده صورت
اتمام و ابنیه و عمارات آن بروضع دلنشین سمت تمام یافت و شهر معمور خلد تمثال که سواد آن طعنه
بر غرهٔ بیضای شهر شوال میزد بعرصهٔ ظهور آمده مانند ماه نو بخوبی طاق و انگشت نمای آفاق گشت و بنادر
آباد موسوم گشت و در شب پنجشنبه سیم ماه مزبور اشرف سلطان غلجایی که در عهد پادشاهان سلف
حکومت غلجایی به پدران او اختصاص داشت از قلعه فرار و جبههٔ سای دربار سپهر اقتدار گشته منظور
نظر عنایت گردید و متعاقب آن معروض سدهٔ سنیهٔ والا گشت که فوجی از غلجایی بعزم دستبرد
بکنار رودخانهٔ قندهاب برآمده لهذا فوجی از دلیران بدفع ایشان نامزد گشته طومار حیات بسیاری از ایشان را
بزلال سیف آبدار بآب مالیدند چون چند روز میدان را بایشان دلگیر شده بحدیکه شاید قدم
جرأت را از قلعه بیرون گذارند باز بیرون نگذاشته دیگر سر از گریبان خمول در نیاورده بسپرداری متانت حصار
و قلعه داری پرداختند پس همت والا بمحاصرهٔ قلعهٔ قندهار مقصور گشته در اطراف آن قلعه مانند سپهر ربع فضا فرخی

قلعجات محکم که محیط دایرهٔ تمامی قلعجات شش و هفت فرسخ میشد ترتیب داده بهر قلعه فوجی ماموره و در هر صد قدم
برجی استوار احداث و بهر برج جمعی تفنگچی بحراست معین گشت و ثانی الحال چون پیادگان افغان در ظلمت
شب بعنوان دزدی از میان برجها میگذشتند مابین هر برج و برج دیگر بنا گذاشته راهها را بالکلیه بر قلعگیان
مسدود ساختند و هر یک از ایشان که بتحصیل دانهٔ غله مانند دانه سر بر می آوردند بمستحفظان برج
ایشان را بداس شمشیر چون خوشه از پا در می آوردند و در سیم محرم الحرام سال هزار و صد و پنجاه هجری عریضهٔ امیر
گردگان که مامور بتسخیر بست بودند رسید که توپ و خمپاره بقلعه بسته بودند افاغنه از در استیمان
در آمده قلعه را سپردند از موقف اعلی حاکم برای ضبط قلعه تعیین گشته لشکر فیروزی اثر افاغنه را برگرفته وارد دربار ظفر
اقتدار شدند چون در حینی که بتعاقب سیدال از جنب شهر صفا عبور کوکبهٔ منصور واقع میشد چنین
توپخانه همراه نبود بکار آن نپرداخته بودند بعد از مراجعت فوجی با توپخانه و استعداد بتسخیر شهر صفا معین گردیده و در چهارم
ماه مزبور معروض رای وقفان عتبهٔ علیا شد که مامورین شهر صفا نیز توپهای کوه توان و خمپاره های آتش
فشان را برق خرمن جان قلعگیان ساخته در عرض یک روز قلعه را مسخر و افاغنه را اسیر فرمان بر ساختند جمعی از دلیران
بمحافظت قلعهٔ مزبور و بقیهٔ لشکر بانصراف اردوی همایون مامور شدند و در آخر ماه مزبور حرم محترم و بنه و اغروق
که در ماه شوال از موکب نصرت اشتمال ماه چند در سیستان وارد آنجا آمده در فراه توقف داشتند بحکم
اقدس وارد اردوی معلی شدند چون سیدال که قبل ازین از قندهار بر آمده از صدمهٔ دلیران ظفرشعار فرار و در قلات
تحصن اختیار کرده بود با محمد ولد حسین و جمعی از رؤسای افغان در قلات میبود فوجی از بهادران عرصهٔ دغا را
بسرکردگی امامویردی بیگ قرقلو بتسخیر قلعهٔ مزبور مامور ساخته امامویردی بیگ بعد از چند روز یورش برده برجی را
که در سمت شرقی قلعه واقع بود تصرف و افاغنه در ارگ تحصن جسته مدت دو ماه بقلعه داری پرداخته شدند
چون دیدند که سیلاب مرور زمان کوه البرز شکوه قرار دلیران را از جای در نمی آورد از باب استیمان در آمده
قلعه را تسلیم نمودند امامویردی بیگ باشارهٔ اقدس جمعی از تفنگچیان را بمحافظت قلعه تعیین کرده محمد ولد حسین را با سیدال

درویش

درویش را فغان که در آنجا بودند همه باردوی معلی فرستاد چون سیدال به تنبیهی که در تلو صادرات
احوال اصفهان و هرات ذکر یافت مرد فساد پیشه و هنگامه طلب بود باشاره والا دیدهٔ کج بین
را از حدقه بیرون آورده بصیانت حال محمد ولد حسین از روی اعزاز و اکرام پرداختند گفتار در بیان احوال

بلوچستان و سرداران و سرکردگان آنجا

سبق ذکر یافت که از اصفهان پیر محمد خان
و الماس خان را بسرداری بلوچستان و با توپخانه و استعداد موفور بتنبیه اشرار مامور ساختند
و بعد از آنکه سختی قندهار مقر اردوی غزا اقتدار گشته محمد علی بیگ سارو و لیلو نایب ایشیک آقاسی باشی را
در نهم ذیحجة الحرام با جمعی بتنبیه بلوچ و بلوچیه شورابیک که در مقام شورانگیزی بودند روانه فرمودند در پنجگی
شورابیک طایفهٔ بلوچ از ورود لشکر منصور مطلع و جمعیت کرده با عساکر فیروزی مآثر محاربه و با غازیان ستیز
و آویز و هشتصد نفر از ایشان عرضهٔ تیغ تیز گشته اسیر و شتر بسیار بحیطهٔ ضبط و تصرف در آمد و تبار را استیصال ل
نکرده و چون طایفهٔ شیر خان که در حوالی خاک سکنی داشتند بروباه بازی در آن نواحی گاو تازی میکردند سیر شکاران
بتنبیه ایشان ایلغار و حوالی فجر هنگامیکه چرخ پلنگ خو هنوز دم گرگ از کنار افق بیرون
و اظهار نکرده شیر خان در کوشش فیل جواب خرگوش که بود بپای جلادت بر سر ایشان ریخته فوجی
از ایشان را با شیر خان سرکرده آن جماعت از پا در آورده تمامی مساکن و اماکن ایشان را معرض نهب و اسیر
آوردند حکم والا بعز نفاذ پیوست که محمد علی بیگ با مامورین رفته در خالق و خاران با سرداران بلوچستان
ملحق و بعد از انجام کار آنجا عازم شورابیک و در تسخیر قلعجات آن نواحی پردازند و در سیم ماه محرم سال
هزار و صد و پنجاه هجری امیر محبت خان و امیر امتیاز ولدان عبدالله خان که حقیقت ورزیهای او نسبت
باین دولت ابد مدت ببقا نگارش کلک اجمال شد وارد دربار سپهر مدار و بخلاع و اسب
و شمشیر و نوازشات دیگر قرین افتخار گشته مجدداً امیر محبت خان برتبهٔ ایالت بلوچستان سرافرازی یافت
و حکومت شورابیک بمحراب سلطان ماچی که بقدمت خدمت اتصاف داشت عنایت گشته

باجمعی از غازیان مامور گشته که بمحافظت قلعه و ضبط غلات توسچ پردازند و دو هزار نفر از فرقهٔ کاکر ترتیب جمعیت
کرده آمده قلعهٔ توسچ را محصور و از این طرف نیز فوجی بمعاونت محراب سلطان و دفع شرار مامور گشته جماعت
اشرار را فراری نمودند اگرچه سرداران مصدر کاری که در ایام سرداری شنیدنی باشد نشدند لیکن قلعهٔ خلم را که بمتانت
حصار اشتهار داشت بیورش بعمل یکجانب تصرف درآوردند اما چون پیر محمد خان که سردار بزرگ بود کوم عقب مانده
سرد شخص و بجوشش جانسپاری و ستیز رزمی مجبور بود بمحض لجاج از الماس خان جدا گشته بر سر غازیان
رفته غازیان را بر پشت و پا بان پر مهالک انداخته جمعی از لشکریان را از تشنگی و بی آذوقگی تلف
و دواب و اسباب ایشان بر طرف ساخته بود لهذا فتحعلی خان چرچی باشی و ولد عین بیک قرقلو نایب ایشیک آقاسی
بحکم والا بیاری رفته پیر محمد خان را گردن زده سر او را با توشونهای منصوبه بدرگاه معلی آوردند گفتار در بیان
تسخیر ام البلاد بلخ و وصول عسکر ظفر خواهان از غرهٔ بسلخ بقا صورت تحریر پذیرفت که شاهزاده
کامکار رضا قلی میرزا از موقف علی مامور شد که علی مردان خان حاکم اندخود که دران آوان در ولدن کوچ عز قلی
خان دلدخواه و باقی افشاریه آنجا از باب ستیز و امتناع درآمده بود لهذا لشکر حرکت فرمود تا مقر الویهٔ نصرت
شعار شد شاهزاده نیز در خراسان تدارک توپخانه و استعداد و سرانجام اسباب سفر نیز مهیا کرده
از راه بادغیس و ماروچاق متوجه اندخود گشت چون ولایت اندخود که معظم ممالک بلخ بود
بسکنای ایلات افشاریه اختصاص داشت بورود کوکبهٔ مسعود شاهزاده بدو سه منزل افشاریه آنجا علی مردان
خان حاکم اندخود را گرفته دست آویز اعتذار ساخته باستقبال موکب شاهزاده شتافته کلید قلعه را سپردند
سکنهٔ شبرغان نیز چون طایفهٔ جلایر بودند در عالم ایلیت از ارباب طاعت درآمده رسم استقبال
بجا آوردند شاهزاده بعد از انتظام امور اندخود و ولایت علی مردان خان را با چند نفر از رؤسای
اندخود طایفه روانه دربار معلی ساخته متوجه آقچه شده اهالی آنجا نیز شرط خدمت بتقدیم رسانیدند در غرهٔ ربیع
الاول بنه و اغروق را با جمعی از تفنگچیان در شش فرسخی بلخ گذاشته خود در سه فرسخی نزول و صبح روز سیم

که خسرو

خسرو خاوری علم بر طارم چارم زد با کوکبه و احتشام و استعداد تمام رایت توجه بجانب بلخ افراشته
طلیعهٔ سید ابوالحسن خان والی بلخ نیز در یکفرسخی باغات ظاهر گشته چون جمعیت مشار الیه موفور و نهرهای عمیق
در سر راه مانع عبور بود شاهزاده سپاه منصور را دسته دسته پیاده کرده در آن نهرها و باغات متراکم
بستیز و آویز مشغول ساخت مخالفین روی برتافته تا بپای بروج و حصار برآمده بمدافعه پرداختند دلیران پر
جلادت بر سر کشیده قدم بر فراز حصار گذاشته دست و تیغ خصم افکنی بازیده بسیاری از شهربند هستی
دور و غازیان دروازه را تصرف کردند ابوالحسن خان و روسای بلخ بارک تحصن جسته بمحافظت پرداختند از این طرف
نیز فرمان پذیران بحکم شاهزاده توپهای قلعه کوب و خمپاره بارک بسته سه شبانه روز رخنه افکن حصار و آتش
افروز خرمن ثبات و قرار سکنهٔ ارک میبودند تا اینکه قلعگیان را بالکلیه سلب صبر و توان گشته
از در عجز درآمدند و تمامی اهالی و قضات و سادات و اکابر و اعیان جبهه سای دربار شاهزاده والاتبار گشته
قرین عفو و بخشایش گشته و همگی امیران و سرکردگان ازبکیه و طوایف بلخ و توابع فوج فوج
بموکب شاهزاده پیوسته مشمول نوازش گردیدند و جمعی از خوانین که بعد از شکست ولایت بچپاول و تاخت
سقناق مامور گشته بودند اکثر محالرا عرصهٔ نهب و تاراج ساخته حصار شادمان و قلعهٔ مامور البحیطه تسخیر درآوردند
و اهالی قندوز که در بیست و پنج فرسخی بلخ و وسعت تا حدود بدخشان از آثار آوازهٔ قهر و غلبهٔ سپاه
ظفر دستگاه درصدد انقیاد درآمده آن ولایت نیز ضمیمهٔ ممالک محروسه گردید و در روز نهم ماه ربیع الثانی آن
سال همایون فال چاپار از جانب شاهزادهٔ کامکار وارد و خبر فتح بلخ را معروض عاکفان سدهٔ جلال
ساخت اگرچه شاهزاده خلاع و اسبابی که چنان کار عظیم القدر را لایق و سزاوار باشد همراه داشت
لیکن در ازای این فتح نمایان ده الف و چهل هزار نادری که باصطلاح متعارف دوازده هزار تومان بوده با شصد
دست خلعت و چندراس اسب با زین و یراق طلا مکلل به نزد شاهزادهٔ عالیگهر ارسال داشتند که فراخور
خدمت بهریک از امیران و سرکردگان سپاه اعطا نماید اما در باب عبور از آب آمویه امر از موقف

فرمان صادر شد مقرر گردید که اوضاع بلخ را منتظم و آذوقه وافر سرانجام کرده و تدارک بلیغ بعمل آورده
چگونگی را بعرض نواب شاهزاده با انتظار جواب پرداخته بلخ را فی الجمله انتظام داده از آب آمویه گذشته از راه قرشی
عازم بخارا گشت از آن طرف نیز ابوالفیض خان شاه افراسیاب جاه بخارا از ایلچیان پارس خان والی خوارزم
استمداد و چهل و پنجاه هزار نفر از ازبکیه و ایلات ترکستان را در سلسله جمعیت انعقاد داده در کمال استعداد وارد قرشی
گردید هرچند تعداد جمعیت لشکر نصرت اثر زیاده از دوازده هزار نفر نبود اما بمقتضای الشیر یحمل علی الاسد شاهزاده
عدت خصم را در برابر آن فوج نصرت اشتمال مانند فوج غراب در جنب شهباز تیز چنگال دانسته متهورانه
بکوشش پرداخت پادشاه بخارا مغلوب و جمعی کثیر از لشکر او مقتول گشته در قلعه قرشی متحصن شدند و لشکر خوارزم
بدون تلاش و رزم بسمت هزیمت عزیمت نمودند پس شاهزاده بقصد تسخیر قلعه شلادک که در نزدیک
قرشی واقع است و هم از راه استیلا بر نصرت پناه بود رایت نهضت افراخته از چهار جانب
طرح یورش انداخته بقهر و غلبه بر قلعه مستولی شد اما اهالی آنجا را عرضه شمشیر و آن سرزمین را بحیطه
تسخیر آورده لیکن بابا خان چاوشلو که از رؤسای لشکر و بیگلربیگی هرات بود در اثنای یورش بضرب گلوله
وداع هستی نمود و از اتفاقات غریبه اینکه در همان روز و آوان از کار قرشی فراغت روی داده
بود شخصی از اشقیای تشنه جوی از ازبک از جوی روان جان دست جمع شسته خود را دفعة بعزیز قلی بیک
دادخواه رسانیده او را بزخم کارد از پای درآورده حاضران نیز فی الفور با او درآویخته او را در همانجا پاره پاره بتیغ خونخواره
از دیار هستی آواره کردند چون این خبر بعرض اقای دادخواه اعنی خدیو دادگر رسید فرمان همایون بخطاب
شاه افراسیاب جاه بخارا و بزرگان ترکستان عز صدور یافت مشعر براینکه چون آن سلطنت تا به
سلسله سلطنت چنگیزخان و دوحه خاندان گورکان می شناسند مقرر فرمودیم که شاهزاده بکار بخارا پرداخته
از آنجا که در عالم ایلیت تمکین ابوالفیض خان جاه برادر رنگ سلطنت موروثی منظور نظر اقدس می باشد چند نفر از رؤسای آن دیار
برای بنای کار و استقرار امور آن مملکت روانه دربار سپهر اقتدار سازند و نیز حکم همایون بشاهزاده مرقوم شد

که

که منشور عزت ابرای شاه ولایت جاه ارسال داشته خود معاودت از بلخ نموده با نظام و اتساق امور آن مملکت
پرداخته هرگاه اهالی توران را فرمان بقدم امتثال و اذعان نمودند فهو المراد و الا بتائید الهی از راه جنبش
و صدای کوس شمال خواهند یافت پس شاهزاده حکم همایون را فی الحال برای شاه ولایت جاه ارسال و ترک محاصره
قرشی کرده از آب آمویه عبور و جانب بلخ را مقر کوکبه منصور ساخت اما جهت حال زمین داور و آنکه در حین ورود
کوکبه مسعود بکرشک سرداری زمین داور و هزارجات بکلبعلی خان کوسه احمدلو منصوب گشته از دربار گیتی پوی
و استعداد تمام روانه گشتند و مشار الیه مدت نه ماه بمحاصره قلعه پرداخته کاری ساخت و در آخر
کارهای یورش گذاشته بعضی از افاغنه نفاق انگیز خویش را که در معسکر او بودند نزد خویش طلب داشته
با ایشان تمهید و معهود نموده بود که رفته افاغنه را که مستحفظ برج لهر با خود همداستان سازند که در حین یورش
برج و دروازه را بهم دهند آن جماعت باین بهانه رفته قلعه گیان را خبردار و بیکار را در وقت کار آماده ساخته
بودند لهذا آنکه غازیان در شب معین از بیرون بعزم قلعه گیری دامن جلادت بر میان زده و سپرها بالای روی
کشیده با قدام تهور جانب قلعه دویدند هر یک خود را هدف چندین گلوله جانسوز دیده تیر را مخالف تقدیر
یافته جمعی کثیر از قشون و چرخچیان لکزیه فراه بقتل رسید لهذا سردار در ازای این نقص و قصور ایشان معزول
و بدرگاه معلا طلب فرمودند برای اصلاح کارش حکیمانه چوب تادیب که حکم چوب چینی دارد مشت موافق
مزاج او بود بکف پای او کوفتند هر یک از چاکران که سر بر فلک رسیده بود پا بر فلک رسید الله اصلی دیوان بیگی
افشار علی مراد باشی را با اتفاق پیر بیک سلطان توپچی باشی بآن خدمت نامزد و با اسباب نقب کندن
و آلات یورش روانه گشتند مامورین از روی جد و جهد نقب کندند و دیوان سیپه پرداخته از دو سمت
شلاق آن را حجت بسته مال از خان افغان که از جانب حسین بحکومت زمین داور منصوب بود از برای امان بکوشش
غازیان رسانیده ولد خود را بعزم استیمان بپایه سریر فلک بنیان فرستاده قلعه را تسلیم کرد و کار
نمودند بموجب حکم همایون با افاغنه که مستحفظ انصار بودند با اتفاق پیر بیک سلطان بدرگاه کیهان شتافتند

از جان و مال بخشش یافت و چون افاغنه قندهار چند سال بود که در جمع ذخیره و تهیه اسباب قلعه‌داری میکوشیدند
بکثرت آذوقه و عدت خود و متانت مکان مستظهر گشته پشت پا بر اطمینان داده در پناه حصار قلعه‌داری تحصن
داشتند تا مدت محاصره در ماه کامل امتداد یافت در نهم ماه شوال عزیمت یورش در خاطر اقدس تصمیم
یافته اولا جمعی از سربازان معارک جلادت به تسخیر برجهای خارج قلعه که در حیطه تصرف افاغنه میبود مامور گشته
یکیک را بجور ضبط در آوردند و از آنجمله برج عظیمی که بر فراز تپه رفیع واقع و فوجی از افاغنه با چند توپ مستحفظ آن برج
بودند آنرا نیز بنایره آتش مسخر کرده تمامی مستحفظان را زنده بدست آوردند و بعد از آن به تسخیر برج سنگین پرداختند
و آن برج در سمت شمال قلعه در جانب چهل زینه در قله کوه بسیار بلندی واقعست که بقلعه قندهار اشراف دارد
دلیران بحکم همیون دامن جلادت بر میان زده بپایمردی عزم بلند آن برج را با چهار رده برج دیگر که از بروج فلک فرودان به
در فراز آنکوه سپهر ممنون که طعنه زن چرخ نیلگون و سیصد نفر از افاغنه قندهار تیرانداز بمحافظت آن اقدام
داشتند یورش برده بتصرف و کمند اقتدار در شرفات تسخیر آن قرار گرفتند و افاغنه تمامی بمعرض قتل و اسیر
درآمدند و فراشان بافروشان بافراشتن بارگاه آسمان سا نصب اورنگ عرش فرسا فلک اطلس
در عرصه غبرا ظاهر نموه پایه زمین را بر آسمان افراشتند و مجلس آرایان محافل ارم نگار در کمال فر و زیب
بنظم و ترتیب بزم نوروزی دست گشادند رؤسای لشکر و کبرای عسکر و امرای هزاره و عظمای
کامکار از جامه خانه همت سرشار مانند زرین کلاهان انجم و اختر و نورانی لباسان ثوابت و سیار بخلعتهای
طلاباف و البسه زرتار بر دوش آراسته در حواشی آن محفل مینو مشاکل فراخور رتبه و شان
نشستند و ایستادند و گنجوران کامل عیار طبقهای اشرفی چون اطباق چرخ هشتمین نثار آن بزم میمنت
قرین ساختند و بعد از غنچه‌گشای باغ و گلزار نوبت قلعه‌گشای اقبال امتداد گشته در همان روز
به تهیه اسباب یورش پرداختند و چون طایفه بختیاری در اول مرتبه داوطلب گشته کاری
نساخته بودند باز ایشان را باین امر مامور و سه و چهار هزار نفر از دلیران خونخوار و سربازان عرصه گیر و دار را انتخاب که

در شب دوم ذیحجة الحرام خود را رفته در اطراف و در پیغولهای سنگ و درطیهای کوه و خفایای جبال در کمین
گذاشتند و خود نیز آن شب در برج چهل زینه در پناه کوه در جایی که از نظر قلعگیان مستور بود بانتظار ظهور طلیعه
سلطان روز که رنگ شب وصل مهوشان دلفروز بود اختفا گزیده تا هنگام صبح آنروز بدون اینکه قلعگیان
ادراک اینمعنی نمایند در همان بیغوله توقف فرمودند در اول ظهر که زوال ودم پسین دشمن بود نماز ظهر را
ادا و استعانت از ایزد بیهمتا کرده نخست از جانب برج ده سوران از رخنه شورش یورش در افکندند
چون سپه النمیت بطایفه بختیاری تعلق داشت آنگروه را بخت یاری کرده قدم بر فراز سلم مقصود
گذاشته برج را بتصرف کرده از آنجا بجانب برج مشهور بچهار برج هجوم آور گشته با مستحفظان آنجا بجنگ
میپرداختند و بیدق استیلا در آن مکان افراشتند افاغنه سه مرتبه بهیات مجموعی بجانب چهار برج متهاجم
گشته لازمه خیرگی بتقدیم رسانیدند اما چون فوج فوج از جزایرچیان و تفنگچیان آتشین دم و سرداران خنجرگذار
مریخ توام برسم کومک بدلیران قلعه‌گیر میرسیدند هر دفعه آنطایفه از خیره دستی عساکر نصرت مآثر شکست بلیغ
یافته روی برمی تافتند بهادران نصرت قرین نیز در کمین کین بهانه از اطراف قلعه زور آور شده بپایمردی
تلاش از نردبانها که ترتیب یافته بحصار قلعه صعود و عروج و ضبط دروازه و بروج کرده قلعه را بحیطه تسخیر
در آورده حسین با قلیلی از افاغنه فرصت جسته بعضی از زنان خود را برداشته نقبی که در جانب چهل زینه قلعه
و در فراز کوه واقع بود گریخت و بقیة آنطایفه ذکورا و اناثا عرضه شمشیر و اسیر کمند تقدیر گشتند
پس باشاره والا توپهای را که در بالای بروج و حصار قلعه بجهة نقبیان بسته از آن آوازهای رعد خروش
انهدام اساس دولت و قصور قصر شوکت حسین بار او اخبار و از خواب گران غفلتش خواهی نخواهی بیدار
کرده روز دیگر که شمس جهان افروز خورشید از شبستان لیل بی‌حجاب از زیر پرده احتجاب برآمد
زینب نام خواهر حسین و افاغنه بروج تمامی بمعرض قتل و اسیر درآمدند و خمپاره‌های ثعبان دهان
و توپهای کوه توان که گلولهای هر یک هفت و هشت من بوده ارخان را صعب که پیاده را عبور از آن بسهولت

حکمش بهو بهزار جر ثقیل بالا کشیده بر قلعهٔ کیان و برج مشهور به برج دده که در جانب غربی قلعهٔ قندهار واقعست
بستند و الحق عقل محال اندیش از وقوع این امور غریبه در وادی حیرانی و شگفتنای سرگردانی است و هر کس
آن راه تنگ و فضای پرپیچ و خم و آن کوه سپهر شکوه آسمان توام را برأی العین دیده باشد یقین خواهد داشت
که بالا بردن توپهای کوه مانند از چنان مکانی که عنقای فلک سیر وهم از تصور قاف قلهٔ آتش پر میریزد منوط
به نفاذ امر پادشاهی و چنین حکم آلهی خواهد بود القصه از برج سنگین توپ و خمپاره را بر حال قلعهٔ کیان مظهر فحوای صدق
اشارهٔ وقودها النّاس والحجارة ساخته پیکر هیولای برج دده را از صورت جسمی انداختند و بعد از آنکه
بنیان قرار برج دده تزلزل پذیرفت چون جماعت بختیاری که مستحفظین آن سمت مقرر و اقدام داشتند
در روز پنجشنبه بیست دوم شهر ذیقعده بامر همایون مهیای کار گشته هنگام طلوع فجر بجانب آن
برج یورش بردند چون افاغنه پیش از وقت مطلع گشته مهیای دفاع بودند قریب بدویست نفر از دلیران طلب
مقتول و مجروح گشته عروج بر شرفات قصر مقصود میسر نگردید پس دوباره بعزم یورش مصمم گشته که بعد از انقضای
جشن نوروز فیروز کنند

ذکر یونت ئیل موافق سال سعادت اشتمال هزار و صد و پنجاه هجری

هنگامیکه شهرستانیان سیاه و سفید لیالی و ایام شهر ذیقعدة الحرام را ماه طالع از غرهٔ سلخ پیوست
نوروز کامرانی رسید یعنی در شب جمعه سلخ ماه مزبور بعد از انقضای شش ساعت و کسری دلاور زرین افسر
مهر برسم شبخون عزم تسخیر بلد القرار جهان کرده ببرج حمل در آمده و افواج سبکروح صبا و شمال بصاحب لوای
سروسهی ولایت افزا بهار در جیره دستی چنارهای یورش گشته بجانب بلد الملک گلشن روی آورده نیلوفر
با صولت و فر قدم بر فراز کنگرهٔ شاخ بلند گذاشت و زنبق بر سر چهار برج چمن بیدق بنفشه پرچم برافراشت
افغان غراب و کلاغ به نغمهٔ قمری و عندلیب تبدیل یافت و نالهٔ جغد و بوم از بوم چمن بصفیر تذرو و شارک معاوضه
شد طوطیان شکرخا را که از شورانگیزی دی تلخ مذاق بودند در قندهار شیرین بیانی شکرفشانی نمودند
زاغ و زغن که در عرصهٔ چمن مشکین مسکن گرفته بودند وطن را بغراب البین گذاشته در حسرت آشیان مانند خفاش گوشه گزین

گشتند

گشتند چون خسرو گیتی ستان آفتاب جهانتاب هند ظلمت را مسخر و دار الخلافهٔ جهان را
بنور وجود خود منور ساخته جنود هندوی انجم و کواکب از مدارات بروج راه تواری گزیدند و ممالک بنگ بهار
نوروز و قلعهٔ ظفر بر روی جهانیان گشاده گشته قلع قلعهٔ بهمن و از دیوان قضا صوبهٔ بهار و بلاد سنبل و حصار فیروزه
سبزه بجاگیر نفس نباتی مقرر و معین گردید و حسین زینب نام خواهر بزرگ خود را که عاقلهٔ او بود با چند نفر از سرکردگان
غلجایی برسم ننوات که باصطلاح افغان عبارت از دخیل باشد بخدمت اقدس فرستاده که
فرمان امان از موقف عفو و احسان خدیو زمان حاصل کند روز بعد با ولدان محمود و اقوام و اتباع خود و تمامی
رؤسای افاغنه منشور رد تاج تارک افتخار و سرمایهٔ اطمینان و استظهار ساخته در بارگاه زرین قباب
که در خارج دروازهٔ بابا ولی و مخصوص نشیمن آنحضرت برزخ عیوق افراشته بود بشرف پابوس بلند
و بعنایت جان بخشی و مرحمت بهره مند گشت و بهمت بحر ضمیمت و والا نظر قطعی بمال و غنایم قلعهٔ کیان
که از تعداد اندیشهٔ محاسبان بیرون بود نیفکنده همگی آنها را بدلیران جانسپار عنایت و حسین با اولاد
و اقربا و بنی اعمام و مالی که مالک بود روانهٔ مازندران و سکنای ایشان را در آنولایت مقرر داشتند چون
ذو الفقار خان ابدالی با احمد خان برادرش که سابقا از هرات فرار کرده بقندهار رفته بودند و حسین آنها را قید
محبوس میداشت در روز حبس قلعه ایشان نیز از محبس نجات یافته ببلد الامان حضرت ظل الهی
توسل جستند لهذا مرحمت بیکران خاقانی ایشان را نیز مامور بمازندران و از مالیات دیوانی معیشت
بقدر کفاف در وجه هر یک مقرر فرمود طایفهٔ غلجایی مشتمل بر دو گروه میباشند که یکگروه موسوم بهوتکی متعلق
بحسین و فرقهٔ دیگر توخی و منسوبات باشرف سلطان میباشند چون اشرف سلطان بنحویکه سبق
ذکر یافت در آخر کار گوی سعادت سبقت جسته در بدو ورود موکب والا بقندهار شرف اندوز حضور منت
خدیو کامکار شده بود حکومت ایل توخی را بعلاوهٔ قلات باو تفویض و قلعهٔ قندهار را که در سمت غربی
آن در فراز کوه واقع و فی الحقیقه در نحوست اسس و تثلیث بنای لکهٔ رخسار دیار و امصار بود بحکم والا

دیران و با خاک تیره یکسان و همان نادرآباد دار الملک و مقرر برای تمکن آن ولایت حشم شدند و چون عهد که
بوده که احدی را از اهل اسلام گرفتار قید اسار نسازند امر والا بفک رقاب تمامی اسرای قلعه و ایل اصفهان
آن صادر یافته ایالت آن ولایت را بعبد الغنی خان ابدالی که سالک طریق اخلاص ورزیها و مالک حدیث
سکالی بود مرحمت و بزمین داور و گرشک و بست نیز از رؤسای ابدالی حکام تعیین و جمعی از جوانان کار آمدنی ابدالی
ت ن دیم انتخاب و ملازم رکاب ساخته نادرآباد و توابع را بسکنای ابدالی که در نیشابور و باقی ولایات
خراسان توطن داشتند اختصاص داده مقرر داشتند که ابدالی کوچیده آمده در آن مکان توقف و طایفه
هوتکی غلجایی رفته در امکنه ایشان سکنی نمایند و جماعت را در بیست چهارم ماه مزبور از ارغنداب گذشته
روانه مکان مقرر حشم شدند **بیان ورود ایلچیان پادشاه سکندر جاه روم باتفاق سفرای این دولت ابد**
پیوند خلایق امیدگاه بقاسمت تحریر پذیرفت که بعد از واقعه شورای کبرای صحرای مغان عبد الباقی خان
زنگنه باتفاق میرزا ابو القاسم صدر و ملا علی اکبر ملاباشی از دربار آسمان قدر همراهی علی پاشا بسفارت روانه
دولت علیه عثمانیه شده بودند از طرفین اشرف پادشاه اسکندر جاه روم بلوازم اعزاز و احترام نسبت
بایشان مرعی و مبذول و مصطفی پاشا والی موصل که از وزرای معتبر آن دولت بود باتفاق عبدالله افندی صدر
ناطولی و خلیل افندی قاضی اورنه بایلچیگری تعیین و همراهی سفرای این دولت از راه بغداد وارد اصفهان گشته از سمت
کرمان مامور بدربار فلک بنیان شدند و در نوزدهم محرم سال هزار و صد و پنجاه و یک هجری که پنجاه روز از نوروز گذشته
بود سفرا و ایلچیان وارد نادرآباد و بعد از دو روز باریافته پیشگاه حضور اقدس گشته اسبان کوه توان با زین
مکلل مع یراق و اسباب مکلل و هدایای نفیسه که پادشاه والاجاه روم به تهنیت جلوس همایون
مصحوب مصطفی پاشا فرستاده بود از نظر انور گذشته و تبلیغ پیغامات لسانی و سفارشات زبانی نموده با عطای
کرک سمور و اسباب با زین و یراق طلا سرافرازی حاصل نموده زیاده بر معمول سلف مشمول عاطفت و احسان
شدند چون در نامه پادشاه والاجاه روم در باب سر مذهبی حضرت امام جعفر صادق رضی الله تعالی عنه

اذعان

اذعان صریح نکرده در باب رکن از ارکان مسجد الحرام با همه این مذهب متمسک بعذر گشته اعلام نموده بودند
که هر رکنی از ارکان اربعه از سوابق ازمنه یکی از ائمه مذاهب اربعه است تغییر هر یک از آنها موجب مفاسد
عظیم میگردد و رفتن امیر حاج ایران نیز از راه شام متضمن وقوع فتنه است و خواهش کرده بودند که عذر
دو ماده اولی متلقی بقبول گشته مقرر گردد که امیر حاج ایران از راه نجف اشرف هر ساله حجاج را
بکعبه مقصود رساند حضرت ظل اللهی رفتن امیر حاج ایران از راه نجف اشرف پذیرفتند بشرطی که حاکم فطین بغداد
از آنجا آباد و مایحتاج حجاج را هر ساله حاضر و آماده سازد و ایلچی را با افندیان عظام مورد اعزاز و اکرام ساخته
بوساطت بندگان درگاه این امور را با ایشان گفتگو و بوجوه شرعیه اقامه دلایل و براهین کرده از نقد و جنس و فواخر
اسباب اضافه بر آنچه در سوالف زمان بایلچیان روم عطا میشد بایشان مرحمت و چون
مقدمه تحمیس مذهب و تعیین رکن بمعاذیر شرعیه و محاذیر ملکیه محول و موکول شده بود و رکن اعظم
بنیان مصالحه بود لهذا برای مذاکره آنها علی مردانخان بیکلربیکی لرستان فیلی را بسفارت تعیین
و رفیق مصطفی پاشا و افندیان حشمت در غره ماه صفر رخصت نهضت ارزانی و روانه دربار شوکت مدار عثمانی
فرمودند **گفتار در بیان توجه موکب منصور بجانب هندوستان و تسخیر غزنین و کابل بتوفیق خالق جزو و کل**
قبل ازین بنحویکه نگارش یافت که علی مردانخان شاملو را روانه هندوستان و با علیحضرت پادشاه
والاجاه اعلام داشته بودند که چون شیوه افاغنه قندهار مطمح نظر است بناظم صوبه کابل و آن نواحی مقرر
گردد که سد راه اشرار نمایند پادشاه والاجاه در جواب نوشته بودند که در تخصیص صوبه داران تاکید
و خزانه و فوج و سپاه ارسال گشته که در سر راه ممانعت منهزمین قندهار نمایند و بعد از مراجعت
علی مردانخان برای تجدید یادآوری محمد علی خان قوللر آقاسی و صلان خان بیک که عمده امرای ایران بود بسفارت
مامور و پادشاه همایون جاه جواب سابق را اعاده و مذکور ساخته بودند و در اوایل کار قندهار که افاغنه آن دیار بسمت
کابل آغاز فرار کرده بودند جمعی از غازیان فیروزی نشان برای تسدید راه و شیوه آن طایفه بجانب قلات مامور گشته شدند

اما تاکیدات بعمل آمد که نظر بدوستی قدیم که مابین هند و ایران تحقق دارد از حد مملکت تجاوز ننموده مال محبت را
از دست نداده از جنود فتن محفوظ و مراعات حال رعایا و اهالی آن دولت ابد پیوند را مرعی و ملحوظ دارند و دیگر آنکه
لشکر منصور منزل لکمانیک چهار فرسخی قلات را باشهای کوهستان آن ناحیه تاخته و از آنجا بالنگ مرغه
چپاول انداخته قریب هزار نفر از جماعت غلچایی را که در آن نواحی بودند معروض تیغ هلاک ساخته اموال و اسیر بسیار
از ایشان بدست آورده تتمه بسمت غزنین و کابل فرار نمودند و در خلال اینحال معلوم میگردید که از دولت علیه گورگانیه
کسی بسر راه مامور و مانع عبور و مرور افواج مقهور نیست غازیان بنابراینکه ماذون از خدمت اقدس
نبوده از مقام مقرر قدم فراتر گذارند و در آنمملکت و چگونگی را بعرض عاکفان عتبه علیه خلافت بنیان
رسانیده بعد از وصول اینخبر محمد خان ترکمان را برسم سفارت برای استفسار خلف وعده تعیین و در پانزدهم
محرم سال قبل چاپاری از راه سند روانه هند فرموده ضمنا اشارتی در باب کابل و غزنین بکار رفت
اما امر موکد بصدور پیوست که زیاده بر چهل روز در آن ولایت مکث ننموده زود جواب خبر بخاقان بحر و بر هفت
کشور رساند محمد خان وارد هند و ابلاغ نامه همیون کرده پادشاه والاجاه در جواب تجاهل و از مرخص ساختن
ایلچی تغافل نموده او را رخصت انصراف نداد چون یکسال کامل از رفتن محمد خان منقضی شد در اوایل محرم
سنه هزار و صد و پنجاه و یک بعلیقلی قندهاری موکد خطاب به محمد خان عز صدور یافت که بوصول حکم اشرف
مرخص است که برگشته هر نحو جوابی که از دولت علیه گورگانیه صادر شده باشد بعرض رساند حکم همایون
مصحوب نفر جلودار از راه سند روانه و پس عزیمت حرکت بسمت غزنین و کابل در خاطر اقدس تصمیم یافته
در غره ماه صفر که ایلچیان روم را مرخص و روانه آنمرز و بوم فرموده پرچم علم ظفر توام بجانب غزنین در اهتزاز
آمده از چشمه محور که سرحد مملکت ایران و هندوستان است عبور و منزل قراباغ شش فرسخی غزنین مقر کوکبه
منصور گشته از آنجا شاهزاده نصرالله میرزا را به تنبیه افاغنه غوربند و بامیان مامور فرموده باقر خان
نامی که حاکم غزنین بود از خطفه آمد آمد موکب همیون مغلوب و وحشت گشته فرار اختیار و قضات

وسالات و علما و روسا و اهالی و اعیان غزنین بجلدی سالار قافله عجز و پیشکشهای لایق روی امید بدربار خسرو
عاجز نواز آورده مشمول عنایات خدیو گردون فرار شدند و کوکبه والا از منزل قراباغ رایت فتح آیت
بجانب غزنین افراخته در بیست دوم ماه مزبور ماهچه اعلام جهانگشا را که آفتاب اقتباس نور از آن
کسب مینمود ضیا بخش ساحت ملک غزنین ساختند و در حین حرکت موکب نصرت شعار
ارقندمار فوجی از افواج ظفر قرین را به تنبیه هزاره و بهسودی و زنگا و باقی هزارجات که در تقدیم خدمات
دیوانی مسالک طریق نافرمانی شده بودند مامور گشته غازیان نصرت بنیان تمامی اوطان و مساکن
ایشان را پایمال ستم ستور و بسیار از رجال را مقتول و مقهور و نسوان را مامور حشم مرتب را
بعرض والا رسانیدند و حکم محکم بعز صدور پیوست که اسرا را مطلق العنان ساخته فوجی از آنجماعت را برای
ملازمت رکاب نصرت شهاب حاضر سازند همچنین افاغنه هزارجات و کوهستانات غزنین که
کمر سرکشی که افراخت چون درخت سال خورده به نیروی بازوی شوکت قاهره از پا در آمده و هر یک
سر بجاده اقبال گذاشته سرفراز عفو خدیو بنده نواز گشت و از آنجا لوای توجه بجانب دار الملک
کابل افراخته اعزه و اهالی کابل در دو منزلی طریق استقبال پیموده ادراک تقبیل عتبه سعادت پرور و تشریف
و خلاع فاخره پیرایه شرف در برکرده رخصت انصراف یافتند و بعد از مراجعت ایشان جمعی از افاغنه و
سپاهیان کابل از جاده نکول و شرزه خان و رحیم خان کوتوال قلعه در پناه حصار قلعه بالا از راه نافرمانی
در آمدند روز شنبه سیم ربیع الاول که پیشخانه کشایان موکب همیون پیشخانه والا را بحوالی قلعه
رسانیدند جمعی از قلعگیان از در ستیز پای جلادت بیرون گذاشته آغاز محاربه کردند حاملان پیشخانه
چون مامور بجنگ نبوده بحال ایشان نپرداخته نصب سرادقات کردند شکوه وضع احمال اردوی
انجم گروه را در اولنگ نیم فرسخی سمت شرقی شهر نموده کوکبه جهانگشا نیز بعد از ورود انمکان روز دوشنبه
پنجم ماه مزبور بعزم سیر سوار شهر و ارک بجانب کوه سیاه سنگ آهنگ و از آنطایفه باز بهوای زود پیش بازدحام

تمام از قلعه برآمده مبادرت بجنگ و شروع بانداختن توپ و تفنگ پرداختند بمعنی منهج مادهٔ غضب
خاقانی گشته جمعی را که در آنوقت در رکاب اقدس حاضر بوده به تنبیه آنجماعت اشاره فرموده
مامورین اسب برانگیخته و با شمشیر آخته بایشان درآویخته تا پای قلعه شرفانی کهنه و همانروز عزم بلند خدیو گیتی کشور
بتسخیر قلعه کمر بسته اطراف شهر را محصور جنود منصور ساخته از یکطرف بحکم والا توپهای قلعه کوب را بر فراز کوه کشیده
برج مشهور بعقابین را که بسم پرورش طایر وهم آشیان عقاب زرین بال چرخ دلیر است
طعمهٔ توپهای برق آثار و از یکجانب ابر مطیر خمپاره در برحال قلعگیان افراختند چند روز اهل قلعه مانند موی
آتش دیده درمیان شعلهٔ شور و شر بر خود پیچیده و چون تاب و توان را از خود مسلوب دیدند روز دوشنبه
دوازدهم ماه مزبور بهمراهی کاروان عجز و ناتوانی وارد دربار سپهر مبانی و بزبان ندامت بادای اتهلکنا
بما فعل السفهاء منا اعتراف بقصور نافرمانی کرده قلعه را سپرده و پیشکشهای لایق ارزش بیشگاه نظر
اقدس گذرانیده خزانه و جبه خانه و فیلخانهٔ پادشاهی که در ارک بود بضبط کارخانهٔ شریفه تعلق پذیرفت
شاهزاده نصرالله میرزا که سابقا از منزل قراباغ بتنبیه سرکشان غوربند و بامیان و قلعهٔ ضحاک مامور گشته
بود متمردین را تنبیه و قلعه جات ایشان را متصرف و آنجماعت را بحوزهٔ اطاعت درآورده در بیست
چهارم ماه از راه چاریکار وارد و شرف اندوز تقبیل بساط خدیو کامکار گردیده مقارن آن عرایض محمد خان
بصحابت قاصدی بلحاظ نظر فرخنده اثر رسید مضمون آن این بود که از دولت گورکانیه اولا نه جواب میدهند
و نه رخصت ایاب لهذا بعدی را ازین ولان دیوان بچاپاری تعیین و نامهٔ همیون بپادشاه والاجاه
نگارش یافت باین مضمون که قبل ازین که علیمردان خان شاملو و بعد از آن محمد علی خان بسفارت
روانهٔ دربار سپهر اقتدار شاهی در خصوص سد راه فراریان و اشرار گشته و والاتبار شعار و از جانب آنحضرت
نیز تعهد آن مطلب بعمل آمده بود بنابر وعدهٔ آن پادشاه دیجاه کوکبهٔ عز و جاه وارد قندهار گشته بعد از آنکه
خلف وعده ظاهر شد ایلچی دیگر برای تجدید مذاکره روانه گشت سیم الحال یکسال متجاوز شده که اورا نگاهداشته

بجواب

بجواب نامه نپرداختند اولا وعده کردن و ثانیا خلف آن بعمل آوردن و ثالثا آن ایلچی را برخلاف
قانون سلف نگاهداشتن و جواب مکتوب همایون را در عقدهٔ تعویق گذاشتن همانا ناشی از نفی الف و یگانگی
و منافی آثار وداد و یگانگی خواهد بود از فتح و تسخیر قلعهٔ قندهار چون وهن و قصوری که از افاغنه باران صدود
یافته بود زیاده بر آن بر ممالک هندوستان واقع نشده مظنون آنکه البته تنبیه آن طایفه مرضی
طبع اقدس شاهی میباشد و این دولت را هواخواه یکدیگر میدانستیم متوجه تنبیه آن طایفه گشتیم
و بعد از تنبیه آن طایفه چون گروهی غزنین از باب آداب برآمده بعهد مشمول نوازشات گشتند اما
اهالی کابل قطع نظر از اینکه بانیت ورود درایت نصرت آیت را غنیمت نشمرده در عالم
اتحاد بین الدولتین بلوازم خدمتگذاری و اعانت پردازند درب مخالفت بر روی خویشتن بسته
با افاغنه اتفاق و اظهار مراسم شقاق و نفاق کردند چون این حرکت منافی طریقهٔ آداب و نامرضی
طبع موکب نصرت انتساب بود از راه یگانگی که در بین الحضرتین تحقق داشت در مقام تادیب
آن طایفه درآمدیم تا الحال که براهنمایی قاید نیاز روی امید بدربار معدلت طراز آورده ایشان را بنابر
خاطر آن پادشاه دیجاه مورد عفو و احسان فرموده مقرر داشتیم که احدی متعرض حال ایشان نگردد و ما را از مبادی
حال الی الان سوای تنبیه افاغنه منظوری نبود و باز همان دوستیها منظور نظر میباشد و چاپار را بهمراهی
چند نفر از اعیان دار الملک کابل در بیست و ششم ماه روانهٔ شاهجهان آباد ساختند که بیا والان
بوساطت نامهٔ همیون فال و کابلیان بزبان مقال حقیقت حال را معلوم پادشاه سلیمان حشمت سازند بعد از
ورود کابلیان بجلال آباد حاکم آنمملکت ایشان را مانع و به پیشاور رجوع حسب الحکم ول را که بچاپاری میرفت
بعد از امیر عباس نام افغان در عرض راه بقتل رسانیده چون غله و محصول آن ولایت کفاف باحوال
سپاه نصرت پناه نمیکرد لهذا فوجی از افواج منصوره را بمحافظت قلعه و الکا مامور ساخته در دوازدهم شهر
ربیع الثانی بهمراهی تایید یزدانی عازم کوهستان چاریکار و گلو و صافی که موضع حاصلخیز و مکان معمور

پر آب و علف و مسکن طایفهٔ افغان بود شده که هم گوشمال سرکشان آن ناحیه بعمل آمده و هم
توسّع در غله و ذخیره بهم رسد افاغنه اغتنمت بقلعهٔ جبال حصن حصین جسته دلیران رزم آزما بحکم والا کوه نورد و دشت
پیما گشته سنگرها و مسکن ایشان را بپایمردی جلادت لگدکوب و سرکشان را مقهور و منکوب ساختند
آن طایفه لابد از آنکه چهار گرفتار جهالت بیکران صدمات افواج و سنگرهای خویش مستغرق لطمات لجه بلای
آهنین موج دیر بجوی جد و جدی بحر در کشتی شکستگان طوفان حوادث را قرارگاه و لنگر امان بود توسل جسته
بکنار عافیت و ساحل امنیت پیوستند و بهم گردگان و رؤسای آن طایفه با اسدالله و ملا محمد ولد میاجی
و اقوام او بدرگاه معلی شتافته خدمت رکاب اقدس اعلی را حلقهٔ بگوش غلامی خود ساخته جمعی را
بتقریب هند که این آستان شاهزاده آزادی رسانیدند و هیچ روز آنمکان خرم پایه سریر سپهر
نظیر در کوب بزم سپهر و ممدوش الوان ماه و مهر گشته در پنجم شهر جمادی الاوّل لوای توجه بجانب
گندمک که در خوبی آب و هوا و نزهت و صفا طعنه بر بر بوستان جنت میزد افراشتند
افاغنه دیگر آن سرزمین نیز جمعیت کرده در قلعه کوه باستحکام اساس خودداری پرداخته بودند دلیران نصرت
نشان بامر اقدس بر سنگرهای ایشان عازم شده آن طایفه دشت و کوه را در زیر بار گران
غازیان یکسان دیدند طالب امان گشته روسای ایشان بدرگاه فلک شان و مشمول عفو خدیو
جهان شدند افواج بحر امواج که مامور به شپه هزارجات بفته خدمات مرجوعه را انجام و جمعی از دلاوران
آن طایفه را در سلک غلامان انتظام داده در بیست و ششم ماه بدرگاه عز و جاه گشته و از آنمکان فوجی
بضبط قلعهٔ جلال آباد و تادیب ولد امیر عباس افغان که مرتکب قتل [illegible] شده بود مامور گشته حاکم
جلال آباد که مانع رفتن کابلیان شده بود فرار و باقی اهالی آن دیار طریق اطاعت پیموده روز پنجشنبه بیستم
جمادی الاخری بقدوم استقبال پیش آمده قلعه را بتصرف دادند چون ولد امیر عباس پیش از وقت بر فراز
کوه احداث سنگرهای محکم کرده و جمعیتی عظیم از مردان کار و دلیران معرکه کارزار فراهم آورده اساس

انهار

انهار را بلوازم اسباب خودداری استحکام داده بود غازیان دسته دسته بسنگرهای او پیوسته
آن بناهای قوی اساس را بدستیاری پنجهٔ شوکت قاهره در هم شکسته تصرف و رجال ایشان را
عرضهٔ تیغ هلاک و نسوان ایشان را با همشیره و زنان ولد امیر عباس اسیر فتراک حشمت بدرگاه معلی آوردند بعد از
ضبط و ربط امور آن نواحی بهارستان را که در [illegible] جلال آباد واقعست بچمن آرایی قدوم فروردین اثر رشک
بهار و لاله‌زار [illegible] هر گلی زمین آن ولایت را زینت گوشهٔ دستار روزگار خود ساختند در بیان

ورود شاهزاده رضاقلی میرزا در بهار سفلی بدرگاه معلی و سرافرازی یافتن بامر نیابت سلطنت و دارایی ممالک ایران

چون درین اوقات نصرت آیات که عازم هندوستان و سفر بعید المسافت پیشنهاد همت خاقان
گیتی ستان بود خیال نصب و تعیین یکی از فرزندان فرزانه کامکار و شاهزادگان آزاده نامدار بدارایی
و فرمان روایی ممالک ایران از خاطر اقدس میگذشت در کابل امر همایون بعز نفاذ پیوست که رضاقلی میرزا
که اکبر و ارشد اولاد و در آن اوقات بر سریر حکمرانی بلخ تمکن داشت ولایت بلخ را بحسن خان بیات
و بدر خان افشار بیگلربیگی هرات سپرده فوجی از غازیان را بمحافظت آنجا گذاشته و ضابطهٔ آنمملکت را مضبوط
ساخته از راه ضحاک و بامیان وارد دربار اقدس شود بعد از وصول خبر فتح بلخ که در منزل موکب همایون
در نادرآباد توقف داشت شاهزاده امر والا شرف نفاذ یافته بود که در ایامیکه افواج ظفر لوا از کار رزم و پیکار
بیکار باشند متوجه قندهار گشته امور آن ناحیه را منتظم سازد شاهزاده بر وفق فرمان رایت
توجه بآنولایت گشته یوسف خان نام قاتاغان که آنزمان در مقام مخالفت اقامت داشت با سرکشان
آن ناحیه تاب مقاومت نیاورده سالک طریق هزیمت شدند شاهزاده آنولایت را خالی از اضداد
و عاری از فتنه و فساد در حوزهٔ اقتدار و استبداد در آورد و در اثنای آنحال امر همایون بشاهزاده واصل
گشته چگونگی را بمعروض قوایم سریر سپهر نظیر و مجدداً حکم مبارک باحضار او صادر یافت شاهزاده
راه نورد وادی امتثال گشته بعد از ورود بکابل بنه و آغروق را در کابل گذاشته در بیست و چهارم رجب والا [illegible]

خدیو کامگار گشته روز دیگر حضرت ظل الهی بملاحظهٔ عساکر بلخ در موکب شاهزاده آمده بقبه پردازی چند
روز آنجماعت بدستم آن از نظر آفتاب اثر سان گذشتند و چون اسب بسیاری از ایشان در سفر
بلخ بمعرض سقاط درآمده بود یک اسبان تازی نژاد و در سلک عنایت و نیابت و دارای ایران و حشم اسپار غل
و نصب بیگلربیگیان و فرمان دهان از شاهزاده کامکار تفویض در روز جمعه غرهٔ شعبان بعد از ظهر بدست مبارک
تارک اولاد شاهزاده نصرالله میرزا را بزینت افسر بلندی داده مقرر فرمودند در عهد شاهزاده جیقه را بسمت چپ
زده بعد از آنکه پادشاهی بهر یک از اولاد بحکم جناب مالک الملک تعلق گیرد جیقه را بدستور ملوک اطراف
راست زنند روز یکشنبه سیم ماه رضاقلی میرزا را مرخص و با شوکت و شان بجانب ایران روان ساختند روز
دیگر لوای جهان گشا بجانب جلال آباد نهضت یافته در دهم ماه مزبور از جلال آباد گذشته بجانب شرقی
بفاصلهٔ نیم فرسخ قباب بارگاه عز و جاه بر اوج مهر و ماه افراشته شده در آنجا دوازده تن از فیلان هیبت افگن
برسم منقلای مقرر گردید که دو منزل پیشتر رایت فراز صولت و فر باشند و شش هزار کس به پیشخانه کشی
موکب همایون اختصاص یافت

در بیان توجه موکب والا بعزم تنبیه ناصرخان و تسخیر پیشاور

چون از دولت علیهٔ گورکانیه صوبه داری کابل و پشاور با ناصرخان مبیهه و بعد از تسخیر غزنین و کابل که آن مملکت را
از حوزهٔ تصرف گورکانیه بدر رفت ناصرخان در حدود پشاور با ملک جمعیت را ملسلک ساخته مشغول خودداری
شد و در حینی که اعیان کابل باذن همایون عازم شاه جهان آباد شدند منشور عنایت از موقف اقبال
در باب روانه کردن ایشان باسم ناصرخان عز صدور یافته ناصرخان بملاحظهٔ پاس حقوق آن دولت ابد پیوند
راه امتثال برفرمان همایون بسته بمروحه جنبانی دامن تحریک به تیز کردن آتش جنگ پرداخت و بعلاوه
جمعی بیست هزار کس از افاغنه خیبر و پشاور را در ناحیهٔ جمرود اجتماع داده بمحافظت در بند خیبر اشتغال ورزید
روز دوازدهم ماه که منزل موسوم بریکاب مضرب سرادقات انجم اوتاد مجره طناب گشت بنه و اغروق را
در موکب شاهزاده نصرالله میرزا گذاشته طرف عصر از راه مشهور بسرچوبه که کوه بسیار بلند و راه صعب و دشوار

بود

بود با فوجی جرار و دلیران نیزه گذار سپاه جریده بعزم تنبیه ناصرخان ایلغار و صبح روز دیگر که دو ساعت
از روز گذشته بود سی فرسخ راه طی کرده از بیراهه بر سر وقت آنجماعت رسیدند ناصرخان از آمدن
طلیعهٔ همایون خبردار گشته بتهیهٔ اسباب برخواست و صفوف لشکر آراست پیشتازان سپاه جلوریز
بر قلب ایشان ریخته در طرفة العین سلک جمعیت ایشان را پراکنده ساخته جمع کثیر عرضهٔ شمشیر و ناصرخان
با جمعی از رؤسای جهندیه زنده و دستگیر گشته بقیه راه فرار پیش گرفته تمامی اردو و اسباب ناصرخان
و لشکریانش بحوزهٔ ضبط دلیران انتقال یافت بعد از سه روز که آنمکان مقر کوکبهٔ فیروز بود بنه و اغروق نیز
بموکب والا پیوسته متوجه پشاور شده آن مملکت دلکش و عرصهٔ نزهت پرور از پرتو ماهچه
الویهٔ ظفر رشک هالهٔ قمر گردید سانحهٔ ملال افزا که در پشاور معروض سمع داور دارا افسر گردید اینکه چون
جماعت لکزیه جاروتله که در دامنهٔ کوه البرز سکنی دارند بنابر اینکه مساکن ایشان مشتمل بر کوهستانات و جنگل
پر درخت و راههای بسیار سخت است باستظهار جا و مکان بعضی اوقات از در نافرمانی بیرون می آمدند
ظهیرالدوله ابراهیم خان سپهسالار آذربایجان بحکم والا عازم تنبیه ایشان گشته آتش فتنهٔ سیف
و سنان درخشان غازیان سایه پرداز هستی اهل شقاق و مساکن ایشان از اخگر شور و شر دلیران احتراق
شده مغلوب گشتند و ثانی الحال جمعی از ایشان که فراز کوه را کمینگاه و قرارگاه بچگیان گزین ساخته بودند از اطراف
آغاز جنگ و دستگاه رزم را بر دلیران کارزار تنگ نمودند ابراهیم خان بحکم قضا هدف گلولهٔ تفنگ شده
پس وهن و قصوری از این قضیهٔ پرشور به بنیان عزم ملوکانه ره نیافته امیر اصلان خان قرقلو را بایالت آذربایجان
و صفیخان بغایری را که سردار گرجستان بود بسرداری آذربایجان تعیین و روانه و مقرر فرمودند که با عساکر آن سمت
بقدر امکان به تنبیه و تادیب آن طایفه و محافظت آن نواحی پرداخته منتظر انصراف موکب همایون باشند در یازدهم
ماه مزبور انجام سیام بیرق اعلام نصرت فرجام بجانب شاه جهان آباد اهتزاز یافته امر همایون بعز صدور مقرون شد که
رودخانهٔ اتک را جسر متین بسته افواج قاهره چند روز فوج فوج از آن جسر گذشته کوکبهٔ منصور

نیز متعاقب عبور نماید اگرچه تا حال معلوم نزدیک و دور نگشته که در هیچ یک موسم از رودخانهای پنجاب بدون
سفینه و کشتی عبور میسر باشد اما برهنمای قاید اقبال خسروی در هر یک ازین رودخانها که نمونهٔ بحر زخار
و شعبهٔ دریای خونخوار است معبر و گذر پیدا که سوار و دولب با بار و اسباب از آب گذشته پنج و شش هزار کس
از سپاه لاهور در اطراف آب وزیرآباد بسرکردگی قلندر خان در قلعهٔ کاخه سر مأمن عافیت حشمت
رایت خودداری افراخته بودند قراولان موکب همایون بمدافعهٔ ایشان پرداخته اساس قرار ایشان گم گشت
خاشاک در پیش سیل بی امان کوه شکوه والا نیز متعاقب از آب گذشته در سمت آن رود نصب
سرادقات سپهر نمون نمودند مقارن آن فوجی کثیر از جنود سندیه بسرکردگی احدی سلسلهٔ جمعیت را
انتقال داده بامداد ذکریا خان ناظم صوبه لاهور می آمدند در محال ملک پور از شش کروهی لاهور مشهود دیده
قراولان گشته فیما بین کارزار شیروار آویز انجامیده ایشان نیز بیاران گذشته پیوستند مگر معدودی
که باقتضای قضا از حلقهٔ دام کمند دلیران جسته بودند بعد از ورود موکب والا بحوالی لاهور که باغ شعله ماه مقر کوکبه
عز و جاه گردید ذکریا خان چون معارضهٔ خود با فوج منصور از قبیل معارضهٔ ظلمت با نور دیده کفایت خان
وکیل مهمات خود بطلب امان بدربار عرش نشان فرستاده خود نیز روز دیگر بجبهه سای آستان فلک بنیان
فایز گشته یک لک زر و چند زنجیر فیل کوه پیکر و هدایای دیگر برسم پیشکش از نظر پیشگاه حضور انور گذرانید
لوازم خدمت و نثار بتقدیم رسانیده خلاع فاخرهٔ خسروانی و اسب تازی نژاد با جیغه و زین و کمر و خنجر
مرصع با دو عنایت و نوازشات دیگر دربارهٔ او مبذول و بایالت لاهور بدستور بحال و مسلم گشته فخرالله
خان ناظم صوبه کشمیر را که مردم کشمیر از حکومت او کناره گیر و ره نورد وادی اطاعت او نبوده پا بر
دامان در لاهور توقف داشت باز بایالت آن ملک سرافراز گشته روانهٔ آن ولایت و ناصر خان
صوبه دار را که از جملهٔ گرفتاران و در رکاب نصرت اقتران میبود مجدداً بصوبه داری کابل و پشاور
سربلند و فوجی را تعیین فرمودند که بمحافظت معبر و ضبط کشتیهای پنج آب پرداخته مترددین را روانهٔ اردوی

ظفر

ظفرقرین نمایند در بیان وقوع جنگ سلطانی فیما بین اعلیحضرت خدیو گیتی ستان و حضرت محمد شاه
پادشاه هندوستان و تسخیر شهر شاهجهان آباد و واقعات آن اوقات بهجت نهاد بعد از آنکه دارالسلطنه لاهور بحیطهٔ تسخیر درآمد
بعرض عاکفان پایهٔ سریر گردون نظیر رسید که حضرت محمد شاه پادشاه والا جاه هندوستان
از اطراف ممالک مشغول جمع آوری سپاه و عازم مقابلهٔ موکب نصرت پناه است موکب جهانگشا
روز جمعه بیست و ششم شهر شوال از لاهور نهضت و از رودخانهای ژرف عبور و روز دوشنبه هشتم شهر ذیقعده
وارد سرهند شدند و در آنجا بسر حد تحقیق پیوست که محمد شاه با سیصد هزار مرد نامی و دو هزار زنجیر
فیل جنگی و سه هزار عراده توپ اژدر دهان برق آهنگ و اسباب و اثاثهٔ رزم و آلات جنگ وارد
محل موسوم بکرنال بیست و پنج فرسخی شاهجهان آباد گشته و چون رودخانهٔ فیض که علیمردان خان از رود
اتراب شاهجهان آباد جاری کرده از جنب کرنال روان و اطراف دیگرش جنگلی پیوسته است در آن مکان
حصن حصین و قورغان متین ترتیب داده توپخانه را محیط اردوی خود ساخته بعزم مقابله توقف دارد
خدیو بیهمال شش هزار نفر از سپاه خون آشام را بقراولی تعیین فرمودند که تا حوالی اردوی محمد شاه رفته
دست بردی زده تحقیق احوال و نموده چگونگی را بعرض رسانند و بعد از روانه نمودن ایشان موکب
فتح نشان روز سه شنبه هشتم آن ماه از سرهند حرکت و وارد منزل راجه رای دوازده کروهی و چهار
شنبه نهم ماه مزبور وارد قصبهٔ انباله هشت فرسخی که تا کرنال سی کروه مسافت داشت گشته
حرم محترم و بنه و آغروق را بسرکردگی فتحعلی خان افشار قورچی باشی و جمعی از سرکردگان در آنجا
گذاشته روز پنجشنبه دهم ماه از انباله حرکت و پانزده کروه راه طی کرده شاه آباد را محل نزول اردوی
ظفر بنیاد ساختند و قراولان نیز شب پنجشنبه ماه مزبور بحوالی اردوی محمد شاه رسیده موافق کیش و دیدهٔ
سپاهیگری در گوشهٔ کمان کمین زه کرده بسهم دلیری در توپخانه جمعی را قتیل و چند نفر زنده دستگیر کرده بر
عظیم آباد هشت کروهی تانیسر برگشته توقف و شب جمعه پانزدهم ماه مزبور دو ساعت از شب گذشته

چند نفر از قراولان دلیر و گرفتاران را بحضور والا آورده که تحقیقات زبانی از ایشان بعمل آمد پس معتمدی را
روانه سرای عظیم آباد ساخته بقراولان اعلام فرمودند که در همانجا توقف و جمعی از کیه تا زمان جلادت نشان در آن
نواحی از اردوی حزم و ثبات عزم بقراولی پرداخته و چون از سرای مزبور تا کرنال شش کروه مسافت و چهار
آن کروه تمام جنگلی و مشتمل بر راه باریک و دو کروه دیگر فی الجمله خالی از بیشه و درختان هموار بود خدیو جهان تسخیر
زا رسته که از جانب شرقی و غربی اردوی محمدشاه فرستاده که هر یک سمت خود را ملاحظه جا و مکان
نزول و همواری زمین و کیفیت جنگل و میدان جنگ را تشخیص داده در سرای عظیم آباد خبر بموکب والا رسانند و در روز
دوشنبه دوازدهم شهر مذکور رایت جهانگشا از شاه جهان آباد متوجه تانیسر که سه کروهی واقعست گشتند
و روز یکشنبه سیزدهم ماه مزبور هنگام صبح لوای آسمان سای نهضت پیشه قول همایون را شاهزاده
نصرالله میرزا تفویض و جمعی از خوانین را بیسار جناح لوای همایون فال شاهزاده حشمت پناه با فوجی از دلاوران
یک ساعت و نیم از روز گذشته وارد عظیم آباد گشتند و چون محل مزبور مشتمل بر رباط عظیمی بود که بسنگ و آجر
برآورده بودند حاکم آنجا و اهالی آنجا باستحکام قلعه و رباط مغرور گشته بسرکشی پرداختند بحکم والا توپ بر حصار مزبور بسته
همه آن جماعت از بیم جان طالب امان بپابوس اقدس سربلند شدند و در آنجا سرکردگان قراولها دو نفر با
نشان بر وفق فرمان حاضر گشته مجددا هر یک بر وزنه که از اردوی محمدشاه بدست آورده بودند بنظر اقدس
رسانیده و از گرفتاران بزبانی لوازم استخبار بعمل آمده بوضوح پیوست که محمدشاه از دست برد قراولان پا
بدامن حصن کشیده همان مکان را که جای حکمت مآن غایت جهد گذشته سنگر بنا نهاده که ملاحظه سمت
شرقی اردوی او کرده بودند بعرض رسانیدند که هر طرف جنگلست زمین مسطح که شایسته نزول کوکبه نصرت
آهنگ و قابل میدان جنگ باشد نیست چون راهی که باردوی محمدشاه میرفت منتهی بجنگل میشد و مرضی
طبع اقدس نبود آنحضرت اراده کرده که بسمت شرقی اردوی متوجه گشته در طرف پانی پت که ما بین
کرنال و شاه جهان آباد واقعست در میدان وسیع العرصه هموار دو سه روز نصب کوکبه فیروزی رایت عالم افروز

نمایند

نمایند که لشکر محمدشاه بجنگ آمده بمقابله پردازند و الا از همانجا رایت توجه بسمت شاه جهان آباد افراخته و موکب
همایون روز دوشنبه چهاردهم ماه قبل از طلوع فجر از منزل مزبور حرکت و از رودخانه فیض که گذشته
در دو فرسخی اردوی محمدشاه مکان هموار مسطح دیده خیام فلک احتشام را در آنمکان افراشته خود
با چند نفر از دلاوران ظفر فرجام تا نزدیک معسکر محمدشاه جایی که علمها و بیدقهای ایشان نمودار بود بپای
جهان نورد صبارفتار حشمت و بلشکرهای ایشان نظر تحقیق انداخته مراجعت فرمودند هنگام شام بعرض
اقدس رسید که برهان الملک سعادت قلیخان که صوبه دار چند مملکت و معظم امرای هندوستان
بود با سی و چهار هزار نفر قشون و توپخانه و استعداد تمام بعزم امداد محمدشاه وارد پانی پت شده بالفور
جمعی از سپاه نصرت پناه بمقابله او مامور شدند اگرچه همه جا بفاصله نیم فرسخ کما بیش اطراف
اردوی محمدشاه جولانگه خیول سپاه نصرت کیش بود که از گوشه و کنار سر و زنده گرفته می آوردند اما
باز فوجی را همانشب بر سر معسکر او فرستادند صبح روز سه شنبه پانزدهم شهر مذکور
از آن منزل حرکت و چون رودخانه فیض که بشاه جهان آباد جاری است تا دریای جمنه یک فرسخ
و نیم فاصله دارد صبح که کوکبه جهانگیری آغاز نهضت کرده قشون نصرت مقرون را قول قرار
داده شاهزاده نصرالله میرزا را تعیین فرمودند که از جانب شمالی دریای جمنه را سیر کنان گردون نظیر حشمت
با جمعی برای ملاحظه یورت و موضع جنگ عازم اردوی محمدشاه شدند و در عرض راه قراولان که شب
بر سر راه برهان الملک سعادت قلیخان مامور شده بودند وارد و خبر آوردند که سعادت قلیخان در نیم شب از راه
خفیه باردوی محمدشاه رسیده و قراولان بعقب اردوی او رسیده بسیاری از کسان و اسباب او را
اسیر و غارت نموده پس آنحضرت نیز از محاذات لشکر محمدشاه گذشته بسمت شرقی اردوی او که فاصله
یکفرسخ که میدان مسطح بود برای نزول احتشام و بروفق مرام اقدس نصرالله میرزا را بقول همایون ملحق
و در آن موضع نصب لوای قرار کرده و در اثنای آنحال سعادت قلیخان آگاه می شود که پیشتازان جنود منصور

بنه او را تاراج کنند چون از هجوم ایشان بود حوصله غیرتش امیغی را بر نتافته از راه غرور آماده جنگ گشته خان دوران
سپه سالار هندوستان با امیر صمصام خان سردار قشون خاص پادشاهی و جمعی از خوانین عمده با عساکر
از جا در آمده قشونهای خود را دسته دسته کرده با توپخانهای سنگین و احتشام رنگین آهنگ میدان جنگ کرده
امیغی تحرک عرق حمیت محمد شاه گشته او نیز با نظام الملک و صاحب صوبه ممالک دکن بهادر و اعاظم
امرای آن دولت و قمرالدین خان وزیر الملک و باقی خوانین و صوبه داران و جمعیت از حد افزون
و فراوان و فیلان مست و با نفس و با توپخانه و اسباب آتشخانه برون آمد از نیم فرسخی که
میدان جنگ بود تا بقورغان خود پشت به پشت تسویه صفوف نموده بعرض سپاهی لشکر پرداخته
و همچنین طول سپاه آن گروه نیم فرسخ بنظر می آمد خدیو کشورگیر که آرزومند چنین روزی بود فی الفور جمعی را
بصیانت اردوی همایون مقرر و سر در را آراسته درع و مغفر خشه بر شهب گردون خرام سوار و قول
همایون مستقر صولت نصرالله میرزا و جمعی از خوانین نامدار گشته توپهای کوه توان را که میدان متحمل آتش شرر
افشانی آن نعل بر برق آهنگ نمی شد در تحت لوای شاهزاده والاتبار گذاشته و رایت آیت و یومئذ
یفرح المؤمنون بنصر الله در عرصه رزمگاه افراشته شد و خود با افواج نصرت قرین و مبارزان عرصه
کین و توپخانهای جلو متوجه میدان نبرد و عازم معرکه رزم و آورد گشته شد ز بس تعداد لشکر بیکران بهم
بر آمیخت کواکب چو چوگان بود برون رفت از هجوم صف کشیده مژه بر هم زدن از جنگ دیده شد
از آمد و شد مرد سپاهی غبار خرمن به گاو و ماهی فلک چندانکه دامن در کشیدی سر انجم بنوک نیزه دیدی
غریو خم رویین و ولوله در چرخ هشتمین انداخته و پرچم رایات گلگون پرند سپهر را شفق گون
ساخته چرخچیان طرفین مانند چرخ فتنه جوش اشرارانگیزی پرداخته مبارزان جرار و بهادران خونخوار دست
باستعمال آلات حرب گشاده سرهای دلیران مانند گوی در خم چوگان قوایم اسبان غلطان شد
و روی سرکشان مانند حباب در دریای خون گردان هر ماشه که سوار لشکر میشد چابکسواری از مرکب

هستی

هستی پیاده می ساخت و هر اژدهای توپ که دهان آتش فشان میگشاد به زبانه شرر برق هستی
خشک تر میسوخت القصه از ابتدای ظهر تا انقضای چهار و پنج ساعت نایره حرب و آتش
طعن و ضرب اشتعال و از زبانه نار حامیة وصف میکرد و زمین از گرد هر سواره و پیاده تفسیر اذا زلزلت
الارض زلزالها میخواند و صفیر تیر صدای فاتبعه شهاب ثاقب در گوش جان می انداخت
و برق سنان جانستان صورت یکاد البرق یخطف ابصارهم در دیده دل جلوه میداد و گلوله تفنگ
مرگ آهنگ تفسیر و جعلناها رجوما للشیاطین بزبان حال ادا می نمود و زبان تیغ معنی فطفق
مسحا بالسوق والاعناق برهان قاطع باد امیر نظم قطعه شد افروخته آتش رزم و کین
ز خون گشت گلگون سرای زمین ❁ گرفته ز دود تفنگ مهر و ماه ❁ فضای جهان گشته چون شب سیاه ❁ ز ترک
سنانهای خارا گذر ❁ شده چشمه چشمه زره بر زبر ❁ ز غلطیدن کشتگان در مصاف ❁ شده پشته
بر پشته چون کوه قاف ❁ ز بسیاری کشته و مسته ها ❁ دران عرصه خالی نبود جای پا ❁ تا اینکه سعادت آن لشکر
هندویان روی بر تافته یکبار رکاب انهزام بر تافتند و سعادت خان و نثار محمد خان برادر زاده او که در
هودج فیل قرار داشتند بهمان نحو با اقربا و اتباع خود زنده گرفتار و خان دوران که سپه سالار و مدار السلطنت
بود زخمدار گشته یک پسر او با مظفر خان برادرش مقتول و عاشور خان ولد دیگرش بقید اسار در آمده خود هم
نیز روز دیگر بعلت آن زخم که کارگر افتاده بود درگذشت و صمصام خان سردار قشون خاص محمد شاه با هداد خان
افغان و یادگار خان و میر حسن خان کوکه و اشرف خان و اعتبار خان و عاقل خان بیگ که از امرای معتبر بودند با قریب
صد نفر از امرای خوانین و عظمای دیگر و سی هزار دیگر از لشکریان ایشان عرضه شمشیر زهرآبگون گشتند و جمعی
کثیر زنده بسلسله گرفتاری پیوستند و محمد شاه با نظام الملک و قمرالدین خان وزیر اعظم چون قریب باردوی
خود تسویه صفوف و اعلام صولت نموده بودند بمعسکر خویش بازگشته و دست بر تحصن زدند و خزاین بیحد و
و فیلان کوه پیکر و توپخانهای پادشاهی و امرا با غنایم بسیار و اثاثه افزون از شمار بحیطه تصرف در آمدند تا عصر جنگ

عرصهٔ میدان از وجود سپاه هند خالی و باجساد کشتگان مشحون گردید و بعد از وقوع این فتح نمایان چون محمدشاه
اطراف غورغان خود را بمورچال و خندق و توپخانه استحکام داده بود خسرو گردون شکوه سپاه انجم گروه را از
یورش منع داده از چهار طرف بمحاصرهٔ اردوی او مأمور ساخته بتسدید راه فرار هند پرداختند چون کار محمدشاه باضطرار
انجامید روز سیم خلع سلطنت از خود کرده و افسر سروری از سر برگرفته با خوانین و امرا باستظهار تمام
وارد دربار سپهر احتشام گردیده و در حینی که پادشاه دین پناه عازم ملازمت حضور اقدس بود بمراعات نسبت ایلی
که فیما بین حضرتین تحقق داشت از جانب حضرت ظل اللهی شاهزاده نصرالله میرزا تا خارج اردوی همایون باستقبال آن
پادشاه فرخنده خصال مأمور و هنگام ورود تا پیش مسند آنحضرت نیز تا بیرون خیمهٔ مبارک راه رسم
اعزاز بجا آورده آنجا که دستگیری درین مقام شایستهٔ آئین سروریست دست آنحضرت را از روی تلطف
گرفته در مسند همایون همنشین خویش ساختند و در حقیقت زمام اختیار کل ممالک هندوستان
بدست تصرف دولت نادریه درآمد محمدشاه چاشت آن روز در بارگاه خاقانی مهمان آنحضرت بود اگرچه میزبان آنجا
چنان میزبان بایسته چنین مهمان بود بعد آمد باز محمدشاه بعد از ظهر بمعسکر خود مراجعت کرد اما امرای منصور بهمان
نهج دست از محاصرهٔ اردوی او برنداشته روز ثانی با امرای که داشت از اردوی خود کوچ کرده عازم اردوی ظفر
شعار و بملاحظهٔ پاسداری حرمت آن خاندان و اتابک خیمه نشین پادشاه والا جاه در اینجا حرم محترم او
در کنار معسکر ظفر اثر قرار یافته عبدالباقی خان زنگنه را که از اعاظم امرا بود با جمعی مأمور گردید که همه جا همرکاب آن پادشاه
والا جاه نموده لوازم مهمانداری و شرایط خدمتگذاری بعمل آورد و از آنجا که روز پنجشنبه غرهٔ ذیحجة الحرام بعزم رایت
جهانگیر کامیاب و مکه بشأن جهان آباد اشتهار داده نهضت گردید روز چهارشنبه هفتم ماه مزبور باغ شعله مار
مقر کوکبهٔ عز و جاه گشته روز دیگر در آنجا توقف و حضرت محمدشاه برای تدارک لوازم مهمانی پیشتر بامر خدیو بحر و بر
روانهٔ شهر گردید و در روز نهم ماه مذکور از باغ مزبور سوار و غازیان از ابتدای باغ تا درب دولتسرای خاص
پادشاهی صف بسته با لعلها و قیمتی لنند بقیمتهای گران بها و قیمتی نقیه از سر کار پادشاهی کله خشند و قلورد

که همتش

که از تعدد آن طمع پادشاه معدلت بنیان شاه جهان آباد و دار الخلافهٔ سلاطین با عز و تمکین هندوستان
بود مقر کوکبهٔ دولت حشمت محمدشاه همراه نیز در میان همان قلعه جا دادند و در روز ورود موکب اقدس محمدشاه
سفرهٔ اقبال که در بزم ضیافت گسترده خدیو جهاندار بنا بر اقتضای مجلس مهمانی آنحضرت پیشداد حشمت فرخنده
که موافق عهدی که روز اول قرار یافته سلطنت هندوستان بار دیگر بجانب حضرت شاه تعلق داده و آنچه شرط
امداد در رسم وداد است بمقتضای رابطهٔ ترکمانی درباره دولت ابد پیوند گورکانی بعمل خواهد آمد محمدشاه مراسم
تعظیم و تکریم بتقدیم رسانیده بشکرانهٔ این عاطفت که تاج بخشی را علاوهٔ جان بخشی یافت تمامی
جواهر خانه و خزانه و اثاثهٔ پادشاهی و ذخایر سلاطین سلف را که در دستگاه سلطنت مجتمع بود بطور تفصیل
حشمت بمعرض عرض درآورده برسم نیاز ایثار کرد هر چند که همت کان حضرت بحر خدیو بیهمال اعتنا
بر آن کنوز و خزاین که جمیع مخازن سلاطین روی زمین با عشری از اعشار آن برابری نمیکرد نیفکنده و امان
نیازمندی از قبول آن درچیده اما بنا بر مبالغهٔ پادشاه والا جاه آینهٔ این مسئول نقش پذیر قبول گشته
معتمدان امین بضبط خزاین و بیوتات تعیین فرموده **در ذکر وقایع قوی ییل سنه هزار و صد**
و پنجاه و یک هجری چون افواج جنگ روی شتا و سپاه سرد
چهر زمستان که با دیو پیمان عرصهٔ جهانند بهواداری اسفندیاری اسفندار بهمن قدان یاجین که در دار الخلافه
گلزار از هر طرف جو بار با رزول کشوده بوده دست یافته شاخ و شاخه اشجار را بمشاجره در شکنجه کشید
ور نود ولهاس شش بهمن در محلات خیابان چمن دست تطاول فراخته سینهٔ گل را بزخمهای کاری چاک چاک
و گلگون قبایان چمن را از لباس بار و برگ عریان ساخته از جیب غنچه همیان زر درآورده شب شنبه
دهم ذی الحجه که عید نوروز و اضحی مقارن اتفاق بود خسرو زرین افسر مهر بقصد دفع فتنهٔ شتا از خلوتسرای
حوت ببرای خاص حمل خرامیده نوخواستگان قوی بازوی قوت هیچ یغماگران صبا و شمال را
بنهب و غارت آن شهر غارتگر یعنی دیماه فرمان داد ثابت فرمان اشجار از غنچه و سبزه برگ عمود

و سپر بر گرفته شدند و صاحب حسب کلاهان لاله و گل از تاب غیرت چهره بر افروخته از جای جستند و تیغ
بیدان درختان از ترس خار تیر و نیزه و سنان برداشته میان ستیز جنب شدند قوی دستان چنار
بگوشمال فوج پرخاشجوی زمستان از زور برگ خویش کفه و یلان صاحب شوکت نخلستان و دلیران
صنوبر لوای گلگون بر بند اد در عرصه گلشن افراخته بجای روی بازار فصول دی آورده خار و گیاه که جنود سلطان
دی بوده از غلبه و هجوم لشکر بهار حیرت زده بر جای خویش خشک مانده حریف زمستان چنار آسا آتشی
که خود افروخته بود در گرفت یعنی شعله گلهای آتشین دود از نهاد شانه بر آورد روز سه شنبه طرف عصر خدیو عصر منزل اختر شناس
بقدوم میمنت لزوم مبارک شاب ارشک بیت الشرف آفتاب ساختند و هر جا رنگ رنگ فتنه عجیب و حیرت
و نقش طرفه بر انگیخت توضیح اینمقال و تفصیل این اجمال آنکه در شب یکشنبه یازدهم ماه بدون
اینکه از جانب حضرت شاه اشاره یا از طرف معارف تحریکی واقع شود ولوله و فتنه و غلغله آشوب بلند
گشته از عوام و اوباش در میان شهر با اهل اردو پرخاش و بعضی از سپاه منصور که در اصل
شهر نزول نموده بودند در آویخته مراسم دست درازی کوتاه نکرده چند تن از لشکر ایران را بتیغ نافرمانی و خنجر
نادانی ذبح قربانی کرده خون ایشان را حنای شب عید و خضاب دست امید نموده سرپنجه دلیرانه
بمهمانکشی رنگین کردند و از آنجا بپای تهور بر سر فیلخانه رفته فیلان را متصرف گشتند حکم والا صادر شد
که جمعی از دلیران در سر دروب و محلات مانند نجوم که پاسبان منازل فلک اند تا صبح که تا هان چشم
از خواب بسته سیار و ثابت قدم باشند و نگذارند که احدی از عاصیان پا از منهج خود بیرون گذارند
تا فردا بدانچه مقرر گردد عمل نمایند هنگام طلوع آفتاب که قهرمان قهر آلود صبح مهر از دل برکشیده بقصد انتقام
تیغ از نیام برکشید خدیو کشورستان بلند اختر کین سر و بر را بلباس سرخ شفق آراسته
با چهره بر افروخته با عارض تابناک بر پشت خنگ فلک در آمد خسرو و پهلوان بهیات خشمگین و صورت
سهمگین سواران جهان پیما و خنجر گذاران نیزه دار و بهرام صولتان کیوان کردار رساله بدر رکاب هلال آسا کمر بسته

میان بازار

میان بازار را بقدوم اقدس مسجد خاص و عام ساختند و در انمکان بدار تحقیق اینکه حرکت دوشنبه
از کدام محله و از چه جماعت صادر شده فوج فوج بسپه انگروه تعیین و امر بقتل عام آن محلات فرموده شور
محشر و آشوب فزع اکبر در میان شهر پدید آمد فی الفور در دیوار عمارات رفیعه نقش عالیها سافلها
گرفت و مساکن اصحاب شان صفت خانه زنبور پذیرفت بناهای دلکش بزور ایشان شراب نادانی
عوام مست و خراب افتاده ذکور و اناث سلسله ها مانند نر و ماده بر نخچیر شیون در گرفتند سراهایی که طعنه
بر قصور جنت میزد بصدمه کج کاوی یلان قصور یافت حوضهایی که از چشمه لطافت کوثر آب میخورد فواره
جوش خون شد و بازار جوهریان و صرافان و راسته بازار و دکاکین تجار و ارباب مکنت و تمامی
اسواق شهر بحیطه یغما در آمد عاقبت انگروه یاغی چنار آسا باتش درون خود سوختند و از این دیوانگی مانند شاخ
بید مجنون آویخته از سیاست کشته شدند و شراره این شرارت هر دل از نهاد خانمانها بر آمد و سوز و آه دلهای محترم و بیگناه
چون شعله هر دو خشک و تر سر بر فلک کشید الحاصل از دروازه حمراء الی درب مسجد جامع و چند محله دیگر
صغیراً و کبیراً عرصه شمشیر شدند از هنگام طلوع نیر اعظم تا زمان غروب نایره این شعله پرشور و شر
بر زبانها میرسید و در کنده کوب و رفت و روب و قتل و نهب و اسیر تقصیر نشد هنگام شام که نصف
آن معموره لگدکوب جنبش قهر و آتش جهل عوام برق خرمن زندگی کسی هزار تن از خورد و بزرگ شهر
شده بود اهالی آنجا در مقام استیمان و پادشاه والاجاه بوساطت نظام الملک و قمر الدین خان در حدود
شفاعت در آمده التهاب آتش جان سوز غضب پادشاهی بزلال عفو و بخشش فرونشست و فرماندارای
فتوت را بر یغماگران لشکر شور و شر و اسرای که در تصرف لشکریان بود تماما استرداد و با ولیاء ایشان
تسلیم شد گویا زمانه بدفع گزند چشم بد از ساکین و سراهای آن طایفه نپسندید و خوش
و چون در شب سوزش نیاز خان و امان و قمر الدین خان و شاهسوار خان که از اعاظم هند بودند
بر سر فیلخانه رفته مرتکب قتل فیلبانان و فیل باشی و بردن فیلان شده بودند و در مقدمه مزبوره در خارج

حصار شهر متحصن گشته بودند عظیم الله خان و فولاد خان که از اعیان دولت گورکانیه بودند بحکم والا مأمور
بگرفتن ایشان گشتند و موما الیهما را با چهار صد و هشتاد نفر گرفته بدربار دولت حاضر کردند که همگی عرضه تیغ سیاست
گردیدند از وقایع بهجت افزا اینکه مخدره سراپرده گورکانیه را بجهة شاهزاده نصرالله میرزا خطبه کرده تهیه اسباب
سور و آرایش بزم سرور پرداختند کنار رود جمنا محاذی ایوان دیوان خاص هر شب چراغان مطلع صد هزار
بدر و تا یکماهه ایام و لیالی عشرت را رشک روز نوروز و غیرت شب قدر ساختند هر روز فیلان کوه پیکر و گاوان
فیل منظر و شیران اژدر مهابت و ببران صاحب صلابت بجنگ می انداختند روز یکشنبه بیست و پنجم
ماه مزبور بدیدن شاه والا جاه رفته بلوازم اقتضای مجلس موافق آداب و آیین سلسله علیه خاقان مروارید و در و زمرد
بجواهر زیور قامت شاهزاده والا تبار و چند قطعه الماس نیز تکلف و سه زنجیر فیل و پنج راس اسب با ساخت
و یراق مرصع برای سواری شاهزاده به پیشگاه جلو کشیدند و شب دوشنبه بیست و ششم ماه مزبور مقارن سعدین
واقع شد اتصال در عرض چند روز که ضابطان خزاین و بیوتات از انجام شغل مقرر فارغ شدند حاصل بحر
و کان و ظروف زرین و سیمین و اسباب مرصع بجواهر ثمین و اجناس نفیس چندان بقلم آمد که محاسبان
اوهام و دفتر نویسان افهام از حصر و احصای آن عاجز آمدند از آنجمله تخت طاوس بود که کنوز کیکاوس
و خزاین دقیانوس رونمای جواهر شاهوار آن را نمی شایست و در ایام سلاطین سابقه هندوستان
نه کرور جواهر که باصطلاح اهل هند هر کروری صد لک و هر لک عبارت از صد هزار روپیه است صرف
ترصیع آن شده بود و لالی غلطان و الماسهای رخشان که نظیر آن در خزاین هیچیک از ملوک
سلف و سلاطین سبق وجود نداشت بمخزن دولت نادریه نقل شد و امرا و خوانین دولت
و اعیان دار الخلافه و رایان عمده و صوبه داران ممالک آرای هزار کرورها و لکها از نقود و جواهر مرصع آلات
و نفایس اسباب برسم پیشکش هدیه بارگاه حضور ساختند و سعادت خان در آن اوقات وفات
یافته بلوازم فوت او محصلی بصوبه لکهنو فرستاده یک کرور زر که باصطلاح ایران پانصد هزار تومان باشد

با فیلان کوه توان و اسباب بیکران از صوبه مزبور که متعلق بسعادت خان بود بخزانه عامره رسانیدند
و در ایام توقف از خزاین سلطنت و پیشکش امرا و صوبه داران هر روز نزدیک بمساوی پانصد کرور بسرکار
همایون انتقال یافت و از خزاین و جواهر و اسباب کارخانجات و اثاثه سلطنت مقدار خطیری که فزون
از حوصله تحریر و شایسته چنین سرکار چنین پادشاه بی نظیر گردون سریر باشد بسرکار شاه والاجاه گذاشته
با توسیله ابواب منت بروی بیوتات عامره گورکانیه گشوده و بعظمای و رؤسای که بمصدر خدمات شایسته
شده بودند انعامات شایان عنایات و بعموم غازیان نصرت توامان بمساوی مواجبی که از دیوان داشتند
افزوده عنایت و مرحمت فرموده و بخدمتگذاران اردوی همایون از هرکس که بود بقرار نفری صد روپیه و شصت روپیه
برسم انعام شفقت کرده از خاص و عام اردوی سپهر احتشام و خورد و بزرگ موکب نصرت فرجام هر یک
فراخور رتبه و حال از گنجینه جود و از خزینه احسان خدیو بیهمال ادراک حظ جزیل و دریافت نصیبی جمیل نموده جیب و دامان
آمال از زر و سیم حصول مالامال ساختند و ارقام مرحمت فرجام بهمگی ولایات ایران عز صدور یافته
مال و جهات سه ساله اهل ایران عموما بتخفیف مقرر فرمودند و در روز سه شنبه سیم ماه صفر بهمگی امرا و خوانین
دولت گورکانیه خلاع فاخره و شمشیر و کارد مرصع و اسبان تازی نژاد عنایت و مجلس خسروانی
آراسته بدست مبارک تارک حضرت محمد شاه را با افسر سلطنت سربلند و بتفقدات خاص بهره‌مند
ساختند و چند روز شمشیر مرصع زیب میان او فرموده و بر دوش او از جواهر گران بها چنانچه که
عادت سلاطین هندوستان است زینت داده و تاج و نگین پادشاهی هندوستان را کماکان
بحضرتش تفویض کرده محمد شاه بعد از آنکه سر بافسر سروری آراسته است استدعا کرد که چون از الطاف
بیکران شاهنشاهان درباره صاحب تاج و تخت و در میان سلاطین جهان فیروز بخت شده ام ممالک
آنطرف رود اتک و دریای سند از حد تبت و کشمیر تا جائیکه آب مزبور بدریای محیط اتصال میباید
بعلاوه ولایات تته و بنادر و قلعجات تا پور برسم پیشکش ضبط و بممالک محروسه خاقانی انتظام یابد چون

اکثر ممالک شرقی آب اتک از قبیل غزنین و کابل از سابق داخل ممالک خراسان شمرده میشد
آنحضرت نیز قبول ضمیمه قلمرو خود فرموده و در همان مجلس بعضی امرا و اعیان دولت گورکانیه را بخلعت
کندی و رضاجوی خاطر اقدس پادشاه والاجاه بترغیب و لآلی شاهوار نصایح مشفقانه که بکار ملک و دولت
آید در سلک سلطنت را شیر آویزه گوش هوشمندیش پادشاه و اعیان آن دولت حشمت مقرر داشتند که در
سرابستان هندوستان بتارک کلاه محمدی فرامین محمدشاهی اکلیل دستار اطاعت که سکه و خطبه را
که تا آنزمان در ممالک بنام نامی شاهنشاهی جاری بود باز باسم سامی محمدشاهی رایج سازند و احکام مطاعه
مشعر بر خدمت و انقیاد آنحضرت خطاب بصوبه داران اطراف و بزرگان اکناف از موقف اعلی صدور یافته
محمدشاهی را بدو رنگ ولایات تمکن داده و جمعی از هنروران و ارباب صنعت هندوستان بملازمت
رکاب همایون مقرر حشمت و روز سه شنبه هفتم ماه صفر با فتح و ظفر از شاه جهان آباد رایت حرکت
افراختند باغ شعله ماهر امعر قوریم سریر عز و جاه فرموده و بجهت پنجاه و هفت روز توقف رایت جهانگشا
در شاه جهان آباد اتفاق افتاد و بعد از وصول کوکبه همایون بسرهند راه انحراف سلسله همه جا رودخانهای
پنجاب و اتک را جسر بسته از دامنه کوهستان که نظر بر اینکه ییلاق داشت سمت مقصد
و بیست و نهم ماه صفر کنار رودخانه چناب مشهور بوزیرآباد مضرب خیام سپهر احتشام گشته
بعد از آنکه نصف سپاه از آب گذشت چون موسم برسات و شدت طغیان آب باعث حصول
جسر لطمات آن بحر زخار برشاخه گسیخت پس بحکم والا کشتیها از اطراف جمع و افواج قاهره با کشتی
و کمی بمرور آغاز عبور کرده چهل روز موکب فیروز در آنطرف رود بانتظار گذشتن جنود مسعود لنگر توقف انداخته
در غره ماه ربیع الثانی بناخدای لطف خدای جنود بکشتی نشسته از آب گذشتند با وصف اینکه
همه جا عبور موکب انجم شکوه از دامنه کوه واقع میشد باز گرمی هوا بحدی اشتداد داشت که از شدت
حرارت مرغ نفس از طیران باز ماند و جوشن آهنین در بر دلیران چون تنور تفته میشد ذکریا خان صوبه

دار لاهور

صوبه دار لاهور و ملتان تا سر رود چناب بدرکاب فیروزی شتافته بلوازم خدمت پرداخته از آنجا
رخصت انصراف یافت و چون پیشنهاد خاطر اقدس آنجه که بعد از فتح و تسخیر هندوستان
باتمام کار ترکستان و خوارزم که منبع فتنه و آشوب خراسان بود پردازند لهذا از شاه جهان آباد
نجارهای ماهر و کشتی سازهای صاحب وقوف روانه بلخ و مقرر فرموده که کشتیهای فلک منظر در سر حد
رود آموی مرتب و مهیا سازند تا رایات جهانگشا وارد آنحدود شود ابوالفیض خان پادشاه بخارا
از شنیدن این خبر در بحر تحیر غوطه ور گشته بتقریب استخبار حالات موکب همایون حاجی قاسم نام
معتمد خود را برسم سفارت با عریضه اخلاص نشان بعد بازگشتن روان سلطنت فرستاده او در پنجم
شهر جمادی الاخری وارد پیشگاه سپهر نمون و فرمان در جواب و بنفاذ مقرون گشته یکی از ملازمان
دربار را نیز با او رفیق حشمه نزد پادشاه مزبور روانه و اعلام فرمودند که آنسلطنت مآب چون از خانواده
قاآنی و نقاوه دودمان چنگیز خانست تمکن او خیریت مملکت و منظور نظر اقدس و توجه جانب ترکستان
مقصود ضمیر مقدس میشد هرگاه با اعاظم توران زمین بقدوم فرمان بری پیش آید فبها والا آنچه در مشیت
الهی قرار گرفته باشد از قوه بفعل خواهد آمد و بعد از ورود بحسن ابدال بن محال اتک مکنون خاطر انور آنچه که
برای ایصال خبر فتح هندوستان و انصراف موکب گیتی ستان ایلچی روانه ممالک روم و روس
نموده در عالم قرب جوار از جواهر و نفایس آن ولایت رسم تحفه پادشاهان ذیشان آن دیار
فرستند مقارن آن چاپار و عریضه از جانب احمد پاشا والی بغداد مشعر بر فات علی مردان خان فیلی
ایلچی روم در میواس و توقف رفقای او بانتظار صدور امر جدید بنظر واقفان درگاه فلک احتشام
رسید بعد از حاجی خان چمشکزک چرچی باشی صوبو را بسفارت روم و سردار بیک قرقلو توپچی باشی جلو نصرت
پیشرو را بممالک روس تعیین و مساوی دوازده هزار تومان جواهر و مرصع آلات با چهارده زنجیر فیل
برسم ارمغان بجهت اعلیحضرت پادشاه اسکندر جاه روم و معادل برای پادشاه خورشید کلاه روس ارسال

و در بیستم ماه رجب المرجب عازم مقصد گشتند و از اخبارات بهجت آثار اینکه در اواخر شهر ...
عریضهٔ شاهزاده رضا قلی میرزا بنظر اقدس رسید که ایلپارس خان والی خوارزم از حرکت موکب والا
بجانب هندوستان آگاهی یافته میدان را خالی التصور کرده جمعیت موفور از ازبکیه و ترکمانیه ملازم
فراهم آورده بعزم تاخت سرحدات خراسان وارد درون و در حینی که شاهزاده از حضرت اقدس
مرخص گشته عازم مشهد مقدس بود در هرات این خبر را شنیده با فوجی از غازیان بعزم مقابله وارد
سرخس شده ایلپارس خان نیز از درون به پنج فرسخی سرخس آمده بود قراولان طرفین بهمدیگر برخورده جمعی از ایشان
از طرف دستگیر ازبکیه شده از قرار تقریر گرفتاران و ورود موکب شاهزاده بسرخس معلوم ایلپارس خان
گشته دیگر پای جرات پیش نگذاشته بسمت ابیورد روانه و قلعهٔ موسومه به فضل اسرا که مابین
ابیورد و قهقهه است محصور و بطرح یورش و افکندن شورش اساس آن قلعهٔ محکم بنا را گرفتار لجهٔ شور و شر ساخته
اگرچه اهالی آنجا در قلعه داری میکوشیدند اما همانوقت داروغهٔ قلعهٔ مزبور در ابیورد بود برای خبرگیری حال قلعگیان
با جمعی عزیمت قلعه نمود از اتفاقات در اثنای گیرودار گرد و غبار جمعیت داروغه بنظر ایلپارس خان
در آمده تصور اینکه گرد موکب شاهزاده است که بسر وقت او رسیده بر فرق دولتش غبار ادبار افشانده
سراسیمه ترک قلعه گیری کرده مانند بخت خود برگشته بخوارزم رفت و جمعی کثیر از ازبکیه که با آن نواحی دست
تطاول گشوده بودند و فرصت نیافته بودند که با ازبکیه و جمعیت خود ملحق شوند در گوشه و کنار عرصهٔ شمشیر آبدار گشتند
پس رایات جهانگشا بجانب مقصد اعتلا یافته بحکم والا رودخانهٔ اتک را نیز جسر بسته جنود
ظفر نمود فوج فوج آغاز عبور و مرور کرده چون کوهستان آن ناحیه بسکنای افاغنهٔ یوسف زائی اختصاص
داشت و آن طایفه صاحب جمعیت موفور و عدت غیر محصور و در عهود سابقه همیشه مصدر انواع فتن و شرور
و پادشاهان سلف از شر ایشان بقصور بوده رأی جهان آرا بتادیب آن جمع دیو سرشت وحشی
خصال که در حصون ممالک محروسه سکنی داشتند متعلق یافته افواج قاهره را گروه گروه بمساکن ایشان که جبال آسمان

سان بود روانه فرموده اکثر آن طایفه پای ثبات شکسته بپاداش عمل و کردار عصیان کیش آغشتهٔ شمشیر
تیغ اجل گشته بقیهٔ رؤسا و سرخیلان با برگ الغیا دکداشتند(؟) و فوجی عظیم از آن طایفه بملازمت
رکاب ظفر انتساب امتیاز یافته موکب همایون از راه پیشاور و جیرود(؟) جلال آباد نهضت
فرموده در غرهٔ ماه مبارک رمضان وارد دار الملک کابل و در آنجا تمامی سرکردگان و سرخیلان افاغنهٔ آن ولایت
شرف اندوز و جبهه سای آستان سپهر بنیان و مورد عنایات بیکران گشتند و بهمه جهت از ولایات
سمت غربی اتک که بدولت علیهٔ نادریه اختصاص داشت چهل هزار نفر از طوایف افغان پیشاور و کابل
و جماعت هزاره و باقی ایلات کوه نشین در سلک ملازمت انتظام داده روانه هرات و کس تعیین فرموده
که در آنجا مشغول سرانجام ضروریات و ما یحتاج و استعداد آن جماعت بوده باشند تا حینیکه رایات
نصرت آیات وارد هرات شود و شش روز خطهٔ کابل مضرب سرادقات خلافت گشته
با انتظام آن نواحی پرداخته شد و وجوه سرخانه و خزاین و زواید اسباب سرکار خاصه و احمال اردوی همایون
با فیلخانه و توپهای بزرگ روانه هرات گشته صوبه داری کابل و پیشاور را بحکام آن در باب ناصر خان برقرار و او را
با جمعی از خوانین نامدار و عساکر ظفر شعار مامور اتساق و انتظام آن دیار فرموده عازم سمت سند گردید

بیان توجه موکب همایون بجانب سند و گرفتاری خدایار خان عباسی و وقایع آن زمان بیمن لطف حضرت ایزد سبحان

خدایار خان عباسی زمیندار سند در ایام توقف موکب همایون در سند و همچنین در نادر آباد که از طنطنهٔ
جهانگیری و دبدبهٔ گیتی ستانی آنحضرت در اطراف آفاق اشتهار داشت همیشه عرایض بدرگاه معلی
فرستاده دم از دولتخواهی میزد و در ینولا که هندوستان مسخر گشته ممالک سند بعلاوهٔ بهنی(؟) ولایت
باین دولت روز افزون منتقل گردیده بایستی که سنگ کفر را از دامن باطن فرو ریخته روی عقیدت بقبلهٔ
جهانیان آورد آثار غلبهٔ خوف و هراس و هجوم تشویش و وسواس و خیالات سست اساس بخاطر راه
داده از جبهه سائی کبریاس سپهر اساس عالمیان مناص سر باز زد و چون محال سند از ولایات گرمسیر

و بنادر که ضمیمهٔ ممالک خدیو کشورگیر گشته موسم زمستان نیز آغاز سر در روی نموده فصل قیض اقتضای سفر گرمسیر
میکرد عزیمت آن سمت پیشنهاد خاطر خطیر شده فرمان همایون به نفاذ اقتران یافت که محمد تقی خان
بیگلربیگی فارس و کرمان و کوه کیلویه و بنادر و حکام ماهین که مامور سفر مسقط بودند از راه خشکی توپخانه و در واز
قشون را به لحسه خود و لشکر با غرابات و کشتیهای دیوانی از روی دریا وارد سند و تته شود پس رایات
فیروزآیات جهانگشا در هفتم ماه صیام از کابل حرکت و با توپخانه جلو از راه بنگش و دیره جات روانه سند
و در بنگش وزیر و وکیل از برای ضبط مداخل و مالیات صوبهٔ ناصرخان و گرفتن ملازم و ملاحظهٔ سان قشون او
تعیین و باتفاق ناصرخان روانه پیشاور فرمودند و همه جا موکب والا کوچ بر کوچ بر رسم استعجال راه نورد طریق مقصد
گشته با وصف اینکه تمامی آن سمت مشتمل بر جنگلی و کوهستانات بود بعنایات الهی و زور بازوی همت
شاهنشاهی توپخانه را در کمال سهولت از آن موضع گذرانیده در پنجم شهر شوال وارد دیره اسمعیل خان گشتند اگرچه خدایار خان
اولا بقلعه داری پرداخت اما چون ثبات و قرار خود را در برابر سطوات خدیو فریدون اقتدار از پیش معامله نشست
خس بالتهاب نار دید و اهالی آن سرزمین را مانند گیاه علفهٔ داس تیغ آتش بار یافت با رؤسای دیره بدرگاه
اطاعت درآمد هرچند که کنار دریای اتک که عزیمت سمت سند مقصود ضمیر جهانگشا بود شش و هفت
کشتی را بنابر ملاحظهٔ حزم از مفصل شکافته حمل فیلان کوه توان کرده همراه آورده بودند که در حین ضرورت بیکدیگر اتصال
دهند اما چون دیره اسمعیل خان نزدیک بدریای اتک بود کشتیهای بسیار جمع و سفاین که همراه بود بهم
پیوسته توپخانهٔ همایون و عمله و مستحفظان توپخانه را با کشتیهای مزبور از روی دریا روانه و از منزل مذکور رایات جهانگشا را
بجانب دیره غازی خان نهضت داده در پانزدهم ماه مزبور دیره مذکور را دایرهٔ دولت ساختند غازیخان
و سرکشان آن دیار روی نیاز بدربار فلک اقتدار آورده تمامی قلعجات آن نواحی در عرض راه که از سوابق زمان
بسرکشی معتاد بودند و در مقام خودداری و استبداد در بودند مقلد قلادهٔ انقیاد گشته مورد عفو والا شدند و اسمعیل خان و غازیخان که در سر تیول
سابق بزمینداری دیره جات خود فایض شده مشمول عاطفت و احسان گشتند از آنجا که خدیو بیهمال را از مبادی حال شیمهٔ کریمه

آن بود

آن بود که سالکان طریق ضلالت را اولاً بمنهج اطاعت دلالت نموده بعد از اتمام حجت بتنبیه او پردازند
دلاور از شامت سرکشی آگاه ساز فرمان و خطاب بخدایار خان صادر گشت که در هر باب غرور در بدر
رعایای ملک را گرفتار ورطهٔ شورش نساخته حکم مبارک را بتعویذ بازوی نیازمندی و تمیمهٔ گردن امیدواری
و سربلندی ساخته بدرگاه معلی شتابد و در چهاردهم ذیقعده حکم موسوم بلارکانه مخیم سرادقات سلطنت گشته
چون در آنجا بعرض اقدس رسید که آن آیهٔ نجات در گوش خدایار خان ما ینفعکم نصحی خبر داده
باغوای تسویلات نفسانی بسمت گجرات و بندر سورت روی فرار نهاده بتنبیه او مصمم گشتند بنه و آغروق را
با شاهزاده نصرالله میرزا در لارکانه گذاشته خود با فوجی از غازیان جریده و سبکبار در شب شنبه بیست و یکم ماه
مزبور بتعاقب او نهضت و به کشتیها از دریای سند عبور و بایلغار پرداخته شتافتند با وصف اینکه اطراف
دریای سند تمامی جزیره و بیشه و صعوبت آن از اندیشه طریقش خار راه پیک اندیشه بود در هفت روز
بایلغار آن مسافت بعیده را طی کرده وارد شهداد پور گشتند و در آنجا عریضه و پیشکش از جانب خدایار خان
بدرگاه جهان پناه آمده بوضوح پیوست که ریش درون او اصلاح پذیر نیست و بعمرکوت نام محلی که در دشت
بی آب و آذوقه و بحصانت مشهور و سی فرسخ از آب و آبادانی دور است بتصور اینکه از ورود بچنان مکانی
موکب جهانگشا عاجز خواهد آمد بود از راه دیگر که آبادی داشت بمکان مزبور رفته آنقلعه را پناه عافیت خود ساخته
بود خدیو جهان پناه روز شنبه بیست هشتم ماه سپاه منصور را برداشته آب و آذوقه اکثر کرده هنگام
صبح به بلدی لطف الهی از شهداد پور سوار و آنشب ایلغار نموده روز یکشنبه بیست و نهم ماه مزبور سه ساعت
از روز گذشته بحوالی عمرکوت رسیدند با وصف اینکه خدایار مدتها که رخت هزیمت بقلعهٔ مزبور کشیده
تمامی جواهر و خزاین خود را در چاههای بسیار عمیق که طناب و هم شخص دقیق بقعر آن مشکل رسیدی مدفون
ساخته مهیای فرار بود و حالت منتظر بری از او باقی نبود چون همیشه سرپنجهٔ تاییدات رب قدیر مخالفان دولت را گرفتار
کمند تقدیر ساخته خود بخود بی رغبت میدهد خدایار را در قلعهٔ مزبور تا بحیرت و محبس غفلت گشته تا آنکه گرد موکب فلک کوکب

غبار دیده مرادش گشته استنباط و رود رایت عقاب پیکر نمونه مانند مرغ پر کنده و طایر بال افکنده
از نفس قلعه بر کوشته بام قرار رجسته آغاز پرافشانی نموده کش همباران اوج دشمن شکار یکه پیشتازان لشکر
لشکر جلادت اثر بوده در خارج قلعه باو رسیدند او نیز مانند صعوه پر شکسته بال تدبیر در بسته دیده جهد القلعه
رسیده و بلباز یکه از صدمه چنگل شاهین قضا باشیان حضیض جناح گریز و راه نجات برای خود گمان کند
چاره ندیده با رؤسای آن طایفه دست بر دامن استیمان زده بپابوس اقدس سرفرازی جست
و تمامی خزاین و سیم و زر و رشته های لآلی و گوهر که در زوایای زمین پنهان داشت بحیطه ضبط درآمده بهر جهت
یک کرور [illegible] متجاوز تحویل گنجوران کنوز عامره اشتقال یافت پس موکب همایون روز پنجم ذیحجه از عمرسوت
عطف عنان کرده خدایار خان هم بر رسم حبس همرهی رکاب نصرت انتساب مامور گشته در ثانی عشر
ماه مزبور بتایید خدای یگانه با فتح و فیروزی وارد لارکانه شدند **در ذکر وقایع سیچقان ئیل**
مطابق سال هزار و صد و پنجاه و دو هجری سلطان زرین افسر نیر اعظم روز جمعه بیست
و یکم ذیحجة الحرام هزار و صد و پنجاه و دو مربع نشین تختگاه حمل گشته عندلیب باغی که از خدا آباد چمن با نغمه
آشیان علم کرده بسر گردان کوی حرمان میشود باز بهزار نواصیت کامرانی در اطراف باغ بلند آوازه
سخت و فخر زار که در حسرت دار الملک گلشن گوگونان میکشت بطوق بندگی گردن آزادگی
بر افراشت رسول نسیم بهار با هدیه مشکبار از جانب دارای فریدون فر فروردین با رقصهای بهجت
گلزار گشود و توران زمین جهان تیر کتاری حبش نمود قوای نامیه تصرف قزلباش گل درآمد خوارزمیان
دی که غارتگران صحن و یغماچیان دار الملک گلشن بقهر سر بر پوستین گمنامی کشیدند و اوزبکان
تنگ چشم شکوفه و از بار بچگی کوشیدند گلهای نافرمانی فرمان بری اختیار کرده و اتراک
صحرانشین ریاحین دسته دسته روی اطاعت بدربار سلطان بهار آورده و سلطان یاقوت افسر گل بر تخت
زمرد فام گلبن تکیه زده بزم خرمی و شگفته طبعی بر روی جگر سوختگان گلشن آراست و ملک و دیار غنچه قلعه خود را

بر روی

بر روی لشکر ربیع گشوده از خورده فشانی متقبل مال و خراج گردید و رحت گلزار از رستن گلهای لاله عباسی
بندر عباسی شد چون از ابتدای کار که مشعل عالم افروز آن دولت نادره از پرتو انوار تایید الهی روشن
در رحت حال جهانیان ضیا گون گشته طریقه مرضیه آنحضرت آنست که هر یک از گردن
فرازان جهان که باین دولت خداداد سر بسرکشی بر آورده عاقبت بزور بازوی اقبال پیر و ال شاهنشاهی
از پا در آمدند ایشان را از عین مروت دستگیری کرده در صدر کامیابی جا میدهند درینوقت که خدا
یارخان خدا گیر و اسیر سلسله تقدیر شده بود عاطفت خسروانه که در کام بخشی دوست و دشمن بر سر بهانه گشت
باو از در اطاعت درآمده بحکم فتوت ولایات سند و تمتها را با بعضی از محال سند بخدایار خان مرحمت
و ولد او اشرف هقلی خان ملقب و مخاطب و سرافراز گشتند و کیمت سند را که بلوچستان اتصال داشت
بمحبت خان حاکم بلوچستان عنایت و شهداد پور را با بعضی از مواضع سند که در جانب علیا
واقع شده بود بخوانین تولیت تفویض و قاطبات ایشان را بخلاع بلا نوازش و اصطناع آن لات شد چون حیات الله خان
ولد زکریا خان ناظم صوبه لاهور و ملتان در سفر شاه جهان آباد از ملتزمان رکاب اقدس و به نیابت
والد الصوبه ولدی ملتان فایز و روانه ملتان گشته بود درین اوقات بموجب امر همایون مجددا در لارکانه بخدمت
والا پیوسته در سفر عمرسوت نیز طریق ملازمت پیموده در حینی که موکب منصور از لارکانه عازم عمرسوت میشد
فرمان همایون باحضار زکریا خان اصدار یافته بود درین آوان که اطراف کوکبه والا از عمرسوت اتفاق افتاد
زکریا خان بموجب حکم اشرف شرف اندوز تلثیم عتبه سعادت شمول و مسئولات والده ولد
از حضرت خسروی بعز حصول مسلک گشته در باب خدمت و انقیاد حضرت محمد شاه بادشاه تاکیدات
مؤکده و سفارشات بلیغه فرموده در باب حیات الله خان که استدعای غلامی خدیو گردون غلام نموده بود
بشاه نواز خان مخاطب فرموده رخصت اطراف یافتند و در آن مکان عریضه از جانب تقی خان
بیگلربیگی فارس رسید که آمدن بسمت سند صورت میسر پذیرفته والدج مکران و در آنجا ملک دینار حاکم

آنجا در مقام قلعه بندی برآمده مشارالیه فوجی را بر سر قلعهٔ او تعیین نموده بر او مسلط و او را بحلقهٔ اطاعت درآورده
بنابر احتیاط از اقتضای موسم دریا غرابا ترا از روی دریا به بندر عباسی برگردانیده خود در کچ مکران توقف
داشته حکم والا صادر شد که چون کار سند بروجه اتم و احکمی فیصل یافت قشون را مرخص ساخته باستعجال وارد درگاه
سپهر تمثال شود چند روز بنظم مهمات آن سرزمین و انجام امور آن عرصهٔ سپهر تزیین پرداخته شد هرچند
کامیابان میوهٔ کام رس جهانیان که گلبن باغ کامرانی جهان در دست باغبان اقتدار ایشان است هیچ وقت از لذت
اندوزی میوه های رنگارنگ مستلذات جسمانی و دیر بوستان برای مشتهیات نفسانی فارغ نیستند اما دو چیز
از سایر حظوظ بیشتر مرغوب طبع خدیو کامیاب میباشد از جنس فواکه خربزه است که بآن رغبت تمام دارند
چنانچه در ایام توقف در بغداد از کاریز عباس آباد هرات که فالیزار آن رتبهٔ مزیدت بفالیز تمام بلاد داشت خربزه به بغداد
می آمد و در اوانی که رایت نصرت آیات در ممالک هندوستان می بود از بلخ و هرات و مرو شاهجهان آباد این قافلهٔ حلاوت
در راه مطایای کوه پیکر محمول خربزه های نفیس آن بوم و بر گشته چاشنی بخش ذائقهٔ دور و نزدیک بندگان درگاه بود دیگر اسب
خوب است که پیوسته مرضی ریاض ریاضت کش طبع همایون میباشد و چون این معنی مفهوم آشنا و بیگانه و معلوم دوست
و دشمن گشته فرمان دهان اطراف اسبان تازی نژاد را پیش خرام کاروان پیشکشهای خود ساخته بدین وسیله بحریم حضرتش
تقرب میجویند و با آستان خواقین سجده گاهش میسپرند و در ایام توقف والا در سند فرستادهٔ شاه
والاجاه محمدشاه بتحف و هدایای مرغوب وارد درگاه جهان پناه گشته چون شاهزاده رضاقلی میرزا نیز در خلال آن حال
اسبان ممتاز و والی بلخ بوباد خربزه از بلخ برسم پیشکش انفاذ خدمت خدیو گردون قدر نموده بود چند سر اسب
کوه توان با دویست بار خربزهٔ بلخ بجهت سرکار پادشاه والاجاه محمدشاه ارسال شده فرستادهٔ آن دولت را معزز
ساخته رخصت انصراف داده

دربیان انصراف موکب همیون بجانب ایران و عزیمت بخارا و سایر ممالک ترکستان و تسخیر آن کشور و دیار

بعد از انجام کار هند و فراغ از نظم مهمات سند میان همت به تسخیر ممالک توران بسته در این
فضا آیین نفاذ پیوست که از جمیع ممالک محروسه اسب و آلات و اسباب و ملبوس بجهت غازیان نصرت نشان و تدارک سفر ترکستان

درهرات

درهرات حاضر نمایند چون شاهزاده رضاقلی میرزا که به نیابت سلطنت فایز بود در آن آوان بموجب امر
اقدس در طهران که اواسط معموره است توقف داشت که هم ایام قشلاق را به نهایت رسانده و هم مهام
ملکی را پیرایهٔ انجام گذارد مقرر شد که شاهزاده با قشونهای خود در هرات بموکب والا پیوسته شاهزادگان
کامکار را برای ملاقات از ارض اقدس همراه بیاورد و در سیزدهم محرم سنهٔ ۱۱۵۳ هزار و صد و پنجاه و سه
مطابق ییچین ییل اعلام جهانگشا بعشرت و کامرانی و شکوه سلیمانی از لارکانه آسمان گشته از راه
سبوی و دادو شال و فوشنج من اعمال بلوچستان و از آنجا عازم نادرآباد و روز پنجشنبه هشتم ماه صفر چمن چوبی که
در حوالی نادرآباد واقعست مضرب خیام عز و شان حشمت شد و ایام سفر میمنت اثر هندوستان از تاریخ
غرهٔ صفر سنهٔ ۱۱۵۱ هزار و صد و پنجاه و یک که روز حرکت از نادرآباد است تا ورود بآنجا دو سال و هفت روز و مدت
حرکت از شاهجهان آباد تا ورود بنادرآباد یکسال کامل اتفاق افتاد چون نجی که سبق ذکر یافت در حین توجه
رایت نصرت آیت بجانب هندوستان در پیشاور خبر طغیان لکزیهٔ جار و تله و سانحهٔ مرحوم ابراهیم خان بعرض
اقدس رسیده از آن وقت عزم انتقام و تنبیه آن طایفه مذکور خاطر مقدس می بود از ورود موکب والا بنادرآباد
غنی خان ابدالی بیگلربیگی نادرآباد را با قشون ابدالی از سفر ترکستان معاف و مقرر فرمود که در هنگام میزان از نادر
آباد روانهٔ شیروان و در موسم زمستان که کوه البرز را برف گرفته راه فرار بر آن طایفه مسدود میگردد به تنبیه
ایشان پردازد و همچنین فتحعلی خان کوسه احمدلوی افشار چرچی باشی با جمعی از خوانین و حکام و پانزده هزار نفر از لشکر
نصرت اثر خراسان باین امر نامزد و حکام گرجستان و آذربایجان را نیز بهمراهی و موافقت ایشان مأمور ساختند
پس در دوازدهم صفر موکب مظفر گشته از نادرآباد رایت افراز گشته روز پنجشنبه دهم ربیع الاول
وارد هرات و چمن کهدستان بکفر بخی شهر مقر الویهٔ گیتی ستان گردید چون بسبب بعضی مشاغل ملکی تأخیر
در ورود رضاقلی میرزا در عهد مقرر بوقوع پیوست حکم والا نفاذ شد که شاهزادگان کامکار شاهرخ میرزا و
امام قلی میرزا با علیقلی خان و ابراهیم خان که بایالت ارض اقدس سرافرازی داشت معجلاً بورود

رضا قلی میرزا ان شده زودتر روانه هرات شوند و رضا قلی میرزا از راه نادرآباد و قراتپه و بادغیس بموکب
همایون ملحق گردد شاهزادگان کامکار نیز با علیقلی خان در هجدهم ماه وارد خدمت خدیو ارجمند
وبشرف تقبیل بساط مقدس سربلند گشتند چون تخت طاوس که در ایام سابق در هندوستان
سلاطین آنجا با تمام رسیده بود بعد از تسخیر شاه جهان آباد بجواهرخانه همایون منتقل گشته بود لهذا همت
بلند شاهی که اورنگ نه پایه فلک را پست ترین درجات شان خود میدانند بر آن تعلق یافت
که در برابر آن سریری دیگر با خیمه لایق آن شخص فلک شان و تخت شایسته مکلل بجواهر آبدار و لآلی شاهوار
ترتیب دهند و بعد از حرکت از شاه جهان آباد بحکم همایون استادان صنایع کار و مهارت
پیشه کان جواهرنگار هندی و ایرانی بسرانجام آن تخت و خیمه گوهرآگین پرداخته مدت یکسال که ایام
راه بود تخت مزبور را بهمت خسروی لآلی غلطان و گوهرهای رخشان که هر یک با خراج اقلیمی
برابر بود و در بها وصفا با گوهر شب چراغ ماه و لعل درخشان آفتاب همسر بود در کمال زیب و فر ترتیب
داده و خیمه نیز در خور آن مکلل بمروارید آبدار و گوهرهای شاهوار نقش پذیر انجام گشتند و به تخت و بارگاه
نادری موسوم گردید روز دیگر آن خیمه را با تخت طاوس نصب کرده چند روز مجلس نشاط بر روی شاهزادگان
آراسته حمایلهای گران بها و بازوبندهای مرصع بجواهر ثمین که فزون از حوصله قیاس و تخمین بود بشاهزادگان
عالی تبار و علیقلی خان عطا و دارالسلطنه هرات را چون تختگاه خاقان مغفور شاهرخ میرزا ولد امیر تیمور گورکانی
بود به نسبت همنامی بقرة العین خلافت و جهانداری شاهرخ میرزا عنایت و سکه دارالضرب هرات را
بنام نامی آنجناب فرمودند و بعد از طی این مقدمات شاهزادگان کرامی را بانضمام میرزا مرخص گشتند
که دو سه ماه در هرات مکث کرده در ابتدای میزان که هوا اعتدال یابد روانه ارض اقدس شوند
پس رایات نصرت آیات در بیست پنجم ماه مذکور با صولت بهمنی و سطوت تهمتنی از جولگای
کهدستان حرکت و در کاریزگاه که از مشهورات مشهوران ولایت نزول و روز یکشنبه غره

ربیع الثانی

ربیع الثانی وارد قراتپه بادغیس گشتند در روز ورود موکب جهانگشا رضا قلی میرزا نیز با سپاه
آراسته در سر راه با آیین شایسته از سعادت تقبیل رکاب اقدس بهره ور گشته آن لشکر
قیامت اثر که دسته دسته و جوقه جوقه در کمال رنگین و استعداد صف بسته بودند یکیک از نظر آفتاب
اثر گذشته خدمت شاهزاده کامکار موقع قبول و استحسان گشته بافسر و بازوبند گوهرنگار سرفرازی
یافته جواهر نفیسه و لآلی شاهوار با آن یگانه گوهر صدف سلطنت عنایت گردید و در سه روز برای انجام مهام
سپاه مکث و از راه ماروچاق و چچکتو و اندخو عازم بلخ شده در هفتم جمادی الاول موضع مشهور بشخانه
یک فرسخی بلخ مضرب سرادقات اقبال گشته چون عزیز قلی بیک داد خواه که سبق اخلاص و قدمت خدمت
در این دولت ابد مدت داشت و در سر قلیچ شلدک با خلاص کیشی نقد جان را باخته بود لهذا نیاز
محمد قوش بیگ برادر او بوالی گری بلخ سربلند و بخطاب خانی فایض و بهره مند گشته از خود ابکدای
سلطان ولد داد خواه عنایت فرمودند و حکام و عمال بولایات تابعه تعیین و در دوازدهم ماه مزبور
بیرون بلخ و عماراتی که از مستحدثات طبع زرین شاهزاده نامدار بود تشریف بردند چون با بقا هزار و صد فروند
کشتی که هزار من بار برمیداشت سرداران بلخ بامر همایون ترتیب داده در روی آب آمویه آماده کرده مقرر شد
که کشتیها را از غله و ذخیره پر کرده توپخانه را نیز نقل کشتیها کرده از دریای آتش را با غله و ذخایر بعد از روی آب
روان سازند و رایات نصرت آیات در هفدهم ماه مزبور حرکت که عازم کلیف و کشتیها
از روی آب بمعبر کلیف رسیده فوجی از غازیان بکشتیها از آب عبور و مأمور شدند که همه جا از آن سمت
آب محاذی اردوی همایون راه نورد وادی مقصد باشند و در بیست و هشتم ماه مزبور نزول کوکبه همایون بمنزل
کرکی که معبر بخارا بود اتفاق افتاد در آنجا ولد حکیم بی اتالیق که در زمان سابق و در آن اوان عمدة الامرای توران بود با حاکم
حصار و حاکم قرشی و اکثر رؤسای و عظمای آن طرف آب آمویه وارد اردوی معلا و بشرف آستان بوسی فایض
و تقبل خدمت گشته بخلاع فاخره و نوازشات متقدمه اختصاص یافت و از منزل مذکور رضا قلی میرزا را با بیست هزار

نفر از لشکر فیروزی اثر تعیین فرمود که برسم منقلای همه جا پیش رفته در چارجو توقف نمایند تا موکب همایون
وارد شود علیقلی خان را نیز بسمت شرقی آمویه مأمور ساخته مقرر داشتند که همه جا از محاذات معسکر شاهزاده مرحله
پیما گشته از ایلات و احالی آن سمت هر کس در مقام ایل و اطاعت باشد صیانت و متمردان را تنبیه
و سیاست نماید بعد از عبور علیقلی خان از آب مزبور جمعی از ایلات گردن بقلادهٔ انقیاد نهاده فوجی از جادهٔ
اطاعت انحراف و تجاوز ورزیده عازم فرار شده بودند بمعرض قتل و نهب درآمده افواج منصور با اسیر
و غنایم موفور وارد اردوی معلی گشتند و رضاقلی میرزا که بسمت چارجو مأمور چون سکنهٔ آن ناحیه پیش از وقت بسمت
خوارزم کوچیده رفته بودند چندی از الکای ایشان چون صید اجل رسیده پیش شیر شکاران معسکر
شاهزاده درنیامد و در روز چهارشنبه هشتم جمادی الآخری خارج چارجو مقرّ اردوی کیهان پوی شده بحکم والا
در عرض سه روز جسر متین بر آب آمویه مرتب و افواج قاهره آغاز عبور کرده فوجی بمحافظت چارجو که
والی و صیانت سر جسر و ضبط جمیع محصولات آن نواحی مأمور شدند و در چهاردهم ماه مزبور
حضرت ظل اللهی با غلامان و خاصان بکشتیها که نجاران هنرمند ایرانی و هندی مشتمل بر نشیمن و عماراتی که در کمال
صنعت و مهارت ساخته و مخصوص رکوب مقدس بنقاشی و طراحی پرداخته بودند سوار گشته از آب
آمویه عبور و حکیم اتالیق که وزیر و مدار الیه کارخانهٔ سلطنت توران بود با جمعی از نقبا و اشراف و اعیان
بخارا در آن روز وارد دربار عز و شرف و بدرجت آستان بوسی و کرنش مشرف و بخلاع فاخره و نوازشات
خسروانه بهره‌مند گشته یک روز در دربار شاهی مکث و روز دیگر حکیم اتالیق را با رفقای او مرخص فرمودند
که ابوالفیض خان را مستظهر بشفاعت شاهنشاهی ساخته بدرگاه سلاطین سجده‌گاه آورد موکب همایون
از راه قراکول کوچ بر کوچ عازم بخارا و روز یکشنبه نوزدهم ماه چهار فرسخی بخارا را مضرب سرادقات
جلال نمودند چون ابوالفیض خان قوت مقابله را از خود مسلوب و سپاهی که از اوزبکیه و ترکمان در آن مدت از اقصی
ممالک ترکستان فراهم آورده بود در جنب چیره دستی شوکت شاهنشاهی مغلوب یافت بجز انقیاد چاره ندیده با حکیم

پی اتالیق

پی اتالیق وزیر و تمامی خواجه زادگان و نقبا و اشراف و قضات و امرا و اعیان خود با جمعیت تمام از باب
اطاعت و خدمت پذیری برآمده روی امیدواری بر دربار سپهر مدار جم احتشام آورده در یک فرسخی اردوی
معلی نزول و در روز شنبه بیستم جمادی الآخری طرف عصر اذن کرنش یافته بتقبیل عتبهٔ علیه
فایض و نگین و افسر سلطنت را سپرده چون مومی الیه از خاندان چنگیزیه و دودمان ترکمانیه بود در حضرت
جلوس در مجلس میمنت نشان یافته بتصدیق معتقدات خدیوانه رنگ زدای تفرقه و تشویش خاطر او گردیدند
و اطلاع جمیع نقبا و اشراف و رؤسا بار یافته پیشکش بحضور اقدس و جبهه سای آستان گردون شأن مقدس
گشته رخصت انصراف یافته بخیمه و منزلی که برای ابوالفیض خان و اتباع او مرتب گشته بود معاودت کرده
و روز چهارشنبه بیست و دوم ماه مزبور موکب عز و جاه از آن منزل کوچ کرده نیم فرسخی بخارا لحیم اردوی حشم
محتشم فرمودند ابوالفیض خان بخلاع فاخرهٔ خاص و بالاپوش طلاباف و کمر خنجر مرصع و اسب تازی نژاد
با رخت و زین طلا سربلند و امرا و اعیان او نیز بعطایای خلعت و شمشیر و انعامات شایسته بهره‌مند
گشتند در ایام توقف موکب جهانگشا با ابوالفیض خان لوازم مرحمت فرموده از آنچه لازمهٔ خدمت
و فرمانبرداری بود بتقدیم رسید جمع کثیر از ایلات ترکمانیه و اوزبکیه بخارا و سایر ممالک توران را سواره و مسلح
آورده از نظر انور گذرانیده هر طایفه با سرکردگان خود در سلک ملازمان رکاب نصرت انتساب
انتظام یافتند و امر والا نفاذ یافت که ایشان را پیشتر از توجه رایت همایون برده بخراسان رسانید
و چند نفر از یکه ییکیان عظام و خوانین را با فوجی از لشکر ظفر اثر روانهٔ سمرقند فرمود که از ترکمانیهٔ آن
نواحی جمعی را بملازمت رکاب اختصاص داده از راه چارجو روانه خراسان شوند و بهمه جهت بیست هزار کس از ترکمانیه
و اوزبکیه بخارا و سمرقند و باقی ممالک توران از کامیابان رکاب و شرف اندوزان ملازمت
اردوی میمنت مآب گشته بسمت خراسان مأمور شدند و در پانزدهم رجب بتارک
برو حشر ابوالفیض خان بخلعت طلعت آفتاب زینت امتیاز و اعتبار و فرق ابهتش با [illegible]

گوهرنگار زیور فقار یافته اختیار سمت شمالی رود آمویه و ماوراءالنهر با مرحمت و چارجو با باقی محال جنوبی
آمویه را ضمیمهٔ ممالک محروسه فرمودند که بدستور سابق بلخ و ولایات آن بدولت نادریه متعلق بوده باشد چون
پادشاهان سابق ترکستان ابا عن جد بخطاب خانی مخصوص بودند از فرط مکرمت تارک نام ابوالفیض خان را بافسر شاهی
سربلند ساخته شاه ابوالفیض خان خطاب فرمودند و حکام و تمامی ولایات ترکستان که از روی اقبال
بدرگاه سپهر پناه آمده تعهد خدمات شده بودند باز بدستیاری عنایت شاهنشاهی در مکمن حکومت
تمکن گرفتند و چون علیقلی خان بشرف برادرزادگی آنحضرت سربلندی داشت و در آن سفر نیز از سعادت التزام
خدمت والا بود در خاطر اقدس خطور کرد که درّهٔ صدف دودمان چنگیزخانی در سلک ازدواج او در آید شاه
ابوالفیض خان این معنی را مایهٔ مباهات دانسته بقاعده و قانون سلطنت و راه و رسم گورکانی دو دختر
مقصود بستان حصول پیوست و دختر دیگرش که در حجلهٔ عفاف بود بخدمت حریم حرم حرمت و سلک
سرایهٔ عصمت مقرر گردید و در سفر خیر اثر خوارزم آن مخدرهٔ خاندان چنگیزخانی در سلک پردگیان حرم محترم انتظام
داشت چون معروض شده خلافت گردیده بود که در حدود کابل بعضی از افاغنهٔ آنجا قدم از جادهٔ صواب بیرون
گذاشته لهذا طهماسب قلی خان جلایر را که چاکر قدیم این دولت ابد پیوند بود بسرداری تعین و زمام اختیار
سمت شمالی آب اتک را از تهتا و سند و پیشاور الی تبت که از هندوستان وضع بانادر دولت
خداداد انتقال یافته بود باو تفویض و جمعی از کرکیان و حکام و افواج قاهره از غازیان بهرام انتقام را باو مامور ساخته
روانه فرمودند که از راه حصار رفته قشون ترکمانیه و اوزبکیه بخارا که سرکردگان طوایف آنجا متعهد انجام آن شده بودند
ملازم گرفته روانهٔ خراسان و از آنجا عازم مقصد گشته به تنبیه سرکشان آن نواحی پردازند و بصوبه داران کابل و سند
و حکام آن ولایت فرامین مطاعه صادر شد که بدستور سابق در شغل خود مستقل بوده تابع امر و نهی سردار باشند
و مقرر شد که ذکریا خان صوبه دار لاهور و ملتان از آنطرف آب اتک و سردار مزبور از اینطرف باهم
برسم موافقت سلوک داشته آنچه متضمن خیریت دولتین ابد باشد بعمل آورند در بیان توجه موکب اقدس

چون در ازمنه

بسمت خوارزم و تسخیر آن دیار بقوت بازوی عزم چون در ازمنهٔ سابقه سرحدات خراسان
اکثر اوقات دستفرسود تطاول و پایمال تصاول جنود اوزبکیهٔ خوارزم شده آن ولایت خراب
کردهٔ آن گروه و قصد قصاص و انتقام از آن جماعت مکنون ضمیر خدیو دارا شکوه میبود خصوصا درین آوان که
ایلچی رسیدن والی آنجا در غیبت موکب همایون سر از گریبان رعایا برآورده قدم بحدود خراسان گذاشته
بود همت والا به تسخیر و تدمیر آن ممالک تعلق داشت لهذا بعد از انتظام مهام ترکستان در شانزدهم ماه رجب
موکب فیروزی حسب الامر از خارج بخارا کوچ کرده منزل بمنزل عازم خوارزم و بعد از ورود بخواجه قلعه سی که تا چارجو
دوازده فرسخ مسافت داشت با نهار مستحفظان جسر بمسامع علیه رسید که تمامی ترکمانیهٔ خوارزم بسرکردگی
محمدعلی اوشاق با اوزبکیهٔ آنجا اتفاق کرده با جمعیت و استعداد تمام وارد شش فرسخی چارجو شدند آن خدیو بلند
اختر بمجرد رسیدن این خبر بنه و اغروق را مامور ساختند که کوچ بر کوچ متعاقب روانه شوند و خود با فوجی منصور هنگام
شب سوار و راه نورد وادی یلغار گشته یکساعت از روز گذشته از جسر عبور و آنروز بانتظار رسیدن افواج
قاهره در ناحیهٔ چارجو توقف و روز دیگر که بیست یکم ماه مزبور بود بعزم تنبیه آن جماعت اعلای لوای خورشید
ضیا کرده بعد از ظهر آنروز که علامت گرد و سیاهی سپاه خوارزم معلوم گشته جزایرچیان بجلو دویدند
مقرر شد که غازیان شیر شکار که مقدمة الجیش معسکر نصرت اثر و پیشرو لشکر فتح و ظفر بودند با آن جماعت
در آویخته ایشان را از روی صرفه و حزم مشغول سازند تا آنحضرت بر وقت ایشان رسیده دستبازی
آن گروه ببربازی آنجا مدد پس خدیو بیهمال از قول همایون جدا گشته با فوجی از یکه تازان گزین و جانبازان موکب
ظفر قرین بعزم مقابله تکاور انگیز عرصهٔ تهور شدند یک میدان اسب فاصله مانده بود که حصار ثبات و قرار
آن طایفه مانند دیوار شکسته که بهمواری لطمهٔ سیل از پا در آید بزور صدمهٔ ورود آن سیل بنیان برانداز گشته بقیه روی
بر تافتند و دلیران جرار بتایید الهی و فرمان شاهنشاهی بتعاقب ایشان پرداخته جمعی از ایشان را از تف شمشیر
تابناک خس و خار زندگانی درگرفت و فوجی را حلقهٔ کمند دلیران بهم آغوشی در بر گرفت سر و زنده بسیار به پیشگاه

عرض پیوست لهذا آنکه به تیغ تیز دلیران آن طایفه دنی و گردن کشش را از سر واکرده بسیاری را روانه دیار عدم ساخته
روز دیگر در همان منزل که تا چارجو شش و هفت فرسخ مسافت داشت برای ملاحظه سرو حشر به توقف
در روز سیم عطف عنان کرده وارد اردوی همایون گشتند و چون رضا قلی میرزا شوق دیدن نصرالله میرزای
برادر کامکار خود را که از هندوستان آمده بود و در هرات توقف داشت غالب و ملاقات او را طالب
بود لهذا مرخص گشته با علیقلی خان روانه مشهد مقدس و رایت جهانگشا بانتظار عبور بقیه سپاه
منصور و بنه و آغروق که در عقب مانده بود پنج روز دیگر در آنجا توقف و هزار و صد فروند کشتی قبل برین بحکم
والا برای سفر خوارزم ترتیب یافته بتوپخانه همایون از گلوله و ذخیره از حد افزون که خوراک دشمن و دوست بود
مشحون گشته از روی آب آمویه روانه حدود خوارزم و کوکبه والا روز پنجشنبه بیست هشتم ماه شعبان موضع
مشهور بدوه بوینی که ابتدای معموره خوارزم است مضرب سرادقات دولت گشته چون ایلپارس خان
والی خوارزم پیش از وقت تمامی اوزبکیه و ترکمانیه دشت و خوارزم و آرال را جمع و در قلعه هزار اسب که تا دوه بوینی سه
فرسخ مسافت داشت مستعد جنگ و مهیای قتال گشته دو روز در دوه بوینی مکث واقع شد که
شاید ایلپارس خان از قلعه پا بعرصه جنگ گذارد صورت نگرفت آخر الامر آنحضرت دوه بوینی را عبور غان
حشر کشتیها و ذخایر و زایده و آغروق را در دوه در آن منزل گذاشته روز شنبه نهم ماه بجانب هزار اسب
نهضت و نیم فرسخی قلعه را مقر اردوی رزم جوی فرموده معلوم شد که ایلپارس خان با جلادت پیش کشیدن
سر قلعه کشی پیش آورده چون قلعه مزبور مشتمل بر خاکریز محکم و حصار استوار مستحکم و آب آمویه اطراف
آنرا احاطه داشت یورش بردن قلعه دور از رویه حزم می‌نمود لهذا خدیو کشورگیر بکار قلعه نپرداخته و در روز دیگر
لوای جهانگشا را بجانب خیوه که تختگاه ولایت خوارزم و وسط مملکت بود نهضت داده که شاید آنمغوی سلسله جنبان
حرکت ایلپارس خان گردد و بعد از آنکه کوکبه مسعود یکمنزل حرکت کرد ایلپارس خان نیز از هزار اسب برآمده از کنار
آب آمویه دور گشته جرات بمقابله نمیکرد و اما طایفه یموت و تکه و باقی ترکمانیه آنولایت که از کم خردی

بزبانه سری معتاد بودند بعزم دستبازی پای جرات پیش گذاشته آنحضرت نیز میمنه و میسره
و قلب و قول را بهمان ترتیبی که داشتند از رفتار باز نداشته خود بعادت با فوجی از جانسپاران جلادت
پیشه و شیر شکاران درست اندیشه سر راه بر آنجماعت گرفته بسیاری را گرفتند بقیه از ضرب دست
غازیان فیروزی طراز و دلیران گردن فراز سر خویش بر گرفته با ایلپارس خان پیوستند و ایلپارس خان از بیم
هلاکت و درد جگر خود را بقلعه خانقاه که از قلاع خمسه خوارزم و ما بین هزار اسب و خیوا واقع است رسانیده
لشکر خود را در خارج قلعه فرود آورده نصب خیام اقامت نموده موکب همایون آنروز در همانجنگگاه مکث و روز
صبح بر سر قلعه خانقاه حرکت کرده سه ساعت از روز گذشته حوالی قلعه جلوه گاه شهسوار تگ تازی دلیران گشته
ایلپارس خان نیز با فوجی زیاده از حد و جمیع اوزبکیه و ترکمانیه و توپخانه که داشت ناچار از در ستیز و آویز در آمده غازیان
ظفر نشان باشاره آنحضرت جلو ریز بجمعیت آنگروه تکاور انگیز گشته بعنایت حضرت آفریدگار و اقبال بی
زوال شاهنشاه جهاندار آن طایفه را از پیش برداشتند جمعی از ایشان را به بلدی شمشیر تیز روانه دیار فنا کرده بقیه
آنجماعت که در جلو ایشان تاخیری بود داخل قلعه نگشته از همان راه فرار قشون نصرت نمون ایشان را متعاقب
نموده جمعی را نیز در اثنای گریز عرضه تیغ هلاک و سر زنده بسیار آویزه و بسته فتراک حشمت شدند و ایلپارس خان
با اوزبکیه در قلعه متحصن گشته پیادگان رکاب همایون از چار طرف یورش مامور گشته تمامی خیام و توپخانه و اغنام
و اموال اوزبکیه و جمعی از سپاه و رعیت ایشان را که در شیرحاجی و خارج قلعه خیمه نشین بودند بدست آورده شیرحاجی را
تصرف کردند چون حواله های آسمان رفعت ترتیب داده از توپهای رعد آسا اژدر دهان و خمپاره های ستاره ریز آتش
فشان را شبانه روز برق خرمن سوز صبر و توان و خانمان فروز حال قلعگیان ساختند و نقابان چابکدست
از چند جا بشکافتن زمین و حفر نقب پرداختند و دیوار قلعه بضرب توپ ویران و نقبها با برج و حصار دست
و گریبان گشته غازیان جلادت قرین و دلیران بهرام کین مهیای یورش گردیدند اهالی قلعه چون خود را در شش
جهت در ورطه بلا دیدند با اکثری از رؤسای اوزبکیه از باب استیمان در آمده در بیست و چهارم ماه وارد درگاه

جهان پناه والی پارس خان با وصف اینکه بخت خود را تباه و روز دولت خود را سیاه میدید باز با عوان
خود بر جادهٔ ضلالت باقی و در آمدن تعلل می ورزید روز دیگر باشارهٔ اقدس جمعی رفته با رؤسای اوزبکیه که با او
اتفاق داشتند بلطف خود بخواهی از قلعه در آورده در موقف معدلت حاضر ساختند هرچند که مرحمت شاهنشاهی اقتضای
عفو و اغماض کرده اجرای تیغ سیاست را بر دشمن زبون روا نمیداشت اما چون در حین توقف موکب
همایون در بخارا شاه ابوالفیض خان افراسیاب جاه توران بحکم اقدس چند تن از معتبرین اوزبکیه را نزد والی مزبور
فرستاده او را براه ایلیت و اطاعت دعوت و در حین عزیمت موکب اقدس بجانب خوارزم از چارجو
نیز دو نفر از خواجگان آنجا برای اتمام حجت نزد والی مزبور فرستاده بوده و موی الیهما را عرضهٔ شمشیر بی باکی
ساخته بود لهذا فرمان شاهنشاهی بحکم عدل از در دادخواهی در آمده او را با بیست نفر از رؤسای اشرار که
در جمیع مواد همداستان او بودند بیاسا رسیدند و والی گری آنجا را بطاهر خان نوادهٔ ولی محمد خان چنگیزیه با سلطان
توران زمین بنی عم والا خدمتکاران این دولت ابد توام بود و اتالیقان و ابنای قان موافق معمول آن مملکت تعیین فرمودند
و از سوانح امور اینکه باراجیف حکم نهب قلعه در میان اردو منتشر گشته فوجی از رجاله و سایر الناس
اردوی همایون خودسر بجانب قلعه شتافته آهنگ تاراج خانقاه کهنه این مراتب معلوم رای جهان آرا گشته
سی نفر از مرتکبین را در دروب کشکخانه بحکم والا گردن زدند چون سابق برین ایلبارس خان بقزاق و ارال کس
فرستاده استمداد کرده بود ابوالخیر خان والی قزاق با فوجی از قزاقیه و اوزبکیهٔ ارال بقلعهٔ خیوه که دار الملک آن ولایت
خوارزم میباشد وارد گشته چون حال را بدین منوال دید عریضهٔ اخلاص آمیز مشعر بر اظهار خلوص مندی و بندگی و دو قاق
مصحوب چند تن از کسان خود روانهٔ خدمت خدیو آفاق و بعد از ارسال عریضه و اقدام فرصت جسته
چون بخودسری بر آمده بوده اطاعت و فرمان برداری فوق طاقت آنها بود توسن گریز را بمهمیز الفرار مما
لا یطاق بجانب قزاق شتافت خبر که بسمع اشرف اقدس رسید رایت جهانگشا
بسمت خیوه حرکت نمود قلعهٔ مزبوره بمتانت مشهور در آن قلعه اوزبکیه را ذخیره و جمعیت موفور بود اوزبکیه آنجا

پیش

پیش از وقت پیشدستی کرده اطراف قلعه را آب بسته باعتقاد خود راه بر غازیان جلادت پرور که از دریای
آتش روان‌تر از آب و از آب شدیدتر از صرصر میگذشتند مسدود کرده بودند لهذا ابواب حیل ناگشوده
پس خارج قلعه مضرب خیام سپهر احتشام گشته اطراف قلعه محصور و مقرر شد که نهر با حفر کرده آب را
از کنار قلعه بصحرا جاری سازند مامورین بانجام این امر دامن همت بر کمر زده در عرض سه روز اطراف قلعه را مانند کام
و مرام قلعگیان خشک ساخته و حوالهای گردون شکوه انجام یافته روز چهارم گلولهٔ توپ و خمپاره را از چهار سمت بقلعه
فرو ریخته دود از نهاد قلعگیان برانگیختند چون آن طایفه خود را بجای آب در بحر آتش غوطه ور دیدند هنگام عصر طالب
امان و با کلید قلعه وارد درگاه سپهر بنیان و مورد عفو و احسان گشتند پس حضرت ظل الهی چهار هزار نفر از اوزبکیه
کاری و جوانان اعتباری قلاع خمسهٔ خوارزم را سان دیده انتخاب و بملازمت رکاب نصرت انتساب
مامور ساخته محصلان شدید از حکم جلال تعیین فرمودند که تمامی اسرای که در عهد سلف از ولایت خراسان بغارت برده
ذکوراً و اناثاً جمع کرده بهریک از خویشان و اقربای ایشان که حاضر بودند سپردند و همچنین سابقا جمعی از طایفهٔ روسیه
گرفتار قید اسیری اوزبکیه شده در قلعهٔ خیوه می بودند ایشان را نیز مرخص و حضرت ظل الهی بارکش و دواب بجهت ایشان
مقرر و جیره و ماکول در وجه ایشان معین و روانهٔ خراسان ساخته در قلعه که چهار فرسخی ابیورد و در موضع موسوم بچشمهٔ خلیجان
بمعماری همت بلند و سرکاری نیت ارجمند آنحضرت احداث شده بود سکنی دادند قلعهٔ مزبوره را بخیوه آباد موسوم گشته
و چند روز بانتظام امور خوارزم و اکمال مهمات آن ولایت پرداخته از چون گذشتن لشکر زیاده تردد والی و باعث
تجمید سکنه و اهالی میشد تمامی رؤسای خوارزم متعهد قدیم خدمات آن ولایت و متقبل ادای لوازم ایلی و اطاعت گشته بودند
خدیو بیهمال نیز والی را با معدودی در آن مملکت گذاشته در هشتم ماه صیام از خیوه صرف زمام نصرت فرجام کرده در چهارم
شهر شوال وارد چارجو شدند و بعد از ورود الویهٔ منصوره بچارجو حکیم بی اتالیق که مشار الیه معتمد دولت شاه ابوالفیض خان
بود از جانب شاه ابوالفیض خان با عریضه و پیشکش وارد و شرف اندوز تقبیل عتبهٔ شاهنشاهی و بعنایت خدیوانه
مباهی گشته رخصت انصراف یافت از آنجا رایت جهانگشا بجانب مرو نهضت فرمود در مرو نیاز محمد خان والی

بلخ با حاکم آنجا خود و اکابر و اعیان آن مملکت حسب الامر اقدس جبین سای نیاز و در باب ضبط و ربط امور ملکی اوامر علیه
و الشالات بهیه از موقف اعلا صادر گشته مرخص گردیدند و موکب همایون والا از راه کلات و میاب
و کوتکان که مسکن قدیم آنحضرت است متوجه مقصد گشته بعد از ورود بکلات هر چند از بقا بحکم همایون عمارات
عالیه و ابنیهٔ رفیعه ترتیب یافته مجدداً طرح بازار و چارسو و حمام و مسجد و رباط در آنمکان ریخته فرمان اعلی نافذ
شد که کارکنان در اتمام آنها سعی جمیل بظهور رسانند و از آنجا به چکر… و عمال بخیوه آباد تعیین و برای هر یک از سکنه
آنجا که بیشتر امرای خیوه بودند سررشته معین و امور آن ولایت را منتظم فرموده از راه عشرت آباد خبوشان و لاد
رادکان و چند روز بسیر نزهت سرای آنمکان پرداخته در اواخر شهر شوال وارد ارض اقدس و شرف اندوز
طواف آستان ملایک مطاف پادشاه کشور ولایت و ارتضی سلطان ابو الحسن علی بن موسی
الرضا علیه و علی آبائه التحیة و الثناء گشتند و چون بعد از فتح هندوستان قندیل مرصع مینا که
در قبهٔ مینای سپهر رقه مینای ماه و مهر طعنه میزد و همچنین بعد از تسخیر ترکستان قفل طلای گوهر آگین مرصع
بجواهر ثمین ترتیب یافته روضه رضیه مقدسه کرده بودند هر یک در مکان موضوعه فرموده از واقعات
امور اینکه قبل از ورود کوکبهٔ والا بارض اقدس فرستاده از جانب پادشاه والا جاه هندوستان
با اخلاص نامه و تحف و هدایای چند زنجیر فیل آمده در ارض اقدس توقف داشت بعد از چند روز باریافته
پیشگاه حضور و هدایای را از نظر اقدس گذرانیده تفویض پرگنات و محال متعلقه به تهته و صوبهٔ کابل که
در سمت جنوبی و شرقی دریای اتک واقع و موافق عهدنامهٔ بین الدولتین به پادشاه والا جاه هند تعلق
داشت رسانید توضیح اینمقال اینکه بعضی از پرگنات واقعه در سمت شرقی دریای اتک و در ازمنهٔ
سابق بمصارف اخراجات کابل مقرر بود در حینی که ولایت طرفین رود اتک فیما بین دولتین محدود و معین شد
پرگنات مزبوره چون در سمت شرق اتک و در صوبهٔ لاهور واقع بود رسالها بدولت گورکانیهٔ روزافزون حواله شد
که بعد از مدت مزبوره باز بدولت گورکانیه متعلق باشد و همچنین پرگنات مزبوره و تهته و سندهی بود خان ناظم

صوبهٔ کابل

صوبهٔ کابل در حین انصراف موکب همایون از هندوستان عرض و استدعا نمود که پرگنات متعلقه بمصارف
کابل بود بطریق اول باید بدولت علیهٔ نادریه قرار گیرد مسئول او در حضرت موقع قبول یافته این سخن با نهای
معتمدان بپادشاه والا جاه محمدشاه رسیده بود از آنجا که اعلی حضرت شاهنشاهی بدولت ابد پیوند گورکانیه بعد آمدند
این را مغتنم دانسته برای مزید استیام بصوبه داران لاهور و تهته و سند فرامین نوشته مقرر داشته بودند
که پرگنات مزبوره را که صد و پنج هزار تومان متجاوز از مداخل و مالیات آنها می بود از ممالک هندوستان
وضع و بعلاوه تهته و سند و غیره داخل حوزهٔ قدرت شاهنشاهی و ضمیمهٔ ممالک حضرت ظل اللهی دانند و همچنین
از طرف قمر الدین خان وزیر اعظم و امرای هندوستان و صوبه داران لاهور و ملتان پیشکشهای شایان
بدرگاه فلک نشان آمده فرستادگان ایشان را بدربار فلک مدار رخصت بار داده بنوازشات خدیوانه
سرافرازی یافته بانصراف گردیدند و نیز از جانب طهماسب قلی خان سردار کابل که مامور بگرفتن بقیهٔ قشون
ترکستان بود عریضهٔ ملحوظ گشت که افغان … جلال کهیه که اوزبکیه قانا غات سکنه کولات اولا بهانه اطاعت را
کلید باب تزویر ساخته از در حیله در آمده بعد به سردار بخیالات باطله ایشان پی برده ایشان را به تیغ بیمهر جمعی را
عرضهٔ تیغ بیدریغ ساخته ملالان رکابی رسد الطایفه را تماما نظم النقاد داده روانهٔ رکاب و خود از راه
بامیان روانه کابل شده است **در بیان حرکت رایات گیتی ستان از ارض فیض نشان بجانب داغستان**
چون بسبب قتل ابراهیم خان شاهپسند لکزیه جاروتله داغستان منظور نظر آفتاب اثر شان می بود به چگونگی سبق
ذکر یافت که از نادرآباد غنی خان ابدالی را مامور شاه لکزیه ساختند و درین اوقات نیز که از شهر خوارزم
فراغت رو داده فوجی کثیر با سرداران و خوانین نامزد گشته که قبل از آنکه کوکبهٔ همایون روانه شیروان … بند
شود با فروختن نایرهٔ کین و داد هنگامه کارزار را گرم سازند تا موکب والا وارد شود و لشکر ازبکیه توران و خوارزم
همه از توجه موکب گیتی کشا بحکم والا فوج فوج بهمراهی لشکریای آهنین موج روانه آنسمت شده و دو ماه ارض
فیض قرین مقر کوکبهٔ عز و تمکین گشته بعد از انجام بزم عیش و نظم حشمت شیار امور ممالک خراسان

ب هژده نصرالله میرزا تفویض و روز چهارشنبه بیست ششم شهر ذی الحجة الحرام هنگام غروب آفتاب ماهچه رایت
جهانکشا از ارض اقدس طلوع نمود چون بسبب عبور و مرور سپاه نصرت پناه از ترکیه تورانی و خلاز می علامات
راه شابور و سر راه بمصرف رسیده از اتفاقات غلا در اکثر ولایات شیوع داشت غله و ذخیره در ولایات
سر راه کمیاب بود الویه فلک فرسا از راه خبوشان و استراباد و مازندران عازم مقصد گشت و در دوم سال هزار
و صد و پنجاه و چهار منزل علی آباد خبوشان مضرب الویه عزوشان و مخیم خیام سپهر مبان گردید **در بیان ذکر وقایع**
تخاقوی ئیل مطابق هزار و صد و پنجاه و چهار هجری شب یکشنبه سیم ماه محرم بعد انقضای سه ساعت که خازنان
گنجینه تقدیر بحکم مالک الملک قدیر برای مجلس تحویل خسرو گردون سریر مهر منیر زر دورخ و غنچه انجم و اختر را بر طبقهای
سیمین افلاک چیدند و فراشان قضا از نمایش ریاحین و لاله ها بساط گلدوزی را در صدر ایوان جهان
کشیدند سلطان سیارگان مربع نشین اورنگ حمل گشته ریزش ابر آذری بجوشش تردستی اسباب
تجمل گل را پامال سیل طراوت ساخت و جراح نسیم بهار خراش گلبرگ و جبهه تخت نشین سریر زمردفام
چمن یعنی لاله را که از بندق ژاله دریافته بود التیام داد خدیو نوبهار بعزم تنظام داغستان لاله و شقایق مرکب
صرصر نژاد صبا را از برگ شکوفه زین کرد و باج ربیع غبار را از وجودی را که در دلها نمونه کوه البرز گشته بود زدی نمود
جشن نوروزی مرتب گشته شمال استراد و سهمی که بزرگ داغستان لاله زار بود به یکرنگ قد بر افراشت و برخی
گل سرخ خار خار را از خاطر برفشانده و از دو سیمی سپاه لاله فنا در دلها پیکان گرد اردوی ظفر شعار مانند سلطان
بهار خیمه بر دامن دشت و کوهسار زده عازم مقصد شدند و بعد از ورود بسملقان انقلاب در مزاج هوا راه یافته
شروع بیارش و آنچه درین خم سر بسته بود آغاز تراوش کرده فقدان ذخیره و علیق نیز علاوه علت
باران گشته چون سبزه و علف پا از دامن صحرا کشیده اهل مزارع برای جنود سلیمانی از خانه مور دانه
میکردند تا شهر یکراپا که پنج و شش منزل بود بده دوازده روز طی و اکثر دواب از فرط گرسنگی از رفتار
باز مانده پا شد و بسیاری از اسباب اهل اردو در حین عبور از آبها بباد فنا رفت از آنجا که بهر شدنی تا

بارخدای

بار خدای قرین و بهر خزانی را بهاری در آستین مهیا شد بعد از ورود بشهر گراپا که دامنه صحرا چون دامن گلچین
لبریز سبزه و ریاحین بود اردوی همایون را افاقه حاصل و ایام عسرت و تعب بانتها گشته هر روزه خدیو
هفت اقلیم بنای حرکت را به یکفرسخ و نیم قرار داده طی مسافت کرده چند روزی جانب شمال رودگان
که سمت دشت است مقام و نصب خیام ظفر احتشام گشت تا دواب از کار مانده بحال آمدند و در آن مکان
عریضه خوانین و سرکردگان که مأمور بجاروتله بودند بنظر اقدس رسید مشعر بر اینکه بسر پنجه اقبال و بازوی قوی و نیروی
بخت بی زوال خاقان بیهمال آن طایفه را گوشمال بلیغ داده و ابواب دمار و هلاک بر روی ایشان گشوده **توضیح**
این مقال اینکه لگزیه جاروتله بتصلب و تهور معروف و بنفاق داکیری موصوف و نشیمن ایشان در سمت
جنوبی کوه البرز واقع گشته و آن کوه از جبال مشهوره و در بلندی و رفعت سرکوب چرخ و گردون است خوانین
و سرکردگان بعد از آنکه از موقف اعلی مرخص گشته بودند در پانزدهم ذیحجه وارد کنار رودخانه قانق
شدند و آن طایفه سه موضع را که موسوم بجار و کال دخ و آغزی بر باشد استحکام داده در هر یک سر راه بر غازیان
گرفته بنای پرخاش گذاشتند عساکر نصرت مآثر زور آوری کرده جمعی که در سقناق جار بودند تاب مقاومت
نیاورده جار را خالی و بکال دخ رفته بنای جنگ گذاشتند بعد از چند روز که در خارج کال دخ که محاربات عظیم و جنگهای
متوالی بوقوع پیوست جمعی از ایشان بقتل رسیده تتمه خود را بسنگر سیم که بر فراز کوه واقع و صعب مواضع بود
کشیده مشغول جنگ شدند و آن مکانیست بسیار صعب و سخت و مشتمل بر بیشه و درخت که در بالای کوه
اتفاق افتاده و دیگرا انحصار دارد که مشهور بدهنه آغزی بر لگر باده کرم رو خورشید برافرازش آهنگ
صعود کند از نشیب قدم ساز دو لگریه پیک سریع السیر ماه بر قله آتش آغاز بالا دوی کند خود را از درجه اعتبار
اندازند دلاوران افغان ابدالی داوطلب گشته استدعا کرده که پیش جنگ لشکر ظفر اثر باشند پس هنگام روز
طرح جنگ افکنده تا شام از طرفین جمعی بمعرض قتل در آمدند و نیم شب تا منه دعا مستجاب که آهنگ عالم بالا رود
بپای مردی جلادت آغاز صعود کرده هر چند لگزیه بغلطانیدن سنگ و انداختن تیر و تفنگ بمدافعه پرداختند جنگیدند

دلیران باز روی پس نکرده پای جرأت پیش گذاشتند اگرچه صدمتی از دلاوران لشکر اسلام مقتول و زخمدار گردید اما بتایید
الهی و قوت اقبال شاهنشاهی سنگر را متصرف و چون سمت شمالی کوه مسدود و راه فرار بر ایشان بسته شده
بود جمعی از آن طایفه از غلبهٔ هراس سراسیمه از کوه پریده بمغاک نیستی افتادند و بقیهٔ ایشان اسیر و دستگیر گردیدند مگر معدودی
که از این ورطه بدر رفت و تمامی مساکن و اماکن آن طایفه از صدمهٔ جنود مسعود عالیها سافلها گشته نمونهٔ قاعاً
صفصفاً پذیرفت و اثری از آبادانی در آنمحال باقی نمانده در ازای آن فتح نمایان دویست هزار روپیه که مساوی
هزار تومان بوده باشد بصیغهٔ انعام و خلعت بهادر به غازیان و سرکردگان عنایت و فرمان نوازش مشعر بر نوید
جهده از موقف اعلی خطاب بسرکردگان عز صدور یافت و بفاصلهٔ دو سه روز عریضهٔ جهده از سرکردگان مزبور رسیده
مشعر بر اینکه با لکزیه جاروتله رسم حمیدله بعمل آمده بر ایشان مسلط و ایشان را تا کنار آب سمور و محل موسوم بقصور
تعاقب و جمعی از ایشان را از دم شمشیر گذرانیده عیال و اطفال ایشان را بقید اسار در آورده عرصهٔ جاروتله را
که مساکن آن طایفه بود بالکلیه از وجود آن طایفه پرداختند اما در حین مراجعت بحکم قضا برف و دمه و صاعقه روی
داده قریب بدویست نفر از غازیان در میان برف تلف شدند پس موکب جهانگشا از کنار گرگان
حرکت و از خارج استراباد عبور کرده وارد اشرف مازندران و سه روز آنمکان دلپذیر مهبط عز و شرف گردید از آنجا
از راه سواد کوه عازم مقصد گشتند و از سوانح حیرت افزا اینکه چون ولایت مازندران تمام جنگل و بیشه
و در زمان پادشاهان سلف جنگلها تراشیده خیابان احداث گشته که شارع معظم همان خیابانست اعلیحضرت
شاهنشاهی در اوانیکه جنگ و کارزار منظور نبود اکثر اوقات بعقب حرم محترم طی منزل فرموده از خلاصه
سرایان و غلامان و همیشه کشیکان بعقب قراولی پرداخته شدند از راه ایز بطریق معهود طی کرده در حوالی
سواد کوه از پل سفید گذشتند مابین زیرآب و بیجان نزدیک مقام اولاد که از مواضع قدیم دور و از اتفا
قات نیز مذکور است که روز یکشنبه بیست و ششم صفر که مقابلهٔ شمس و قمر واقع و هشت روز قبل
از آن قران نحسین اتفاق افتاده بود روستایی برگشته بخت در پشت درخت در کمین کین نشسته در حین

عبور اقدس شاهنشاهی را هدف گلولهٔ تفنگ ساخته از جاییکه تخمیناً پنجاه قدم فاصله داشت تفنگ را
گشاد داد از آنجاییکه حفظ الهی در هر جا حافظ و نگهبان وجود بیهمال خسرو فرخ فال میباشد گلوله رد گشته زیر بازوی
راست آنحضرت را بقدر یک انگشت برشته دست چپ آمده از آنجا بگردن اسب خورده بسر علیطیه
شاهزاده رضاقلی میرزا در آنروز در سواری همراه بود خواجه سرایان و غلامان قوروقچی و همیشه کشیکان رکاب اخبار و ارا
سراسیمه و بیتاب بر کوه و کمر و بیشه سواره و پیاده گرم جستجو کرده تا خبردار شدن ملتزمان رکاب آن دغا پیشه
خود را بمیان جنگل و بیشه زده بدر رفت چون آن راه در دامنهٔ کوه و جنگل بسیار و انبوه بود اثری از ظهور نرسید
از آنجاییکه مربی و کارفرمای نگارخانه خداوند یگانه است تا حال مکرر از اینگونه سهام حوادث از کمان شست قضا گشاد
یافته بسپرداری الطاف ایزدی از آنحضرت رد گشته و صرصر عقیم بلایا بهواداری فانوس حمایت سبحانی
غباری بر دامن شمع جهان فروز ذات مقدس نفشانده یُرِیدُونَ لِیُطْفِئُوا نُورَ اللهِ بِأَفْوَاهِهِمْ
وَاللهُ مُتِمُّ نُورِهِ از آنجا گذشته بعد از ورود بطهران رضاقلی میرزا بعزم میلایش از رکاب اقدس مرخص
و مامور بتوقف در طهران گشته مالیات طهران باخراجات سرکار شاهزاده مقرر گردید پس موکب همایون
در اواسط ربیع الاول وارد قزوین و بعد از پانزده روز لوای جهانگشا از راه قراچه داغ و بردع وارد قبه و از آنجا از راه
شاه داغی متوجه مقصد شدند و در عرض راه تمامی ریش سفیدان و سرکردگان طوایف لکزیه که در شواهق جبال البرز
و اماکن صعب المسالک داغستان ماوا داشتند بشرف پابوس مشرف شده در صدد اطاعت و فرمانبرداری
در آمده هر یک بسر انجام ملازم و یورغه مال رسانده خود پرداختند و در عرض جمادی الآخر تنوق که مقتضای داغستان بود
مقر کوکبهٔ همایون گردید و از قضایای سانحه که در آن مکان بعرض رسید مقدمهٔ انقلاب خوارزم و جمعی از اشرار ازبکیه
و طوایف ارال که در سمت شمالی خوارزم متصل بقزاق میباشند از صدمات جوش ظلم و شعار فرار اختیار
نموده بودند در این اوقات نورعلی ولد ابوالخیر خان والی قزاق با آن طایفه اتفاق گردیده قلعهٔ خیوه را محصور و بلاد خیوه را
برقعه مسلط و خارا با بعضی از روس که دم از هواخواهی این دولت میزدند مقتول و مقید ساخته و الیکری گشته از تنوع

نگین شاهزاده نصرالله میرزا با جمعی از سرکردگان و افواج قاهره خراسان بتنبیه اشرار خوارزم و استرداد
اتمک تعیین و حاجی سیف الدین خان بیات و محمدعلی خان قرقلو را از دربار معلی صاحب اختیار پیشکار شاهزاده
حشمت دستور العمل مفصلی که قانون کشورکشای سلاطین و خوانین آفاق میتواند بود بایشان داده روانه
فرمودند که بتنبیه و تدارک آنها پرداخته در نوروز آن سال در رکاب شاهزاده ارجمند عازم خوارزم شوند و موکب شاهنشاهی
یکماه در قوبه مکث و خاص فولاد خان شمخال و سرخای خان قموقی و احمد خان اوسمی قراقیطاق با جمیع عظمای
ولایات داغستان وارد اردوی معلی و شرف اندوز تقبیل عتبه علیه گشته بهره یاب شاهنشاهی و باعطای خلاع فاخره
و اسب و اسباب طلا مباهی گشتند و در ابتدای ماه رجب بعزم تنبیه ترکشان آوار که مساکن و جای
ایشان در منتهای داغستان واقع و بحدود چرکس اتصال داشت عازم گردید صعوبت راه آن جا که
آن جماعت بحدیست که بپای مردی اشهب قلم طی و ادای توصیف آن نتوانسته شد در تمامی آن مرز و بوم که از ابتدا
تا انتها دوازده منزل راه است قطعه زمینی مسطح ممکن نشد و راهی که ده دوازده پیاده پهلو بهم توانند رفت
بصعوبت پیدا میشود قطع نظر از آن کبدی ییلاقات ولایتی که در تابستان قلل جبال آن از برف خالی نیست و اکثر اوقات
تابستان آن با زمستان جاهای دیگر لاف مباهات میزند پانزده روز دیگر در آن نواحی به تنبیه
ترکشان و اشرار پرداختند و از سوانح اتفاقیه آنکه جمعی از جزایرچیان را به تنبیه گروهی
از لکزیه مأمور فرموده بودند چون جزایرچیان با شخصی که بلد و بدرقه راه بود در مقام نامنبسطی کوه پر برف آغاز جنگ
کرده جمعی از فریقین فَرِیقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ بمعرض سربازی و هلاک در آمدند چون
موسم عقرب و فصل خریف بود نزول برف و باران و شدت سرمای مفرط مانع شد که تنبیه
آن طایفه کماله بر وجه بلیغ بعمل آید لهذا از آن منزل حرکت و عطف عنان فرمودند سرخای نیز با کوچ و بنه خود از قموق
حرکت و در موکب همایون وارد دربند گردید و چون احمد خان اوسمی در حین توجه موکب همایون بجانب لکزار از قموق
با جمعی از غازیان مأمور بکوچانیدن خانواری و ملازم لکزیه قراقیطاق شده بود امر همایون بصدور رسید که غازیان

مأمورها

مأمورها نیز حرکت کرده در دربند بموکب همایون ملحق گردند و در عرض راه در حوالی پرچلی من اعمال داغستان بعرض
خدیو کشورستان رسید در حینی که غازیان در قراقیطاق که بیشه و جنگل انبوه بود حرکت کرده بودند
فوجی از اشرار لکزیه و قراقیطاق بتحریک اوسمی از میان گریوه کوه شروع بشلیک تفنگ و غازیان در میان
جنگل خود را جمع نمیتوانستند کرد بهم برآمده بعضی از اسباب و دواب ایشان بتصرف لکزیه درآمد جمعی بقتل رسیدند
وصول این خبر مروحه جنبان غضب قیامت لهب شاهی و دامن زن نایره سخطات شاهنشاهی گشته عزم جزم
تصمیم یافت که چندی در حدود دربند و داغستان توقف و مادام که اشرار آن سرزمین را تنبیه و مطیع
و منقاد ننماید لوای توجه بسمتی نیفرازد لهذا احکام همایون عز صدور یافته محصلان تعیین شد که از حد تفلیس الی خلخال
و اردبیل و تبریز از خالصه جات دیوانی غله بجهت سورسات غازیان باعراده و دواب حمل نقل باردوی معلی نموده باشند
و رایات نصرت آیات در پنجم شهر شعبان وارد دربند و بیست و چهارم آن ماه آغروق اردوی معلی را گذاشته با فوجی متوجه جبال
قراقیطاق گشته از دربند تا حد ولایت شمخال همه جا بفاصله دو فرسخ و سه فرسخ قلعه جات محکم ترتیب
داده و جمعی را بآنجا تعیین فرمودند که تمامی آن محال در تصرف غازیان بوده در هر جا اثری از لکزیه بظهور رسد در تنبیه
ایشان کوشند روز دهم شهر رمضان المبارک مراجعت و بسمت دشت کافری سه فرسخی دربند را
که جای پر آب و علف بود برای قشلاق احشام و حرم محترم و آغروق با بقیه اردوی که در دربند بود اختیار
و مقرر فرمودند که هر یک از روسای غازیان خانه از چوب و نی ترتیب داده بتهیه و سامان اسباب زمستان
پرداختند از مؤیدات اقبال که در آن اوان توقف موکب جاه و جلال را روی داد اینکه سابقاً نگارش
یافته بود که در جنگل مازندران تفنگی بجانب اقدس از حشمت بچند نفر از جماعت تایمنی که در آن اوقات
فرار کرده بودند مظنه میرفت کس برای دستگیر کردن آنها تعیین و فراریان مزبور را در حدود هرات در اوبه
شان فلان گرفته بحضور اقدس آوردند معلوم شد که نیکقدم نام تایمنی باغوای ولد دلاور که در رکاب
فیروزی انتساب می بود این حرکت شده اقا میرزا در ازار صدور این خیانت بمعرض سیاست در آمده چون نیکقدم

مزبور را اقرار جان بخشی شده بود ادراک از زهر در چشم کور گشته و نیز در آن اوقات آدم از نزد محمد شاه پادشاه
دهلی هندوستان تحف و هدایا جهت تهنیت آوردن و خوارزم آورده و بعنایت خاقانی سربلند گشته رخصت
انصراف حاصل شد و همچنین لطیف افندی و منیف افندی نام که از دولت علیه عثمانی به سفارت مأمور و باتفاق
حاجی خان چمشگزک که ایلچی روم بود از دربار عظمت مدار عثمانی رخصت انصراف یافته بود در ماه ذی قعدة الحرام
وارد درگاه سپهر احتشام و نامه پادشاه دنیاپناه روم را که مشعر بر اعتذار رد قبول مذهب جعفری و تفویض رکن بود
رسانده جواب بحضرت پادشاه سابق الذکر قلمی شد قبل از آنکه پادشاه ایران سلاطین ترکمان خصوص
داشت بعضی از ممالک روم و هندوستان و ترکستان داخل حوزه مملکت آنطبقه بود بعد از آنکه بمقتضای تقدیر سلطنت
ایران بسلسله علیه صفویه انتقال یافت در عهد آن سلسله عالیجاه با توابع متصرف ازبکیه و کابل و توابعش متصرف
سلاطین هند و عراق عرب و دیاربکر و بعضی از ممالک آذربایجان متصرف دولت عثمانی درآمد چنانکه بطون
سیر و تواریخ بآن مشحون است حدود و ثغور هم که فیما بین خاقان مغفور امیر تیمور و العبد خلد مکین آن
پادشاه سلیمان تمکین قرار یافته است معلوم ملوک شد و در مغان که بتایید الهی جلوس بر اورنگ سلطنت ایران
واقع شد میمنوی و مقصود ضمیر گشت که انشاءالله تعالی ممالک موروثی در تصرف سلاطین اکنافست استرداد
و انتزاع شود سوای مملکت متصرف فیه روم که اولا آنحضرت را بقول قبول تکالیف خمسه تصدیع دهیم هرگاه صورت
حصول یابد فهو المطلوب چون غرض اصلی نظم سررشته اهلیت است البته در باقی موارد مضایقه نخواهد بود ممالک
فیما بین جدایی نخواهد داشت و هرگاه مقرون بقبول نگردد اکنون مآل را نگاشته لوحه اعلام سازیم و در عالم دوستی و برادری
توقع داشتیم که امور خمسه چون متضمن اصلاح حال مسلمین بود آن اعلیحضرت نیز خلیفه اسلام بوده بر وجه اتم و اکمل
فیصل یابد آن خود در عقده امتناع ماند چون حرفی در میانه دور و نزدیک و دوست و دشمن گفته ایم بطلب حرف حق
عازم روم و متوجه آنمرز و بوم ملوک باشیم امیدواریم که انشاءالله تعالی بعد از ورود بآن سرزمین در عالم مهمان نوازی از طرف
قرین الشرف آن دولت علیه امور معهوده دریغ نگردد چون در خلال آن احوال احمد خان اوسمی نیز بسر خود را با دو نفر رضایا حق

برسم

برسم پیشکش باتفاق چند نفر از کدخدایان بدرگاه معلی فرستاده کار داغستان نیز قریب باتمام
بود افندیان را مرخص ساخته با جواب نامه روانه دربار عثمانی فرمودند و از جمله عطایای خاص جناب مالک
الملک لم یزل و قدیم لایزال جل شانه بانعام بی‌همال آنکه در حین موسم زمستان که برف و باران
لحظه سررشته نزول را از دست رهایی نداده لاینقطع تار و پود رشته‌های سفید و آبی در فضای هوا نسجی
میکرد از اطراف ممالک محروسه غلات حمل و نقل اردوی معلی میگشت بتقدیری که جمعیتی را که زیاده از عدد
انجم و کواکب در موکب آسمان شکوه در رکاب نصرت پژوه حاضر بود کفایت مینمود هرچند که
در صحرای مغان بنحوی که سابقا ذکر یافت مفاسد سب و رفض را تفهیم و حالی اهالی ایران کرده اینمعنی را از ضمیم
قلب خریدار این کالا ساخته بود اما درین اوقات برای مزید تأکید حکم مؤکد فرمان شدید خطاب
بحکام بیگلربیگیان عظام و حکام کرام و سادات عالیمقام و علماء و فضلای گروه احتشام و دانایان شرع
مبین و ایقان و واقفان مسالک حق و یقین و کلانتران و کدخدایان و رؤسا و سرکردگان
و قاطبه قاطنین و جمهور متوطنین ممالک محروسه شاهنشاهی و مستظلان قصر مقصوره ولایت لابدیت
ظل الهی از حدود دربند الی انتهای کابل و پیشاور صادر گشته بمضمون که چون شاه اسمعیل صفوی در سنه نهصد
و شش هجری خروج کرد بنابر اغراض نفسانی در میان اهل اسلام قدح نهاده و بر هفوات تمهید بنای سب و رفض
گذاشت و باین وسیله احداث بغض عظیم بین المسلمین کرده لوای نفاق و نزاع افراشته بحدیکه گرد در عهد
آسایش استراحت گزین شد خروج و دماء مسلمین در حالت مباح بمعرض تلف درآمد لهذا در شورای
کبرای صحرای مغان در حینی که جمهور انام و کافه خواص و عوام ایران از نواب همایون ما استدعای قبول امر پادشاهی
میکردند بایشان تکلیف فرمودیم که در صورتی مسئول و استدعای ایشان مقرون بقبول خواهد شد
که ایشان نیز از سب و رفض که از بدو ظهور شاه اسمعیل صفوی در میان اهل ایران شیوع یافته است نکول
و از رفض و تبرا ابرا و در فروعات مقلد امام بحق ناطق امام جعفر صادق باشند ایشان نیز بر همنونی

حکم اقدس والا شاه مقدس ترک آثار مبتدعه و سب و رفض کرده متابع ملت جعفری که مذهب حق ...
این مایز سریر سروری را بجلوس میمنت مأنوس اقدس تزیین داده تعهد فرموده‌ایم که عهد نمیه ... علیهم
فلک رفعت خاقان البرین و سلطان البحرین ثانی اسکندر ذو القرنین پادشاه اسلام برادر والا احتشام اعنی
سلطان ممالک روم اعلام و انهاء مطالب را به رفق مأمول پذیرای احتشام سازیم که مقدمات مزبوره
بتائید الهی قریب بحصول و در شرف انجاح و وصول است و در این وقت که فضای دربند مطلع باهجه
رایت فیروزمند مقر کوکبه آسمان پیوند بود به تجدید مزید التأکید از برای اطمینان خاطر حقانیت
ملاذ از علامة العلماء مجتهد الزمانی ملا علی اکبر ملاباشی و باقی علمای کرام که در رکاب ظفر انتساب حاضر
و مقتبس انوار حدیث فیض مظاهر بوده در مجلس خلوت از این معنی استعلام فرموده‌ایم همان مراتب سابقه را معروض
داشتند بنا علی هذا المقال بتائید ربانی و الهام سبحانی حکم اشرف اقدس اعلی از موقف عز و جلال شرف
صدور یافت که بنحوی که قبل از این مقرر داشته‌ایم از سب و رفض محترز باشند و علامی فهامی خلاصة الفضلاء
الکرام میرزا محمد علی نایب الصداره ممالک محروسه را باقطار ممالک خاقانی روانه فرموده‌ایم که مضامین همایون را
بهمگی روزنامه القا و ایشان را نیز بسمع اصغا نمود از مدلول آن از هر کس تخلف ورزد مورد سخط الهی
و غضب شاهنشاهی والا **در ذکر وقایع ایت ئیل مطابق سال همیون فال هزار و صد و پنجاه و پنج هجری**
شب چهارشنبه چهاردهم محرم الحرام تحویل آفتاب عالم تاب ببرج حمل واقع گشته از دمی پای ایام
دی که به نیرنگ ججنبو ریاحین رنگارنگ استیلا یافته گلگون قبایان گلزار را از لباس برگ و بار عاری ساخته
بود از ظهور طلیعه سلطان بهار بالکلیه برودت از داغستان کوهسار راه فرار پیموده و قلندر بی‌برگ و نوای
بهمن که در توران زمین چمن عرصه را از قزلباش آتش خصمی گلهای آتشین خالی دیده لوای استبداد برافراشته
بود از هجوم کوکبه قوای ربیعی وداع دیار هستی نموده و در روز چهارشنبه جشن نوروزی بفر فیروزی در کمال بهروزی
و عشرت اندوزی بتقدیم رسیده چون در نفس قدسی سرشت همایون مخمر و معقود بود که بعد از فراغ امور مملکت روم

ولت ق

و دلت ق رو ضایع آنمرز و بوم سلطنت چکار شاهزادگان گرامی تفویض و خود در کلات که
مسکن قدیم آنحضرت است بنای گوشه نشینی که پادشاهی عالم معنی عبارت از آنست بگذارند
لهذا معماران عمارت پیشه و مهندسان درست اندیشه و سرکاران سخت کوش و کارکنان
صاحب هوش تعیین فرمودند که در کلات عمارات عالیه و ابنیه رفیعه که در رفعت و اعتلا هم دوش
سپهر برین و طاق مقرنس او همروق چرخ همنشین باشد با بیوتات و حمامات
و دکاکین و خانات و آب انبارهای کوثر سرشت صفا پرور و برکه‌های زمزم مزاج سلسبیل اثر
احداث و از اطراف ممالک محروسه شاهنشاهی نفایس اسباب و لطایف اثواب و فواخر
اقمشه و ذخایر امتعه و از هر جنس مایحتاج و هر نوع چیزی که چنین سرکار عظیم القدر را بآن احتیاج
افتد بزودی مهیا و تدارک و نقل آن نزهت سرای جنت قرین و بهجت آباد خلد آیین که حصن حصین
جهان و رکن رکین معموره عالم امکانیت نمایند و موکب نصرت اشتمال روز پنجشنبه بیست و پنجم ربیع الاول
که از اواسط جوزای آن سال و هوا از موسم اعتدال بود از ولایت پشه اشترا طراز انزا وجهه همت سلحه ارمنت
دشت کافری حرکت و آنچه لازم بود از تادیب و نهب و احراق اماکن و چرانیدن مزارع
و محصول الکایه بعمل آمده در آن دیار دیار از آبادانی آثار باقی نگذاشتند و از آنجا عطف عنان بجانب
سایر محال داغستان کرده دلیران سپاه در دمات و قراوستاق و قلاع الکایه کار آتش
در پیشه و فعل گرگ درنده در رمه و رسم سیل در ابنیه کردند شمخال و سرخای در اکثر اوقات ظفر آیات رکاب همایون
بوده و در مراسم خدمت تقصیر نکرده اما اوسمی بنابر صدور خیانات کما در مقام وحشت میبوده بحصانت
قلعه و مکان و سختی معابر مستظهر گشته بقلعه قریش که در بالای کوه فلک شکوه واقع و اطراف آنکوه
تمامی پیشه و درخت و مشتمل بر گذرهای باریک بسیار سخت بود تحصن جست چون بعد از تنبیه و تطمیع
ساختن سرکشان داغستان و انتظام مهام آن نواحی و تمشیت امور آن دیار متوجه قلعه اوسمی گشته

سه روز دلیران پیل زور خصم افکن و دلاوران شیر صولت صف شکن در سر آن قلعه پای جلادت افشرده
بحملات شدید و صدمات منیعه بر آن قلعه سپهر پیوند مستولی شده لوسمی ناچار ترک قلعه و حصارداری
و دیار کرده فرار اختیار و الوله سمت آورد و قدم فرسای صحرای ادبار شد و بقیه قلعگیان و اهالی قره قیطاق
روی نیاز بدرگاه خدیو آفاق آورده برای عذرخواهی جبهه سای موکب شاهنشاهی گشتند و تقصیرات ایشان
بعفو مقرون و مقرر شد که آن بنای استوار یعنی قلعه را که از سنگ و آجر پرداخته بودند با کوه بلکه کوه را با خاک مساوی
و یکسان کنند و بقیه سمت تحریر یافت که بعد از تسخیر مملکت خوارزم و شبه ایلپارس خان والی ابو محمد خان چنگیزی
بوالیگری تعیین گشته موکب همایون عازم خراسان گردید و در ایامیکه موکب مسعود در داغستان توقف داشت بعرض اقدس
رسید که اشرار ارال و خوارزم بمظاهرت و دغدغی ولد ابوالخیر خان والی قزاق الفاق و از نفاق و دیباق
سر بمخالفت برداشته و پا از جاده صواب و راستی بیرون گذاشته طاهر خان والی را مقتول و ولد ابوالخیر خان را بوالیگری
قبول کردند چون صدور این حرکت از اهالی خوارزم و ارال با وصف مروت و عنایتی که از جانب شاهنشاهی در ازاء
خیانتهای ایام سابقه ایشان بظهور پیوسته عین ناسپاسی و کمال حق ناشناسی بود مقرون بعفو شده بود
خصوصاً خسروی بزبر شاهزاده نصرالله میرزا که فرمان فرمای ممالک خراسان بود با افواج خراسان و جمعیت کابل مامور
به تنبیه اشرار و تسخیر خوارزم فرمودند که بعد از نوروز فیروز عازم آن سمت شود ارتوق اینیاق با اهالی و اعیان و روسای
ارال و خوارزم از توجه موکب شاهزاده خبردار و از نشاء باده سرکشی که در دماغ داشتند خمار در عقب و تالی دانسته هوشیار گشته
از روی اضطرار نادم و پشیمان خایف و هراسان عازم خراسان شده در حدود مرو بخدمت شاهزاده پیوسته
مستدعی عفو گناه و متعهد خدمت و سپردن بقیه اسرا و دادن فوجی ملازم شدند و در مرو شاهزاده
توقف و بعد از عرض و حصول اذن و رخصت از خدمت اعلیحضرت شاهنشاه سلیمان حشمت بسبب اینکه
پنجهزار نفر از ازبکیه خوارزم در رکاب نصرت انتساب عالی مشغول خدمتگذاری و سالک طریق سربازی و جان
سپاری بودند از دربار شوکت مدار خاقانی بمراعات حقوق خدمت و تضعف محبت و ملاحظه

پاس نیازمندی و شکسته پایی ایشان تقصیرات آن طایفه را باغماض عفو مقرون و والیگری بر طبق مسئول
آن جماعت با بو محمد خان خوارزمی ولد ایلپارس خان که از نبایر گزینان بخت لوای نصرت مدار شاهزاده
کامکار بود عنایت و اتالق والی مزبور را بارتوق اینیاق مرحمت و اتالق مزبور برادر خود را با جمعی از اردو
روانه رکاب ظفر انتساب معاً نموده مقرر فرمودند که شاهزاده والی مزبور را مخلع ساخته روانه و بجهد فوجی شایسته
برای خدمت رکاب همایون از جوانان کار آمد ارال و خوارزم گرفته روانه درگاه معلی و بقیه اسرا را استخلاص بخشیده
تمه خانواری تکه و یموت را که در آن ولایت برفع الوقت گذرانیده مانده بودند یکه و تمامی را کوچانیده روانه خراسان
ساخته بسند و رؤسای آن طایفه بر وفق فرمان تعهد و مرخص رفتن بخوارزم حاصل نموده روانه خوارزم و شاهزاده
بجانب خراسان منصرف و در بیست دوم جمادی الاخری وارد ارض فیض نشان گردیده

در بیان سوانح سمت بلخ و ظهور درویش فساد اندیش در آن مملکت با دعای سلطنت و مآل کار او

از سوانح واقعه اینکه بعرض اقدس رسید که در اواسط شهر شوال شخصی از اویماقات ادبه و شفلان در لباس
درویشی وارد اندخود و از آنجا وارد بلخ و آن نواحی گشته در آستانه مقدسه شاه مردان که در نزدیک بلخ است
ادعای امامت و اظهار معجزه و کرامت کرده جمعی کثیر از ترک و تاجیک بلخ با عصمت الله قپچاق و سعید
سنبور غای و کثری از ریش سفیدان اوزبکیه باو گرویده در اندک روزی ده دوازده هزار نفر بر سر او جمع
و از اطراف تمام اوزبکیه حتی نیاز خان والی از عجز خالی از روی نیاز بزیارت درویش مزبور رفته و خاک
قدمش را بجاروب مژگان رفته بعد از آنکه کار درویش مزبور بالا گرفت نیاز خان والی خایف شده
جمعی از سوار و پیاده بجنگ او فرستاده جنگ واقع و قشون والی شکست یافته و کیدی بلخ در میانه با جمعی مقتول و قشون
اوزبک دست بغارت بر آورده در بیرون و درون شهر هر یک از مردم خراسان و قزلباش را که ملاقی شدند
بقتل رسانیدند و والی در ارک متحصن شده بعد از رسیدن این خبر جمعی از غازیان سرحدات آن بسرداری
محمد حسین خان چمشگزک بیگلربیگی خبوشان و الله ویردی بیک و محمد قاسم بیک قرقلو و جمعی از خوانین برای دفع

این فتنه و شپه درویش مزبور با توپخانه و استعداد مأمور بلخ و مقارن آن بتاریخ یوم جمعه دوازدهم شهر ذیحجه الحرام
خبر رسید که در اثنای محاربه باطن درویش وارونه مدد کرده عصمت الله مزبور که از جانب درویش پادشاهی
ترکستان ناموکول شده بود بگلوله تفنگ زخمدار و از ملاحظه این معنی تزلزل در احوال مریدان سست رای کم
اعتقاد راه یافته فرار و درویش مزبور در آستانه شاه مردان بصورت اول با عصمت بمقتضای مرور
بار سر که بسته برای جستن ایلغار و خواجه نعمت متولی آستانه مزبوره فرصت یافته با جمعی از غازیان
درویش نامقید را مقید و حسته نزد والی آورده جمعی که مانند هوای باطل در سر آن پا در رای بغیه متفرق و آواره
نیز جمعی که محرک فساد بغیه دستگیر شده بمعرض سیاست در آمدند امر اعلی صادر شد که سرداران
سابق سررشته کار را از دست نداده بهمان ضابطه مقرره عازم مقصد و باتفاق والی به شپه اشرار
و مفسدین که در چنین امر بیهوده همسکاه طلب گشته فتنه بر انگیخته بشغول و آن گروه را تادیب
بلیغ نمایند چون بچگونگی سبق ذکر یافت الحمد لله بیجانب آواره گشته قلعه جات و مساکن ایشان
با خاک یکسان و تمامی محال داغستان قریه بقریه و محال بمحال پایمال سم ستوران دلاوران
و دست فرسود غازیان گشته شمخال و سرخای که بزرگ داغستان بودند با جمیع سرکشان از غاشیه کشان
رکاب و ملتزم خدمت و در طاعت گشته تمامی حکام و اعاظم قریمان و بقیای چرکس که در هیچ
عهد مطیع و فرمان بردار نبوده قلاده خدمتگزاری بر گردن گذاشتند و نیز در خلال این حال از جانب سلطان
محمود خان پادشاه اسکندر جاه روم نامه رسید مبنی و مشعر بر اینکه از جانب آن دولت از قبول تصدیق
مذهب جعفری و دادن رکن کعبه معظمه که مخصوص نماز اهل ایران باشد عذر خواهی کرده اظهار نموده بود که در ازای این
دو مطلب امر دیگر از آنحضرت خواهش شود در باب قبلی در حسینی که افندیان از دربار عثمانی برای اعتذار
همین معنی آمده بودند بتوسط ایشان بپادشاه اسکندر جاه روم قلمی شده بود که بعد از انجام امور داغستان
متوجه روم و عازم آن مرز و بوم خواهیم شد در این وقت نیز در جواب نامه مزبور همان مرتب نگاشته

قلم

قلم تصریح و اعلان شده پادشاه والا جاه روم را از توجه موکب جهانگشا بآن مرز و بوم صریحا آگاهی بخشیدند
پس محمد علی خان قرقلو را بایالت دربند تعیین و جمعی از غازیان را باطاعت و مأمور ساخته در یوم دوشنبه
شانزدهم ذی الحجه سال هزار و صد و پنجاه و پنج هجری از سمت داغستان لوای توجه بجانب مغان افراختند
و چون از روزیکه موکب همایون بجانب مغان حرکت و لوای آسمان سای گشوده بود بر خلاف ایام توقف که هوا
در کمال خوشی میگذشت برف و باران شدید شروع بباریدن کرده لاینقطع از پرویزن آسمان آب بر سر کیان
عرصه غبرا می بیخت و قطرات سحاب سررشته ریزش را چون گریبان از کف نمیگسیخت گوی گردش
آسیای لیانه گرد سپهر محتاج چنین آتش ربو و سودای دور فلک را اینگونه آب گردشی در کار از شدت
باران اوج سیلاب بکیوان رسید که در انهار و آبار هر حبابی از کواکب سمای رود کهکشان با رسیده و در ساحت
خاک عالم آبگشته تلاطمش پهلو بر چرخ اخضر میزد و دولاب و اسبان از کثرت گل ولای و نزول برف و باران
و شدت سرمای مفرط عرصه اسقاط و اتلاف واز دربند تا کنار کر که ده منزل است در عرض چهل روز طی گشته
در آخر حوت وارد کنار کر گردیدند

در ذکر وقایع تنکوز ییل موافق سال هزار و صد و پنجاه و شش هجری ۱۱

شب پنجشنبه که بیست و چهارم محرم الحرام بود بعد از انقضای یازده ساعت چهل و دو دقیقه که خلیفه شب لباس
عباسی شکفام را در بر و افسر اکلیل و فرقدان در سر داشت سلطان کواکب سیارگان که از شدت
سرد در خیمه توی توی فلک بود آفتاب شده از نهانخانه حوت مربع نشین حمل رخت کشیده سریر ربیع
السیر نسیم از جانب کشور آرای بهار در دار الملک گلزار بارگشای کف و هیلای نفحات عطر بار گشته
فرمان بران قوت نامیه قزل و طاق گل سوری را در صحن چمن برافراختند و لشکر جاه گرگ گل لاله بهشت
بتسخیر ممالک باغ و راغ از جا در آمده بمحاصره حصن باتین و قلاع کوهسار پرداختند پاشایان پاشان
طبایع برای دفع دعوا و غایله برودت که فیمابین خدیو بهمن صولت شباط و دارای اسکندر حشمت آذار ظفر
بود و سایر صبا و شمال را بر انگیختند افندیان اعلام سرو و صنوبر بقطع تکلف خلاف و اشجار مشار جرئت بدعا شدند

و سالارات سبزپوش شمشاد و قصبات نرگس و نسترن که صدرنشینان ایوان بستانند در روضهٔ فایض الانوار
گلزار سجل نزهت و صفا بهجا به یکدیگر نوشتند و چمن پرخاش حسب گلهای سوری شوکت و شان شتا را
که دشمن خاک گلشن است بسبب بنوک و سنان شوکتش شکسته شد جشن نوروزی آراسته گشته
قبل از انقضای ایام عید از جسر جواد عبور و صحرای مغان بلال قرارگاه کوکبهٔ منصور گشته هفت یوم در آن مکان خیام توقف
افراشتند تا دولاب غازیان سمال آمده از آنجا حرکت و از چهار فرسخی تبریز عبور فرموده از راه اهر رود و قرا چمن
روانه و عاشورخان پاپالو را بایالت تبریز و سرداری آذربایجان سرفراز و شش هزار نفر از لشکر فیروزی
اثر را در حوالی اردبیل مقرر فرموده امرای نبغارپوست که بیگلربیگیان و حکام دربند و شروان و قفقاز و قراباغ و تفلیس
و دلیران هر یک با قشونهای خود و حکام پای امر مهیا و مستعد به درحین ضرورت باتفاق سردار با عانت
یکدیگر پرداخته و چون نصرالله میرزا که در ارض اقدس توقف داشت مامور شده بود که با شاهزادگان کامکار جرخ
میرزا و امام معلی میرزا بعزم بساطبوسی والا در بار معلی شوند در بیست چهارم ربیع الاول در منزل مریوان والا بشرف
اندوز ادراک اقدس گشتند و فرستاده پادشاه والاجاه هندوستان با تحف و هدایای گرانمایه که از آنجمله
یک باب قرار و طاق صندل بود که باصطلاح اهل هند بنگله گویند که استادان ماهر که در شبکه و نقاری آن بکمال تصنع
بکار برده بودند در موکب شاهزادگان والا و نوازشات شاهنشاهی بهره‌مند گشته و منزل بمنزل اعلام گیتی
گشای آسمان سا گشته والا چهار فرسخی سنندج شدند چون از مساعی حال عزیمت مملکت روم از جانب
بغداد در خاطر اقدس تصمیم یافته بود از آنجهت مقرر شد که توپهای قلعه‌کش مع اسباب توپخانه از راه
همدان روانهٔ کرمانشاهان گشته در زهاب که حد بغداد است مکث نمایند احمد پاشای والی بغداد
از آنجا که ضمیر اقدس واقف و محمد آقای کدخدای خود را با اسبان تازی و پیشکشهای لایق بدرگاه آسمان جاه فرستاده
متعهد اطاعت و انقیاد در باب سپردن اصل قلعهٔ بغداد تا انجام کار زیر عسکر که از دولت عثمانی تعیین شده به
استمالکو خدیو جهان‌گشا نیز مسئول او را قبول و فوجی از عساکر فیروزی اثر را برای ضبط سامره و حله

ونجف

و نجف اشرف و کربلای معلی در ناحیه و توابع کنار دیاله و باقی نواحی و توابع بغداد تعیین و فتح خان شیخوانلوی
چمشگزک را بسرداری جانب بصره سرافراز و با بیگلربیگی حویزه و حکام شوشتر و دیزفول و اعراب کشمت
بتسخیر بصره مامور و مقرر فرمودند که با غرابها که در سواحل حویزه طیار شده از شط العرب عبور و بانجام امر مقرر
و تسخیر بصره بپردازند از آن منزل در نهم جمادی الاولی نصرالله میرزا با باقی شاهزادگان و زواید احمال و اثقال
روانهٔ همدان ساخته فرستاده اعلیحضرت پادشاه والاجاه هند را نیز مشمول نوازشات خاقانی
در خصت انصراف ارزانی داشته مادی پنج لک که هر لکی باصطلاح ایران پنجهزار تومان بوده باشد جواهر
نفیسه و مرصع آلات از جواهرخانهٔ خاص شاهی جدر و با یکصد و دو زنجیر فیل کوه‌اندام برای پادشاه
جمشید احتشام مصحوب میرزا محسن نیشابوری همشیره‌زادهٔ سعادت خان روانه و جمعی از ارباب طرب
هندی که در سلک مطربان سرکار انتظام داشتند چون در قانون سازندگی و فنون نوازندگی بطریق
هند آموخته در رقص و رامشگری بدستور آنجا اینها را ماهر حشر بودند همگی ایشان را مرخص فرموده فرستادند
چون منظور نظر اقدس آنبود که قشلامشی در حدود بغداد بعمل آید فرمان اعلی بعز نفاذ پیوست که غلات
شهرزور حمل و نقل بغداد شود پس اعلام جهانگشای آسمان سای از راه شهرزور و قراچولان در اهتزاز
آمده خالد پاشای حاکم بابان و شهرزور و سلیم بیک بنی عم خالد پاشا باتفاق عظامی و رؤسای
اکراد وارد دربار خلافت مدار گشته بخطاب خانی و ایالت آنولایت سربلندی یافته و تمامی آن مرز
و بوم و کردستانات روم بحوزهٔ اطاعت درآمد و از آنجا متوجه کرکوک و در چهاردهم جمادی الاخری ظهر کرکوک
مضرب سرادقات دولت گردید اهالی آنجا باستحکام قلعه مغرور شده راه فرمانبرداری و اطاعت
بسته در مخالفت گشودند چون توپخانهٔ همایون که از کرمانشاهان و زهاب رسیده بود بایست باردوی معلی ملحق شود
بانتظار ورود توپخانه چند روز مکث و بعد از آنکه توپخانه بموکب اعلی پیوست قلعه را از چهار طرف نشانهٔ
تیر و گلوله توپ و خمپاره کرده یکروز از بام تا شام آن آتش بلا را بر جان قلعگیان نازل منزله نوازل سماوی ساخته

عصر آن روز که بیست ویکم ماه مزبور باشد قلعگیان از تف آن آتش جانسوز بجان آمده از تاب صدمات توپهای قلعه‌شکن وخمپاره‌های بسیار افکن بی‌تاب وتوان ومستدعی امان شدند عفوخطاپوش قاآنی از باب پوزش‌پذیری درآمده روس ایشان را پیرایه‌پوش خلعت عفو وبخشش ساخته فوجی نیز از غازیان را بضبط قلعه لاپچی که از قلعه‌جات معتبر آن ولایت بود تعیین فرمودند که آن نیز در دیگر روز بضرب گلوله توپ وآتش‌انگیزی خمپاره‌های خانمانسوز بحیطه تسخیر درآمد

دربیان گشودن پرچم اعلام آفتاب شمایل بعزم تسخیر موصل ووقایع آن زمان

چون در حینی که موکب جهانگشا در کرکوک بود محمد آقای کدخدای بغداد از جانب احمد پاشا برای مذاکره وانجام مطالب معهود وبنای مصالحه روانه اسطنبول شده بود منوی ضمیر اقدس آنکه که از کرکوک تا ورود او کوچ نشود ودر آنجا سواد فرمانی که از پادشاه روم بر طبق فتوی شیخ الاسلام وافندیان عظام صادر شده بود بنظر خورشید اثر رسید مشعر بر اینکه قتل واسیر اهالی ایران عموماً مباح ومذهب ایشان مخالف مذهب اسلامست وامنای دولت عثمانی آن فرمان وفتوی را مصحوب عبدالله افندی بموصل فرستاده حسین پاشای موصل را نیز با جمعی از پاشایان وعسکر عثمانی بمعاونت حسین پاشای والی موصل مأمور داشته‌اند بمقتضی محرک عزم ثابت شاهنشاهی گشته روز چهارشنبه چهاردهم رجب المرجب لوای نهضت بجانب موصل فلک فر ودر روز پنجشنبه بیست پنجم ماه مزبور موکب ظفر کوکب در چهار فرسخی موصل سایه نزول انداخت حسین پاشا حاکم کوی که از محافظان قلعه بود با فوجی از سپاه روم موکب تهور بمیدان رانده بمقابله پیشتازان اردوی کیهان پوی برآمده جمعی از ایشان عرضه شمشیر گشته بقیه فرار وبا منتهای خفت بتحصن جستند ودر بیست پنجم ماه بیمن فرخی شهر مطلع طلیعه شوکت وجلالت وجوار مزار شریف حضرت یونس بن متی ع مضرب سرادقات اقامت گشته اولا یکدو نفر را از علمای موصل برای القا وافهام مدعای والا بدربار رفیع طلب فرموده پاشایان از آن ایشان تحاشی نموده بقلعه‌داری پرداختند پس حکم همایون بمحاصره قلعه صادر گشته فرمان‌پذیران از دو جانب قلعه جسر کنکاش بر بالای رودخانه موصل بسته توپهای اژدها هیات هر زخم لهب وجزایرچیان کیوان کین جلادت

حسب

حسب متوالی یکدیگر فوج فوج آغاز عبور کرده بر انجام اسباب قلعه‌گیری وبردن سیبه وحفر نقب اشتغال ورزیدند وبعد از آنکه دریای آتش محیط قلعه گردید در شب نیمه شهر شعبان هنگام سحر نقب‌ها را آتش زده کاری از پیش نشد چند شبانه روز بهمین نهج بشلیک توپ وتفنگ وستاره‌ریزی خمپاره‌های آسمان آهنگ روز قیامت بر قلعگیان آشکار گشته وبگلوله توپ وخمپاره دود از نهاد جانها وگرد از بنیاد خانمانهای ایشان برآورده بنیاد حیات قلعگیان از صدمات توپ وخمپاره زیر وزبر واساس شوکت وشان شان مظهر إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ میشد تا اینکه پاشایان چون دیدند که عزم قوی بنیاد خسروی از سر انجام مطلب پا نمی‌کشد تا مطلب بازنخواهد گشت جمعی از علمای اعلام وافندیان کرام ورؤسای اوجاق کیوان رواق را با اسبان تازی نژاد کوه پیکر وپیشکشهای لایق بدربار سپهر سیاق فرستاده متعهد گشتند که جمعی از معارف خود را بدربار قیصری فرستاده امور معهوده را بنحوی که دلخواه اقدس است برفع اعادت بین الدولتین صورت انجام دهند از آنجا که اطفای شرار شر وتسکین شعله ضرر منظور انور می‌بود قبول مسئول فرموده ایشان را پیرایه‌پوش کسوت امان وشرف‌اندوز تشریف عفو واطمینان ساختند پاشایان نیز قاضی ومفتی موصل را با چند نفر از رؤسای اوجاق روانه اسطنبول نموده بعرض حال پرداختند مقارن آن محمد آقای کدخدا که از جانب احمد پاشا بدربار عثمانی رفته بود وارد وخبر آورد که پادشاه اسلام پناه او را بحضور خود طلبیده بالمشافهه فرمودند که در عالم دوستی این توقع را نداشتم که جناب نادری از دستور ... هرگاه مدعای ایشان انجام مدعایست در راس الحد مملکت خود گفتگو نمایند امور معهوده مقرون بصلاح خواهد شد اما تحمیل مذهب که موسم حدوث فتنه عام وموجب اختلال دولت ابد فرجامست مجرد از لفظ حاشا درگذرند واحمد پاشای والی بغداد در باب امر مصالحه مأذون ومختارست که بین الدولتین انجام دهد لهذا در دوم رمضان عطف عنان اشهب گیتی خرام بجانب کرکوک فرمودند چون زیارت اماکن مقدسه مکنون ضمیر اقدس بود بعد از ورود بقراتپه در جولگای خانقین بنه اردوی وغازیان را در آنجا گذاشته با فوجی عازم عتبات

عالیات و در منزل شهروان محمد آقا باسلیان بیک کدخدای بغداد و معتبرین دیگر از جانب احمد پاشا به پیشکشی
لایق وارد موکب همایون و به عطای کمر خنجر مرصع و خلاع فاخره و انعامات وافره رهین احسان گشتند و محمد آقا
برای ابلاغ خبر انصراف موکب اعلی و قبول امر مصالحه از جانب احمد پاشا مجدداً روانه دربار قیصری گردید اعلیحضرت شاهنشاهی
بعد از آنکه از زیارت مراقد منوره امامین همامین کاظمین رضی الله عنهما سعادت اندوز شدند و کشتیهای که احمد
پاشا در کمال زیب و زینت در کنار دجله ترتیب داده بود از آب عبور و بمزار ابوحنیفه رحمة الله علیه رفته عصر
منصرف اعقاب بشرف و روز دیگر از راه حله عازم نجف اشرف گشتند چون تمامی علمای ایران
و افغان و بلخ و بخارا و سایر نواحی و بلاد توران در رکاب اقدس حاضر بودند که همت آنحضرت مصروف با(?)
مذهب اسلام و رفع نزاع از میانهٔ امت حضرت سید الانام صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم
بود علمای مشهدین شریفین و حله و توابع بغداد را نیز احضار و در آستانهٔ مقدسهٔ شریفهٔ بهیهٔ غرویه مجلس مذاکره
در انجمن محاوره انعقاد دادند که طرفین با یکدیگر گفتگو نموده مواد منافرت را مندفع و حبل مغایرت و مشاجرت را
منقطع سازند لهذا علمای در آن درگاه عرش اشتباه مجتمع گشته بعد از گفتگوی بسیار و مقاولهٔ بیشمار
که مشرب عذب ملت محمد صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم از لای شکوک و شبهات
تصفیه داده وثیقهٔ مشعر بر کیفیت ماجرا مسوده و راقم حروف مرقوم و بمهر همگی افاضل و حضار مختوم گشته نقد آن
در خزانهٔ مقدسهٔ غرویه موجب بر سواد(?) از بلدان ممالک محروسه انفاذ داشت شرح وثیقه اینست غرض از تحریر
این وثیقه و تسطیر این رقیمه آنست که چون بعد از بعثت حضرت خاتم النبیین صلی الله تعالی علیه وسلم
هر یک از صحابهٔ راشدین در ترویج دین مبین بذل نفوس و اموال نموده مساعی مشکوره و مجاهدات مبرور کرده
پیرایه پوش والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار گردیدند و بعد از رحلت سید الابرار
باجماع صحابهٔ کبار بنای خلافت بر خلیفهٔ اول ذی الصدق و الافضل صاحب البر والعمل و ثانی بنص قاطع و برهان
ساطع بر خلیفهٔ ثانی ناظم الامور الاعلی والادانی و بعد از و بشورای والاتفاق بر ذوالنورین جامع کتاب رب العالمین و راقم

حکام

و حکام سید المرسلین و بعد از و باسد الله الغالب مظهر العجایب والغرایب والمظهر الثالب(?)
امام المشارق والمغارب علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنهم قرار گرفت و هر یک از خلفای
اربعه در مدت خلافت خود ناهج مناهج التیام و ائتلاف و معرا از شوایب اختلاف بوده رسم مصادقت محفوظ
و حوزهٔ ملت نبویه را از تطرق شرک و کین محفوظ میداشته اند و بعد از انقضای آن مدت که خلافت به بنی امیه و بعد از آن
به بنی عباس انتقال یافت ایشان نیز بهمین ملت و عقیده باقی بودند تا آنکه در سال نهصد و شش هجری که شاه
اسمعیل صفوی خروج و بر معارج سلطنت عروج کرد بتعلیم علمای آذربایجان و گیلان و اردبیل فقط حقیت خلفای ذیشان
و ازالهٔ قلوب عوام از پی روی و مطاوعت ایشان نمود بعلاوهٔ آن سب و رفض را شایع و در منابر و مساجد
از اینگونه اقوال اعلان و انواع اشکار کرده و بسبب آن فیمابین اهل سنت و جماعت آغاز معادات و ترک
مصافات کرده از طرفین باعث قتل و غارت و فتنه و آشوب بین المسلمین گردید و این مقدمه تا ایام دولت
خاقان شاه سلطان حسین متداول و معمول می بود تا آنکه رفته رفته ترکمانیهٔ دشت و افاغنهٔ قندهار و روسیه
و روسیه از اطراف رخنه در بنیان ممالک ایران و اساس سلطنت و مملکت را ویران کرده قلع و استیصال
ایرانیان را بر خود لازم دانستند چون مشیت مالک الملک لم یزل بامری تعلق گیرد اسباب آن پرده گون
بساحت شهود و بروز می آید لهذا کوکب ذات بیهمال و نیر وجود سعادت اشتمال اعلیحضرت قدر قدرت
کیوان مهابت مریخ صولت ملجاء السلاطین و مرجع الخواقین قهرمان دودمان رفیع الشان ترکمانیه برق خرمن سوز
سرکشان جهان بتاییدات سبحانیه تاج بخش ملک ممالک هند و توران ظل حضرت سبحان نادر
دوران خلد الله ملکه چنانکه در ابتدای تاریخ تفصیل حالات خجسته مآلش مذکور و مسطور است از مطلع
ملک ابیورد آغاز طلوع و طالع بشارت(?) سطوع کرده ظلمت زدای ساحت ایران گشته ممالک که باقتضای انقلاب
دهر متصرف غیر درآمده بود بزور بازوی تایید الهی و قوت سرپنجهٔ اقبال شاهنشاهی انتزاع و کسر بنیان شوکت
ارباب عناد و نزاع نمودند تا آنکه در سال هزار و صد و چهل و هشت هجری در شورای کبرای صحرای مغان که عموم وضیع و شریف

ایرانرا احضار و مجلس مشورت انعقاد دادند که آنجماعت هر کس را خواهند بپادشاهی اختیار نمایند بنای
برکار خود بگذارند اهالی ایران دست بدامن ابرام و الحاح زده عرض کردند که خدای عالم و عالمیان پادشاهی را بآنحضرت
و آنحضرت را بما کرامت فرموده است ما را اختیاری در تغییر حکم الهی نیست و این سلطنت حق آنجناب است
بخصوص که روز اول صباحت احوال ما که عرض [؟] و نفوس تمامی مسلمانان را از چنگ دشمنان قوی رهایی داده
باز در مقام حمایت ما باشند و ستم دیگران ایران را بامید دیگری نگذارند اعلیحضرت شاهنشاهی نیز فرمودند
که هرگاه اهالی ایران بسلطنت ما راغب و آسایش خود طالب باشند درصورتی مسئول ایشان تلقی بقبول
و مقرون بحصول خواهد شد که سب و رفض را که مخالف اسلاف کرام و آبای عظام نواب همایون ماست ترک
و بر منهج امام بحق ناطق جعفر الصادق رضی الله عنه سالک باشند ایشان از راه حقانیت تلافی نیت متفق الآرا
رشحکم قدسی بالسمع اذعان صیغه و ثیقه برای تأکید همین مطلب نوشته بخزانه عامره سپردند اعلیحضرت شاهنشاهی
نیز در ازای همین معنی ایلچی روانه دولت علیه عثمانیه که از اعلیحضرت سکندر حشمت بطالب امن و امان باشد
آیات إِنَّ اللهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ سلطان البرین و خاقان البحرین خادم الحرمین الشریفین
ثانی اسکندر ذوالقرنین دارا دربار دارا درایت کیخسرو غلام و خدیو گردون شکوه انجم احتشام پادشاه اسلام پناه
روم ابدالله بقاءه طالب پنج مطلب که یه مطلب اول اینکه اهل ایران چون از عقاید سالفه و سب و رفض
نکول و مذهب جعفری که از مذاهب حق است قبول نمودند قضات و علما و فضلای کرام روم اذعان کرده
آنرا خامس مذاهب شمرند مطلب ثانی اینکه در کعبه معظمه ارکان اربعه مسجد الحرام با ائمه مذاهب اربعه تعلق دارد
ائمه مذهب جعفری در رکن شافعی باشد رکنی بوده قرار ایشان علیحده بآیین مذهب جعفری با امام خود نماز گذارند
مطلب ثالث اینکه هر ساله از طرف ایران امیر حاجی تعیین شود که بطریق امیرحاج مصر و شام در کمال اعزاز و احترام
حجاج ایران را بکعبه مقصود رسانده در دولت علیه عثمانیه امیرحاج مصر و شام باشد مطلب رابع
اینکه اسرای دو مملکت نزد هر کس که باشد مطلق العنان بهر بیع و شری بر ایشان روا نباشد مطلب خامس

بامیر حاج ایران تا

دیگه

دیگه وکیلی از دولتین در پای تخت یکدیگر بوده مملکتین را بر وفق مصلحت فیصل میداده باشد
باین وسیله رفع اختلاف صوری و معنوی از میانه امت حضرت سید الثقلین صلی الله تعالی علیه وسلم گشته
من بعد بمقتضای إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ رسم الفت و برادری فیما بین اهالی روم و ایران مسلوک باشد
امنای دولت ابد مدت عثمانی چند مطلب را که عبارت از تعیین امیرحاج و اطلاق اسرای جانبین و بودن وکیل
در مقر دولتین باشد قبول و حقیت مذهب جعفر الصادق که با قواعد و آیین شرعیه و معاذیر ملکیه موقوف
ساخته بودند ایلچیان ذی شان بخصوص همین مطلب از طرفین آمد و شد کرده از آنطرف اقامه اعذار و از این جانب
نیز رد اعتذار به براهین ساطعه و حجج قاطعه الق و اظهار میشد چون در عرض هفت و هشت سال این مقدمات
بآمد و شد سفرا صورت انجام نیافت درین سال خجسته فال که موافق هزار و صد و پنجاه و شش هجری بود رایات
کوکبه همایون قاآنی و اردوی ظفر نشان خاقانی بعزم اینکه در خاک روم تخم از نفاقیت بنهد آب
گفتگو آتش فتنه را منطفی و ماده فساد و نزاع را از میانه اهل اسلام منتفی گردانند و از تمامی ممالک
ایران و بلخ و بخارا شیوخ اسلام و قضات کرام و علمای اعلام را برای مذاکره و مقاوله این امور بموجب
منشور احضار و برسم مهمانی وارد آنسرزمین گردیده که مطالب معهوده را با مقدمه ملک موروثی طی فرمایند
دریوقت که در نجف اشرف بعتبه بوسی و تقبیل تراب روضه علویه غرویه فایز و مشرف گردیده جمعی
از علمای نجف اشرف و کربلای معلی و حله و حوال توابع بغداد را در حوزه گفتگو فرخنده اثر همایون بفرمان پیوست
که چون در مذهب اسلام هیچگونه قصوری و فتوری نیست الا شیوع رفض و سب که از بدو دولت
صفویه در میانه امت نبویه شیوع یافته است علمای کرام که دعایم کاخ اسلامند با یکدیگر مجلس محاوره
و مذاکره آراسته منهج ملت نبویه علیه السلام را که از هجوم افواج اختلاف امم آمیخته گل و لای شکوک و شبهات
گشته است اصفا و بزلال حق و رشحه ما العین صفوت سلسله ناپایدار را لطف دهند لهذا مأمورین
نهج منقوله در درگاه عرش اشتباه حضرت یعسوب الدین و امام المتقین امیرالمؤمنین علی بن

ابی طالب رضی الله عنه بطی مقالات واظهار عقاید ومقاولات پرداخته ماجری نجیست که در مشهد شریف
بشهادت آنحضرت نگارش مییابد عقیدهٔ اهل اسلام واعیان دولت نادریه وعلمای ممالک ایران
اینکه بعد از رحلت حضرت سید الابرار بنای خلافت باجماع امت بر خلیفهٔ اول ثانی اثنین اذ هما فی الغار
صدرنشین احمد مختار ابی بکر الصدیق رضی الله عنه وبعد از وبنص ونصب اصحاب بر فاروق مزین المنبر والمحراب
عمر بن خطاب رضی الله عنه وبعد از وبشوری واتفاق بجناب ذو النورین عثمان بن عفان رضی الله عنه
وبعد از و باسد الله الغالب مظهر العجایب والغرایب علی ابن ابی طالب رضی الله عنه قرار یافته بمودای آیه وافی هدایه
وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ
عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ومنطوق آیه شریفه لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ
مَا فِي قُلُوبِهِمْ وحدیث شریف أَصْحَابِي كَالنُّجُومِ بِأَيِّهِمُ اقْتَدَيْتُمُ اهْتَدَيْتُمْ خلیفه برحق ورابطه
مواصلت فیما بین ایشان محقق بهمه بایکدیگر رسم موافقت بیشایبه مغایرت ومنافرت مسلوک
می داشته اند وبجدی رسم مولفات فیما بین ایشان بوده که بعد از رحلت خلیفهٔ اول وثانی از دار دنیا از جناب
مرتضوی سوال حال ایشان کرده فرموده که اِمَامَانِ قَاسِطَانِ عَادِلَانِ كَانَا عَلَى الْحَقِّ وَمَاتَا عَلَى الْحَقِّ
وخلیفهٔ اول نیز در شان خلیفهٔ رابع میفرموده است بِخَيْرِكُمْ وَعَلِيٌّ فِيكُمْ وخلیفهٔ ثانی درحق آنجناب فرموده است
لَوْلَا عَلِيٌّ لَهَلَكَ الْعُمَرُ ونظایر اینکه بکمال رضامندی ایشان از یکدیگر دلالت دارد بسیار است ودر سال نهصد
وشش هجری که شاه اسمعیل صفوی خروج نموده شاه وسب ورفض نسبت بخلفای ثلثه نموده همین باعث ظهور فساد
وفتنه ونهب اموال عباد گردیده مورث معادات ومبغضت فیما بین اهل اسلام شد تا اینکه بمقتضای
قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ شاهنشاه عالم پناه سریر آرای تخت سلطنت
گشته بنحویکه در فوق قلمی شد که در شورای کبرای صحرای مغان ابنیه واعیان ایشان فرموده باز عرض عقاید اسلامیه خود
نموده بهمین حال نیز که در روضهٔ مقدسهٔ غرویهٔ علیهٔ علویه از اعیان استفسار فرموده عقاید اسلامیه واعیان بنهج مسطور است

وخلفای راشدین را بترتیب مذکور خلیفهٔ علی التحقیق حضرت سید المرسلین میدانیم شک وشبهه
نداریم واز رفض وتبرا تبرا میجوییم بنحویکه جناب قدوة العلماء الاعلام وافندیان شیخ الاسلام
دولت علیهٔ عثمانیه تصدیق مذهب جعفری کرده مقلد طریقهٔ آنحضرت درین عقیده راسخ وثابت
میباشیم وآنچه سمت تحریر یافت محض از خلوص فواد وصمیم قلب ونقد ایمند عامصفا از شایبه غش
وقلب است وهرگاه خلاف این عقیده از ما بظهور رسد از دین بیگانه ومورد غضب خدای یگانه وسخط
شاهنشاه زمانه باشیم دیگر عقیدهٔ اقل داعیان دولتین علیتین علمای نجف اشرف وکربلای معلی وحله
وتوابع بغداد اینکه امام جعفر صادق رضی الله عنه ذریهٔ رسول اکرم وممدوح کل امم ودر نزد ائمهٔ ملل مقبول ومسلم است
واز قراریکه علمای ایران عرض وتحریر کرده اند در نزد داعیان تحقق یافته عقاید اسلام اهل ایران صحیح وفرقهٔ مزبوره قایل
بحقیقت خلفای کرام واز اهل اسلام وامت حضرت سید الانام علیه السلام میباشند
وهرکس که باین فرقه اظهار عداوت دینی کند او از دین خدا ومذهب امت حضرت مصطفی علیه السلام عاری
واز کابردین از وی بری بعد در دار دنیا حکمی که آن پادشاه سلطان عصر ودر عقبی بجبار شدید البطش والقهر خواهد بود
عقیدهٔ اقل الدعاة علماء بخارا وبلخ دایکه عقاید صحیحهٔ اسلامیهٔ اهالی ایران بنحویست که
علمای فوق بیان نموده اند وآن فرقه داخل اهل اسلام وامت حضرت سید الانام علیه السلام وهرکس باین جماعت
اظهار عداوت نماید خارج از دین ومحروم از شفاعت حضرت سید المرسلین بوده در دنیا بازخواست
آن با پادشاه آفاق ودر عقبی با شاهنشاه علی الاطلاق خواهد بود واشلانکه معتقدین عقاید مسطوره در فروعات
با ائمهٔ مذاهب اربعه میباشند منافی ومغایر اسلام نیست واصحاب این اعتقاد از اهل اسلام را قدح ونهب
وایذا فریقین که امت محمدیه وبرادر دینیه اند بریکدیگر حرامست دربیان انصراف موکب عزوشرف ازجناب
نجف اشرف بجانب آذربایجان چون قبلا بین حکم همایون به ترتیب گنبد عرش سای مبارک نافذ گشته بود
فرمان پذیران ومامورین امر مقرر را در کمال زین وفر پرداخته قبهٔ همایون حضرت شاه ولایت پناه را که پهلو بر سپهر مقرنس

میز دار طلا کاری رشک دلیره زر اندود مهر انور و شمسه پیش طاق چرخ اخضر ساخته بودند بهمه جهت در الف
که بمعادل پنجاه هزار تومان بوده باشد اخراجات تذهیب گنبد فلک انتساب بحساب درآمده که حضرت
از مباشران آن صورت محاسبه را گرفته حساب آن را محول بحضرت شاه ولایت پناه فرمودند و از سرکار
علیا حضرت آسیه سیرت گوهر شاه بیگم والده شاهزادگان کامکار نصرالله میرزا و امامقلی میرزا نیز صد هزار روپیه
تحویل دولت شد که صرف مرتب کاشیکاری صحن مقدس شد نیز و از سرکار مهد علیای حرم سرای عفاف
سلطان بیگم بنت خاقان مغفور شهید شاه سلطان حسین نیز بیست هزار نادری برای تعمیر مسجد
جامع پشت سر مبارک تحویل کارکنان کعبه و بعد از پنج روز رایات نصرت از سمت مسیب بجانب بغداد
انعطاف یافت و بخدام و ارباب استحقاق اماکن ثلثه ائمه اربعه علیهم آلاف السلام و التحیه و امام ابوحنیفه
رحمة الله علیه یک الف بصیغه نذر و جوایز از خزانه احسان عطا و مرحمت فرمودند و احمد پاشا مکرر اسبان گوهر
کرده کخرام و پیشکشهای لایق بدربار سپهر احتشام فرستاده فرستادگان او همه جا حاضر و حق خدمت
و ادب بتقدیم رسانیدند و از ظرف قرین الشرف شاهنشاهی نیز آنچه حق احسان و بنده پروری و لازمه عنایت
و مرحمت گستری بود در باب او و فرستادگان بظهور رسید و چون سرداران مأموره عربستان بصره را
در کمال استحکام محصور و قلعه قرنه را تصرف کرده بودند مقرر شد که فیمابین مصالحه شده سرداران
دست از محاصره باز داشته روانه اردو شوند و مقرر شد که قلاع کرکوک و اربیل و قرنه و باقی ولایاتی را
که بضرب شمشیر ابطال بتصرف آمده بودند خالی نموده بتصرف گماشتگان احمد پاشا دهند پس موکب والا از ظاهر بغداد
حرکت و از جسری که در حوالی ینگیجه بسته شده بود عبور و شهر و ازا مضرب خیام غزوشان ساختند

در بیان انقلاب اوضاع دربند و شیروان و توجه موکب شاهزاده با غزوشان نصرالله میرزا بعزم تسکین فتنه اشقیا

در حینی که موکب همایون از دربند بجانب روم توجه میکرد محمد علیخان قرقلو را بایالت دربند تعیین و فوجی را
بمتابعت او مأمور و در حین ورود بمغان حیدربیک افشار را سرکرده جزایرچیان را بایالت شیروان بجانب

خانی سرفراز ساختند و در بیست و دوم شعبان در وقتیکه ساحت موصل مضرب قباب
عز و جاه بود خبر انقلاب شیروان رسید تبیین این مقال آنکه بعد از سنوح قضیه ظهیرالدوله ابراهیم خان
که ولدش محمد علی بیک باسم او موسوم و بایالت آذربایجان فایز گردید سام نام مجهول الحال
مجهول النسب بسر سام حب سروری مبتلا گشته در حدود آذربایجان ادعای شاهزادگی پسری
خاقان شاه سلطان حسین نموده انبار اسپینان دماغ او را پر دماغ کرده مرخص و او بجانب داغستان
رفته پسر روسا مان در میان لکزیه بسر میبرد و محمد ولد سرخای که در ایام توقف موکب منصور
در داغستان سر از اطاعت باز زده در ولایت آوار متواری و در بیغولها و کوه و جنگلی می بود در یوقت
که لوای فلک فرسا را متوجه روم دید سام پینی بریده را که هنوز باد نخوت در دماغ داشت از راه کوتاه
بینی و خبط دماغ شاخص فتنه کرده و جمعیتی نزد او منعقد ساخته در تحریک اهالی طبرسران و دربند در آمده از آنجا که عوام
کالانعام را از مراسم امور خیر و شر و نفع و ضر تمیز نمیباشد با غلوی او بعضی از هنگامه طلبان از دیار قرنقیه
گشته با اهالی شیروان نوشتجات از جانب ایشان آمد و شد میکردند تا اینکه این مراتب را
محمد علی خان سردار دربند بعرض اقدس رسانید چون قلعه دربند سرحدیت داشت حیدر خان از موقف
اعلی بمعاونت او مأمور گشته بنا بر اینکه حالت اهالی داغستان و دربند باعتبار قرب جوار
و همسایگی بمردم شیروان نیز سرایت کرده بود در میانه شماخی و شابران حیدر خان را گرفته محبوس ساخته
بعد از انقضای چند روز مقتول و اموال او را غارت کرده محمد ولد سرخای را با سام بشیروان آورده از قلعه
آقسو را که مقر حکومت بود بتصرف ایشان داده لوای مخالفت افراختند و اهالی طبرسران و شابران طوعا
و کرها مقلد قلاده اطاعت شدند آنچه که بدربند رسید دامن زن آتش دشمنی و نفاق اشرار که کینه دیرینه را
از زمان والا در سینه داشتند از روی دوری کار را کرو کردند از جماعت و طایفه مغانی و غیره که مأمور
بمحافظت قلعه قریش من اعمال دربند می بودند جمعی از افشاریه را که برایشان مأمور بودند کشته قلعه قریش را بتصرف لکزیه دادند

بام و محمد علی کشته شد محمد علی خان بعد از این واقعه جمعی از روسیه اشرار دربند را با ملازمان مغانی که مرتکب فساد
بایشان میرفت از مرحله هستی دور و جمعی از آنها که چشم از حقوق دولت پوشیده بوده گرگروه روانه مغان
ساخته و خود باستحکام کار قلعه و بروج دربند پرداخته و حقیقت حال را بعاکفان سده جلال رسانید اگرچه عاشور خان
افشار را با پاپلو سرداران آن‌ها باگاه که در ایروان میبود بشنیدن این خبر با جمعی که همراه داشت برای تسکین ماده شر
بجانب شیروان ایلغار و با حاجی خان چمشکزک بیگلربیگی گنجه که درکنار کر توقف و مشغول بستن جسر شده بود اتفاق
لیکن قبل از آنکه این مراتب بعرض اقدس رسید کریمخان افشار بیگلربیگی ارومی را برای تسدید راه فاکی بجانب مغانات مأمور
و فوجی از غازیان را بمعاونت عاشور خان تعیین فرموده امر همایون باحضار نصرالله میرزا که در ییلاق همدان توقف
داشت عز صدور یافت شاهزاده در پانزدهم رمضان در منزل لیلان در حینیکه موکب همیون از کرکوک
عبور و عازم سمت بغداد بود بشرف تقبیل بساط اقدس فایز گشته فتحعلی خان افشار جرچی باشی و جمعی از خوانین
و پانصد هزار نفر از غازیان رکابرا ملازم موکب شاهزاده فرموده روانه شیروان ساختند شاهزاده بعد از ورود به تبریز
حسب الامر الاعلی جمعی را سر کرده فتحعلی خان روانه ساخت که بعاشور خان ملحق شود خود نیز بتالی و متعاقب متوجه
مقصد گردید و بعد از ورود فتحعلی خان روز چهارشنبه چهارم ماه ذی القعدة الحرام سام و اشرار لکزیه و شیروانیه
با توپ و نقاره و فوجی عظیم از فراز کوهی که بالای باغ شاه هست بنشیب آمده مهیای جنگ شدند فتحعلی خان و
عاشور خان نیز سر راه بر ایشان گرفته جنگ در پیوستند بتایید الهی و بسر پنجه سعد اقبال شاهنشاهی سلسله جمعیت
تهور دشمنان و عنان تاب توسن جلادت ایشان گسسته هزار نفر متجاوز سر و زنده و علم و نقاره و توپخانه ایشان
بدست آمده محمد و سرخای زخمدار و بقیة السیف فرار نموده سام با معدودی چند بجانب گرجستان گریخت پس
دلیران بمحاصره قلعه اقسو پرداخته در اندک روزی قلعه را تصرف و جمعی کثیر از لکزیه را که بمحافظت قلعه اشتغال داشتند
زنده دستگیر کردند تتمه چگونگی احوال سام در بیان وقایع سال آینده مذکور خواهد شد **در بیان طغیان تقیخان شیرازی**
بیگلربیگی فارس و شیراز و مآل کار او و چون در حین توقف موکب جهانگشا در حوالی دربند کلبعلی خان

کوسه احمدلو

کوسه احمدلوی افشار را بسرداری و تقی خان را مجدداً بایالت فارس تعیین نموده و راهی ساختند مشارالیهما تا
در آنسمت بسر برده کار را چون پیشتر تحکم کرده بودند لهذا محمد حسین خان قرقلو میرآخورباشی که از سفر ایلچی‌گری روس
برگشته در درگاه معلی میبود بسرداری تعیین و بچاپاری روانه و کلبعلی خان و تقی خان را بدربار سپهر اقتدار
طلب فرمودند بعد از ورود محمد حسین خان بعمان چون تقی خان قشونهای فارس را با خود متفق ساخته خیالات باطله
پیشنهاد خاطر ساخته بود جمعی از سر کردگان باغوا و تمهید او بر سر کلبعلی خان ریخته او را مقتول و در صدد گرفتن
محمد حسین خان ساعی شدند محمد حسین خان از این معنی واقف و خایف گشته بکشتی نشسته خود را بساحل
عافیت رسانید از آنجا بشیراز آمد تقی خان نیز با جمعیت خود عازم شیراز گشته رایت عصیان برافراخت
جمعی از موکب همیون باعانت محمد حسین خان و تنبیه تقی خان مأمور گشتند تقی خان بعد از آنکه چندی بقلعه‌داری
پرداخته دستگیر گردید و شیراز از شامت اعمال او مورد نهب و غارت گردیده مقرر شد که او را قطع رجولیت نموده
از یکچشم کور کرده بدرگاه معلی آورند و اولاد و برادرانش را که در اصفهان میبودند مقرر و مأمور شد که بقتل رسانند
مأمورین بروفق فرمان عمل کرده او را بعد از آن بپیشگاه حضور حضرت رسانیدند **در بیان شورش استراباد**
و نهضت موکب نصرت نشان بجانب آن دیار رایات نصرت آیات در پانزدهم ذی الحجة الحرام از شهر
وان بعزم آذربایجان حرکت و بعد از ورود بحوالی ماهی دشت کرمانشاهان بعرض اقدس رسانیدند که جمعی از اعیان و
جهال قاجار بسبب سوء سلوک محمد حسین خان حاکم آنجا با طایفه یموت متفق و داخل شهر استراباد گشته
ولد محمد حسین خان که از جانب پدر نایب بود فرار نموده نزد بهبود خان چاپشلو سردار ترک رفته حکم معلی در باب
تادیب اشرار بعهده بهبود خان عز صدور یافته محمد حسین خان نیز از اردوی همایون بان امر مأمور گردیده و با مومی الیه
با جمعیت و استعداد به استراباد رفته بر اهل آن ولایت مستولی و بنابر اینکه فیما بین بعضی از قاجاریه و محمد حسین خان
عداوت دیرینه تحقق داشت لوازم قتل و سفک و نهب و بی‌باکی از محمد حسین خان نسبت به بیگناه و گناهکار
بظهور رسیده آن ولایت نیز پایمال و دست انداز لکزیه چون پیوسته منظور نظر اقدس سفر روم و استرداد

ولایاتی که بعد از دولت سلسلهٔ علیهٔ ترکمانیه داخل آنمرز و بوم گردیده بود وقوع امر باعث شرارت لزا مالی
ایران باعث فسخ عزیمت شاهنشاهی و انجام امر مصالحه فیمابین دولتین علیتین و معاودت آنحضرت از مملکت
کهیه بعد از ورود موکب همایون بکرمانشاهان ابراهیم‌خان ولد ابراهیم‌خان برادرزادهٔ خود را بسپهسالاری حدود کردستان
دارستان فیما تعین و فوجی از غازیان را با او مقرر فرمودند که در حدود کرمانشاهان توقف و از حد کرند تا منتهای
ولایت همه جا افواج منصور مشغول قشلامشی و ییلامشی بوده با پاشای بغداد مراسم قرب جوار را مرعی داشته
باشند و بنحویکه سابقا مذکور شد نصرالله میرزا که در سال پیش متوجه خوارزم و سرکردگان ارال باتفاق ارتوق
ایناق والی آنجا نزد شاهزاده آمده متعهد دادن ملازم و کوچانیدن آن طایفه بموت شده بودند نصرالله میرزا ابو[illegible]
ولد ایلبارس خان را بموجب امر اقدس بوالیگری تعین و ارتوق ایناق را اتالیقی و صاحب اختیار او کرده ایشان را
روانه خوارزم که معاودت نمودند پس بعد از چندی بعضی از اشرار خوارزم با یموت متفق و ارتوق ایناق را مقتول
ساختند اینمراتب را بعرض اقدس رسانیدند حضرت ظل اللهی علیقلی خان را که بسبب برادرزادگی آنحضرت
داشت بسپهسالاری منصوب و روانه خراسان ساختند که تدارک خود دیده در سال دیگر بعزم تنبیه یموت عازم
خوارزم شود از ماهی دشت لوای توجه بجانب قلمرو علیشکر افراختند **در ذکر وقایع سیچقان ییل**
مطابق سال وصد وپنجاه وهفت هجری سلطان طارم چارم روز جمعه پنجم ماه صفر بعد از انقضای شش ساعت
وشش دقیقه از منزل ماهی دشت حوت بعقرب و حمل نقل کرده خدیو کشورگشای بهار از سرو شمشاد رایت
نهضت برافراخت و خاقان جهان آرای ربیع از رعد ابر آذری طنطنهٔ کوس رزم افگنی و کشورگشایی
بلند آوازه ساخت و از افواج قاهرهٔ چمن سبزه و برگ نمایش که بعزم دفع لشکر بهمن برخواسته شد و جنود اشجار
از غنچه و ازهار و موج آبشار سر و بر را بمغفر و جوشن برآراسته شد سرعسکر دی از جلوهٔ کوکبهٔ اردی بهشتی فی الحال
رخت عزیمت بوادی هزیمت کشید و سیاه شامی شب از سم آهوی ترکان ازمنه و اثاث
نوروزی در ساعت رو بانحطاط آورده اظهار انکسار کرد و در منزل گنگاور من محال قلمرو علیشکر جشن خسروانی

باهزاران

باهزاران زین و زیب انعقاد یافته جشن نوروزی بفر و فیروزی انقضا یافت چون در آن اوان احمدپاشا
جمال اغلی که از دولت قیصری بسرعسکری منصوب و در قارص می بود از جانب محمد علی نام رفیجانی که بصفی
میرزا اشتهار داشت و در ابتدای کتاب کیفیت حال او و رفتن او بمملکت روم گذشت و اعیان دولت
عثمانی نظر باحتیاطی که از حضرت خاقانی داشتند او را شخص معتبر کرده بهمراهی سرعسکر روانه
کرده بودند و نوشتجات به بعضی از ولایات آذربایجان فرستاده عباراتی که زیاده بر حوصلهٔ او بود در انها درج و نقد
جلادت را بزرگانه خرج کرده بود نوشتجات مزبور بنظر رسیده منتج مادهٔ غضب و محرک سلسلهٔ نهضت همیون گشته
والی دوالی ابهر شدند والا از آن بسمع اقدس رسید که سرعسکر مزبور از دولت عثمانی معزول و احمدپاشای
وزیر اعظم سابق بسرعسکری منصوب گشته چون محمد آقای کدخدا فرستادهٔ والی بغداد که برای انجام امر مصالحه
بدربار عثمانی رفته بود و در استنبول توقف داشت بشرط وصول خبر از جانب ثلثه بمراحل مقصود تبانی اظهار شد
و حکم همایون بسردار ایران عز صدور یافت که متعرض رعایای حدود و ثغور نگشته اسرائی که از طرف
روم بدست آمده باشد مرخص ساخته بسرعسکر قارص مراسله و باو از در ارتباط درآید سردار مزبور بموجب
فرمان عمل کرده سرعسکر مشار الیه در جواب نوشته بود که از مقدمات صلح در پیش من خبری نیست و من از دولت
عثمانی مامورم که صفی میرزا را برده در ایران متمکن سازم بعد از آنکه جواب سرعسکر معروض ساحت خلافت گردید اعلام
شد که آمدن او موجب تصدیع اینها میگردد مهمان پذیر باشد که عنقریب رایت همایون بشوق ملاقات او
و صفی میرزای مجعول وارد آنحدود خواهد گردید پس باین عزم رایت نهضت بجانب قارص افراخته در عرض راه خبر گرفتاری
سام که از محال به شیروان فرار نموده بود رسید توضیح این مقال آنکه بنحویکه در طی وقایعات سال قبل مذکور شد
سام بعد از واقعهٔ شیروان که شکست یافته منهدم شد اراده داشت که نزد کیو امیر آخور گرجی بمحال گرجستان
رود طهمورث خان مطلع شده در درهٔ اخلکلک سر راه براو گرفته در بیست چهارم ذیقعدة الحرام او را با چندتن زنده
دستگیر که معتمد بقلعهٔ قرقلغان فرستاده اینمراتب را بعرض اقدس رسانید مقرر شد که چشم او را کور کنند

او را با چند تن از گرفتاران رومیه نزد احمد پاشای سرعسکر بقارص و آخسقه فرستاده که چون صفی میرزا در نزد او میباشد
برادران یکدیگر را دیدن نمایند بعد از ورود رایات نصرت آیات بکدوده کوری گرجستان مقدمه شکست
رومیه معروض سده سنیه اقدس شد توضیح اینمدعا آنکه بعد از آنکه همت اولیای عثمانیه بتمکین
محمد علی رفیقی یا مشهور بصفی میرزای ثانی قرار یافت از جمله تدبیری که در کار او بکار رفته اینکه خزانه و هدایا بجهت احمد خان
اوسمی و محمد ولد سرخای و حکام آوار و جنکتای و کدخدایان طبرسران و اعمال دربند ارسال و نامه مشفقانه بهر یک
نوشته ایشان را ترغیب بانقیاد والد صفی میرزا نمودند یوسف پاشای والی آخسقه از دولت عثمانیه مامور
بایصال خزانه و ابلاغ فرامین گشته بعد از ورود بجوار کوری طهمورث خان که در آن اوان والی کاخت و مطیع باتفاق
قلیچ میکلریک تفلیس در آن نواحی در صدد کین [illegible] یوسف پاشا از راه احتیاط پشت بکوه داده میان جنکل اشتلاق
کرده اقامت و عطایا و هدایا و فرامین را با جمعی از بیراهه روانه داغستان نمود خوانین نیز پیش از وقت فوجی را
مامور و در سر راه فرستادگان یوسف پاشا مهیا داشته مامورین آن طایفه را فرصت عبور نداده جمعی از ایشان را
از تیغ بیدریغ گذرانیدند فوجی را نیز گرفتار قید اسارت نموده تمامی هدایا و فرامین را بدست آوردند یوسف پاشا از استماع
این خبر قرین وحشت و اندیشه گشته بعزم فرار و از غایت خوف در عرض راه چون نقش قدم از پا درآمده وفات
یافت و بعد از آنکه چگونگی این مراتب بعرض اقدس رسید طهمورث خان در ازاء این نیکو خدمت بولیکری
کارتیل و ارکلی میرزای پسرش بولیکری کاخت سرافراز شدند چون بعد از انجام مهمات سمت شیروان امر همایون
باحضار نصرالله میرزا صادر شده بود شاهزاده نیز بموکب والا پیوسته رایت جهانگشا از حدود نخجوان
عازم مقصد گشته از ییلاق گوکچه دنگز عبور و در شش فرسخی آرپه چایی در موضع موسوم بجانقی تپه بنه و آغروق را گذاشته
روز پنجشنبه بیست سیم شهر جمادی الاخری موکب همایون بجانب قارص نهضت فرمودند و در خارج قلعه قارص
ماهچه رایت را باوج سموات برافراشتند و چند دفعه سرعسکر و پاشایان بازدحام تمام پشت بدیوار قلعه
رو بمعرکه جنگ آورده هر دفعه جمعی از لشکر عثمانیه قتیل و دستگیر گشته بقیه فرار و مشغول قلعه داری شدند بنه و آغروق

وحرم محرم

وحرم محترم نیز با رهمایون در دوازدهم رجب وارد اردوی معلی گردیدند پس در اطراف قارص قلعه جات
و سنگرهای محکم ترتیب یافته جمعی از غازیان با توپخانه بهر طرف تعیین گشتند چون احمد لکزی بموجب امر و فرمان
پادشاه روم با فوجی از لکزیه بمعاونت سرعسکر بقارص آمده بود لکزیه چون کار را بدین منوال دیدند شب بهیئت
مجموعی از قلعه برآمده آهنگ گریز کرده جمعی از طلایه دلاوران معسکر نصرت اثر از فرار ایشان باخبر و متعاقب مامور گشته جمعی
از ایشان را عرضه تیغ هلاک ساختند چون ایام محاصره امتداد و اختلال احوال سرعسکر اشتداد یافت بسیاری
از لشکر رومیه آغاز فرار کرده سرعسکر از راه اضطرار عبدالرحمن پاشا نامی را با احمد افندی کسریه که در دولت
کسری و معدلت قیصری بکتابت موسوم از معارف روم و چند نفر از سرکردگان اوجاق با پیشکشهای لایق
بدربار کیوان مدار فرستاده متعهد شد که مقصود منظور در دربار عثمانی صورت دهد بعد از آمد و رفت مکرر بیمنوال
از حضرت شاهنشاهی رخصت یافت سرعسکر احمد افندی را با چند نفر از روسا روانه دربار عثمانی نمود چون موسم زمستان
نزدیک و شدت سرمای قارص معلوم و غله و آذوقه در جانب آخسقه و آخلکلک وفور داشت لهذا موکب
منصور در دوم رمضان المبارک از قارص بجانب آرپه چایی نهضت نموده از آنجا متوجه آخسقه و آخلکلک گشته آن مکان
دلپذیر را محل اقامت ساختند تا تمامی غلات و حاصل آن نواحی را بمصرف رسانیدند چون منظور آنکه در بردع
قشلاق واقع شود کسان ساعی تعیین گشتند که در حوالی بردع در مکانی که از حیثیت آب و علف امتیاز
داشته باشد چند دست خانه و سرای مرغوب از چوب و نی ترتیب دهند و خود از آنجا بقلعه و قشلاق عازم گنجه
و بردع و در ابتدای ذی قعده وارد مقامی که برای قشلاق اختیار شده بود گردیدند و بعد از چند روز که دولاب آرامی
گرفت چون پیشه لکزیه داغستان نصب العین ضمیر بود با وصف آنکه زمستان اشتداد داشت در بیست دوم
ذی قعده با فوجی از غازیان بسیار بجانب داغستان توجه فرموده از جسر جواد عبور و همه جا دو منزل یکی ایلغار نموده
در ششم ذی الحجه الحرام از دربند گذشته و غازیان را چهار دسته کرده از چهار جانب چپاول انداخته تمامی آن طایفه را
که باطمینان خاطر در آن نواحی بوده حرکت موکب والا را در چنان فصلی که آب در شکم ماهی یخ می بست و عین

شدت زمستان بود مانع کیفیت تصور نمیکرده تاخت و غارت کرده دولاب و اغنام فزون از حد
و شمار بدست آوردند و بعد از آنکه سه و چهار روز مشغول کسب و تاخت و تاز از هر طرف میمنه تمامی
روات و سرکردکان داغستان را درگاه سپهر بنیان و پیرایه پوشش عفو و احسان گشته آری تا محمد
انتقام متاعب نشده جهد اسپهبدان پی آرام نزند و ... سر فغفور و قیصر شوران برداشت و تا پای دراز تیغ
طلب نشند محبوبه ملک را عبث در آغوشش مردانه کشید القصه بعد از عید اضحی عطف زمام
کتاب دربند کرده و امور آنجا را انتظام داده از راه طبرسان عازم بردع و در پنجم محرم وارد مقر دولت شدند و بیست
روز دیگر امکان مضرب سرادقات عزوشان گشته چون آب و علف سمت شمالی رود کر و فور بود در بیست پنجم
ماه مزبور با بنه و اغروق حرکت و از کر عبور فرموده وارد محال ارش گشتند

دربیان وقایع او ذیل مطابق سال هزار و صد و پنجاه و هشت هجری

چون از دیار سلطان قضا سپهبد عند یار شتا عزم ایران زمین چمن
کرده اظهار صولت بهمنی و عسکر رومی نژاد برف اعلان دعیه رویین تنی می نمود دلاور فلک سریر یعنی مهر منیر
برشهب گردون مسیر بر آمده بعد فتحه عسکر سرما کرم مرحله پیما و در روز شنبه شانزدهم صفر با فوج دیماهی در نقطه
اعتدال ربیعی متلاقی گشته جیش قوی نامیه بعد از کر و فر رخنه ساز اساس شوکت بر دو عسکر دیر گرلوی
جلادتش درخفقان و سیف تهورش در غلاف امکان بود جرات عوری فانی شده برجای خویش سرد
کهیه روز یکشنبه مجلس جشن نوروز با شکوه سلیمانی نظم و ترتیب و قامت سروان و سروران
زنکلاه زرتاری زینت و زیب یافتند قریب به ماه ییلاقات دشت مقر خیام سپهر احتشام کهیه
و در آخر جوزا از حدود دشت مغان نواحی عطف عنان کرده از رود کر عبور و از سمت خاچین از راه میان کوه عازم
کوکچه دکز ییلاق ایروان گشتند و در عرض راه عارضه شدیدی عارض ذات همایون گشته چند منزل راه را
بتخت روان طی فرموده با زعنایت حکیم علی الاطلاق از دار الشفای وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ شفای عاجل
کرامت فرموده مزاج اقدس بقوت و بهبودی قرین و در دوازدهم جمادی الاخری کوکچه دکز مقر عز و تمکین کهیه دربیان

محاربه

محاربه یکن محمد پاشای سرعسکر روم و مآل کار سرعسکر و وقایع آن زمان

چون متواتر خبر رسید که از دولت
عثمانی یکن محمد پاشا وزیر اعظم سابق بسرعسکری منصوب و با علی پک پاشای والی آیدین وده و پانزده هزار نفر
از پاشایان و سرکردگان دیگر بجمعیت و ازدحام بحد و مر از سمت ارزنة الروم بقارص و عبدالله پاشای چتجی با احمد
والد سبحان ویردی خان بیگلربیگی اردلان که از نمک دولت والا روی برتافته بروم پیوسته بود و جمعی دیگر از پاشایان
و افواج رومیه از راه دیاربکر و موصل بمقابله و مقاتله تعیین شده هریک از سمت خود مأمور بجانب ایران می آیند لهذا نصرالله میرزا
که از عراق بدربار سپهر مدار طلبیده بودند بسر پاشایان رومیه که از سمت دیاربکر و موصل می آمدند تعیین و بمسارعت
روانه و افواج منصوره را که در سمت کرمانشاهان و کردستان و لرستان مشغول بییلاقشی بودند بمعسکر شاهزاده مامور
ساخته اند و چنین بکمند ضمیر اقدس آنکه شاهزاده امامقلی میرزا و ابراهیم سلطان ولد ابراهیم خان را که بعد از قضیه اب والدش ... نام
نامی و خطاب لطافت سرافراز بود متاهل فرمایند لهذا حکم همایون تهیه اسباب سور و سرور نافذ گشته
چند روز بساط نشاط و بزم انبساط در ییلاق کوکچه آراسته شد بعد از انجام کار طوی نامدار ... اشیار خراسان را
با امامقلی میرزا و انتظام مهام عراق را با ابراهیم سلطان تفویض و هر دو را با تدارکات شایسته در پنجم ماه رجب روانه
مقصد و بنه و اغروق را مأمور بتوقف در ییلاقات حدود تبریز نموده خود نیز در روز مزبور بعزم مقابله عسکر رایت فراز
لوای ظفر گشته شد و مرکوز ضمیر انور آنکه در نواحی قارص و ارزنة الروم بر سر یکن همکاری جمعیت سرعسکر شده مقارن
آن خبر رسید که دجلی برقای سرعسکر زده لوراخوزی به این سمت می آورد لهذا کوکبه همایون در نهم ماه مزبور از ایروان
عبور و مرادتپه و فرسخی ایروان را که مقام جنگ عبدالله پاشا کوپرلی اوغلی بود قرارگاه دولت جاوید یکن محمد پاشا سرعسکر
نیز با صد و پنجاه هزار نفر سوار و چهل هزار پیاده ینکچری و استعداد تمام روز دهم بعد از ظهر آمده در دو فرسخی اردوی همایون
در دامنه کوه را محل نزول ساخته خیام اقامت افراشته استحکام مکان و لعدات لشکری بزرگ و متاریس عظیم نموده پس روز
چهارشنبه یازدهم ماه از طرفین تسویه صفوف و تسوید الوف گشته زبانه های بیابالا و آتش طعن و ضرب
در دامن چرخ معرکه گرفت بعد از حملات متواتر بتقدیر خدای قدیر شکست بر لشکر عثمانی افتاده جمعی کثیر از آنجا عت بقتل رسید

بر عسکر بسنگر خود تحصن جسته و بسبب ظلمت اللویه ظفر انتمای و الانیز بمقر جلال منصرف گشته جمعی از خیوش دلیر
خروش بمحافظت طرق سمت قارص و محارست اطراف اردوی سر عسکر مامور شدند راه آوردن ذخیره
و آذوقه بر لشکر سر عسکر مسدود شد، هر روزه جمعی از قشون رومیه در حوالی اردو ضایع میگشتند و بهر جهت عرصه
بر عسکر و سر عسکر تنگ گشته دانست که شمشیر زنان و مرد میدان خصم افکنی نیستند بنا را بر جنگ
طایفه فرنگ گذاشته هر روزه بقدر ربع فرسخ با سولدات و پیاده های خود سنگر و مطریس ترتیب داده
دلیرانه پیش آمدند تا بچند کوچ بنیم فرسخی اردوی همایون رسیده رایت توقف برافراشت همانشب
جمعی از سپاه کینه خواه باشاره خدیو آسمان جاه بحوالی اردوی رومیه رفته برسم شبخون ولوله و انقلاب
بر حال ایشان انداختند آنشب تزلزل باحوال لشکر او راه یافته جمعی فرار کردند سر عسکر چون حال را بدینمنوال
دید با اعیان لشکر عثمانی طرح مشورت افکنده بنا گذاشت که در همانشب که تاریکی طاری شد با سولدات و پیاده
باردوی همایون شبخون زنند عصر آنروز که روز جمعه بیست و یکم ماه مزبور بود چاپاری با عریضه از جانب نصر الله میرزا رسید
مشعر بر اینکه سر عسکر جانب دیاربکر اولا حاکمی بسمت بیان و شهرزور فرستاده سلیم خان حاکم بابان از راه
مدخل بلاد کوه و بنه خود در قلعه سوداش متحصن جسته چون باروسا اکراد بخدمت شاهزاده پیوست از آنطرف سر عسکر
مزبور با احمد اردلان طوایف اکراد بلباس را جمع و با جمعیت موفور عازم موصل گشته از اینطرف نیز شاهزاده
عالی تبار بقصد مقابله رایت عزیمت افراخته در حوالی موصل تلاقی فریقین واقع و بمحض تهاجم و تلاقی جنود مسعود شکست
بر عسکر رومیه افتاد جمعی کثیر از آن جماعت قتیل و گرفتار و سر عسکر و احمد اردلان با بقیة السیف سالک طریق فرار
گردیده خدیو بیهمال فی الحال بشکر خدای متعال و سپاس لم یزل و لا یزال پرداخته شاهزاده مصحوب یکی از گرفتاران رومیه
بجانب اردوی سر عسکر فرستاده هنوز آنشخص داخل اردوی سر عسکر نشده بود که سپهدار روز یعنی آفتاب
گیتی فروز عزیمت ملک شام نمود مقارن آن انقلاب و آشوب در میان اردوی رومیه بهم رسیده گرد بر فلک
تیز گرد آغاز صعود کرده معلوم شد که سر عسکر جبلیان که در کمال قوت و توان بود ناتوان گشته ملک هستی را

وداع

وداع و با دهر دون ترک نزاع نموده عساکر رومی چون خود را بی سر دیدند بی دست و پا گشته سراسیمه پا بگریز برداشتند
قشونهائی که در اطراف عسکر رومیه بودند فی الفور باشان در آویخته جمعی را مقتول و تمامی توپخانه و چادرهای جماعت
مع اسباب بر جا مانده بود که بحیطه ضبط و تصرف در آوردند و از عقب نصرت نمود فوجی از جانب اردوی همایون
بعزم تعاقب اسب جلادت برانگیخته همه جا آن جماعت را تا آن پا چاپی کن فوج فوج مشغول فرار بودند عرصه شمشیر
ساخته ده دوازده هزار نفر از ایشان را بر خاک هلاک انداخته پنجهزار متجاوز و با چند نفر از پاشایان و روسا زنده دستگیر کرده
پس خدیو جهان بشفاعت مروت جمعی از گرفتاران که مجروح و ناتوان بودند با اتفاق چاپش حسن آقا که
از عظمای گرفتاران و سرکردگان اوجاق رومیه بود روانه قارص و چهار هزار نفر را روانه طهران و جمعی کثیر را هم روانه
تبریز ساختند و چون قبل از اینکه در باب رکن کعبه معظمه منوره زادالله شرفا و تعظیما و سر مذهب حضرت
امام جعفر صادق رضی الله عنه بدولت علیه عثمانی تکلیف و اظهار و بعد از ابرام و اصرار معلوم شد که اعیان
دولت عثمانی از قبول آن کار در مقام کاهلی و انکار میباشند لهذا بعد از واقعه سر عسکر و انهزام لشکر روم نامه
دوستانه با علیحضرت پادشاه سکندر جاه نوشته ایلچی و چاپار از راه بغداد روانه دربار عثمانی فرموده مبنی
بر اینکه هر چند ایلات ترکمان و طوایف عجم که در ایران و توران سکنی دارند فرمان قدر قدرت شاهنشاهی ایشان را
خواهی نخواهی تابع امر شاهی و سالک طریق آگاهی ساخته که خلف و تغیر در بنیان آن راه نخواهد یافت تکالیفی که از جانب
اهالی ایران با آن دولت شده چون علمای اعلام و اهالی آن دولت ابد فرجام از قبول آنها دامن الفت چیده و احتراز از پذیرفتن بیشتر
موجب خونریزی و منشاء فتنه انگیزی شده لهذا از آن تکالیف نکول و ترک آنها که مقصود و مامول ارکان دولت عثمانی
و ماده نزاع کلی بود بالکلیه از اینطرف بعمل آید من بعد اساس دوستی و محبت بین الطرفین استقرار و استمرار خواهد یافت
پس موکب همایون روز پنجشنبه بیست و هشتم ماه مزبور از مرادتپه که مقر جلال بود از راه محمودی و چورس نهضت فرموده
و آنروز همان آوان سه نفر ایلچی معتبر از جانب پادشاه والا جاه ختن بکف و هدایا وارد درگاه معلی گشته نامه و هدایا را
از نظر اقدس گذرانیدند تبیین این مقال آنکه دو نفر از اولاد چنگیزیه میباشد که یکی بسلطنت خطا و دیگری بپادشاهی ختن

منسوبست و درین اوان چون آوازهٔ عظمت و صولت صیت قدرت و سطوت شاهنشاهی که در اطراف و اکناف
عالم پیچیده در آن ممالک نیز اشتهار یافته پادشاه مزبور در مقام محبت و مودت در آمده سه نفر از معتبرین دولت
خود را فرستاده راه دوستی گشاده بود مضمون نامه آنکه از سلطنت و پادشاهی ایشان که بحکم مالک الملک لم یزل
اتفاق افتاده است بسیار خوشحال میباشیم در عالم دوستی و یکدلی رابطهٔ ایلچی از ایلیاتی که در حوزهٔ اقتدار میباشد
هر قدر که در کار باشد برای خدمت آن دولت مهیا و حاضر خواهد بود و نیز ایلچیان شفاها بعرض اقدس رسانیدند که بعضی ممالک
مابین ترکستان واقع است ایلاتی که در آن میان میباشد طریقهٔ خدمت و فرمان برداری نمیسپارند چون احشام بسیار
ممالک توران با حضرت شاهنشاهی است از جانب آنجناب فوجی تعیین شود که ایل و مملکت را که تعلق بتوران
زمین داشته باشد وضع و متعلقات دولت را باین طرف واگذارند که بیغایلهٔ اشتباه حد و سنور طرفین معین باشد
چون موکب همایون عازم خراسان بود رای اقدس باین قرار گرفت که بعد از ورود بخراسان جمعی را بجهت انجام این
امر تعیین و روانه فرمایند پس جواب محبت آمیز اشفاق انگیز بشاه والاجاه مزبور مرقوم و نه توقوز از اسب و شمشیر
و یراق طلا و باقی نفایس تحفه و والاجاه مزبور ارسال و ایلچیان را رخصت انصراف عنایت فرمودند و بنا نگارش
یافت که علیقلی خان را بسبب صدور نافرمانی طایفهٔ یموت خوارزم مأمور شده که آنجماعت را فرصه داده بجهة احوال
علیقلی خان مشار الیه آنکه بعد از ورود بخوارزم ابوالغازی خان و عموم ریش سفیدان و اشراف خوارزم والا طریقهٔ استقبال
بجهة مراسم خدمت بتقدیم رسانیدند لیکن جماعت یموت با سایر ترکمانیه اتفاق و جمعیت نموده در حوالی اورگنج
بمقابله آمده شکست فاحش خورده جمعی کثیر از ایشان مقتول و اسیر بسیار از آنجماعت بدست غازیان در آمده چون
آن طایفه دیگر مجال توقف در آن ولایت نیافته خانهای خود را عرصهٔ نهب و غارت دیدند کوچ خود را برداشته بجانب
کوه بلخان که در حوالی استراباد و قریب است فرار کرده علیقلی خان چندی بانتظام امور آن نواحی پرداخته والی را در مملکت خوارزم
تمکین داده بموجب امر همایون عطف عنان و در اواتی که موکب فیروزی نشان در سلوج بولاغ مکری توقف
داشتند وارد ارض فیض نشان گردید حکم همایون خطاب بآن طایفه عز صدور و محصلی تعیین شد که فرا یان یموت

که به بلخان

که به بلخان آمده اند هزار نفر از جوانان کار آمد خود را برسم ملازمت برکاب فرستاده خود بدستور سایر ترکمانیه
از زمرهٔ ایلات بلوازم ایلیات و انقیاد قیام نمایند و در آن مستعد شده مجدد باشند و رایات نصرت آیات از چمن سر
و چمنهای عبور و از راه همدان عازم فراهان و از آنجا نصرالله میرزا را از راه مازندران و استراباد و بسی روانهٔ ارض اقدس
ساختند و موکب جهانگشا متوجه اصفهان و در چهارم ذیقعده وارد آن خطهٔ میمنت نشان گشتند
و تا ورود موکب شاهزاده بحدود استراباد طایفهٔ یموت نیز بموجب فرمان عمل و ملایان مقرره را تدارک و تسلیم نموده بجهة
پس رایات جهانگشا در دهم محرم الحرام سال هزار و صد و پنجاه و نه هجری از اصفهان نهضت و از راه اردکان
و بیابان طبس عازم ارض اقدس و کوچ بر کوچ طی مراحل نموده و در بیست و سیم صفر وارد مشهد مقدس گردیده

در ذکر وقایع پارس ئیل مطابق سال هزار و صد و پنجاه و نه هجری

شب دوشنبه بیست
هفتم ماه صفر که پیشکاران زرین لباس نجوم بامر فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى
پا برهنه بانجمن آرایی محفل سپهر پرداخت اسباب سیمین و زرین در بزم فلک چیدند و خدمتکاران قضا
و قدر بساطهای گلدوزی بر فراز ایوان چرخ نیلی کشیدند داور جهاندار خورشید بعد از انقضای پنج ساعت و دوازده
دقیقه برسم شبگیر بر تختگاه حمل خرامیده خزانه داران قوای نامیه در کلات جهان ابواب نشو و نما گشوده از کوهسارهای
غلطان نسیم و لآلی و قطرات سحاب سلکهای منظوم و عقود منضود بر طبق عرض گذاشته و گنجوران طبایع از لعل و یاقوت
لاله و شقایق و زمرد و فیروزه سبزه و سبز برگ آنچه در مکان امکان ممکن بود بر تخت گلزار چیده از گلهای ملمع عرصهٔ
خاک را مینا و مرصع ساختند خسروی خاوری باظهار دل گرمی دفع برودت را از عرصهٔ جهان کرده دبیران چالاک
دست چنار با قلم شاخسار بر صفحات دشت و اوراق گلزار مصالحه نامه نگار شدند و ایلچیان ملک شاه دوران
ابر آذری اطفای آتش فتنهٔ کانون در حدود شهرستان فصلین قطع نزاع گشته جشن نوروزی در ارض اقدس
منقضی شده چون بر مرمات کلات و عمارات جنت آیاتی که در آن قلعهٔ خدا آفرین رشک معمورهٔ روی زمین
احداث شده بود مکنون ضمیر انور میبود که در بیست و پنجم ربیع الاول از ارض اقدس عازم آنمکان و چند روز

مجلس سرور و سرور را آراسته بعیش و عشرت و تماشای آن نزهت سرا و در نظام امور آنجا پرداخته کرورهای نقد
با حاصل بحر و کان و نفایس بیکران که بکرور شهور از اقالیم جهان در آنمکان جمع آمده بود بمعرض عرض در آمده بتحویل مباشران هوشیار
و معتمدان درایت آثار مقرر و موکب همایون از کلات عازم عراق و بعد از ورود بمحال ری و ساوج بلاغ نصب خیام اقامت
کرده جمعی با ایلچیان پادشاه دنیا خان مقرر فرموده که فوجی از غازیان را بجهت قرار داد حد و سنور خطا و ختن و توران زمین مأمور
فرمایند بنابران بهبود خان چاپشلو و چندی از خوانین و سرکردگان را با افواج قاهره بخدمت مزبور مقرر و با تدارکات
شایان روانه ترکستان فرموده که بکنار رفته از آنجا بصوب مقصد شتابند بقا سمت ذکر یافت که در صحرای مغان
بعد از تکفل امر سلطنت مقدمه رکن کعبه معظمه و غیره مطالب خمسه که مذکور شد از اعلیحضرت پادشاه اسلام پناه روم
خواهش شد و بر ذمت همت آسمان پایه لازم داشته بهم که مطالب مزبوره را بدرستی و راستی بانجام رسانیده و با شمشیر خونین
آشام که فاصل هر بوریست در هر صورت فیصل و انجام دهند و چند سال که پایان این مطلب در دست گفتگو می‌بود و از کذشت کشش
از آمد و رفت ایلچیان نخل دعوی و بید خلاف القطع بنیاد و هر دفعه که رایات فیروزی آیات جاه و جلال بعزم انجام
مطالب معهوده بجانب مملکت روم پرچم کشا میگردید تا اینکه بعد از قضیه یکن احمد پاشا در ایروان فتوری حادث میشد که موجب
فسخ عزیمت آنجانب میگردید تا اینکه بعد از قضیه یکن محمد پاشا آنحضرت از سر مطالب مذکوره درگذشته بکول و منعه
و بدولت عثمانیه بتوسط چاپار ابلاغ اعلام نموده پادشاه اسکندر جاه روم نیز این معنی را مغتنم دانسته لطیف افندی را که رتبه
در داغستان بدربار معلی آمده بود بهمراه چاپاری برای بنای تحریر صلح نامه و تعیین شروط مصالحه روانه خدمت
اقدس اعلی نموده موما الیه در حینی که ساوج بلاغ ری مضرب خیام عزت شان بود با نامه قیصری وارد اردوی همایون
و از جانب پادشاه وثیقه محکم بمهر امنای دولت داده شده بود پس لطیف افندی رخصت انصراف یافته
بعد از ورود بدربار عثمانی اعیان آن دولت احمد افندی کسریلی که قارص از جانب سرعسکر بخدمت اقدس
آمده بود بپایه وزارت داده بایلچیگری مأمور و با هدایا و نفایس بسیار فراوان روانه ایران و از طرف اعلیحضرت
شاهنشاهی نیز مصطفی خان شاملو و کاتب حروف را بسفارت تعیین و تخت طلای و میناکاری مرصع بلالی اعلا

که حصول امانی را

که حصول امانی را در جیب و دامن داشت و خیمه زربفت که با خیمه زرنگار سپهر برابری می‌نمود با دو زنجیر فیل رقاص
که از تحایف غرایب ممالک هندوستان بود برای والاجاه روم با نامه دوستانه و صلحنامه ارسال داشته در دهم
محرم الحرام سال هزار و صد و شصت هجری که موکب همایون از اصفهان حرکت میکرد کمترین را با مصطفی خان روانه و خود
موکب شاهنشاهی مجدداً از راه یزد و کرمان عطف عنان بجانب خراسان فرمودند و صورت صلحنامه که از این طرف
مرقوم شد بعینه اینست بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي اَنَامَ عُيُونَ الْفِتَنِ بِاِيقَاظِ
قُلُوبِ السَّلَاطِينِ وَاَجْرَى عُيُونَ الْاَمْنِ بَيْنَ الْاَنَامِ بِانْطِمَاسِ اَنْهَارِ الْمُنَافَرَةِ مِنْ
بَيْنَ الْخَوَاقِينِ وَالسَّلَاطِينِ وَاَصْلَحَ بِمُصَالَحَتِهِمْ مَا فَسَدَ مِنْ اُمُورِ الْمُسْلِمِينَ وَاَذْهَبَ
غَيْظَ قُلُوبِهِمْ لِيَشْفِيَ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ وَنَزَعَ مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ وَجُحُودٍ
وَاَمَرَهُمْ بِاِيفَاءِ الْعُقُودِ كَمَا وَرَدَ فِي كِتَابِ الْمَجِيدِ يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اَوْفُوا
بِالْعُقُودِ وَصَلَّى اللهُ عَلَى رَسُولِهِ صَاحِبِ الْمَقَامِ الْمَحْمُودِ وَعَلَى آلِهِ وَاَصْحَابِهِ الَّذِينَ
بَذَلُوا فِي اِصْلَاحِ الدِّينِ غَايَةَ الْمَجْهُودِ اَمَّا بَعْدُ چون در شورای کبرای صحرای مغان که اهالی
ایران از نواب همایون ما مستدعی قبول سلطنت شدند بنابر اینکه از بدو حال خروج شاه اسمعیل صفوی سب
و رفض در میان اهالی ایران علانیه شیوع و مسالمات فیمابین روم و ایران باین تقریب ظهور و وقوع داشت
تا اینکه نواب همایون ما از سلطنت ایشان تحاشی و بعد از آنکه الحاح مکرر از آن گروه ناشی شد امر فرمودیم
که هر کاه ترک سب و رفض نموده در هر باب مقلد طریقه امام بحق ناطق جعفر صادق رضی الله تعالی عنه گشته
بجهت مسئول و دعوی ما محلی نگذارند خواهند شد ایشان هم حکم اقدس را قبول و از حالات سابقه نکول
کرده چون نواب همایون ما سلیل سلسله جلیله سپهر احتشام ترکمانیه و اعلیحضرت قدر قدرت اعظم سلاطین
جهان و افخم خواقین دوران خدیو سلیمان شان دارا حشم خسرو خورشید علم ناصر الاسلام و المسلمین قامع الکفرة
والمشرکین خاقان البرین وسلطان البحرین ثانی اسکندر ذو القرنین خادم الحرمین الشریفین برادر والا در گردون

بارگاه پادشاه اسلام پناه ظل الله السلطان محمود خان مدّ الله ظلال خلافته علی رؤس العالمین خلیفه اهل اسلام
و فروغ دودمان ترکمانیه بوده برای مزید ائتلاف بحسن تلافی طالب ارضای مطالب خمسه که در توثیقات سابقه مسطور
است از آنحضرت گشتیم بعد از تکرار آمد و شد سفرا که آن پادشاه سلیمان جاه سه ماده را قبول و دو ماده را بمعاذیر
شرعیه و حمیت ملکیه موکول داشته بموجب نواهج فرمان خواهشمند فسخ آن ابرام شده بودند اگرچه نواب
همایون ما که بنیاد محبت غنچه گشای از اظهار مطالب گشتیم سوای رفع تباغض و دفع تناقض طرفین و ازاله
شور و شین و راحت عباد الله عنایتی منظوری نداشتیم لیکن محض از برای رضاجویی خاطر پادشاه اسکندر مقام و حفظ
ناموس اهل اسلام حلقه کوب در دوستی و التیام گشته مطالب و تکالیف معهوده را متروک و طریق
مسالمت را مسلوک داشته این امر دلپذیر را تجدید کردن سفیر اعلام نمودیم اما چون بعضی از ممالک آذربایجان
در ازمنه سابقه بسلاطین ترکمان تعلق داشت که بسبب اختلاف اکثری شاه اسمعیل صفوی بدولت علیه عثمانی
انتقال یافته ضمناً اظهار شد که هرگاه بر طبع اقدس پادشاه اسلام پناه شاق و مخالف رسم وفاق
نباشد یکی از آن دو مملکت بر سبیل عطیه از حضرت علیه بجویزه ممالک محروسه ما انضمام یابد آنحضرت را از راه
بلندی در رد و قبول آن مختار داشته ایم و در نامه همایون که از آن دولت و در آن مصحوب فخر الاماجد لطیف افندی
عز وصول بخشید امتزاج یافته بود که اگرچه نظر بمعاهده مشکوره مساعی مبروره که از دولت علیه نادریه در ازاله اکثر
بظهور پیوسته دولتین علیتین را متحد میدانیم لیکن بنا بر بعضی جهات خاطر اقدس متعلق بر آن گشت که بنحوی که مواد
سابقه منفسخ شد از این مطلب نیز برای مزید الفت و التیام درگذشته بنا را بر مصالحه ایام خدیو خلد مکان
سلطان مراد خان رابع گذاشته شود تا دوستی و محبت در میانه دو دولت عظمی و اخلاف کرام و اعقاب
عظام نسلاً بعد نسل این دو خانواده کبری در عرصه روزگار باقی و پایدار بماند لهذا که اعلیحضرت پادشاه اسلام پناه
در عهده اینگونه دوستی مجدد و حبل محبت را بعقود موثق مسدود فرمودند ما نیز آنحضرت را برادر و پاسداری رضای خاطر
والا منش را اهم مطالب و اعظم ترتیب میشمردیم لهذا بعد از وصول نامه مشکین

ثانی آن

ثانی آن خدیو اسلام پناه را نیز متلقی بقبول و معتمدی به بنای مصالحه مامور داشتیم که فیمابین معتمدین دولتین
امر صلح بر یک اساس و مشروط به سه ماده و تمهید برین نهج قرار یافته اساس صلحی که در زمان خاقان خلد مکان سلطان مراد
رابع واقع شده فیمابین دولتین مرعی و حدود و ثغوری که در میانه مقرر بوده بهمان دستور استقرار داشته تغییر و خلل
در ارکان آن راه نیابد مشروط بآنکه من بعد فتنه نایم و تیغ در نیام بوده آنچه لایق شان طرفین و مقرون بصلاح دولتین
باشد معمول داشته از اموریکه منتج کدورت و منافی مصالحه صالحه و مسالمه باشد اجتناب ورزند انشاء الله
این دوستی و محبت در میانه دو دولت عظمی و اولاد و احفاد این دو خانواده کبری الی یوم القیام قایم و دایم و برقرار باشد
ماده اولی حجاج ایران که از راه بغداد و شام عازم بیت الله الحرام باشند ولات و حکام سر راه ایشان را از محل
بمحل سالمین آمنین بیکدیگر رسانیده صیانت حال و مراعات احوال ایشان را لازم دانند ماده ثانی آنکه
از برای تاکید مودت و توثیق محبت در هر سه سال شخصی از ایران در آن دولت و شخصی از آن دولت در ایران بوده
اخراجات ایشان را طرفین داده شود ماده ثالث آنکه اسرای طرفین مرخص بوده بیع و شری ایشان روا نبوده
هرکه خواهند بوطن خود رفتن ممانعت با ایشان نشود عموم حکام سرحدات از حرکاتی که منافی دوستی است
احتراز کنند دعوای آن اهالی ایران از سب و رفض مقطوع اللسان بوده مرتکب این امر نامشروع نشوند و اهالی
ایران از تجبر و ترضی یاران نمانند و آن جماعت من بعد که بکعبه معظمه و مدینه مشرفه و باقی ممالک اسلام آمد و شد کنند
از طرف روم بدستور حجاج روم و اهالی سایر مرز و بوم اسلامیه با ایشان سلوک و سلوک داشته از ایشان در راه
و سایر جاها خلاف حساب گرفته نشود و همچنین در عتبات عالیات هم مادامیکه مال تجارت در دست
آن جماعت نباشد حکام و مباشرین بغداد باج نجویند و هرگاه مال تجارت داشته باشند مال
از ایشان اخذ شده زیاده مطالبه نشود و از این طرف نیز با تجار و اهالی ایران همین منوال عمل شود و آنچه بعد الیوم از اهل
ایران بروم و از روم بایران آیند خیانت نشده بوکلای دولتین تسلیم شود لهذا ما نیز مراتب مسطوره را ممضی داشته
عهدنامه فرمودیم که مصالحه مذکوره و عهود مشروطه همیشه بین الدولتین و اعقاب و اخلاف حضرتین مؤبد و پایدار و مخلد

و برقرار داشته مادامیکه از جانب آن دولت عظمی امریکه خلاف عهد و میثاق و منافی مراتب وداد و وفاق به
باشد بظهور رسد از اینطرف نیز نقض و خللی در قواعد آن راه نیابد فمن نکث فانما ینکث علی نفسه
ومن اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیما وجری ذالک فی شهر محرم الحرام
الف و مائة وستین من الهجرة النبویة علی مهاجرها الف الف سلام وتحیة **در ذکر وقایع توشقان ییل مطابق سال**
پراندوه و ملال هزار و صد و شصت هجری شب سه شنبه نهم ربیع الاول بعد از انقضای یازده ساعت
و سی و دو دقیقه خسرو زرین کلاه آفتاب به بلد الامان حمل نقل کوکبه جلال و عدول از ماده اعتدال نموده در ایام آغاز
نیاوری که موسم جشن و غرور بهار گشته بید سر بشوریده که برآورده و زنبق خبط دماغ یافت شبنم از نی نرگس عرق
فتنه کشید گل برای گرفتاری بلبل هزار رنگ ریخت لب الحیان ابواب تقریر برای استمداد شکوفه دختران گشوده
و سخنوران هزار دستان از زر اللغها باسم غنچه نوشتند و ارباب قلم نرگس و سنبل از روی اوراق دفتر گل
سخنان خلاف پدر از حضرت سلطان ربیع بصد شاخ و برگ سبز نمودند و دکنگ داران اشجار دامان گلها را باشت
غنچه و چوب شاخسار رنگین اغشتند و فراشان قوای نامیه بزرگان چنار را بر فلک کشیدند و نسقچیان از زر نیم غورها
خوشه تاکرا از دار آویختند قمری طوق قرابغرا بکون افکندند فاخته را بی کسترانش نه در جنت شاخسار شاخه
کهنه و چشم نرگس را از حدقه حدیقه برآوردند اشجار طرف جویبار را از سلسله موج زنجیر بر پای نهادند و از سروهای بلند
کله منارها در آویختند و خیابان چمن ترتیب سلسله های دسته گل را بچوب و ریحان بستند و درختان قوی ساق را
کنده بر پای زده و در آتش بیدریش در مجلس گل از نشستند هندویان گلهای آتشین بار بر آتش سوختند سنبلیان
گل مریم را چون زنار از گلو کشیدند حسرت گلگشت مبتلایان گلشن گل کده آتشکده نوبهار گشت و شعله ناله بلبل
لاله را آتش کباب انداخت چنار دست تطاول برافراشت و نسیم کلاه شکوفه را ربوده سر شاخسار را پی کلاه گذاشت
در کمال خواری خورده زر از چوب جفای چمن کبود گشت و جویبار را آب طاقت از سر گذشت بید لاحلاف
گرید و گل رعنا ردیه ورزید گردن فرزندان باغ یاغی گشته سر برکشی برآوردند و قورچیان صبا اسباب تجمل گل را
به یغما برده

به یغما برده جگر گوشگان گلشن از سبزه و سه برکه دشنه برروی یکدیگر کشیدند و چمن پیرایان بستین جوانان
ریاحین و نوزادگان گلها را بدست خویش سر بریدند جشن نوروزی در خارج شهر کرمان با دولت و اقبال
القضا یافته از آنجا موکب همایون عازم مشهد مقدس و چون بخت را وارون و اوضاع را دگرگون
یافتند نصرالله میرزا را با شاهرخ میرزا و باقی شاهزادگان و جواهرخانه و نفایس اسباب سلطنت از عرض راه بکلات
لا یمسنا فیها نصب و لا یمسنا فیها لغوب روانه کلات و خود وارد ارض اقدس گشته تیغ زهر
آلود بی رحمی را جلا داده جلادانه بعجز کشی و سفک دماء پاکنهادان پرداختند **در بیان خاتمه کار خاقان**
کشورستان غفران مآب و کیفیت قتل وی با اولاد و اعقاب خدیو بیهمال از بدو حال تا هنگامیکه از سفر خوارزم
برگشته عازم داغستان شد در امر جهانداری یگانه و در راه رسم معدلت فرزانه بلکه اهالی ایران نیز
از خورد و بزرگ و تاجیک و ترک فدویانه نقد جان در راه او میپاشیدند بعد از آنکه از داغستان بیرکوکبه
خلافت مصیر شد بنابر استیلای وساوس و توهمات چند قرة العین جهانداری و جهانبانی رضاقلی
میرزا را که فرزند مهین و ولیعهد دولت شد او لاولاد بود از نظر انداخته دیده جهان بین اورا از بینایی عاطل ساخت
و از غصه و غم فرزند ارجمند تغیر در احوال او راه یافته آشفته مزاج گشت در اثنای اینحال از مردم ایران که پرورده
حقوق این دولت بلکه امور چندی بظهور آمد که بیشتر باعث و سبب تغیر عقیدت آنحضرت گشته
ورق حسن سلوک را برگردانید از آنجمله در حینی که از سفر خوارزم صرف نام عزیمت کرده عازم داغستان بود بجویکه
گذشت وجود شریف آنحضرت را که باعث امن و امان جهانیان بود بنگه در نام غلام پسر دلاوری هدف
گلوله تفنگ حشت مشخص بود که ظهور چنین امری از چنان شخصی بدون تحریک شخصی نیست و دیگر در اوانیکه از دربند
رایت فراز مملکت روم گشت منظورش آنکه تا اسلامبول عنان اشهب همت عالی نهمت را کشیده
بلاد اهالی فارس و بنادر عموما از دولت نادریه روگردان و تقی خان شیرازی که ببرکت تربیت آنحضرت
از نازلترین پایه میرابی شیراز برتبه ایالت کل فارس و عمان سرافراز گشته بود اتفاق نموده کلب علی خان کوسه احمدلو را

سرداری که خالوی شاهزادگان بود بقتل رسیده لوای مخالفت برافراشته شد و همچنین اهالی شیروان حمید خان
بیک افشار حاکم خود را مقتول ساخته محمد ولد سرخای لگزی را باسم نام مجهول الحال که چگونه احوال او در طی وقایع
سال قبل نگارش یافت بسلطنت برداشته شد همچنین تمامی قاجاریه استراباد و ترکمانیه متفق گشته سر
بسرکشی آوردند ظهور این امر بدون تقریب بیشتر سبب شدت آلام و از طرفین اسباب وحشت
و نفرت آماده گشته حرکات آن جناب از نظم طبیعی افتاده و راه مروت بسته باب ابواب گشاده
باین طریق که عمال ممالک را در محکمه حساب حاضر میکردند بی اندیشه روز حساب بمقام مواخذه
لایم اخذ و جمع درآمده بدون آنکه از جانب احدی تقریر حکایتی واقع شود اجماع عتاب که در ولایت دستی بکه
ناحقی بلند شده که نقاش سر توانند خارید از پا بر فلک کشیده از ناخن بدر میکردند آن بیکناهان
بی دست و پا گشته هر یک ده الف و بیست الف که هر الفی پنجهزار تومان بوده باشد از ترس چوب
با قلمهای شکسته بهای خود مینوشتند این دفعه ضرب و تعذیب را بر ایشان شدیدتر میکردند
تا اعوان و رفقای خود را بقلم داده ایشان نیز ناچار آنچه از خویش و بیگانه و اسم شهری و دهی نه و دور و نزدیک
و ترک و تاجیکرا دیده یا ندیده اسمش را شنیده بودند شریک خود بقلم میدادند کار بجائی منجر شد که جد اندر جد
ایشان آشیان کرده کلاغی از هر مرز و بوم عزلت گزیده الاف و الوف حواله میکردند و بفقیر که نقیری در بساط
نداشت و از برای دینار همیشه در هم بوده الفها رسید میرسانیدند و مسکین بی اسم و رسمی که در سفر
بعوض نان خشک لحاج خیمه میخوابید در حضر برای نان شب بقرض ها بهتاب حساب میکردند مبلغها اسم نویس
میکردند اگر احیانا احدی در مقام انکار درآمده از قبیل آن کهن بیحیده فی الفور طناب بگردنش میپیچیدند
و دیگر برای استشهاد بسته عای واسئل القریة التی کنا فیها دم میزد در دم بشهادت گواهان
میفرستادند پس ملیکیت از خوف جان در صدد تسلیم و رضا بهر معترف گناهان ناکرده میشد
بعد از آنکه تقصیرات در دار الضرب تعذیب سکه میزد میشد عالی از گوش و بینی ایشان را قطع و چشمهای

ایشان را

ایشان را کور کرده تحصیلدار شدند برای تحصیل آن وجه بهر جهه روانه ساخته تحصیلداران نیز در کوچه و شهر و بازار دیگر که چار
میکشیدند و در آویخته مطالبه زر میکردند سیمینشان را بعلت نقره خام بودن پوست از تن برمیکشیدند
و خورشید طلعتان را به بهانه زرداری مانند آفتاب بر فلک میکشیدند هر کس چون غنچه تکمان زری
میبرد به برگ گل جامه جانش را چاک میزدند و جمعی که به لباس سرو الها بیک قبای سبز ملازم میگردید بکشتنش
از ره حیف از پایش درمی آوردند و اگر بیکناهان نقد جان را بعلاوه مال تسلیم مینمودند باز نیز بی تنی برای ایشان
میسر نگشته این حواله از ورثه ایشان مطالبه و از ورثه بهمسایه و از همسایه بمحله و از محله بشهر و از شهر
بمملکت و از مملکت بولایت دور دست بدست سرایت میکرد کسی تا آن دوره زنمیدید تسلی را
نمیفهمید که بچه معنی است و تا زنجیر خانه حقت بشر را مشاهده میکرد زنجیر عدل نوشیروان را نمیدانست
که از چه پیوست است هیهات هیهات این وجه حال از کجا بوصول و مطلوب پادشاه بکجا می پیوست
مصرع رغش تا الصبوری هزار رشکست بعد از آنکه لا الوصول گشتن وجه معلوم رای معدلت میشد
بیکناهان را که بی هر دانگ از الف بخورده هزار چوب خورده بودند بتقصیر اینکه حواله جات طلب را بیصل و ساعی
بی ما حصل و حقوق ثابته معطل گشته با پاهای مجروح و چشمهای نابینا از جبر و عقوبت روانه عدم میساختند
این دفعه نوبت بمحصلان رسیده بتهمت اخذ جعلتانه و طمع کاری و اغماض بمعرض مصادره درآمده نوبت الوان
بر فراز بام نام ایشان کوفته شده بعد باقی از ایشان مطالبه میشد و ایشان هم بهمین منوال از زیر
چوب اثری از برای خورد و بزرگ بصد گونه شاخ و برگ می آراستند و سه نفر از خدا بیخبر را سه پایه اوجاق
کیوان نشان بهر چهار رکن ایوان مثلث بنیان ساخته بودند که آنچه بزبان الهام بیان یا بخاطر وحی ترجمانش میگذشت
فی الفور زبانها بتصدیق و تحسین و مدح و آفرین گشوده آن سه نادره کار سحر آفرین نغمه سرای و نوا پرداز وما
ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی میکشیدند و هر گاه العیاذ بالله قصوری و نقصی در اوامر
علیه واقع میشد ایشان بکار آن حضرت می انداختند و خود را شهر تعریف نمه برخط و خال دلارای عقد ش

افزوده برنگ آمیزی و نیرنگ سازی مرتکب میشدند معهذا ازین تعدیات هیچ اطفای غیظ نادری نگشته نایره
بیداد را بکدی اشتعال داد که چند نفر هندو و ارمنی و مسلمانان را در نقش جهان صفهان آتش برگرمی افروخته سوختند
و در دهم محرم الحرام سنه هزار و صد و شصت هجری که از صفهان حرکت کرده بجانب خراسان می آمدند بهر مملکت که وارد
شدند کله مناری از رؤس ضعفا و رعایا ترتیب میدادند در آن اثنا اهالی سیستان نیز سر از فرمان
و از طاعت باز زده و علیقلی خان که برادرزاده و پرورده ظل تربیت او بود با اتفاق طهماسب خان جلایر سردار بر
مأمور به تنبیه آن جماعت گشته در اثنای آن حال عمال آن جماعت که بپای حساب آمده بودند از شدت ضرب و ستم
نادری دروغها بر هم بر بسته وصد الف بنام علیقلی خان و پنجاه الف بطهماسب قلی خان نوشته تحصیلداران بتقصیر
ایشان مأمور و بسرعت برق و باد روانه گشتند علیقلی خان میدانست که در حریم خاطر نادری عذر و انکاری هیچ [illegible] بار
نیست و از او شنیدن جواب و تحقیق صدق و کذب کار نه با جماعت سیستان متفق گشته آغاز مخالفت نمود
طهماسب قلی خان نیز که از بدو حال هرگز خیال خیانت و نافرمانی پیرامون خاطرش و شائبه نفاق ظاهر و باطنش
نگشته بود و هر چیز در هر جا میاندوخت از روی صدق بر طبق اخلاص گذاشته به سرکار نادری میداد از استماع
پنجاه الف متوحش گشته اولا در مخالفت و با علیقلی خان موافقت نمود غرض او این بود که دولت یکی از اولاد جناب
نادری به سلسله او منتقل نشده علیقلی خان بدستور مرتکب سپهسالاری و صاحب اختیار دولت باشد و ثانی
الحال که از دواعی ضمیر علیقلی خان اطلاع و آگاهی یافت چون شخص هوشمند و مآل اندیش بود دانست که کار او بجای
[illegible] درخت هوشمند چنین دولتی که کاشته از بن و ریشه قطع خواهد نمود از موافقت او تخلف نموده در صدد منع
و نصیحت درآمده چون علیقلی خان مزبور گرفتار وسوسه شیطانی و هوا و هوس نفسانی بود نصایح خیرخواهانه طهماسب
قلی خان بر طبع او گران آمده بسموم حشمت رایت استبداد برافراخته و داعیه خود را باطراف ممالک منتشر ساخت
جمعی که از نسیم سطوت قاآنی سر بگریبان گمنامی کشیده کنارگیر و وادی پیمای [illegible] بودند با علان آن تمرد پرداخته
در مقام طغیان و بیباکی درآمدند و از آنجمله اکراد خبوشان بودند که یکباره ترک اطاعت کرده بنای سرکشی گذاشتند

که در قورق

که در قورق رادکان بود تاخت کرده بودند جناب نادری بعد از ورود بارض فیض بنود بعزم تنبیه اکراد خبوشان
مصمم گشته در شب یکشنبه یازدهم جمادی الاخری سال هزار و صد و شصت هجری در منزل فتح آباد خبوشان
محمد خان قاجار ایروانی و موسی بیک ایرلوی افشار طارمی و قوجه بیک گوندوزلوی افشار ارومی باشاره علیقلی خان
و تمهید محمد صالح خان قرقلوی ابیوردی و محمد قلی خان افشار ارومی کشیکچی باشی و جمعی از همیشه کشیکان که پاسبان
سراپرده دولت بودند نیم شب داخل سراپرده گشته پادشاه را مقتول و یکه از بزرگی در عرصه جهان نمیگنجید
در میدان اردو گوی لعب طفلان ساختند هنگام صبح که از آگاهی از شهرت این واقعه اردوی همایون بهم برآمده
طوایف افغان و اوزبک باتفاق احمد خان ابدالی که هواخواه دولت نادری بودند پاس حقوق نمک آن دودمان
مرعی داشته با افشار و لشکریان اردو آغاز ستیز کردند افشاریه نیز جمعیت خود را منعقد ساخته با افاغنه آغاز جنگ و جدال
کرده افاغنه افشاریه و قزلباشیه را از پیش برداشته پس نشانده اردو را غارت کرده از آنجا روانه قندهار شدند
افشاریه حقیقت حال را بعلیقلی خان که از سیستان آمده در هرات می بود عرض کردند علیقلی خان چون کران مراد را
در زیر ران خود دید مسارعت ورزیده والد مشهد مقدس و سهراب غلام خود را با طایفه بختیاری و جمعی دیگر
بر سر کلات فرستاده از اتفاقات مستحفظین برجی از بروج کلات نردبانی در خارج حصار گذاشته از برای آب
بردن خود می آورده غافل شده نردبان در همانجا گذاشته از نشیب و فراز اقبال بیخبر بودند مأمورین پا بپایه
علی الغفله بپایمردی معارج همت بر شرفات کنگره مقصود صعود نموده داخل کلات و آن حصن حصین و قلعه خداآفرین را
که از غرایب امکنه روی زمین است تصرف نمودند نصرالله میرزا و امامقلی میرزا باتفاق شاهزاده کامکار شاهرخ میرزا هر یک
بر کسی سوار و بجانب مرو فرار نمودند کاظم بیک برادر علیقلی خان که در آنوقت در کلات [illegible] بود تا خارج شهر کلات بتعاقب
شاهزادگان پرداخته چون بایشان نرسیده بود مراجعت کرده دوست محمد چیچه که قوریچی باشی نصرالله میرزا بود حقوق نمک
و مراعات ایشان را منظور داشته بتعاقب ایشان روانه و امامقلی میرزا و شاهرخ میرزا را [illegible]
خود را بتعاقب نصرالله میرزا روانه و قربانقلی نام در موضع موسوم بحوض سنگ نصرالله میرزا دچار شده نصرالله میرزا شمشیر کاری

بقر باشق زده اورا از اسب انداخته خود بدر رفت جمعی از قراولان مروی در عرض راه بنصرالله میرزا برخورده اورا گرفته
بکلات آوردند و رضاقلی میرزا را با شانزده نفر از اولاد و احفاد خورد و بزرگ که در کلات میبودند بزاویهٔ عدم راهی و نصرالله
میرزا و امامقلی میرزا را با شاهرخ میرزا بارض اقدس آوردند و علیقلی خان چشم از خدای عالم و خلق جهان
پوشیده پاس صلهٔ رحم و بنی عم را منظور نداشته هر دو برادر را هریک گلدستهٔ ریاض سلطنت بودند در مشهد
مقدس بشمشیر بیرحمی مقتول و شاهرخ میرزا که در آن اوان چهارده ساله بود مخفی در ارک مشهد مقدس محبوس
ساخته خبر قتل اورا منتشر گردانید منظورش اینکه اگر از پادشاهی استقلال یابد اورا نیز از عقب دیگران روانه
سازد و اگر اهالی ایران اورا قابل پادشاهی ندانند و از اولاد خاقان کشورستان خواسته باشند شاهزاده را
که مرج البحرین یلتقیان سلسلهٔ جلیلهٔ نادریه و دودمان علیهٔ صفویه است برای پادشاهی و سروری در دست
داشته باشند

در بیان پادشاهی علیقلیخان و ابراهیم خان و خاتمه کار ایشان

علیقلی خان چون از کار شاهزادگان دل و دیده را فراغ و فراغت بخشید در بیست هفتم جمادی الثانی آن
سال در ارض اقدس جلوس کرده خود را عادلشاه نامیده سکه و خطبه را بنام خود کرده در آن
تاریخ پانصد کرور نقد مسکوک که هر کروری پانصد هزار تومان تبریزی بوده باشد در خزاین کلات موجود بود سوای جواهر
خانه و باقی تحایف و نفایس که فزون از حساب و قیاس محاسبان وهم و اندیشه و چندین
قطار شتران کوه کوهان حامل دفاتر و رشته آن بود عادلشاه تمامی اثواب جواهرخانه و اسباب نادری را
از کلات حمل و نقل بمشهد مقدس نموده از مضمون إِنَّ اللهَ لا یُحِبُّ المُسرِفِینَ غافل گشته
و بحکم إِنَّ المُبَذِّرِینَ کانُوا إِخوانَ الشَّیاطِینِ ناشنیده گشته دست تبذیر و اسراف گشوده
بمصرف بی ضیع و شریف برافشانده نقرهٔ خام را بیهای شلغم پخته و گوهر شاهوار را بجای سنگ ریزه و سفال گرجی میداد
حسین بیک معیر الممالک را با سهراب غلام گرجی نظم بخش کارخانهٔ سلطنت ساخته خود بعیش و عشرت پرداخت
و ابراهیم خان برادر خود را که از او کوچکتر و از برادران دیگر بزرگتر بود سردار صاحب اختیار عراق و آذربایجان نموده

باصفهان

باصفهان فرستاد و تمامی ایلات افشار و سایر ایلات عراق و آذربایجان و فارس و جماعت بختیاری
که خاقان گیتی ستان کوچانیده در ممالک خراسان سکنی داده بودند فرصت یافته بهیات مجموعی کوچیده
روانهٔ اوطان خود شدند و اکراد خبوشان بعد از آنکه مطایای حرص و آز خود را گران بار نفایس نموده روانه ... رفته با او
بنای مخالفت گذاشتند عادلشاه بر سر خبوشان رفته ایشان را مطیع ساخت و بسبب شدت قحط و غلای
خراسان از آنجا عازم مازندران گشته هشت ماه در مازندران توقف کرده الله یارخان توخچی سرکردهٔ افغان و علی
خان سرکردهٔ اوزبکیه که با قشونهای خود در سمت آذربایجان و شهر زور بودند باصفهان آمده قشونها را در نزد ابراهیم
خان بپا داری نزد عادلشاه رفته در رکاب خدمت کردند چون سهراب غلام گرجی مدارالیه و معتمدالیه دولت عادلشاه بود حسین بیک
وجه موصی الیه را در کارخانهٔ سلطنت دخل کار خود دیده و میدانست تمهید برانگیخته اورا مأمور اصفهان ساختند که
در حراست و عاملی توسن سرکشی ابراهیم خان ... ابراهیم خان با تجملات جلاد آورده اورا بقتل رسانیده افغان و اوزبکیه را
با جمعی از روسا که در نزد او بودند ... ابراهیم ... الف کشیده با خود متفق ساخت و پر و بال بلند پروازی
گشوده بفکر خودسازی افتاد سلیم خان قلقوی(?) افشار را که ولد ... العین و دنیا را بچشم میدید صاحب اختیار کارخانهٔ [illegible]
خطاب کرد و دست توسل بدامن کرامت شفیعای ایزد که در اصفهان اظهار کشف کرامت مینمود زده از او استمداد
در امر سلطنت کرده شفیعای مزبور نیز امور سلطنت را ... باو داده آن خفیف العقل سخنان زرق آمیز موصی الیه را از جان
و دل قبول کرده مرید و معتقد او گردید و در آن اوان امیراصلان خان قرقلوی افشار که از جانب خاقان ممالک ستان
بسرداری آذربایجان مأمور و بنابر بعضی بواعث و امور از عادلشاه متوهم می بود ابراهیم خان با او در مقام اطاعت
برآمده موصی الیه را نیز با خود متفق و یکجهت نموده ... از روی کار برداشته جمعی از منتخبه را با افغان و اوزبکیه که در اصفهان همراه بودند
بر سر گرجستان فرستاد و امیرخان بیک ولد یاری بیک خان ... که در آن اوقات بحکومت گرجستان
مأمور بود با قشون ابراهیم خان جنگ کرده مغلوب و دستگیر شده لشکریان شهر گرجستان را بباد تاراج ... که در آنجا
بودند غارت کرده استیلای تمام بآن نواحی یافتند و ابراهیم خان از اصفهان آهنگ آذربایجان کرده ...

از این معنی اندیشه ناک گشته از مازندران بعزم تنبیه برادر حرکت کرده ابراهیم خان هم امیر اصلان خان را از آذربایجان
احضار نموده سپاه را مستعد و جمعیت خود را منعقد ساخته فیما بین زنجان و سلطانیه تلاقی فریقین واقع گشته فوجی
از لشکریان عادلشاه طریق نفاق پیش گرفته در همان جنگگاه از عادلشاه جدا گشته با ابراهیم خان ملحق شدند باقی
قشون عادلشاه شکست یافته هر یک سر خود گرفته متفرق شدند عادلشاه با سه نفر از برادران و معدودی از خواص بطهران گریخت
ابراهیم خان کس فرستاده عادلشاه را با برادران بدستیاری میرزا محسن نام که از جانب عادلشاه حاکم آنجا
و نمک پرورده احسان او بود با جمعی از رجاله و اوباش گرفته آوردند ابراهیم خان چشم از برادری و کوچک و بزرگی
پوشیده بتحریک سلیم خان واحد العین برادر مهتر را کور کرده امیر اصلان خان بعد از انجام کار عادلشاه با جمعیت خود روانه
تبریز و ابراهیم خان روانه همدان گردید و چون امیر اصلان خان را در آن سمت احتشام بکمال رسیده بود لاف استقلال
و بزرگی میزد ابراهیم خان از همدان حرکت کرده در حوالی مراغه با امیر اصلان خان جنگ کرده باو فایق گشته امیر اصلان خان
برهنمای کاظم خان قراجه داغی در عماری که بدستی او در دشت خفیه بکوهستان قراجه داغ کشیده در آنجا کاظم خان
او را ببهانه دستگیر کرده نزد ابراهیم خان آورده ابراهیم خان او را با ارکان برادرش در تبریز مقتول ساخت
بعد از این مقدمات ابراهیم خان را اقتدار بکمال رسیده تمامی قشونهای خاقان کشورستان که در سرحدات
آذربایجان و کردستان و لرستان و خوزستان و فارس و بنادر و کرمان بودند با طوایف افغان و اوزبک
باو پیوست جمعیت بی نهایت انعقاد داده چنانچه عدد لشکریانش یکصد و بیست هزار رسید چون
شمع دولت عادلشاهی از ظهور صبح کاذب ابراهیم خانی سر بگریبان نیستی کشیده چراغ اقبال ابراهیم خانی آغاز
روشنی کرد و کوکب بخشش نیم صباحی مانند ستاره سحری ابتدای درخشیدن نمود حسین بیک برادر خود را که
صاحب اختیار خود کرده باتفاق علیقلی خان قدیمی خود و محمد رضا خان قراچورلو بخراسان فرستاده شهرت داد که
پادشاهی بارث و استحقاق تعلق بحضرت شاهرخ شاه است و او را بغیر خدمت و انقیاد و تمکین آنحضرت بر مسند
سلطنه منظوری نیست شاهزاده بسمت عراق توجه نموده اورنگ سلطنت ایران را بجلوس همایون زینت بخشد

مقصودش

مقصودش اینکه در لباس تلبیس خزاین مشهد مقدس را بنقل عراق نموده قلوب اهالی خراسان را مایل
بخود ساخته در ترتیب صدف سلطنت را بآن وسیله ذخیره بدست آورد خزاین اکراد و روس و عموم اهالی خراسان
بعد از ورود حسین بیک بخراسان جواب دادند که نهضت آنحضرت بعراق و نزد ابراهیم خان لزومی ندارد و در خراسان
جلوس واقع خواهد شد او نیز اگر بر گفته خود صادق باشد آمده طریق موافقت سپرد پس همگی همعنان و همداستان
شده شاهزاده را از ارک برآوردند و شاهزاده از قبول سلطنت تحاشی که در مقام ابا و امتناع در آمد خوانین
در روضه رضیه جمعیت نموده عهد و پیمان را بقسم مؤکد ساخته همگی دست بیعت دادند شاهزاده نیز ناچار مقلد
امر پادشاهی گشته در نهم شهر شوال سال هزار و صد و شصت و یک هجری در ارض میمنت مأنوس بر تخت سلطنت
و فرمان روایی موروثی جلوس نمود سلطان اعظم تاریخ جلوس آمد ابراهیم خان نیز از استماع این خبر در هفدهم
ذی الحجه آن سال در تبریز بممانعت و مخالفت برخواسته بر اورنگ سلطنت نشست و با نقد قلب سکه شاهی
بنام خود زد چون برادرش از مضمون صدق مقرون وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا
عدول جسته مانند نسیم در افشاندن زر و سیم با دو دستی بعطای الاف و الوف هر بی سر و پای تنگ مایه را
پر مایه ساخته این را کرم نامیده او بساط دیگر گسترده هر سفله را بولد خود اسم خانی و صدرنشینی بام
رعونت و حکمرانی ساخته صاحب منزلت و پایه بلندی گردانید و این را تالیف قلوب نام گذاشت
چون علم هر پایه اصول مالک پیرایه شد هیچ منبر هر جایی بود صاحب پایه شد از آذربایجان جمعیت
موفور بعزم جنگجویی و معارضه عازم خراسان گشته بنه و آغروق را با عادلشاه کور که مقید بود همراه داشته بقم
فرستاده بعد از ورود بمنزل سرخه سمنان لشکریانش که هر روز کاسه لیس ظرف نعمان دولتی او بودند زهر بیوفایی
در کاسه اش کرده بعضی نزد شاهرخ و برخی با وطان و جای خود شتافتند ابراهیم خان با طایفه افغان که با او موافقت
ورزیده بودند ناچار روانه قم شد مستحفظان قم در بروی او بستند افاغنه را به نهب شهر فرمان داده در گیر
و کوب و رفت و روب آنجا دلپذیر تقصیر ننموده تمام را نشانه تاراج ساخت و افاغنه در آنجا از او

جدا شده عازم و در عرض راه بهر ولایت که رسیدند قتل و غارت نموده خراب ساختند ابراهیم شاه

از آنجا عطف عنان کرده برهنمایی عمی اغا به قلعه قلاپور رفت و اهل قلعه او را مقید و چگونگی را بدرگاه شاهرخی

عرضه داشتند حسب الفرمان شاهرخ در همانجا از دو چشم کور و در عرض راه خراسان بامر شاهرخی او را هلاک ساخته

با دیده نابینا روانه دیار عدم کردند و عاشورا از قهر باری تعالی قدس سره در روز ورود بقصاص خون شاهزادگان با دیده کور سر

در زیر پا دیده پی روان از عقب برادران روان و چون به بنی اعمام خود رحم نکرده و قطع صله رحم نموده بمضمون اینکه

دیدیکه خون ناحق پروانه شمع را چندان امان نداد که شب را سحر کند ما صدق حالش گردید چون غرض از تحریر این کتاب

مجملی از مفصل صالات افعال و کیفیت احوال و مملکت گیری و کشورستانی خاقان جهانگیر مغفور بود هرچند

از وقایع ایام و کارهای آنخدیو جمشید احتشام از هزار یکی و از بسیار اندکی مرقوم قلم شکسته رقم نگشته

نهایت بر سبیل اختصار معظمات امور آن خاقان سپهر اقتدار نگاشته خامه اظهار گردید هرگاه صاحبدلی بجهت

مقدمات ما بعد از دولت نادری و کیفیت آشوب نوشته از زمان بالا که از حد و حصر افزون و تقریر و تحریر آن از حوصله

زبان قلم شکسته رقم بیرون است تحریر خواهد نمود تمت الکتاب المسمی بتاریخ نادر در دست افقر العباد و احقر الجیاد

نادر ولد فیضی نخجوی در زمانیکه ولایت شکی و شروان و دربند و بادکوبه و سالیان و قراباغ و گنجه و ایروان و جاروتله و جمیع ممالک

گرجستان و داغستان بتصرف و تملک بطر پادشاه روس آمده بود و الکرد انقلابات این زمان نیز بمنت تحریر و ترسیم

یابد تا تاریخ دیگر بعمل آید و در وقت نوشتن از هجرت نبوی گذشته بود هزار و دو صد و چهل هجری ۱۲۴۰

فرمان عربی نادرشاه میرزا مهدیخان باهالی بصره نوشته

جری حکمنا القاهر من موقف الامر الباهر الی الشیخ الاجل محمد بن مانع و باقی رؤ

ساء البصرة اعلموا انه قد وردنا علی تلک الارض الطیبة مع الجنود و الاجناد

الذین عن صم الصلاد و الاطواد و عن تصادم قوایم خیلهم تزلزلت الجبال

و التلال و الوهاد لاجل تسخیر البغداد و انتزاع البلاد من ایادی اهل العناد

و صیانة اعراض العباد و قلع مواد الفساد و ما اردنا من تلک النهضت

الا حفظ الرعیة و حراسة البریة و منع الجور و الاذیة و ما عزمنا الا اطفاء

سراج دولة احمد پاشا لانه خان بحضرة القیصریة و عناده فی ایقاد شرار الشرارة

البریة و عیننا عالیجاه الوالی مع الشیخ عبد العالی بالبصرة لاحتشاد العشائر

و دلالتهم و استمالتهم و تسکین قلوبهم و ما اردناهما لتدمیرها و ما ارسلنا

هما لتسخیرها لانه حقیق علینا ان بعد تسخیر البغداد لقد تنتظم البصرة

فی سلک ممالکنا بلا تعب و یدخلون اهلها من زمرة ممالیکنا من غیر

نصب و انا قط لا نحب المبادرة بسل السیف و تخریب الامکنة الا

بعد ایقاظ الغافلین عن الرقود و السنة و انتباههم بالقول اللین و

الدعوة المستحسنة متمسکا بقول سبحانه تعالی ادع الی سبیل ربک بالحکمة

و الموعظة الحسنة فلهذا ارسلنا الیکم فلانا و قلنا لکم قولا مقبولا و ما کنا

معذبین حتی نبعث رسولا ان کنتم من البصرة فهلموا من البصرة الی حضرتنا

العلیة بکرة و اصیلا لتشربون من کاس عواطفنا التی کان مزاجها زنجبیلا

و تسقون من عین عنایتنا التی تسمی سلسبیلا و لا ترکنوا الی مخالفینا

وتميلوا بالصراط السوي لان ذالك خير واحسن تاويلاً وان كنتم من الطغات
فاعلموا انه بابلخان الافشار انصرف عن نهب العاند مع الجنود والاجناد
الذين هم اشد باساً واشد تنكيلاً ومن مهابة صولتهم ترجف
الارض والجبال فكانت الجبال كثيباً مهيلاً وهم يتوقفون في الحلة مترقبين
لامرنا فمنهم من قضى نحبه ومنهم من ينتظر وما بدلوا تبديلاً فبعون
الله تعالى لامرنهم بان مخالفينا ملعونين اينما ثقفوا اخذوا وقتلوا
تقتيلاً وسنلقي اليكم قولاً ثقيلاً واذا لا تمتعون الا قليلاً من اطاعنا فله
درجات واكبر تفضيلاً ومن عصانا فاعدّ له بطشاً شديداً ونكالاً وبيلاً
ويعض الظالم على يديه يقول يا ليتني اتخذت مع الرسول سبيلاً والحق
ما ذكرناه وكل شيء فصلناه تفصيلاً ان هذه تذكرة فمن شاء اتخذ الى
ربه سبيلاً وما تشاؤن الا ان يشاء الله ان الله كان عليماً حكيماً يدخل
من يشاء في رحمته والظالمين اعد لهم عذاباً اليماً تمت

١٢١٦

نامه که عبد العزیز وهابی بفتحعلی شاه قاجار نوشته بود اینست

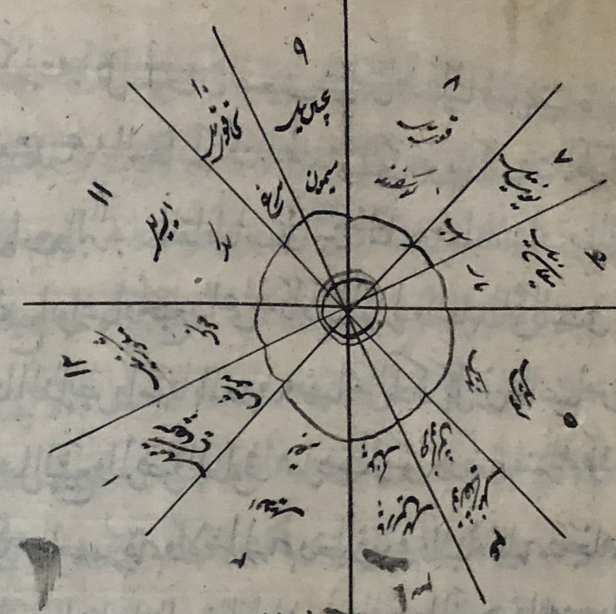
انه من عبد العزيز بن سعود الى حضرة الكرم المبجل المعظم فتح
علي شاه سلمه الله تعالى من الافات واستعمله بالباقيات الصالحات

اما بعد

اما بعد فانا نحمد الله الذي لا شريك الا هو وللحمد اهل والشكر والثناء محل
واسئله ان يصلي على حبيبه من خلقه وخيرته من بريته محمد شفيع الخلائق
يوم القيمة باذن ربه وعلى اله وصحبه ويسلم تسليماً كثيراً امين وثانياً ذكر
لنا انكم راغبون في معرفة حالنا ونحن عليه وما ندعو الناس اليه ولا يخفى الى
جنابكم انما نحن عليه وما ندعو الناس عليه هو اتباع كتاب ربنا وسنة نبينا
وترك الهواء المخالفة المخترع والاقتداء بما مضى عليه رسول الله وخلفائه الراشدين
ومن تبعهم باحسان واعظم ذلك هو الاقرار بتوحيده واخلاص العباده له وحده
لا شريك له فلا ندعو الا الله وحده في جلب النفع ودفع الضرر كما قال الله تعالى
افتعبدون من دون الله ما لا ينفعكم شيئاً ولا يضركم قال الله تعالى ان المساجد
لله فلا تدعوا مع الله احداً وقال الله تعالى قل الله اعبد مخلصاً له ديني وقال الله
تعالى وما انفقتم من نفقة او نذرتم من نذر فان الله يخلفه كما جائت به بل
جميع الرسل وانزل بها جميع الكتب كما قال الله تعالى وما ارسلنا من قبلك من رسول
الا نوحي اليه انه لا اله الا انا فاعبدون وهذا المعنى كلمة التوحيد وهي شهادة
ان لا اله الا الله وهي تتضمن ان لا يتاله العبد الا بالله ولا يعبد سواه وهو
المدعو المرجو المحبوب فمن دعا غير الله واستغاث بغير الله او ذبح لغير الله او نذر
لغير الله او توكل لغير الله او اشرك في عبادة الله غيره وجعله اله مع الله لم يحقق
قول لا اله الا الله فمن دعا مخلوقاً وجعل فيه نوعاً من الالهية مثل ان يقول

يا سيدي فلان اغفر لي وارحمني وابصرني وانا متوكل عليك وكل هذا شرك وضلال
ويستتاب صاحب هذه الافعال فان تاب فيها والا قتل قوله تعالى والمشركون
الذين يدعون مع الله الهة اخرى لم يكونوا يعتقدون ان الهم تخلق او ترزق او
تحي او يميت او تدبر الامور وانما يعبدون امثالهم ليقربوهم اليه وليشفعوهم عنده كما
قال الله تعالى والذين اتخذوا من دونه اولياء ما يعبدهم الا ليقربوا الى الله زلفى
وفي الاية الاخرى ويعبدون من دون الله ما لا ينفعهم ويقولون هولاء شفعاؤنا
عند الله وقال الله تعالى قل من يرزقكم من السماء والارض امن يملك السمع والابصار
ومن يخرج الحي من الميت ويخرج الميت من الحي ومن يدبر الامر فسيقولون الله افلا تتقون
ونامر باقامة الصلوة على الوضائف التي وضعت لها ووضوئها وقوائمها فيها وركوعها
وسجودها والاجتماع لها في المساجد كما كان الرسل وعلى محمد صلى الله عليه وسلم و
على اصحابه وخلفائه الراشدين ونامر بايتاء الزكوة وجمعها وتفرقها على الاصناف الثمانية
الذين ذكره تعالى في كتابه ونامر بصيام شهر رمضان وحج بيت الله الحرام ونامر بالمعروف
وننهى عن المنكر كالزنا والسرقة واكل اموال الناس بالباطل والقتل كما قال الله تعالى
ولا تقتلوا النفس التي حرم الله الا بالحق وقذف المحصنات وجميع المعاصي والمنكرات و
الحمد لله الذي هدانا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا
بالحق وقد كنا قبل ذلك على الشر وسوء الافعال نشرك بالله وندعو غير الله ونذبح لغير
الله وننذر لغير الله ونتوكل على غير الله ونترك الصلوة والزكوة الا من شاء الله ونفعل

المحرمات والمنكرات وياكل القوي من الضعيف شيئا من الله علينا برجل فقيه فاضل
شيخ الاسلام محمد بن عبد الوهاب اسكنه الله تعالى الجنة يوم المآب فقد اظهر لنا
الايات الواضحات والبراهين القاطعات فلما تبين لنا صحة ما قال تبادرنا الى
الحق واجبنا لجميع انواعها ولجميع داعي الله وازلنا الشرك والمعابد التي كانت في
اوطاننا واقمنا الفرايض وامرنا بالمعروف ونهينا عن المنكر كل من طاعتنا من
الرعايا من اهل التشيع والرفض والغلو في اهل بيت الرسول ورفعهم منزلهم فوق
نزلهم الله بها كدعو العصمة فيهم والاشراك بهم وتعظيم قبورهم والبناء عليهم وجعلهم
معابد ومساجد وايقاد السراج فيها والاشراك والبدع الذي حرم الله ورسوله
وبعد من تاب وصار مسلما وتوجه الى بلدنا فهو محفوظ عن جميع التعديات ولا
نقتل وننهب اموالهم بلا شك تمت



[illegible]

١١٧٠

ابو الفتح شکری نانوف

دیده‌ام آزار از آن رخ دور می‌خواهد دلم

تا دهم بیرون ز شرح دوری آن آزار را

لیک نازک باشد آن خاطر ندانم چون کنم

درج گفتارکم در درد دل بسیار را

8

1



